

کتابخانه ملی شورای اسلامی
 ۱۹۵۲
 قفسه کتابخانه ملی شورای اسلامی ۲

۱۰۷۹۷ هجری

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه اجوامع احکام النجوم ۲ - حل المسائل
 مؤلف ابراهیم بن علی بن زید یحیی ۲ - قطب الدین
 موضوع عبدالحی بن عزالدین لاری
 شماره



شماره ثبت کتاب

۸۷۲۳۶

بازدید شد
 ۱۳۸۲

کتابخانه ملی - فهرست شده
 ۶۸۱۸

هو الله
لا كتاب مع النجوم من قبل السائل انموذها
وهو حوم است كبحير انقال ياد ابراهيم طامعها
ومارقاتها وغاصبها كنبه الفقير

بازرس
۳۷

کتابخانه

تاریخ
۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احکام مخوم سنی نهایی در ستاوردن و بر اهین آوردن
هر سنگ را چه معتقد است تا بقا و بل احکام میان آن اگر در
جمع شود اگر بتاویل در آن مضطر گردد تا کسی از آنجا کسی
الذین ساد و جاری مجری صنایع و حرف دیگر که صنایع
در جهان دارد بوجود اولی تر بوده من این جماعتی که التماس
کردند که قسم این التماس باین مقدمات با دینی خوانند و چون
شما را ضعف دانی و رگاکه کلام احکام میان و معطل
ایشان از بر اهین معلوم است درین چنین این تصنیف کرده
باشد خطا بود گفته ما در مضرتیم بجهت معلوم و سلا
از ما این جنس پرسند و خواهند و ما را در روزگار آن که کتب
بسیار تا مثل کنیم مساعدت میکنند طریق دفع بودن از
این تصنیف بیاید کرد پس ایشان را اجابت کردم و چون این کتاب
نماید استند بیایم که در

صناعت و هر چه لها ب این در و بیک و بچاه هفت مجلد کتاب بود
ندایا یاد کردیم بی تکرار و تفصیل از هر چیزی که در این کتاب بکار
ایده در نکند ششم الا که ادب مجاز سه و نقصان و تصور خالی است
و اعتماد بیشتر بر کتب زردشت و ما شاء الله مصری و ابو عمر
و ابوبه عیشر و احمد بن محمد و ابن الخطیب و غلام زحل و نوب
روی و عثمان بن کوفه و اوان استغفر الله و انوب الیه من جمیع
ما یقع اسم الکذب علیه و وصیت من درین باب است که
مستقبل صدق و کذب معتبر نشود و مشکلی کونیند ممکن است که
فلان وقت چنین بود و ممکن است که از فلان کسی فلان مال
بکستی رسد و امثال آن و همچنین ممکن است که حکم کند که زیاده از
یک لیل و اطاعت بپند و جوام آن بود که تا سه اطاعت اول
نشود هم این ممکن است سهل حکم نشاید کرد و امکان فریب و کار
باشد که از باب استعداد حاجت افتد مشا هر حکم فرزند آنکه ممکن
که مرد جوان و تند دست بود و امثال او حکم ریح تجارت آن وقت
مکن بود که مرد بصناعت تجارت استعداد آن دارد و باین
احکام از استعداد و اوقات غافل نباشد و قتی که احکام کند که کلام
منتهی نادران وقت عطارد منخوس نبود و مزج در طالع و نادان

صناعت و هر چه لها ب این در و بیک و بچاه هفت مجلد کتاب بود
ندایا یاد کردیم بی تکرار و تفصیل از هر چیزی که در این کتاب بکار
ایده در نکند ششم الا که ادب مجاز سه و نقصان و تصور خالی است
و اعتماد بیشتر بر کتب زردشت و ما شاء الله مصری و ابو عمر
و ابوبه عیشر و احمد بن محمد و ابن الخطیب و غلام زحل و نوب
روی و عثمان بن کوفه و اوان استغفر الله و انوب الیه من جمیع
ما یقع اسم الکذب علیه و وصیت من درین باب است که
مستقبل صدق و کذب معتبر نشود و مشکلی کونیند ممکن است که
فلان وقت چنین بود و ممکن است که از فلان کسی فلان مال
بکستی رسد و امثال آن و همچنین ممکن است که حکم کند که زیاده از
یک لیل و اطاعت بپند و جوام آن بود که تا سه اطاعت اول
نشود هم این ممکن است سهل حکم نشاید کرد و امکان فریب و کار
باشد که از باب استعداد حاجت افتد مشا هر حکم فرزند آنکه ممکن
که مرد جوان و تند دست بود و امثال او حکم ریح تجارت آن وقت
مکن بود که مرد بصناعت تجارت استعداد آن دارد و باین
احکام از استعداد و اوقات غافل نباشد و قتی که احکام کند که کلام
منتهی نادران وقت عطارد منخوس نبود و مزج در طالع و نادان

وقت نبود و در ریوت مزج نبود که خطاهای فاحش افتد
و چند دقیقه دیگر است که درین ماده نگه باید داشت
خوبش هر یکی یاد کرده آیند انشاء الله تعالی و بنای این کتاب در
فصل ضاده اند فصل اول در دانستن آنکه مولود از کدام نوع است
از حیوانات انسان یا غیر انسان یا غیر او که در تحت حیوان باشد
فصل دوم در سقوط نطفه و احکام ماههای آن باسان ترین و
فصل سوم در آنکه مولود تمام خلقت است یا ناقص خلقت
و دلایل تربیت کودکی که تربیت یابد یا نه فصل چهارم در
میلد رج و کد خنثار قانون عمر فصل پنجم در احکام دوازده
طالع فصل ششم در احکام بودن کواکب در ریوت و حدود
و جوه و مثلثات فصل هفتم در احکام سهام طالع و دلایل آن فصل
هشتم در احکام اشخ عشرتات و از باب بروج و احکام نظر
کواکب بیکدیگر در وقت ولادت و احکام براس و زینب فصل
نهم در احکام تقوید و انتمها و صاحب طالع فصل دهم در احکام
سالمهای عمر بر طریق جلد و در وسایل و ضمیر و خوب و اختیارات
کلی و جزوی که درین باب و سائیل و این فصول سببی بودند بر
ارگان در کتبها پیدا شود و بر آنچه مندرج است در تحت

فصل

هر فصل چنانکه بران اطلاع افتد ان شاء الله تعالی و درین
کتاب تشریف آنچه باعمال بعلق دارد هیچ نرفته است زیرا
که در کتاب خلاصه الریحات از تصنیف من در کتاب
امثلة الاعمال بخوبی آنچه شرط نقاش من بود در آن باب
تقوم یافته بود و عرض از تصنیف این کتاب محض احکام
بود و آنچه مرا معتمد تر بود از این فن و الله تعالی حسنا
و ینعم الوکیل فصل اول در دانستن آنکه مولود از کدام نوع
از انواع حیوانات آدمی یا غیر آدمی و این فصل را ارکان
هست و از عجایبی که من درین باب دیدم اسبی از آن است
که او را در ارتفاع آن وقت گرفتند و می دادند گفتند امیر
پسری آمده است و این ارتفاع وقت ولادت او ستان
بنیم بچان عمری دیان صرف کرد تا آنچه دانست از اعمال و احکام
در آن طالع بجای آورد و محکم گشت پس از این معنی غافل نباید
بود و در طالع وقت که چنین چیزی از تو پرسند و بر تو
عرض دهند سهم مکر و خداع از طالع وقت سؤال
نگاه باید داشت و سهم الخیر حق هم باطل ولادت هر نوع
مولود ^{بشمارات} کواکب توان شناختن و بودن اکثر ایشان

کتاب اول مولود در ۱۱۱۱
 در ۶
 در ۱۱۱۱
 در ۱۱۱۱
 در ۱۱۱۱
 در ۱۱۱۱

ند بر وجهی که بر آن نوع دلالت کند علی الخصوص که در آن
 بود خاصه ارباب مثلثات طالع و پیرین و سهم السعاده
 و جزءین مقدمه و اگر این دلایل با بیشتر از این ساقط بود
 بود که این مولود آدمی نبود دلیل دیگر چون خداوند خانه
 فرشته برنگرد و خداوند پیتا حیوان بوی نکر مولود ناز
 نوع آدمی بود و اگر بصورت بوی نکر مولود ناز نوع آدمی
 بود و اگر بصورت آدمی بود بمعنی ^{بسی} باشد و اگر مسعود
 نظر دارند آن سباع بود که با آدمی الفت دارد چون سگ
 شکاری و بوزینه و کرک و اگر ^{سوس} از او تاد نظر بودند و ^{سعد}
 ساقط از سباع کننده بود دلیل دیگر چون کوب مذکور در
 فنم طالع و در برج مؤنت بود و کوب نر با او بود و
 طالع شی بود و زحل و مریخ از سبیل بوی ناظر بود ^{و طالع}
 بود از مریخ و قمر در اجزای بود ^{و مریخ} و بروج آتشی و صا
 ساعت محس بود یا ساقط یا غریب و جنوبی این مولود
 از انواع ^{سپه خیز} و ^{سپه خیز} و امثال این بود و اگر بدین شکل
 بود که گفته شد و مریخ مشتری نظر دارد از انواع سباع
 بود دلیل دیگر اثنا عشریه طالع و اثنا عشریه هفت کوب

در بروج سباع و سباع باشد
 در بروج آتشی

نکرد و اعتبار بیشتر با شی عشریه طالع و پیرین بود و بنکرد
 تا کجا باشد از طالع و کلام کوب بدیشان نظر دارد اگر آتشی
 عشریات ندر بروج آتشی باشند مولود سلف و از دنیا
 بوزینه فارسیا امثال این آدمی باشد ^{بسی} دلیل این بروج
 لیل دیگر قمر و زسیوم از ولادت مثلا از ساعت ولادت
 هفتاد دو ساعت حساب کند و این ساعت بنده شان روز
 باشد چنانکه چهل و هشت کرد که دو شبانه روز باشد و
 یک ساعت بود و بیکر نیمه اگر بر عمل پیوندند در بروج آتشی
 و غوس دیگر چون مریخ و آفتاب بنظر نظر دارد مولود ناز
 نوع آدمی بود دلیل دیگر چون خداوند خانه ^{سپه خیز} مریخ بود و در
 خانه قمر دارد و خداوند خانه اصل راجع بود در رجوع روی
 بطالع دارد و طالع ناز بروج آتشی بود و نه طالع مریخ و خانه ^{سپه خیز}
 طالع و صاحب مریخ این مظاهرها دلیل بود که مولود ناز نوع آدمی
 بود مثال طالع چون مشتری راجع از حمل با جوت میباشد و ^{سپه خیز}
 در حمل و مریخ در ثور از رجوع با حمل می آید و طالع ناز بروج
 آتشی است و نه موضع مریخ و آن حمل است و نه موضع مریخ و آن
 ثور است و در جمله الاصل اصکای ما باید که سهم الغیب در

طالع ولادت قوت حال افتاده باشد چنانکه حکیم در مقوله صفتی
 و کبری نکرده و اولی که در پیش از حاصل آید و بی در زایع
 و دلایل و شواهدی که مطلوب بود بفعالی و بقوه حدس
 خویش در چنان و در طالع نیفتد که آن حکیم بچانه افتاد که کوه
 اسب را بعتل و درین داری و وفا و سخاوت و امانت و بند
 و پسر سفار و میراث و عمل سلطان حکم کرد و این در تمام انا انا
 چیزها نگاه دارد و بصیرت او در آن دارد که مردم بدان عیب
 نقصان خویش بر پند تمام پاس خویش دارد و پناه بپزند نگاه
 آورد دلیل دیگر اگر خداوند خاندان شرف ببرد و خداوند طالع
 ذو ظفر و شعر باشد مانند شک و کبر و سباع که با ادم
 الهه دارد و اگر بدست خود بخوس نظر دارد و خداوند طالع از
 سباع نشان و کزنه و مردم خورند باشد چون شیر و پلنگ
 و امثال این علی الخصوص که برج طالع از بروج سباع بود دلیل
 دیگر اگر روز سقم از ولادت فرزند بروج ذو اربع قوام باشد چون
 حل و ثور و اسد و جدی مولود یا سباع بود یا ناسد سباع
 و همام بدان شرک صاحب اجتماع یا استقبال یعنی استقبالی
 نظر دارد و نیزین در دوازدهم طالع بود و غوس در او تاد بود

طالع شکوم خداوند طالع در بروج ذو اربع قوام
 باشد و سعور نظر دارد و نیزین در سباع
 باشد

و سعور نظر ندارد مولود مانند همام بود یا از نوع ایشان دلیل
 دیگر اگر نیزین در برج ذو اربع قوام باشد و غوس در او تاد بود
 یکم بود و اگر غوس و نیزین یکم دیگر غوس باشد از سباع ضا
 بود و اگر سعور را شهادت بود سکی بود و اگر عطار بود با سعور
 امتزاجی تاد مولود مرغی بود یا کوس سفند و اگر در حمل وجد
 بود مولود کوس سفندی بود اگر دلیل در دلو یا میزان بود
 اگر برج مرغی بود شناختن صفت مولود و شناختن کمند که
 یا مؤنت با کتاب و ماه نکر و بطالع اگر خداوند طالع و نیزین
 در بروج مفکر باشند و خداوند خانهای نیزین در بروج مذ
 مولود مذکور بود و اگر خلاف این بود مولود مؤنت بود دلیل
 دیگر اگر کواکب علی الخصوص نیزین و مستویک بر طالع شرقی باشد
 و خداوند طالع مذکور بود و اگر مغرب باشد مؤنت بود و هم
 چنین اگر کواکب در نصف مشرق باشد دلیل مذکور بود و در
 کواکب دیگر و چون طالع مذکور و سابع بهر حال مذکور بود و در
 مذکور بود و اگر بر خلاف این بود مؤنت بود شناختن عیب و آنچه
 حاصل آمده است در وقت ولادت اگر نیزین در او تاد باشد
 در برج ذو جسدین و طالع ولادت حوت بود یا حوت از او
 بوده و تولد و ععد بود در یک شکم دلیل دیگر اگر کواکب در برج
 ذو جسدین باشد جلد و طالع برج ذو جسدین باشد ععد یا
 فرزندان از یکی بود و زیادت شود دلیل دیگر اگر نیزین ناظر باشد

طالع در بروج
 در بروج مذکور
 در بروج مذکور

بزحل و مشتری و مریخ و این هر سه کوکب در بروج باشند عدد
این فرزندان سه پسر بود دلیل دیگر اگر زهر و قمر و عطارد در
بروج مؤنث باشند و جسدین و یکدیگر ناظر باشند و
اقتاب هم در بروج مذکور مؤنث بود و غوس نظر دارند
عدد موالید سرد ختر باشد و این کمتر اتفاق افتد زیرا
تواند بود زحل و مشتری و مریخ در جوار ایام در قوس باشند
و نیزین از بروج مذکور بدیشان ناظر باشند بود اتفاق
افتاد که زهر و عطارد و اقیاب و قمر در بروج بسند
خوت بوند در وقت ولادت که بی نظر غوس و اگر مشتری و
زحل و زهره چنان باشد که یاد کرده آمد پسر و دختری باشند
دلیل دیگر اگر توانان د و پسر باشند اکثران باشد که پدر پسر از
ایشان هلاک شود از شادی با فراط و اگر و دختری باشند اکثر
ان باشد که مادر هلاک شود از اندوه و اگر یکی پسر بود و یکی
اگر دختری پیش زاید مادر پیش زید پسر و اگر پسر پیش زاید
پدر پیش زید پسر و اگر هر دو پسر باشند یا هر دو دختری که یاد
مانند بود یا بنی رمانند بود و از پیش زاید همان حکم بود اگر فرزندان
حاصل آید اتصال اول فرزندان شبانه روز دلیل اول فرزند
بود و اتصال ثانی قمر دلیل دیگر فرزند بود اگر چه در یک برج
و درجه و یا حکیمان سؤال کنند که توانان باشد که معا بانند
در اکثر بلاد چو آید که میان احوال ایشان تفاوت باشد مثلا

فرزندی

فرزند یکی غیر فرزند دیگری باشد و زن یکی غیر زن دیگری بود
و مکان و منزلت یکی غیر مکان و منزلت دیگری بود و احکام ایام
گویند جسم و ماده هر یکی از ایشان غیر جسم و ماده دیگری است
و روح و نفس هر یکی هم چنان نفس ذلیل هر یکی بوده در
طالع و کواکب دیگری باشد و هر که نصیب منی بگردد و کین از آن
پدر و در آن شخص بیشتر باشد یا کمتر دلیل او از طریق احوال دیگر
بود و بیان آنکه دلیل هر دو یکی نیست که قاضین احکام معاینه
روا بود که یکی پسر بود و یکی دختر و دلیل ذکر و ماده و ماده و
از غیر ماده و دلیل نوشت است و کوکبی گویند که در وسط
القطب تفاوت باشد اگر چه در وقت ولادت باشد این سخن
ممکن بود و امکان خاص و در احکام ان بنیک کوش باید دانست
این مقتضای معرفت نوع و صفت و عدد مولود یاد کرد
بعد از این یاد کرده اند احکام بنما هر دو دلیل کواکب و آنچه
هر ماهی از تقاللات کواکب حادث گردد بقول مفصل چنانچه
در معرفت این یا فصلی دیگر رجوع بیاید کرد این شاء الله
فصل دوم در احکام مدت مکث جنین در قرار و مکرر زحل
دلیل ناه اول بود اگر در وقت قرار گرفتن نطفه از قرار مکرر
در خانه و محل خویش بود مادامراض و از جماع سلاصه ماند
و با داد و میل بنمید و ورش دارد از شکم و ظاهری بنمید
اگر زحل در حد و مشتری نبود مادام در شاد بود بدان حمل

فصل دوم در
مکث جنین

وامید نیکو داد بخدای تعالی سبب آن فرزند و تندرت
بود و اگر زحل در حد و مرجع بود مادری و بیماری پند
و بود که در حدت حمل خون پندیده و با در جانب راست بود
اثر شکم و اگر زحل در خانه زهر بود مواد در شاد و خوشه
بوه و از بطوبه افتد بود و مادری را در این ماه قوت و نشاط بود
اگر در خانه و حد و عطا رد بود این حمل مغلق بود و مادر
از احتیاج آن فرزند کوش دارد و این کودک بسیار جدا
در زمانها همین حکم دارد که در حد و اگر زحل در جمیع بود
و با قط و شحط و در خانه و حد و خویش بود مادر در زمان
تولد اندر زمین و پشت و شاد نبود و از آن حمل ترسد و خوا
بد پندد و اگر در خانه و حد مشتری بود از باها و حرارت
زیج رسد اما عاقبت سلامت و قوه بود و اگر در خانه و
مرجع بود از جماع بد بود و مادر در آن حمل پس شاد نبود
اما عاقبت خیر بود اگر در حد و عطا رد بود و زحل با ذنب
بود هر اس بسیار را رد و بود که نطفه تنبیه شود و اگر در خانه
یکی بود مثل در خانه مشتری بود و در حد مرجع برای قیام
حکم تر کینند مشتری چون افتاب بظلمت در حد رسد و
دقیقه که در وقت حمل بوده باشد در برج دیگر ماه مذکور
در آید و این ماه مشتری منسوب بود اگر مشتری مستقیم
و صاعد بود دلیل کند که مولود با عقل و فهم بود و با زیر

و اما این

و زکاتی تمام اگر در خانه و حد خویش بود یا در شرف دلیل بود
که مولود عالم بود یا موردین و مردی از انبیا در جن خواند و فاضل
ترین مردم بود اگر در قوس بود مولود صاحب کرامات و اهل
تبرک بود و اگر در خانه و حد زحل بود عوشتای باطل که در
صاحب مکر و خدیغته و با العجب بود و بعد از العمود که در خانه
و حد مرجع بود میان خلق تناسلی اندکند و ایشان از ابر قتل و
خادری و خصوصیت دارد و اگر در سیوت و حد زهر بود خویش
اواز بود و خلق را با بطایفه یا صاحب دعوت کند و اگر در خانه
و حد عطارد بود خلق با غلبه کفری بخصوصیت و جهلان و قوه
لغظ و سب و بیز و اگر مشتری را ربع بود بر کون مولود و اندک
فصلی نتواند داشت الا حدی بعد از مرجع بنیاد و اگر در هر
فلك در اوج و ته و پردها با هیچ اعتنا نبود المرجع دلیل
ماه سووم است اگر مرجع صاعد و مستقیم بود خداوند عالم
بی رحم و دلیر بود و بعد از الرضا و سبک روح و شتابان زده و
از مراد خویش نینجه با کس کرد و کس را کردن نه و اگر در هر
فلك صاعد بود فشان بود خاصه که در عقرب بود و طالع
مستقیم نشی بود و صاحب حیض رفتن بود و اگر طالع رز
بود عضو بود و منکر و اندک رحمت و اگر در سیوت و حد
زحل بود عضو بود و حقوق بود اما شخص شرفشته از خود

ذو دارد و دشمنی در میان کند اگر در خانه و خدمت شتر باشد
دلیری و شجاعت خویش بمقتل کار فرمایند و از قتل و ظلم و عدا
خود را صیانت نکند و اگر در حظوظ زهر بود غیور و با شجاعت
بود و در کار زنان و بدین سبب خود را در بلاها الهلکند اگر
حفظ عطا کرد بود دلیری و شجاعت او باد بود و معرب
بود و سلاح دوست بود و سوازی و تیر انداختن و نظر او
براعدا با همت از و مراد نباشد اگر هیچ هابط بود در فلک او
بد دل و ضعیف دل بود و بی حمت و اگر ظلمت در او بود و در هر چیز
مخمت طبع بود او را بدین دانند که پیوسته دل و استحقاق کند
اگر در حظوظ خود بود و با ذنب با هم مغرور بود و ایزد
با ازار میرود او را لقب ضنده و رنج دارند و سنگ زیند و
در شنام دهند الشمس لیل ماه چهارم اگر افتاب در این ماه
صاعد بود در فلک اوج قوی راجد بود و کارهای بزرگ
کند و کسان را بقهر و قوه خویش غلبه کند و بقوه معروف
باشد و اگر در حظوظ مزج بود مولود قوی و شجاع و مقدر
بود و در روی کبر و غرور بود دشمنان را قهر بود و اگر در حظوظ
عطا بود بود جلد و با نشاط بود و کاری کند بر فتنه و جلد
و حکمت علی الخصوص که افتاب در جوزا بود در این ماه نیکو
خلق و تمام قامت بود و اگر در حظوظ زهر بود از خانه

و در خانه

و حد خاصه در نور طبی و جسم قوی و لاف زنند بود و قوی
وی در کردن و گوشها باشد با رهای کران بر طغیان داشت
و در طبع او بلا دن بود اگر حظوظ زحل بود در در تو بود
قوی و جلد بود اما بی صبر و بد دل بود و فراغ و سلامت
در وسعت دارد اما خواهد که با هیبت و با حرمت باشد
و اگر در حظوظ مشتری باشد و هابط بود در فلک اوج
دلیل ضعف بدن و سستی قوه بود علی الخصوص که در جو
بود یا در بی طمان نیز باشد که عاجز و ضعیف رای بود
الزهر دلیل ماه پنج زهر باشد چون در این ماه صاعد در
اوج و در وجه خویش خواصه در حمل نور و جوزا و مقسط
البتطفا از اول ساعات روز بوده باشد تا سوم مولود
نیکو روی و نیکو صورت بود و تمام خلق و نشاط کنند
و سبق و بسیار شهوة بود و اگر در حظوظ طهر بود بود
اشقی و اشهل و شجاع و تیز باشد اما غضوب و شقیقه
بود و اگر در حظوظ زحل بود سیاه چرده و زرد رنگ بود
و صعود و ظالم و مراقب جالبه ایزدی بجان و تعاند
و اگر در حظوظ تر بود نیکو روی و نیکو روی و فریب و بزرگ
تن و مرتوب بلغمی باشد اما جاهل و بیسید و کران و اندک
اندیشه و اندک علم بود و اگر در حظوظ مشتری باشد علی

المخصوص در قوس یا میزان بود و جوزا و در حدود و وجوه
خوبش باشد یا رسا بود و عقیقه و ستوده در پیشگاه
اگر در حظوظ عطار بود خصوصاً در طالع شبی کرد روی
و دراز قد و با دام چشم و اندک گوشت باشد و کذاب و سوس
خونند و با زنی کنند و اگر هابطا و در حظوظ زحل بود خصوصاً
در درجات مظلم مولود و در رشت روی و عبوس تر باشد
و اگر با ذنب بود شوم بود یا ناقص الخلقه عطار در دلیله
ششم بود اگر صاعد بود در فلک اوج در ایمنه مولود شیرین
زبان و نیکو سخن باشد خاصه جواب خصوصاً که در برود
و حد و خویش باشد و مشتری بوی ناظر بود بلیغ و فصیح
و صاحب نظر و نثر و تصنیف باشد اگر در حظوظ هرام
متکلم و شتاب زده و فصیح بود اما او را در لغت خطا بسیار
افتد و سخن نا اندیش بسیار گوید اگر در حظوظ مشتری
باشد حکیم و متکلم و زیرک باشد اگر در حظوظ جلال کران
زبان بود چنانکه سخن او نیکو استخوان دانست اما نیکو اندیش
و درست فکر و بقلم از احوال عبارات از آن تواند دانست
که بنطق اگر در حد و د زهر باشد نیکو سخن و پاکیزه اخلاص
و خلق و نیکو محاورت باشد و اگر عطاردها هابطا بود تا
زبان و کران سخن بود خصوصاً که در برج بصورت باشد

القر

القر دلیل ماه هفتم است اگر در ایمنه زاید مولود تمام خلقه باشد
و اگر نوبت بماء هشتم رسد نوبت زحل باشد چنانکه در نجوم
زید زیرا که دلیل زحل و در نیند و ایشان دلیل فنا اند و کودکی
در ماه هفتم حرکت بسیار کرده باشد در ایمنه ضعیف و نفع
باشد و معلول اگر از قرار مکین انتقال کند بدین عالم مزاج او
احتمال بقا نکند و ماه نهم دلیل مشتری بود و در اس کودکی بود
در این ماه زاید بزید بتقدیر الله تعالی اکنون باید که چنانکه گفتیم
برون آرد و مواضع کواکب مقوم کند و ان کواکب را که دلیل آن
ماه بود بتقومیم با احتیاط بکند مطابقات او در فلک مزاج
تدویر و حال او در رجوع و استقامت بدانند تا بر این بنا
احکام بقا کند و در ایام تربیت سنین و هجرت سنین العقب
در رحم و میثاق کران از زحل آغاز کند تا هر بعد از ولادت از تمام
تا زحل چون مولود درین عالم آید چهار سال تدبیر قرار
بود و این را واسا قول گویند و از طبایع باب نسبت دارد پس
ده سال عطار در او بود و این نیمه سالهای صغری و بود و
بعبارت چهارده سال نوبت زهر بود و اندرین سن شخص
مشهوره بود و وسط عمر تدبیر افتاب را بود بعد از چهل یکا
ثالث صغری پس با زده سال مرتب بود و این غایتها و چگونگی
بود و از آنجا مابا کوهوله بود پس بعد از پنجاه و شش سال
بند پیرمشته نماید یا زده سال و پس ازین شیخوخت بود پس
سن رابع رسد بعد از شصت و هفت بتدبیر زحل آید سی

بلغ

سال در تدبیر زحل بمیانند قوه ذلیل شود و نفس ضعیف شود اگر
 ازین سن در گذرد بعد از نود هفت سال تدبیر با قریب طبع
 چون طبع کودکان شود و ازین جهت گویند که نیز مرد کویله شود
 شناختن آنکه مولود از قنبر است یا نه دلیل است که سه ماه
 بگیرد اگر بهم السعاده نکرده و یا بطل اصل و یا در طالع بود
 و یا خداوند طالع و یا خداوند سهم السعاده او را قبول کند مولود
 ذونبت بود و اگر خلافا این بود مولود ولد از ناست دلیل دیگر اگر
 ماه بافتاب بهم باشند نزدیک کوف مولود از نیا شد و ^{نطفه}
 او پاک نبود خصوصا که در برج اقد دلیل دیگر اگر خداوند ^{حلال}
 از برج چهارم و خداوند خانه افتاب و خداوند سهم الایسا
 باشد بد مولود ناست که کیت دلیل دیگر اگر افتاب بر تثلیث
 خداوند بود اگر کوی نقل التور کند میان افتاب و خداوند طالع
 مولود حلال زاده بود و اگر بر خلافا این باشد نه دلیل دیگر اگر
 قمر بخداوند خانه پنجم پیوندد یا هر دو بخداوند طالع پیوندد مولود
 حلال زاده باشد و اگر منصرف باشند حلال زاده فصل سیوم
 در معرفت آنکه مولود تمام خلقت است یا ناقص در دلایل ^{تربیت}
 و این ثامت چهار سال باشد در صورت مولود بعضی ایلا
 نقصان خلقت و امراض خانه ششم گفته اند اما اینجا باید آورد
 و چون قران غوس منصرف بود مولود بیمار و زرد بود دلیل دیگر
 وجه شای از حمل هم بران دلیل بود چون طالع در آن وجه اقد
 دلیل دیگر وجه اول از نور دلیل قروح و برفقان و حصات

فصل سوم مولود
 تمام خلقت تربیت یا ناقص

و همچنین وجه دوم و سوم از نوق و همچنین دوم از جونا بر
 پنجم ماه او را بیماری بود پس چون سالی نیم بگذرد در سیر افتد
 و همچنین در هفتم سال چون طالع در وجه سوم بود از
 جونا از شش ماهگی تا سالی و نیم بیمار بود و بر سر چهار سالگی
 بیماری کشد سخت و چون طالع ولادت در وجه اول سلطان
 بود چون سالی و نیم از عمر بگذرد بیماری سخت کشد و چون
 دو سال و نیم بر آید از حرارت او را رنجی بود و چون شش سال
 شود بیماری کشد و وجه دوم از سرطان در هفتم سال
 بیماری کشد و وجه اول از اسد پس از شش ماه بیماری کشد
 در وجه دوم تا هفت سال بیمار بود در وجه دوم از میزان
 او را دو کس شیر دهد در نهم ماهگی او را بیماری و رعاف بود
 و چون یک سال و نیم بگذرد و هم چنین دو سال و شش ماه و
 بیست روز بگذرد نهم چنان و جدا اول از عقرب پس از پنج
 سال بیمار شود و هر که بر وجه اول زاید از قوس بعد از بیست
 پنج روز بیمار شود و در سال نهم و دهم هم چنان اگر آنک بگذرد
 عمر یابد و در وجه دوم از قوس بعد از چهار ماه بیمار شود
 و بعد از دوازده سال اگر آن بزید عمر یابد در وجه سوم اگر
 قوس بعد از چهار ماه و در وجه اول از جدی مدت تربیت
 بیماری کشد و در وجه دوم از جدی تا دو سال در پنج
 و زحمت بود در وجه سوم از جدی بیمار شود و در آن
 بیم نباشد و او را غریب پرورد و پدید نیامد و هلاک شود

و هر که در وجه اول آید بعد از آن ماه بیمار شود و در وجه دوم از دل و برید رشوم بود و بیمار شود در ششماه در وجه سوم تا هفت سال بیمار شود دلیل بر لون مولود و هم مزاج و بر او گوش باید داشت تا از یکی وحشی باشد جز او را و وضاحت نکند روحی را بصفات زحل دلیل در برج طالع نکر اگر در وی خداند یا خداوند شرف یا خداوند حد یا خداوند مثله بیند مولود را بدان کوب در هیات فحش دهند اگر در طالع کواکب بسیار بود حکم او را کنند که در وجه پنجم طالع و بطلان نزدیک بود و او را با خداوند طالع در وجه ششم جمع کنند و بر آن حکم کنند اگر در طالع کواکب غریب بود هم چنان کند که یاد کرده آمد جمال مشتری بر او باشد اما در این قرطاب و روشنی مزاج و زحل را و نظر مشتری و زهره را و غطا اینخت بود یا هر یکی از این که یاد کرده آمد شهادت و اگر در طالع در درجات نیره مضینه باشد مولود بغایت سفید بود اگر زهره و مشتری و قرطاب در دست سفید باشد اگر در طالع ذات الظل بود مولود کندم کون بود و اگر در طالع مظل باشد مولود سیاه بود اگر آفتاب و زهره بد در مضینه نکرند سرخ و سفید باشد و اگر زحل بد در مضینه نکرند بغایت سیاه بود و اگر مشتری و زهره بد در درجات مظل نکرند مولود کندم کون باشد شهادت اگر در این معنی حقیقی طلب کند بر طالع و بر موضع صاحب طالع و بر موضع

جزو استقبل

جزو استقبل و اجتماع مقدم بر ولادت بر موضع سهما المتعاده بنکر و شیرین وان از موضع است که هیلج از این مواضع طلبند این هر پنج موضع بنکر تا کدام قویتر است و مستولی برین جمله کدام کویست اگر مستولی زحل بود و سیاه بود مولود سیاه چهره بود و سیاه موی و بر او سیاه بود و کور روی و سیاه چنانکه باز روی زنده و اگر غریب بود کوتاه بود و فراخ روی و کندم کون که یا سرخی زنده و طبع سرد و خشک باشد و بر جمله چون دلیل زحل موی بسیار و بر سر روی و اگر مستولی مشتری باشد و او شرف بود مولود سفید رنگ و بزرگ چشم بود و طبع بر حراره و طوف مایل بود و اگر غریب بود سفید رنگ نه خالص اندک موی چشمها میان و طبیعت او بر طوبی مایل باشد و مشتری دلیل کور روی و بزرگ چشم و دراز موی باشد اگر دلیل مزاج بود اگر شرف بود مولود سرخ و سفید و دراز و بزرگ ریش و مزاج بگرمی و خشکی مایل بود و اگر غریب بود سرخ بود و خورد چشم و اندک موی و سرخ موی و پیش چشم و مزاج او بی پیوست مایل باشد و بر جمله مزاج دلیل سرخی رنگ و موی دلیل سیاهی چشم کند از بسیاری خون و اگر دلیل شمس بود کشاده روی و بزرگ چشم بود و سرخ رنگ و بزرگ پیشانی و اصل و تنک موی و اگر دلیل زهره بود اگر شرف بود حکم او حکم مشتری بود اما بسیار موی و جوان

مرد و یا کوزه لباس و خوش خلق و خوشنوی و اگر غریب بود
 یاده انان دلیل کنند که در شرفی یاد کرده آمد شهادت دیگر
 اگر عطار بود و شرفی بود اسمی بود خورد چشم بنکر مطلع
 مایل بجزارت اگر غریب بود نزار بود و مایل چه کندم کون یاد
 مزاج مایل بکرمی و خشکی غالب تر بود و اندام موی او بر او
 اگر دلیل قرینه سفید بود و چشم بزرگ و زود سخن بود
 اگر چیزی را جمع و مقیم رجوع بود جلد و زیرک ساز و قوی
 و تند است و اگر در اول استقامت بود مولود ضعیف
 و بسیار علیل بود و اگر در میان رجوع بود میان حال بود
 و اگر تحت الشعاع بود دلیل ضعیف و عکله بود شهادت دیگر
 شبان روزی بیست و چهار ساعت بود از ساعات مستوی
 و معوجده و شبان روز است و ساعات مستوی بدرازی
 و کوتاهی روز نکرد اما معوجده بگردد و از ده شب باشد
 و در از ده روز چهار ساعت هر ساعتی یکروز و یکشب
 اگر ولادت از اول روز بود یا چهار ساعت گذشت از ساعات
 معوجده دلالت کند بر آنکه مولود شخصی باشد که روزگار
 با مورش وانی کند و آن خصوصاً که زهر مراد در این طالع حقی
 بود با خداوند زهر نیکو و بهما و جال اگر ولادت در وسط
 یکد و بود و آن ساعت پنجم و ششم و هفتم و هشتم بود
 دلایل رخ بر لوان و هیات غالب باشد خصوصاً که مرخیل
 در این اوقات و ساعات حقی باشد و در ساعت نهم و دهم

و یازدهم

و یازدهم و دوازدهم نسبت از جنس بود و لون و شکل او دلیل
 زحل بود و از گروهی این چهار قسمت شد قسمت اول زهر با
 و در دوم فرخیل سووم زحل یا چهارم قر و او در ساعت یاز
 پسین از روز دلیل قر بود مولود بزرگ شخص و فربر و ساعا
 مسقط التطفه همین حکم دارد او را درین باب حکم قویتر بود
 بدان اعتبار باید کرد شهادت دیگر چون ولادت و قوتی
 که افتاب در محل و نور و جوهر باشد مولود تمام قد و نیکو
 بود و مزاج افشار و طب باشد و تیز فهم بود و اگر افتاب
 در سرطان و اسد و سنبل باشد بالای او میان بود و
 اینجست بود و مزاج او گرم و خشک بود و اگر افتاب در میزان
 و عقرب و قوس بود مولود اسم و غر بود فرجاری موی
 نیکو چشم و بر مزاج او سردی و خشکی غالب بود اگر افتاب
 در جدی و دلو و حوت بود مولود میان بالا و فرجاری
 و کوان زبان و نرم پوست باشد و بر مزاج او سردی قوی
 غالب بود شهادت دیگر صورت مولود را از موضع زهر
 نکرند در ماه پنجم از مسقط التطفه چنانکه یاد کرده آمد
 از نیش صورت بقای در این ماه باشد شهادت دیگر
 اگر قرین از ولادت بکوکی پیوند منکر در برج مذکور
 بیدرماند خصوصاً که بخدا وند رای پیوند و ماه در
 رایج بود و اگر بکوکی مؤنت پیوند و از برج مذکور
 مادرماند دلایل وجوب بر اشکال و الوان مولود و جواهر

دلایل وجوه بر اشکال
 و الوان مولود

از تحمل زود رفتار باشد و طرح پیشانی و اصمت و اندک کوشش
و نیکو ساق اما برسان او کوشش نبود و بردست چپ بود
و سر و بغل او علامتی بود و بسیار دوست بود و بسیار
مزاج و سخن بود و کرم و جود و مازحل شیاهی چشم او
از سفیدی بود و نیکو بوی و طعام بسیار خورد و فراخ
چشم و زود چشم بود و خواهد که با خلق نیکو کند حق
نمود و بسیار دشمن بود و وجه سوم سرخ رنگ و پهن روی
و بزرگ سینه و ناصبه و نیکو شکل و بسیار سفر و بند خو
بود و آخر درجه محل بود درجه طالع مولود گز و زشت روی
و زشت صورت بود الثور وجه اول میان بالا و بوعید
و اندک سخن و بزرگ چشم و سطرلاب و بر کردن و ملامت
نشانی بود و بر پهلوی چپ نشانی دارد و سخن و بسیار
و خندانند بخت بود زود چشم کرد و زود خوشنود شود
وجه دوم گور و پهن سینه شیرین چشم پهن گوش بوی
بویزه و کوشش موی دارد و بر میان جای بند از برای نشانی
دارد و بزرگ و بیکت بود اما گران زبان و فراخ دهن و دندان
های او مختلف و زود سخن باشد و وجه سوم پیش چشم
نرم سخن اندک موی و دراز کردن و نیکو روی که بر چشم
و قدم نشانی دارد بتدریج زندگان کند و زبان رعینت
کند آخرین درجه دلیل خصیان و عمانه بود الجوز او
اول نیکو چشم و مشک موی و بر سر و دست نشانی دارد

و نیز نظر و زود چشم که نیز بزرگ سینه و باریک ساق و
خورد قدم باشد و جود و موی بود کندی کون نیز
بغل علامتی بود سیاه و شیرین سخن و کله سخن بود و با
ملوک مخالطه دارد از زرق چشم و کتر موی بود و جود
دراز ریش و فرخار روی و باریک روی و خورد چشم
و فاحش الکلام و آخر درجه از جود سیاهی بر چشم او
افتد که بدان چشم او پناه شود استرطان و جواد نیکو
شخص و نیکو موی و پیوسته بر و دراز بینی و پهن رطاب
و زین بغل و زین ساعد راست نشانی باشد و پناه بر نفس
و بزرگ و کافی و بسیار جیل و ورقه کردن و در چشم او
باشد وجه دوم بر روی او نشانی سرخ و بیاباد و بر
بود و موی روی بسیار ندارد و کرد چشم باشد و نشانی
سیاه دارد و محبوب دلها بود وجه سوم بزرگ ریش
و پهن سینه و باوقات در ریش باشد و کرد روی و
سر بسیار و بزرگ سینه و خندان بود الاست و جواد
اندک سخن و بزرگ شکم و اندک شرم و بسیار موی و
رویش با زردی زند اما نیکو روی و اشمل و نیکو بینی
و پهن سینه و باریک ساق و در قدم او جراحی بود
و در راه وقتن سرد پیش افکنند دارد و نیز نظر و بر
بر خصمان مظفر بود و وجه دوم نیکو شخص و پهن سینه
و باریک ساق و ران و اصب و بزرگواری بود از بزرگ

و فریبده و بزرگ قدم بود و وجه سوم میان بالا دراز باشد
البطن و سفید روی که با سرخی زنده و ادیب و بزرگ است
و عالم و بسیار دوست بود البته و جدا اول دراز بالا
شجاع و نیکو روی بود و نیکو چشم و گرد پستی و مزاج کنند
و بسیار دوست و اندک موی و ارزق چشم یا اشهل
سرخ رنگ بود و بزنان و عفت کمتر کند و وجه دوم میان
بالا شیرین سخن و ضعیف دل و خورد چشم و نیکو شکل
بود و حکیم و ادیب و تیز نظر و پاکیزه نفس و عاقل است
از چیزهای بسیار و وجه سوم نیکو شکل و خورد چشم و
نیکو چشم و جوان مرد و کندم کون و فرید و سرخ موی
و شیرین سخن بود المیزان و جدا اول پروری و گوشت
بسیار بود و سرخ رنگ و پاکیزه نفس و بر پستی او
نشانی بود و بر سر او ختمی و انبیا آن مردم خویش بود
شور و حکیم عادل و متول و از اقارب منفعتی یابد
وجه دوم نیکو روی سیاه اندک و کندم کون و اشهل
و فراخ دهن و تریبی و او را بر پشت نشانی نبود و
سوم دراز کردن و خورد چشم و سیر قدم و سخن و نیکو
شکل و او را در چشم خالی بود العقب و جدا اول نیکو
شخص و نیکو روی و ملیح و ارزق یا اشهل پهن سینه
و او را بر ساق قدم چپ و یا بر دست راست نشانی بود
و عاقل و ادیب و نیکو ترهت و میان بالا قاهر اعزاز و

نیکو

سخن باشد و وجه دوم سرخ رنگ و بزرگ چشم و خورد
و ساق و بزرگ سر میان بالا و نیکو روی و ادیب و شیرین
سخن و او را بر منا گیر و پشت نشانی بود و وجه سوم کوتاه
بالا و سیاه چهره و بسیار خورش و در رفتار عیبی درک
القوس و وجه اول گران زبان و پهن سینه و شیرین چشم
و شیرین سخن بود و او را بر منا گیر و پشت نشانی بود
و دوستان از منفعت رساند و وجه دوم زرد روی و پیش
ابرو و بزرگ سینه و پهن رو بود و بزرگ بینی و بوسینه
او نشانی باشد و وجه سوم اسم باریک موی بود و دراز بالا
نیکو روی و پهن سینه و شجاع و حکیم و ادیب و باریک
او نشانی بود الجدی نیکو شخص و پهن سینه و نیکو قرار
و زرد رنگ و مو و چشم و باریک ساق در زیر بغل نشانی
دارد و موی اندک و حکیم و عاقل بود و وجه دوم هیاه
ببینی او زشت و خورد دهان و گران او از بد خویش
حقود و بسیار سفر بود و وجه سوم نیکو شخص و زرد رنگ
و او را نشانی بود بزبان چپ و بسیار دوست و خورد
روی و زود خشم گیرد الدلو و جدا اول فراخ دهن و
خورد پیشانی و بسیار موی سر و بر سینه و قدم پیش
نشانی بود عدول دوست ظلم دشمن بود و وجه دوم
دراز بالا و سیاه چهره و تیز نظر و فراخ قدم در رفتن
و وجه سوم کوتاه بالا و شیرین سخن و پاکیزه نفس و باریک

بینی و زرد روی باشد که کون و جده اول نیکو شخص و غیر
 همین و دراز بیغل و قدم نشان باشد و کند کون و
 چشم او باز روی زند و بسیار روی و خورد قدم و
 قوی باشد اما بوج بود و جده دوم در بوجی باشد و
 میش چشم و پهن روی و دراز دندان و جده سوم تیر نظر
 و فراخ سینه و کوتاه کردن و اندک سخن و اند روی خلم
 و سکوت بود و چون ازین باب فارغ شدیم دلایل کون
 و بروج بر اخلاق و اشکال بیان کرده ایم و بالله التوفیق
 جل سیاه چهره و مسترب و بزرگ چشم و بزرگ چشم چپ
 بود و یکی بزرگتر از دیگری بود و پیوسته در زمین نکرده
 روی و مختلف دندان و شکافتن یا شند مشتری است
 بسفیدی بزرگ چشم و مشک موی نیکو هیئت سطرین
 معتدل اللحم و القامه پاکیزه لباس المریخ سرخ کرد روی
 بزرگ سر بزرگ بینی عبوس صنوبری خلقه دراز انگشت
 اندک گوشت فراخ قدم با هیئت الشمس سفیدی چشم
 اندک کرد روی و بزرگ سر و بزرگ دندان راست قامت کدر
 وی نشاط و تصنیف بود و کشاده رو و متکبر الزهر سفید
 رنگ نیکو منظر چشم شیرین نظر و رعنا و مشک موی
 چشم او پیشتر از سفیدی کرد سر و ابرو و باریک چشم
 گوشت ناک و نیکو کردن و نیکو سینه و نیک ساق خورد
 و در او بود که خورد چشم بود العطار کند مکنون بود که سیر

دلائل کون و بروج
 بر اخلاق و اشکال

زند میان بالا نیکو پیشان شیر گوش و نیکو بینی فراخ دندان
 خورد دندان نیک بو ملیح است روی علقه و فاضل بود
 القمر سفید رنگ کرد روی نیکو منظر نیکو موی و روی
 صافی لون و تند است کاهل بود الحمل بسیار موی و جده
 دراز نیکو روی و بزرگ چشم و خورد گوش و دراز کردن
 الغور فراخ پیشان دراز بینی فراخ سوراخ بینی مختلف
 سطر کردن سیاه موی نیکو رخسار و ضعیف عقل با اشته
 الجوز معتدل قلمه و فراخ سینه نیکو هیئت امین و کون
 و امین و عالم بود السرمطان سیاه چهره و غلیظ اعضاء
 اسفل سطر قری خورد چشم و کردندان و واسع المنکین باشد
 الاسد اصعب و ارزق اعلا از اسفل قوی تر فراخ سینه
 کوبه اللقا قوی الساقین و غضوب باشند السبله نیکو
 معتدل خلق و فاضل و کامل الهیئة باشد المیزان نیکو
 صورة معتدل اللحم و القامة باشد العقب ازرق و ام
 سیاه موی خورد چشم خورد روی دراز ساق بزرگ قدم
 و تمام و شیرین باشد القوس اشهب لون و دراز دندان
 سطر ساق دراز روی و چون در قضای او نکرند نیکو
 نوازان نماید که در بعبا بر تنک موی خداوند ستور بود
 سواری دوست دارد الجدی دقیق الساقین خشک
 تن اسفل روی باریک فراز بالا روی او بود و طرف نشد
 او باریک بود و بسیار مولد لومیان بالا و حسو و حقو

فصل اول در تریبیه
و در دهنها مملو بود

و یکساق او سطر بر نواز دیگری بود اما سخی و الزاهر الزهر و اللو
بود المحوت فراخ سیندر و خورد سیر و عظیم الخدین و بیبا
خواب و سفید رنگ بود و گرد چشم و در خلق نقضا ظا بود
ایشنا و صاف و اشکال و هو اعلم بحقیقه الحال فصل در
الدلیل التریبیه وجودتها و در ائمتها این فصل مبنی بود
بر چهار قسم قسم اول مولودی که از مادر زاید و بقا نیاید
برین مولود حکم باید رفتن توان کرد کمتر باید که دوازده ساعت
نزدیک تا از چهارم او حکم پدر و زدهم او حکم مادر توان کرد
عرض آنست که هر حال چون وقت ولادت افتد هشت روز
فوق الارض بود پس دوازده ساعت معوجه باید تا شش
بویج دیگر بر آید اگر بروج بعضی فوق الارض بود و بعضی
هیچ طلوع و غروب نبود که هر چه اختیار قسم دوم مولود
باشد که بزید اما بسبب نریب و نریبیت تمام نپدید بود قسم
مولودی بود که بزید و نریبیت یابد اما در ارض عمر نبود قسم
چهارم مولودی باشد که بزید و در ارض باشد و چهارم
هشت دلیل است اول طالع خلد و ثانی سهم السعاده
مستولی بر سهم السعاده اقبال و ماه و جزو اجتماع یا
استقبال مقدم بر ولادت مستولی بر جزو اجتماع
یا استقبال و چنان نباشد از اعتبارات مثلثات
هر یکی از ایشان قسم اول در کودکی که بقا نیاید دلیل اول
اگر این هشت دلیل و ارباب مثلثات این ^{اول} ساقط

از این بود

و زایل بود و نحوس بر طالع مستولی بود که ایقان باشد اگر قدر
تلا در ض بود باز حل ترنج و در سابع غنی بود مثلاً قریب از در
طالع بود زحل از سابع بوی ناظر مولود را از حیوة هیچ نصیب
اگر اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت بشعاع غنی نحوس
بود و حد نیرین نحوس بود و طالع و ارباب مثلثات نریب
و خداوند سهم السعاده مولود مرده زاید اگر ارباب مثلثات نریب
نویس و موضع سهم السعاده و سهم السعاده تحت الشعاع باشد
و نحوس بد ایشان ناظر و اتصال مقبول خصوصاً که نحوس
و سفار نریب و تربیع نیرین مولود را حیوة نباشد اگر او کب در
سادس طالع یا ثانی عشر و صاحب طالع بکوا کب نظر ندارد
مولود نریب و زحل در طالع سعدی مقبول نظر دارد مولود
شبان روزی بیشتر نریب و اگر بویج که قدر روی بود و نحوس
متر باشد نحوس دارد سهم السعاده هر سه در برج حیوانات باشد
چون حمل و ثور و اسد و جدی ها که هیلاج قوی نبود در
روز بهر روز و اگر هیلاج و کد خدا قوی باشند سر کوسفند بالا
و امثال این خورد روز هفتم موضع فرنگد و عمل شده دوم طالع
و روز چهل موضع موم مثلث سوم طالع و بخداوند فرنگد
روز سوم اگر سعد بود نیکو بود خصوصاً که موضع وی قوی
باشد و اگر نحس بود و موضع مقبول نبود هلاک شود و وقت
زیادت نیاید اگر فرناقص بود و مخصوص میان دو نحس
و سعد نظر ندارد مولود نریب نیاید اگر متر باد و نحس

هر دو نیر در او تاد باشند مولود بزین آید و اگر سعدی بنیر است
 متصل بود مقدار شاد و سولی که اتصال استولی بخش رسد عمر
 یابد قتم دوم در آنکه کودکی زنده بزین آید و زنده تربیت یابد
 دلیل او چون نیرین بطالع ناظر باشند مولود آنکه زندگان
 بود اگر قر در نطق فلک شد و بر بالای مریخ گذرد و در فلک
 تدوین بالای آفتاب اوج دیوار که قر در فلک اوج نیست و آرا
 فلک تدوین مولود را اندک زندگان بود اگر قر در سوم در
 مغرب بود و طالع سعدی بریا و جداول از ثوره مولود تربیت
 نیابد اگر محصور بود میان دو بخش و هیچ سعدی بوی نظر
 نه مولود را اندک زندگان بود اگر زحل و مریخ در طالع
 بودند و سعود از عی ساقط و از برج در جبر اجتماع و بخون
 اجتماع یا استقبال ناظر بود مولود را اندک زندگان بود
 اگر قر یا آفتاب بود در وقت ولادت و زحل بمقابله
 یا تربیع بد و ناظر بود مولود را اندک زندگان بود اگر
 قر در زحل بود بمقابله مریخ و سعدی برید و ناظر بود
 مولود ضعیف التربیه و اندک عمر بود اگر خداوند طالع
 و خداوند خاندان آفتاب و قروض او ندسم السعاده ^{الصلوات}
 باشند مولود را اندک حیوة بود اگر اس و زحل و مریخ
 در برج را بم باشند از طالع مولود را اندک عمر بود اگر زحل
 و مریخ از مقابله بیکدیگر نکرند یکی در طالع بود و یکی در
 و قر در وسط انجمایا در مغرب یا و تد الارض مولود تربیت

نیاید

نیاید ط اگر در زحل بود یا حد مریخ و بخش و سعدی بود
 و هیچ سعدی نظر ندارد مولود تربیت نیابد اگر زحل و مریخ در
 طالع با زنب بود و شمس و قمر بوی ناظر مولود حیوة نیابد
 است اگر زحل در طالع و مریخ در وقت مغرب بود اندک زندگان
 بود و هم چنین اگر زحل در مشرق و قمر در مغرب و هم چنین اگر زحل
 در مشرق و زهره در مغرب بود یا اگر بخش شعاع برده در طالع
 مولود تربیت نیابد که سعود ناظر باشند سا اگر مریخ و سوس بود
 و ساقط و دیگر که با طالع ساقط بودند در اواخر سال عمر
 حکم توان کرد و انما علم قتم سوم در احوال مولود بیکه بزین وقت
 یابد اما در آخر عمر نبود اگر مشتری در طالع بود نظر کنند از
 تثبیت و تفسیر مولود تربیتی نیکو یابد و اگر مشتری در
 یا در صایل الوتد همین حکم دارد خصوصاً که زهره ناظر بود و
 هر دو از رجوع و احترام مضمون باشند و اگر زحل در وقت
 بود یا در مثلثه طالع تربیه یابد اما در اواخر اگر قمر سلیم بود
 از اتصال بخش و غریب بنود و ارباب مثلثات طالع در اما اگر بخون
 قوی حال باشند و راجع و محترق نباشند خصوصاً که در خا
 و شرف خویش باشند و فاضلترین بود که قر متصل بود بسوس
 نه در رضو و متصل بمشتری و پیا مریخ بخوس نبود که مریخ تربیت
 نگاه کند خاصه در ووالید روزی خصوصاً که قر در ثوب
 الارض بود اگر زحل و مریخ در طالع باشند قوی حال و از
 شعاع آفتاب در و باشند مولود عمر یابد در اواخر اگر کوا

در احوال مولود بیکه
 بزین وقت تربیت یابد

بزهدی برود و بروج نهایی بود و لیلی شب در بروج لیلی
 این علامت نیکو بود و تربیت یافتن و اگر زهره از نیمه
 بروج در گذشته باشد و آن بروج طالع بود یا وسط السماء
 این دلیل نیکو بود در بقا تربیت دان بود که این است
 طالع در وسط السماء یا در بروج یا زهدی بروج پنجم باشد
 این قویترین دلیل باشد مگر چهارم در دوازدهم مولود
 بود و تربیت یابد و عمر در احوال بقا از آن دارد دلیل
 اگر که خدا قوی حال باشد و کواکب تدبیر با او دهند و او
 حاج و مایط و محتق نبود مولود عمری در آن یابد اگر
 افتاب و ماه در دوم و پنجم و هشتم و یازدهم باشد مولود
 بداند عمر بود و معتراصل بیت خویش کرده اگر در وسط
 السماء بود نظر سعود و خوس از وی ساقط بودند مولود
 در بروج بود اگر سعود در بروج رابع بود مولود چندان بود
 که بجز زاده خویش بر بیند و اگر افتاب در حد و در حد بود
 دلیل درازی عمر بود و معتراصل بیت خویش باشد
 اگر افتاب در طالع بود و هیچ بخش بوی ناظر نبود مولود
 در زهره و معتراصل بیت خویش بود اگر افتاب در وسط
 السماء و خوس با وی مقابله و مقارنه و تریج ناظر بود
 مولود عمری در آن یابد ط اگر زهره در طالع نبود و خوس
 از وی ساقط بودند و مشتری بوی ناظر بود مولود در آن
 عمر بود اگر عطارد و زهره بقر ناظر باشند مولود در آن

عوامل

عمر معتدل المریخ باشد اگر عطارد و قمر در وقت مغرب و یا
 تحت الاضرب باشند مولود در آن عمر باشد اگر سهم السعاده
 در طالع باشد با شد با خلد و بند و او مشتری بود خارج و متصل
 از تحت الشعاع و هیچ خوس بوی ناظر نبود در آن عمر و نیکو
 زندگان بود قمر در آن زوسوم از ولادت و روز هفتم و چهارم بود
 و بدان اعتبار کند اگر قمر در زوسوم ساقط بود آن وقت با
 سعدی بوی ناظر نبود و یا دلیل تربیت و خاصه در حد و در خانه
 و شرف و حد خویش نباشد مولود روزگار بروج گذرانند و الله
 اعلم فصل در احکام هیلال و کد خدا و قون عمر هیلال
 از پنج موضع طلیند از اقباب و ماه سهم السعاده و جزو اجتماع
 و یا استقبال مقدم بر طالع و در وجه طالع اگر در طالع بود
 و هیچ بخش او را خوس ندارد مولود در آن عمر بود اگر اقباب در
 وسط السماء هیچ بخش او را خوس ندارد مولود در آن عمر بود
 اگر طالع روزی بود ابتدا از اقباب کند و اگر شب بود ماه اول
 بر اقباب مقدم دارد و جزو اجتماع راه سهم السعاده مقبل
 بل بود اگر استقبال بود سهم بروج مقدم بنزدیک او معشر
 در طالع و عاشق و محای عشر هیلال بود اگر بروج مذکور بود
 و اگر مؤنث بود و مستولی بر عوض وی ناظر باشند اما
 بروج رابع و سابع و ثامن باید که بروج مذکور باشد و بنزدیک
 باید که اقباب در بروج مذکور باید رابع مذکور بود تا هیلال
 بود رابع مذکور از عاشق بود تا طالع و از درجه رابع تا درجه

فصل در احوال
 و کد خدا

و مقابل آنجا

سایه مؤنث بود و ابو معشر گویند که قدر و تدبیر چارم و یازدهم و سوم و پنجم در برج ثورث هیلالج بود و برج ثورث برای انست که فرج تراست و آفتاب در نواصع هیلالج بدین دلیل خصوصاً که طالع قوس بود آفتاب در آمدن طالع اسد بود و آفتاب در حمل چون مواضع هیلالج معلوم شد و هیلالج بزبان بابلی ساده بود و کتبا بمنزله صنوف مذکور پس سولی را بر مکان هیلالج طلب کنند از خداوند خانه و شرف و مثلثه و حد و وجهه کدام ازین ارباب حظوظ که قویجان تر بود خصوصاً فصل بود و مشتری و مزاج اولی تر بود بکه خدای اگر که خدا در طالع بود و یا عاثر یا سایر قویجان و سلیم نخوس و در خانه یا شرف یا حد یا مثلثه از در تمام سالهای بزرگ بوی دهند و اگر لاج بود یا اول رجوع بود و خمس در عطیله و نقصان کند و در میان رجوع و آخر یک خمس و اگر کوب که خدا در وبال و مبوط و تحت الشعاع بود سالهای کوچک دهد و گرویی گفته اند اندر خاصه و حامی عشر و ثامن و ثانی اگر در خانه و شرف خویش بود سالها بزرگ بدهد و اگر برب بود سالهای وسطی و اگر در سوم و ششم و نهم و دوازدهم سالهای کوچک دهد و اگر اندک برج نواند لاج یا محترق یا هابط بدل سال کوچک و یا ماهها چنانکه هیلالج ازین جا طلبند که خدا نیز ازین خط طلبند خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند مثلثه

و ظاهر و ظاهر

و خداوند حد و خداوند وجه بشرط آنکه که خدا بهین لاج نظر بود و بهر نظر که باشند یاد در و برج باشند متفق در و طالع یا متفق در ساعت النهار و متقدم است انیرا چون انصاف گرفتارند و قوی گفته اند که طالع بد در این کرد اگر دلیل فرزند راجع بود و در و از در طالع اصل بود که هشت بیت اولیا منخوس و در از فرزند قرار بگیرد و اگر وجه فرزند را هیلالج و کتبا قوی افتد بلکه بیشتر جزوی بخوبی او را قطع افتد گفته اند که فرزند که هیلالج و کتبا باشد اگر نه خطی او را در عرازتیر بقواطع و نخوس غافل نباید بود و هر مولود که که خدای او و هیلالج در آفتاب و قمر و در وجه طالع بود از مولود کوتاه عمر بود و اگر که خدا تحت الشعاع بود هم این حکم دارد و سهولت شرفچین آورده که خداوند حظوظ هیچ مقدم تر از خداوند حکم نیست و دیگران خانه و شرف بروی مقدم دارند و آنچه اتفاق جمهور بر آنست که که خدا در و تدعیس که می دهد و در مایل الوتد وسطی و در زایل الوتد صغری و گرویی گفته اند که در و تد که بر سالهای که خدا زیاده کنند اگر در و تد باشد عطیله صغری دهد و گرویی گفته اند که در و تد سالهای صغری دهد و در مایل الوتد شهرد و در زایل اگر قویجان بودند و اگر ضعیف بدل سالهای صغری طالع دهند و در مایل ایام و در زایل ساعات سالهای بزرگ فضل نوسال میان خود و کوچک لالمشتری سالهای بزرگ

عطا وسطی به کویک سال مرتب سال بزرگ و میان
 هم که کویک نه افتاب بر سال بزرگ و کویک میان وسط کویک
 خط المیزان سالهای بزرگ و میان کویک عطا
 سال بزرگ و میان کویک که در سالهای بزرگ میان
 سواد کویک سالهای که زیاد شود بر عطیه که خدا
 بنظر سعور شود و زیاد کند از کواکب مشتری بود
 زهر و عطارد چون مسعود بود و در آن چون میان او
 که خدا و از درجه بود و نزدیک قوی افتاب از تلبیس
 نتیس زیاد کند و زهر و مشتری از مقادیر و تثبیت
 و مقابله و ترتیب زیاد کنند در جامع شاهی چنین است
 و اکثر احکام میان بر آن حکم باید کرد بزیادت و اما آنچه
 کنند از عطیه که خدا بمقابل و مقارن و مقابله و ترتیب
 و فصل و مرتب و عطارد چون مخرج بود و ذنب چون
 میان او و خدا از دوازده درجه کمتر بود و عطارد اگر چه
 مسعودان نظر مقارن و مقابله و ترتیب هیچ زیادت نکند و بر
 نزدیک کوهی سه سال بفرزاید و نزدیک قوی ربع عطیه که خدا
 دو سال نقصان کند و نزدیک قوی ربع عطیه که خدا اگر زیادت
 کنند بزرگ قوی در او تا در سالهای صغری افزاید کرد و مایل
 الا تا د بوند شهر و بعد سالهای صغری اگر زایل بود ایام و نزدیک
 قوی ثلثان و ثلث عطیه افزاید از صغری چون مسعود بود و اگر
 که خدا از بخش در گذشته باشد مقدار نور چشم خویش خواهد از

و مقابله خواه از ترتیب از عطیه شهر و ایام که کند و هم
 چنین اگر بخش قبول کند که خدا را و چون که خدا عطیه دهد
 زیاد کند اول عمر در وقت تدبیر که خدا بود و دیگر چه چید و خداوند
 متصل بد و نزدیک تر بود او را بود در زیاد و زیاد و بود و بود
 مزاج او زیاد قوی دارد و در هیدلاج و که خدا اقاویل بسیار است
 آنچه مشهور تر و متداول بود میان ارباب این صناعت بیان کرد
 اید ابوریحان بیرونی گوید که خدا را و تا سالهای که بر دهد و در
 مایل الوند وسطی و در ذلیل الوسط صغری آنچه مایل و ذلیل بود
 میان درجه کویک و ذلیل بگردند بطالع حمل و عدد اصغور سالها
 اگر بیکتا آنچه بماند فصل بود و درجه و تندی که این خانه ذلیل
 او بود بیفکند بطالع و انوار اکل البیت که در باره اعداد مشا
 تقدیل خاصه اید اگر کویک با درجه ذلیل در گذشته باشد بسوی
 صغری کواکب بروی افزاید و اگر از مایل الوند در گذشته باشد بزیل
 از وسطی بکاهد و اگر از و تندی در گذشته باشد بمایل از کویک تقصیر
 کند پس مطالع در و تیر نگاه دارد و اعداد سالهای کویک که
 نگاه دارد و عطایای کواکب علوی در وسط الرجوع تمام باشد بزرگ
 متقدمان و در شرف کواکب اختلاف است اشرف کواکب در میان
 عی و هندی هندی ان شرف افتاب بر درجه حمل گویند در شرف
 فرمتفقند شرف زحل در بیست درجه میزان شرف مشتری در
 پنج درجه سرطان و شرف زهر و عطارد و مریخ و متفق اند هندی
 گویند بر درجه شرف عطیه که بری دهد خواه در و تندی و مایل الو

و زایل الوتد طریق الاصطلاح الاسکندرانی موضع سهم الی غیر
 در هر چیزی که باشد اگر در وقتید بطلان سالی می گزند و اگر تا ایل الوتد
 بقیه می گزند و اگر تا ایل الوتد ایام و در وقتید بطلان بر روی ایل الوتد
 در وقتید بقیه می گزند و اگر در ایل الوتد بود ثلثان صغری اگر در ایل
 الوتد ثلثان صغری و با خداوند سهم السعاده همین کنند و این
 جمع ایل قانون عمر ایل طریق دیگر از کثرت ایل بلیان سهم السعاده
 بگردد و بموضع او اعتبار کنند در هر چه که باشد و مستولی را بگردد
 و بموضع او اعتبار کنند و سالهای او با او ضم کنند یا گری یا او
 و یا سالی و مطالع بگردد و آن را به هر چه که باشد و مستولی را بگردد
 زواید و نواقص اعتبار بکنند آنچه حاصل این عمر مولا بود در وقتید
 دیگر نکرد تا میان میلاد او بخشی که معنی بود یا جدوی چندان
 از درجات در دو جای ارد و ضرب کنند آنچه حاصل این عمر مولا بود
 در بقای مدت ولادت در جبر وسط التماقی مقام میلاد بود
 و مستولی بر درجه عاشق قیام مقام کدخد و نافر بکدخد بنظر
 مقبول زواید و نواقص بنظر نام مقبول نواقص و این محراب است
 بقای تزویج در جبر سابق جاری جری میلاد بود و مستولی جاری
 جری کدخد اولاد ربنای شهرها و حصارها که در آن سالهای
 عطی اعتبار کنند و الله اعلم بحقیقه الحال و خواص احمد علی
 در احکام میلاد و کدخد کتابی کرده است و من بخط وی دارم
 گویند زهره و مشتری از قنارنه و تندیس و تلیث و تریع و نفا
 سالهای کدخد زیاد کند و قرآز تندیس و تلیث و عطارد چون

شعور بود از قنارنه و تندیس و تلیث و قوی گویند افتاب اید
 تلیث و تندیس زیاد کند و راس از قنارنه سال و نزدیک و
 ربع عطی کدخد و زحل و مریخ و عطارد و افتاب چون من بودند
 از قنارنه و تریعین و مقابله و ذنبا از قنارنه و راس و زواید
 چون در او زیاد بود سالهای صغری افزاید و چون در سایر ایل زیاد
 شهر بود و چون زایل روند بعد سالهای صغری اتم دهد **فصل**
 استخراج هیلالج منذهب هر سن و بطیوس چون مولا با اجتماع
 نهایی بود در مطالع افتاب مریخ و اجتماع یا استقبال و سهم السعاده
 و درجه مطالع مریخ و اجتماع مریخ و اجتماع مریخ در وقتید
 سهم السعاده در پنجم مریخ و اجتماع مریخ و اجتماع مریخ و سهم السعاده
 هفتم چون مطالع در هشتم چون دوم در نهم افتاب و هفتم
 مطالع و اکثر مولود و ولادت استقبال نهایی بود در مطالع افتاب
 انگاه مریخ و سهم السعاده و ولادت استقبال نهایی بود در مطالع
 افتاب مریخ و سهم السعاده و اجتماع مریخ و استقبال در سوم مریخ
 مریخ سهم السعاده و اجتماع استقبال در پنجم چنان در هفتم چون
 مطالع مریخ و سهم السعاده چون دوم در نهم افتاب و مریخ در نهم و یازدهم
 چون مطالع و مریخ چون موالید ایل و اجتماع بود بر منذهب هر
 بطیوس مریخ افتاب مقدم بود و دیگر بر جبر و استقبال هم چنان
 و ولادت اجتماع مریخ و مریخ هر سن و بطیوس
 افتاب مقدم بود و دیگر بر جبر و استقبال هم چنان و ولادت
 اجتماع نهایی بود بر منذهب دور نیوس در مطالع افتاب بود

در سوم مریخ در چهار مریخ و پنجم

و این هیلالج

در دهم سهم السعاده و در نهم استقبال

قمر در برج میزان و جزو اجتماع و سهم السعاده و در دروم قمر جزو اجتماع و
 سهم السعاده در دروم قمر جزو اجتماع و سهم السعاده در چهارم
 قمر چون در برج میزان جزو اجتماع و سهم السعاده در هفتم قمر
 در برج مذکور باید و قمر جزو اجتماع و سهم السعاده چون ولادت
 استقبال قمر در میزان جزو استقبال انگاه سهم السعاده در
 چهارم قمر در برج میزان و سهم السعاده و جزو استقبال در پنجم
 قمر در برج میزان و سهم السعاده و جزو استقبال در هفتم قمر
 در برج مذکور و سهم السعاده و جزو استقبال اعتبار مذکور
 و انوش در هشتم قمر در برج میزان جزو استقبال اعتبار
 مذکور و انوش در نهم قمر در برج میزان مذکور و انوش در
 دهم قمر و اقاب و سهم و جزو اعتبار قمر در برج میزان در نهم اقاب
 به اعتبار برج مذکور و سهم السعاده و جزو استقبال است و
 چون ولادت ایلی بود و اجتماع بر مذهب درینوس در طالع قمر
 و شمس و جزو اجتماع و سهم السعاده و در طالع باشد در چهارم
 قمر در برج میزان انگاه اقاب و جزو اجتماع و سهم السعاده در
 هفتم قمر و اقاب بی اعتبار برج مذکور و جزو اجتماع و سهم السعاده در
 عاشق قمر در برج میزان انگاه جزو اجتماع انگاه سهم السعاده یا
 نهم حکم دارد و چون ولادت استقبال ایلی بود بر مذهب
 درینوس قمر در طالع بی اعتبار اقاب در برج مذکور و جزو طالع
 السعاده و جزو استقبال در دروم قمر اعتبار انگاه اقاب در برج
 و سهم السعاده

عبدالقاب

و سهم السعاده و جزو استقبال در چهارم قمر در برج میزان استقبال
 اعتبار و انگاه سهم السعاده انگاه جزو استقبال در دهم قمر در
 و سهم السعاده و جزو استقبال یا زده حکم در استخراج هیلالی بود
 چهارم و چون طالع اجتماع طاری بود اقاب و جزو اجتماع و سهم السعاده
 در ج طالع بی اعتبار در دروم قمر جزو اجتماع و سهم السعاده قمر در
 مؤنث و جزو بی هم در پنجم قمر در برج میزان و جزو بی هم یا زده
 چون استقبال طاری بود اقاب و جزو سهم و جزو در ج طالع
 طالع در ثانی قمر و سهم و جزو در لیل قمر در برج میزان و سهم و
 جزو پنجم چون چهارم و اقاب هفتم در برج مذکور و سهم
 جزو و هفتم چون دهم قمر در اقاب بی اعتبار قمر در برج میزان و سهم
 جزو یا زده چون دهم چون اجتماع ایلی بود قمر و اقاب و جزو سهم
 در ج طالع در طالع بود در دروم قمر و جزو سهم در چهارم قمر در
 برج مؤنث و اقاب و جزو و سهم در پنجم مثل چهارم در هفتم
 و اقاب در برج مذکور و جزو اجتماع و سهم در هفتم چون دوم و
 در دهم قمر چون در برج مؤنث باشد و جزو اجتماع و سهم السعاده
 یا زده چون دهم چون ولادت استقبال ایلی بود قمر و اقاب در
 مذکور سهم و جزو استقبال در ج طالع در طالع در دهم و سهم
 چهارم قمر در برج میزان و سهم و جزو یا زده چون دهم
 استخراج قانون عمر بطریق ابن فرخارا نظیری اگر در طالع زوی بود
 نکند اقاب را و اگر شمی بود نکند ماه را و بنکند تا یکدام کوکب می
 پیوندد و درجات بعد میان هر دو اتصال بد درجات راسق

مذکور و مؤنث و

استخراج قانون عمر

بگیرد و از زده ضرب کند اگر از صد و بیست زیاد بود صد و بیست
از وی بپسند آنچه کمتر از آن بوده یا شد یا بماند قانون عمر بود وقت
عمر بطریق دور نبوس صری قومی گویند که در این غیر هم سن بو
و در نبوس یوسف از اول حمل باید درجه طالع بگیرد و بخوابد
تا دقایق شود و این دقایق را به هفت قسمت کند آنچه کمتر از هفت
مانند اگر یکی بود دلیل و افتاب بود و اگر دو دلیل و قمر و اگر
سه دلیل و مریخ و اگر چهار دلیل و عطارد و اگر پنج دلیل و مشتری
و اگر شش و زهره و اگر هفت دلیل و زحل بود دیگر بگوید
بگذارد تا این هفت صحیح بیرون آید از هفت صحیح بیرون آید
و از هفت صحیح بنیاید و قسمت تمام نبود اگر بیرون آید بلکه
طریقش این بود که اگر پنج همانند زحل گیرد بین میان این کواکب
در درجه طالع بگیرد و چنین کند تا دقایق شود و از آن دقایق
اول که دارد نقصان کند آنچه همانند از اول جیوه نام کند و
بار دیگر برین هفت قسمت کند و هم چنان بکواکب نسبت دهد
پس ازین کواکب تا درجه طالع نکرده و بچشم کند تا دقایق شود بر
دلیل حیوة که کیفیت قسمت کند آنچه صحیح از قسمت بیرون
کند بپسند و آنچه کسور همانند در زده ضرب کند و بر
و دلیل حیوة که دقایق است قسمت کند آنچه حاصل آید سالها
شمسی آنچه کسور همانند در زده ضرب کند آنچه از ضرب حاصل آید
بود و کور بار دیگر در بیست و چهار ضرب کند آنچه حاصل آید
بود و زده قسمت کند آنچه حاصل آید ساعات بود بر این طریق

قانون

قانون عمر از سالها و ماهها و روز و ساعت شود طریق عمر
سعدی بود درجه طالع بود اگر چه صاحب خط درجه طالع شود
و درجه طالع هیدراج بود و آن سعد که خدا پیشتر بطالع بایده درجه
میراند که تا بخشی قاطع رسد آنجا حکم قطع کند استخراجه قانون عمر از
طریق غیر از افاق و میل دهند این اقدام الامام از اسرار نجوم است و بدین
صفت کرده اند بر شش کردن و متقدمان و طریق اینست که اجزای سال
درجه طالع بگیرد و در روز زده ضرب کند صحیح و کسور و بقیه
کند و رفع کند بر قانون بنکرد تا چند است و نسبت با و نسبت
انقدر که ازین عدد حاصل آمد باشد عمر مولود بود مثال این
بوده است ۱۰۰ اجزای ساعات درجه طالع نوع در زده ضرب
کردیم آمد صد و نود و شش قانون از هشتم بگیریم آمد بیست و
۴۰۰ از شصت دو و خمس او بود و خمس مولود و شش گرفتیم هفتاد و
بود با شهر و این قانون عمر است و این طریق مشهور است
بر انطس المنجر و صور اینست که بر صغیر دیگر نموده شده و
الله اعلم بالصواب قول چند هندی که در شرح گویند
که چون افتاب هیدراج بود بکار دارند و در پیش گلک چون
قرم باشد سره الساح گویند و چون غلغرا بود بعد میان
اول حمل و طالع نکرده و بچشم کند تا دقایق شود و وجه بود
و دست قسمت کند آنچه حاصل آید سالها بود اگر کوری
مانند در زده ضرب کند و هم برده و دست قسمت کند
ماهها بود کسور دیگر هم چنین کند روزها بود بار دیگر

ساعات بود پس بعد میان مشتری و درجه شرف بگیرد بر است
 اگر بیشتر بود از نصف دور نصف دور را نقصان کند و اگر
 بیشتر از تمام دور نقصان کند و باقی از سالهای کواکب
 که با او خواهیم کرد ضرب کنند آنرا ازین حاصل بروج شم و در
 و درج ایام و درج بقی ساعات این جمله نگاه دارد و اگر کوب
 از شرف جنوب میاید این سالها که یاد خواهیم کرد نقصان
 کند و اگر از جنوب شرف پیدا فراید و چون کوب بد رجب
 باشند نگاه دارند و مقدار این سالها که در جدول جمع کند
 و اگر که خدا بخش باشد و در شان عشر غنیمت دهد اگر یازدهم
 باشد نصف عطیه او و همد در تاسع ربع در شان مجوز
 در سابع سدس و نصد در شان عشر نصف و باطل شود
 در یازدهم ربع در عاشر سدس در تاسع ثمن در سابع نصف
 سدس و در آن بنزدیک چند هند است هیچ هیلنج قوتیل
 افق آفتاب نیست که عطیه او بیشتر است و هیچ که خدا بخشید
 تو از زحل نیست که عطیه او کمتر است و عطایای کواکب
 اینست در سرعت و بطو و ولادت و حمل دلیل اول اگر مریخ
 بود در برج ثور و ولادت روزی بود بهر بیع تاکاه
 در روز بکر چه باشد در راه اول باشد اگر در برج ای باشد
 در کوما به یاد راب - اگر نیرین در برج مذکر باشند و مستقیم
 الطلوع در موالید اناث دلیل روز ولادت و بی رنجی بود
 اگر قمر مقارن مریخ بود یا بوی ناظر بود مشتری بر اینها

انوار الیوم

ناظر دلیل اسان ولادت و عاقبت سلامت بوده باشد اگر
 عطارد در طالع بود درین طالع خانم مریخ بود دلیل اسان و
 ولادت بوده باشد اگر آفتاب در طالع بود در بیست و شش
 و سعوزانه وضع نیکو بوی ناظر باشند دلیل خلاص و سرعت
 ولادت بود و اگر قمر مقارن آفتاب بوده باشد و از وی
 شده در طالع یا عاشق دلیل سلامت و سعادت و ولادت بود
 و اگر در طالع اناث زهره و قمر در برج باشند دلیل نیکو
 حال مولود بود حال مادر و شادی مادر بود ولادت دلیل
 اوقات ولادت و رنج اگر نحوس در روز زده باشد و
 ولادت در برج و دشواری بوده باشد - اگر قمر منصرف بود
 از زحل ان ولادت با رنج و خطر بوده باشد اگر آفتاب
 و قمر خداوند طالع در برج اناث معوجه الطلوع باشد
 موالید پسران یا در بروج مذکر در موالید دختران
 بدان ولادت خطر و آفة بود اگر زحل در و تندی بودیم هلا
 مادر بوده اگر کوبی مقیم یا راجع در طالع بود دلیل خطر
 ولادت بوده اگر قمر با استقبال پیوند میان او و استقبال
 آفتاب کمتر زده و زده در چه ماند بود و هیچ کوب دیگر را
 نبیند مادر را ازین ولادت رنج رسد و اگر آفتاب و زهره
 و قمر در اید یا جدی یا دلویا عقرب باشد مادر مولود را
 ازین ولادت رنج بسیار رسد و اگر قمر در برج معوجه
 الطلوع بود بهر بیع و یا مقابله نحوس ولادت از در زاید

اوقات ولادت
 در رنج

در پنج بسیار رسد و بیشتر آنکه ماددها که شود فصل پنجم در
احکام دوازده خانگی خانگی اول دلیل حیوة و لطف و بدن
و ابتدای کارها و اول عمر بود دلیل اخلاق و عاده و محبت
اند در نطق و غیره و حسین گوید که مثلثات نخستین آن
طالع دلیل حیوة و طبیعت مولود و مراد و مسکن خداوند
طالع بود آنچه خیر و شر بوی رسد در اول عمر و دلیل عمر بود
و مثلثه دوم دلیل جاه و قیمت و قوه و میان عمر و مثلثه
سوم دلیل عاقبت دوم دلیل جاه خیا و بد طالع بود در جاه
رفیق این جهان و دلیل موت خانگی دوم دلیل مال و معاش
و اعوان و کسب کارها و اعطای و صناعت و اعمال و جاه و
اولاد و مثلثه اول دلیل مال و معاش بود مثلثه دوم
دلیل عیون و انصار مثلثه سوم دلیل همت و مروت و سخاوت
و بقیه کردن خانگی سوم دلیل خویشاوندان نزدیک و برادر
و دشمنان پدر و قوم و سفر نزدیک و دلیل بود بر نزدیک
مرگ و ان ایام که مرگ نزدیک بود و مثلثه اول دلیل برادر
دران و خویشاوندان و خواهران و مثلثه دوم بومیان و مثلثه
سوم بر کین خانگی چهارم پدران و عاقبت و ضیاع و عقار
و اسباب و عواقب امور و کارهای پوشیده و سعادت
و نحوسته مولود در آن جهان و دلیل آباء پدران و دلیل
دشمنان فرزندان و دلیل حسب و نسب بود مثلثه
اول دلیل پدران دوم دلیل ضیاع و عقار و مثلثه سوم

احوال خانگی پنجم خانگی فرزندان و هدایا و فرستادن و لطف و طریقت
و منافع و خواهر ضیاع و حال پدران بود و آنچه پس از مرگ
در حق مولود گویند از خیر و شر و دوام و غیران مثلثه اول
دلیل جاه و ولد بود دوم دلیل لذت و طریقت سوم دلیل رطل
و اختیار و هدایا تا خانگی ششم دلیل بیماری و سینه و پرستار
و چای پای هم شکافته و نا امید و دلیل بود بر عمر و بدن
که اوله مثلثه اول نخستین دلیل بیماری بود دوم دلیل سینه
و پرستار سوم دلیل منفعت خداوند طالع از ایشان خانگی
هفتم خانگی زنان و شریکان و ضدان و اجداد و اسلاف بود
زیرا که چهارم خانگی پدر است مثلثه اول دلیل ازواج و نکاح و
قوه و شرف و ثروت بود دوم دلیل اعداد و خصوم سوم دلیل شکر
و مخالفت خانگی هشتم خانگی مؤنثه و موازین و حال و ازواج و
فرزند و مکسب و هوم و ودایع و بطالت و کسل بود مثلثه
اول دلیل مرگ بود دوم کارها و مرتبه خوف سوم دلیل
اموازیست خانگی نهم خانگی سفر و دین داری و خواهرها و بیماری
پدران و فرج فرزندان و نقل و تحویل ازواج و امثال این
مثلثه اول دلیل سفر بود مثلثه دوم بر دین داری مثلثه
سوم بر خواهرها و تغییر خانگی دهم دلیل مال و جاه و عمل
سلطان و رفعت و صناعت و صوت و وصیت بود و میا
عمر مثلثه اول دلیل ولایت و سلطان بود دوم دلیل عمل و
شرف و منزلت و صناعت و حرفه بود سوم دلیل مادر و دروغ

جاه و کارهای سیاطانی بود خانه بی از هم دلیل امیدها و در
ستان و بیاران و هر چه در آن بود مثلثه اول دلیل امید کار
بود دوم دلیل در وستان و سعادت سوم دلیل استوار و کرم
و انتفاع بد و سختی آن خانه دروازدهم خانه دشمنان و غم
و اندوه و همت و مکر و حیل و نیکه و مستویان و حیل
زندان بود مثلثه اول دلیل دشمنان بود دوم دلیل بی
و عناد و حبس سوم دلیل اسب و اسیر و موافقی و در بر
خانه اول و حکم آن حکم مستولی بیاید دانست و در بر
خلافت اما آنچه در میان متفقند است که یاد کرد
میشود خداوند خانه بی پنج شهادت بود خداوند شرف
چهار خداوند حدیثه مثلثه اول در سر و مراد و سوم
یک خداوند سهم ایستاده و یک شهادت خداوند سهم
الغیب را یکی خداوند جزو اجتماع مقدم بر ولادت یا
استقبال یکی خداوند که خدا را یکی خداوند برج هیلا
یا که خدا یکی خداوند قمر را یکی خداوند افتاب را یکی بر روز
موافق را هم یک شهادت خداوند سهم الغیب یکی خداوند
روزیا شب را یکی خداوند ساعات معوجه را شهادت
خداوند طالع را یکی نه بر را یکی اشاعه شریات را یکی کوکب
در و تد طالع چهار شهادت بود در و تد الارض یکی شهادت
بیر نوبت را یکی چون در خانه بود یا فرج یا در شرف بود
یا یک شهادت کوکب که او را شریف بود آنکه او را تغریب بود

موانق بود

موانق بود چون مغرب بود جمله شرف شهادت بر کرد بود کوکب
در خطای چهارم که صاعد بود و روی بصعود دارد
شهادت چون هابط بود و روی بصعود دارد بیک شهادت
اگر زحل بر طالع مستولی بود یا از مثلثات طالع یکی زحل
بود مولود احمق و جاهل و بد دل و بخیل و حقور و کتاب
و کاهل بود اگر مشتری بود مولود دین دار و حکیم و عالم
و صادق و امین و سخی و کشاده روی و پارسا بود اگر زحل
بود مولود شجاع و سفید و خاین و کذاب بود اگر افتاب بود
مولود متکبر و کشاده رو و قاهر بود و اگر زهر بود مولود
کشاده رو و نیکو خلق و محبوب بود اگر عطارد بود مولود
بلین و ادیب و صاحب فهم و امین و کاتب و حساب بود
اگر قمر بود مولود ضعیف و عاجز و غلام و شتاب زده بود
هر که کوکب و سه کوکب که حظوظ در آمد در طالع دلائل اینها
بلکه اگر اثری باید در مستولی بر افغان عطار در قطع ولادت بر و جنود
تا اذار باب بیوت و شرف و حدود و وجوه و مثلثه و در
و نه بهره آن کوکب که خطایشتر دارد اگر زحل بود و قوی حال
بود مولود قوی حال و قوی رای و تدبیر و بعید الغور بود
و اگر زحل منحوس بود مولود حقیر و دنی الهه و از ترس
کنان جوی بود و اگر مشتری شریف او بود و زحل قوی
بود مولود خیر و مکرم و محترم بود و اگر زحل ضعیف حال
بود مولود نظیری و فال گوی و فتان بود و فرزندان خود

و همچنین دارد و اگر شریک زحل مرتجع بود و زحل قوی حال بود
مولود خصومت کند و حال گریان و فغان باشد اما
مراذات او بعضی خاصه است و سخت دل و بی رحم بود
و اگر زحل مخوس بود مولود راه زن و دزد عیار بود و
و زحل مخوس بود مولود زنا بزنا دشمن دارد و الهفات او
بمشایخ بود و صفت بود و قد و نیکویی که تا او کنند
و مسعود بود برای خویش و پانسان و لجمیت بود و اگر زحل
مخوس بود مولود در بیرون بود بر جماع و نکو هید و بیشتر
کارها و مجامعت کردن دوست دارد و با مردم برود آمد
و اگر شریک زحل عطا بود و زحل قوی مولود بخت
کنته بود از کارهای نکو هید در کارهای هان مسا
عجاب بود و اگر زحل مخوس بود مولود حسود و حقو
و کذب و مبغض بود اقا رب خود را و در عبادت
و کتابی بر روی نوید اما در آن هیچ نبود اگر مستوی
بر مکان فر و عطار در مشتری بود و مشتری مسعود بود
مولود سخی و باوقار و عادل و حقیق و رحیم بود و اگر
مشتری مخوس بود مولود بد دل و مجب و رغنا بود
اگر شریک مشتری مرتجع بود و مشتری قوی حال بود مولود
مخاصم و حرب دوست و خداوند امر و ظنی و منکر بود
و اگر مشتری مخوس بود مولود فحاش و زشت خو و بی
نثبات بود و هیچ بخت و دلایش نبود مختلف الاخلاق و مضطرب

شریک زحل زهره بود

الاحوال باشد و اگر شریک زهره بود و مشتری مسعود بود
مولود مشتم و محب نظافت و طاعت و عناد و سستی دارد
و نیکو اخلاق و سلیم دلی و خیر و فاضل بود و اگر مشتری
مخوس بود و دلی لعیش بود و طبع زنا که داده و زنا
عجاشق شود و امین و خیر باشد و اگر شریک زحل عطا
بود و مشتری مسعود بود در کتب الهی و هندسه
بسیار نکرده و شاعر و نیز فاضل باشد و نیکو سپهرت و قوی
دلی و بیاد بیاد و نیکو سپاسه بود اگر مشتری مخوس بود
او را خطا بسیار افتد و در خودیستن اعتقادی و کلام
دستی و پندار که او حکیم و عاقل است و او بی عقل بود
عقل بود اگر مرتجع مستوی و عطار و عطار و عطار
بود مولود سلخ در دست و زود چنگ انگیز و خست
کنند و خود را در بیلاها افکند و متقلب و منقلب بود
اگر مرتجع مخوس بود دشنام دهنده و زشت خو و خون ری
و محب شعب و بی رحمت بود چون دیوانه اگر شریک او
زهره بود و مرتجع قوی حال بود نیکو مذهب و انبدا لعیش و زنا
عاشق شود و بر حرام ارتکاب بسیار کند الا که منج و صانع
خیر بود اگر مرتجع مخوس بود مولود مختلف الاحوال کثیر
کتاب و استطر کنند مردم و ملول بود اگر شریک زحل
بود و قوی حال بود مولود بد دلی و محیل و سیرع الغم و
فریبند و منج بود زیان کننده دشمنان از منفعت رساننده

آنرا و اگر مریخ منخوس بود مولود غمگین بود و زود از کارهای دنیا
نشود و مضطرب حرکت و کتاب و دروغ بگشود و بود و اگر
مستولی بر مکان عطارد و قمر زهر بود قوی و قوی و خیر و
مشهور بود و صاحب افکار و شدید الفوی دشمن دانند
و سرعته الصناعات یابد کننده خدای کما و نامور و شهوات
بنای بود و اگر زهر منخوس بود صاحب عشق حال او با
بچه و محال زنانه و حامل الذکر بود و اگر شریک عطارد بود
و زهر قوی و محال مولود شاعر و حسن الاجال بود و محب حکم و
چیزها از فکر خویش بداند و بلا و ازین از اختیار پسندید
آید بمعلم و صایل باشد بغلمان و مشغول باشد از زنان و
اگر زهر منخوس بود مولود خبیث و کثیر الحیل بود و خفاش
و مینافق اگر عطارد مستولی بود بر مکان خویش و قمر
عطارد مسعود مولود صاحب خاطر و حافظ بود و علوی
اسمان نیکو شناسد اگر عطارد منخوس بود مولود مکار
و مخفی و احمق و بطی الانتقال بود و او را خطبایا
اقتد و باقی با ان مناسبت میدهد در حکام دلایل
بددلی اگر مریخ غریب و ساقط و منخوس و ضعیف بود
و بطالع ناظر نباشد و زحل مریخ ناظر باشد یا بطالع مریخ
ضعیف دل و جبان بود - اگر زهر در برج ذو جسدین
بر صورت مردم بود مولود ضعیف دل بود - اگر زحل
شب در عاشر بود مولود ضعیف دل بود - اگر سهیم الحری

دلایلی بر ما

کشتن

تحت الشعاع بود یا ساقط بود از او تاد و خدای و ندب هم باطل
بود مولود ضعیف دل و عاجز و سلامت طلب بود و او
در خاصیت مریخ و مریخ میل نباشند دلایل بسکاری
و نیز اگر مریخ در طالع بود مولود طیاش و سفید و غصوب
باشد - اگر عطارد در طالع بود برون از تحت الشعاع و
زحل و مریخ بوی ناظر مولود سفید و غصوب و طیاش
شد - اگر مریخ در برج هفتم در برج غریب بود مولود غریب
و غصوب و مقاتل و مشاغم بود - اگر عطارد در طالع بود
بود خصوصاً در جوزا و طالع سنبل یا جوزا مولود غصوب
و مجادل و سفید بوده اگر قمر در خانه مریخ بود مولود سخی
الشر و قه دل بود خصوصاً که قمر در جوزا بود و اگر
قمر مریخ پیوند در ماه در شب در جوزا زیاد میشود مریخ
قصر میشود مولود بطیش و خبیث و غضب معروفه باشد
باکر سهیم السعادة یا خداوند او در بیت المولود باشد
مولود سفید و غصوب و بعید الرضا باشد دلایل حکم
بود باری دلایل اول اگر عطارد در تحت الشعاع در حوت
و عقرب و سرطان و مریخ بوی ناظر مولود حلیم و امته
بود - اگر زحل و مریخ و اقیاب بقره مینگرد از عاشر مولود
وقور و حلیم بود - اگر سهیم السعادة در عاشر بود یادد
حادی عشر یا در خامس و اقیاب یا قمر بوی ناظر مولود
حلیم بود خصوصاً که اقیاب در طالع روزی ناظر بود

و قد رطال شبنی و بیهم در حد سجدین خطا نکند، اگر از
 کواکب بیابان کو کبی از قدر اول بر مزاج مشتری و زحل
 بود و رطال یا بد رجه عاشراقت مولود حلیم و نیکو
 معاشرت بود دلیل و قحطه دلیل اول اگر مزاج از بیج سیاه
 بعطارد ناظر باشد مولود و قح و بی شرم بود. اگر مزاج
 بقرن ناظر بود از سیاه همین حکم دارد. اگر مزاج و قمر مقارن
 باشند و نور قمر ناقص بود در سیر و یاد در موضع بد بود
 مولود قح بود، اگر زهر و عطارد در رطال باشند و مزاج
 از سیاه بدیشان ناظر بود مولود قح و بی شرم بود دلیل
 حیا اگر مشتری در رطال بود و مزاج بوی ناظر نه مولود شرم
 میکند بود. اگر قمر و رطال بود و مشتری متصل از مقارن
 یا تثلیث و مزاج تحت الارض مولود خوش شو و شرم میکند بود
 اگر زحل در رطال بود در حد و صورت خونیش و مزاج خوب
 و مشتری ناظر بقمر مولود یا حیا بود دلیل خلق نیکو اگر
 قمر در عاشرا و زحل در ثمان مولود نیکو خلق بود. اگر افتاب
 در بیوت زحل بود مولود پاکیزه نفس و خندان و نیکو
 خلق بود. اگر عطارد در راسد بود مولود نهاری بود و
 خلق و کشاده روی بود، اگر عطارد در سرطان بود مولود
 جمیل اللقا و نیکو خلق بوده اگر قمر و افتاب در حوت بود
 بشرف زهر مولود نیکو خلق و کشاده رو و محبوب بنظر
 خلق بود دلیل دروغ گفتن دلیل اول مزاج مقارن عطارد

دلائل حیا و خلق نیکو

دلائل کفر

دلالت کند که خداوند طالع دروغ بسیار گوید و افترا گوید
 احادیث - اگر خداوند چهارم در بیج ششم باشد مولود
 کذاب بود، اگر مزاج در قاسع بود و طالع خواه شبنی و غیا
 روزی مولود دروغ زن و سو کند بدروغ خورد
 اگر از کواکب بیابان کو کبی بر مزاج مزاج و عطارد در رطال
 باشد یا بود رجه طالع مولود کذاب و بی رحمت بود و اگر
 عطارد در زحل و عقرب بود مولود دروغ زن و معاویه
 گوید بدروغ و هجا کند و اگر قمر از مزاج باز گردد و رطال
 پیوند در زهر مشرقی بود مولود کذاب بود با اگر مزاج و
 عطارد مقارن باشد در بوقدی و زهر و مشتری پیشان
 ناظر نباشد مولود کذاب بود دلیل راست گفتن اگر
 زهر و قمر و افتاب هم در عاشرا باشند مولود صادق
 القول بود و هر چه گوید بدان وفا کند. هر که رطال
 قوس بود و قمر روی مشتری زحل یا اسد بوی ناظر
 باشد مولود راست گو باشد، اگر مشتری در رطال بود
 و عطارد در مغرب تحت الشعاع مولود راست گوی
 بود، اگر عطارد یا زهر در رطال بود یا در عاشرا مولود
 راست گوی بود و نیکو کار و هر چه گوید وفا کند دلیل
 در این حق دانستن دلیل اول اگر طالع نهاری بود و مشتری
 در زهر طالع مولود موحد و صاحب یقین بود در دین
 حق - اگر زحل در مثلثه خود بود مولود دیندار و متورع

بود خصوصاً که مشتری بوی ناظر بود و اگر قدر طالع بود
 قوی حال مولود زاهد و عابد بود اگر اقبال در سوم بود
 در برج مؤنت مولود بتکذبات دنیا بکند و بعبادت
 مشغول گردد و هم چنین اگر زهر در ثالث قوی حال بوده
 اگر عطار در بافتاب و زهر هم در ناسع بودند مولود عابد
 و زاهد بود و اندک غفله و خوابهای عجیبینک و اگر عطار
 شرقی بود در برج ناسع مولود زاهد بود و اگر زهر مسعود
 بود در ناسع و برج مذکور مولود عابد بود و مشهور بود
 و عبادت را اگر طالع لیلی بود و قدر ناسع در برج مؤنت
 مولود پارسا و عقیف بود دلایل دریا و نفاق مشتری باشد
 و صیغ در ناسع یا در طالع لیلی در برج مذکور مولود پارسا
 و فاسق بود اگر زهر در ناسع بود در برج مؤنت نه قوی
 مولود بدین نوسا بود و جامه پارسایان دارد اما فاسق
 بود اگر سهم الغیب مخوس بود در ناسع و خداوند او تاد
 مقبول که سعود بوی ناظر باشند و مخوس از وی ساقط
 مولود یا خیز و عبادت دعوت کند و بدانکه کوی بدکار کند
 دلایل و رع و صلاح اول که سهم الغیب و خداوند او
 مقبول ببری از مخوس مولود پارسا و نیکونیت باشد
 و اگر سهم الغیب مخوس بود و خداوند او مخوس بود مولود
 از علانیت او هیز باشد و اگر خداوند سهم الغیب راجع
 باشد مولود از مذهبی مذهبی نقل کند و اگر خداوند سهم

دلایل و رع و صلاح

از نام

در ناسع بود مولود پارسا بود و اگر در ناسع هم بود مولود
 پارسا و زاهد بود و بر جملة الافراغ یعنی از سهم الغیب و
 سعادة و خوشبختی و صاحبش طلب باید کرد دلایل در ناسع
 بدعت و ضد لانه مشتری در ناسع و قدر در ناسع مولود بد
 کواکب اعتقاد دارد و بود که ستان پرست بود اگر زهر
 در دوم برود از شعاع در برج غریب مولود ضال بود
 زحل در ثالث یا قدر مولود فاجر و مستبد بود و قدر در ناسع
 در برج مؤنت در مولود نهاری مولود فاسق بوده زهر
 محصور میان نجمین در یک برج مولود ضال بود و در طالع
 و مشتری در ناسع مولود بها اعتقاد و بد ملت باشد و
 اگر زحل خداوند خانه اقبال پارسا هم انعداده یا جز
 مقدم بود و در ناسع بود و مشتری بوی ناظر مولود
 از بهمانان باشد اگر عطار در در خانه برج بود و صیغ
 از مقدار یا ترتیب یا مقابل بوی ناظر بود مولود در هر
 و معطل بود اگر عطار در اقبال و قدر در برج ذر جسد
 باشد و صیغ به ترتیب یا مقابل بدیشان نظر دارد مولود
 نندین بود دلایل علم اگر زحل و مشتری از تثلیث بیکدیگر
 ناظر باشند مولود فیلسوف بود و زهر بود و صیغ وحد
 او قوی بود خصوصاً که علوین را در طالع خطی باشد
 اگر عطار در و صیغ از تثلیث بیکدیگر ناظر باشند و یا از
 ترتیب مولود حکیم و عالم و فیلسوف بود عالم نجوم و کاری

دلایل بر سر عت
و ضلاله

دلایل بر علم مولود

پوشیده و بعید النظر و صاحب تصنیف بود و اگر عطارد یا
 اقیاب بهم پیوند دود در خط طارید بود مولود حکیم و عالم
 و طیب و شاعر بود، اگر عطارد در عاشر مستقیم التیر بود
 بود و قرآن مقابله یا از ترتیب بود ناظر حکیم و عاقل و شجاع
 اگر عطارد در خانه خویش بود صاحب تصانیف بود و
 علم در نجوم بسیار دانند خصوصاً که عطارد خداوند است
 است یا ناسع بود و اگر عطارد در طالع و زحل در مغرب بود
 نجوم بود و بدان رفعت و بلند می یابد و اگر عطارد و قمر و
 اقیاب و زحل در طالع باشند یا در عاشر مولود حکیم و
 نجیب باشد و از ملوک بدین سبب جاه و مال یابد، اگر
 قمر در حد عطارد بود مولود عالم بود اگر خداوند طالع
 عطارد بود و یا قمر در سوم در صورت خویش مولود فال
 گوی بود و اگر پنج مذکور بود و هیچ ناظر مولود طیب بود
 اگر زحل در طالع بود و هیچ بوی ناظر مولود معبر بود
 و اگر زهره باشد در تاسع بی زحل هیچ همین حکم دارد تا اگر
 اقیاب و عطارد در تاسع باشند مولود معبر بود، اگر
 سهم السعاده و سهم الغیب در نهم یا سوم بودند و سحر
 ازین هر دو سهم ساقط باشند و نحو س ناظر مولود
 کاهن بود، اگر زحل و عطارد در سوم پیوند مولود
 معبر بود، اگر قمر و زهره با واسطه در طالع پیوند مولود
 جنی بود و وقتی که از علم نجوم مال یابد، اگر عطارد در

یا بو

رابع بود برون از شعاع مولود نجیب بود و اگر زهره در سوم طالع
 باشد در هبوط یا وبال یا راجع یا محترق مولود سحر بود
 نیز تحصیل کند خصوصاً که زحل بوی ناظر بود و اگر عطارد
 و زحل در طالع بودند یا در عاشر مولود فیلسوف و عالم بود
 اما اگر بخت و کم روزی بود، اگر عطارد در خانه زحل بود مولود
 عالم و مطلع با سر ارا علم و زبان اور و خطیب بود و علم نجوم
 داند و علم تغییر شناسد، اگر طالع میزان بود یا جدی و زحل
 و عطارد در قوس بودند مولود تجار و اخبار و ایام نیکو شناس
 و اگر عطارد یا زهره بود در برج رابع مولود مجاول و مستکرم
 بود خصوصاً که در پنج غریب بود، اگر اقیاب در نهم طالع
 بود مولود مخاصم و مناظر بود در دین و مذکر و واعظ و
 شناسنده دین اسلام، اگر از اقیاب برگردد و عطارد پیوند
 مولود عالم و پیر و محاسب و حکیم بود، اگر مشتری و عطارد
 و اقیاب در دوازدهم یا نهم باشند و طالع میزان بود یا قوس
 مولود فضیله و مفتی باشد، اگر طالع حوت بود بروز
 مولود ادیب و مستکرم بود و هو اعلمه دلایل فرم و حدس است
 عطارد در عاشر بود مولود زیرک و با فرم بود، اگر عطارد
 در خانه پنج بود مولود با فرم بوده، اگر عطارد در اسد بود
 در طالع نهاری مولود بزرگ و تیز خاطر بود، اگر قمر مقارن
 زحل بود و زحل مشرق بود مولود زیرک بود اما عاجز و
 باشد در کار علمه اگر ماه از مقارن زهره برگردد و مقارن

دلایل فرم حدس

عطارد باشد و هر دو مغرب باشند مولود زيرک باشد و اگر
مريخ و مشتری مقابل یکدیگر باشند یا مریخ مولود زيرک
بود اگر افتاب در قوس یا حوت بود مولود با دایه فهم
و تدبیر بود اگر عطارد با افتاب و مشتری درین طاقها
بود نقصان احکام بود و لایل حفظ و کمال حافظ اگر افتاب
در حمل بود یا عقرب مولود حافظ بود اگر قمر و زهره و مریخ
بهم پیوند مولود حافظ بود اما مکار و محتال بود اگر قمر
بعطارد و مریخ ناظر بود مولود حافظ بود و این دانند بگو
اذا کنت اگر عطارد در اسد بود مولود زود چیزی های یاد
کیر و زیر فراموش کند و اگر مشتری بوی ناظر بود مولود
عالم و فقیه بود و هر که مسلمانان دلائل جهل و مذاهب
چون عطارد خطی دارد در ثانی بود تحت الشعاع مولود
جاهل و ابله بود و کران زبان و تعلیم نپذیرد اگر عطارد
خداوند سهم الغیب بود و در ثامن مولود جاهل و ابله
و کران زبان بود و تعلیم نپذیرد اگر افتاب در سرطان بود
مولود جاهل و ابله و ردی الفهم بود اگر عطارد در زحل
بود مشتری در هفتم مولود خو و طبع بود و اگر قمر در مریخ
منفصل و ناقص مولود احمق بوده اگر قمر در سابع از افتاب
افتاب بر کشتن باشد مریخ بوی ناظر مولود احمق بود و
اگر سهم السعاده و سهم الدین در تاسع باشند یا ثالث
و خوس یا ثانی ناظر مولود احمق بود اگر زهره با زحل بود

دلائل حفظ و کمال

دلائل جهل و مذاهب

قمر مریخ

قمر مریخ عطارد و مریخ بر مولود استهزا کنند از احمق او اگر
زحل و عطارد در طالع بودند مشتری صاحب طالع بود در
سابع بود مولود جاهل و احمق بود و لایل عقل و دایه صاحب
اگر مشتری و عطارد بنهم ناظر باشند تثلیث مولود عاقل
و قوی بدی بود اگر مشتری در عاشر بود و عطارد در سابع
یا در سابع بود مولود عاقل بود خصوصاً که مریخ یکدیگر
باشند اگر عطارد با زحل مقارن باشد مولود عاقل و متدبیر
و قور باشد اگر عطارد و مریخ یکدیگر ناظر باشند مولود
عاقل بوده اگر عطارد و زهره و مریخ ناظر باشند مولود عاقل
و نیکو شکل بود و اگر مشتری در طالع بود و عطارد در سابع
مولود عاقل بود اگر زحل و عطارد در رتد مغرب بود مولود
عاقل و حکیم و با وقار و نیکو زندگان بود و لایل سحر کی و
طنازی اگر عطارد با مریخ در یک برج بود مولود طنان و سخن
بود اگر این برج برج ملوک بود مسخره ملوک بود اگر مریخ
و عطارد در خانه زحل بودند یا در برجی ساخط و قمر بود
ناظر مولود مردم عوام را مسخری کند و اگر زهره بر ایشان نا
بود خوش سخن و صاحب ثواب بود و اگر قمر و مریخ و عطارد
بهم باشند همین حکم دارد دلائل اهانه و خصومت اگر زهره در
رتد عاشر بود و زویش در سابع مولود امین بود اگر
عطارد و مشتری مقارن باشند خصوصاً که یکی ازین دو
خطی دارد در طالع مولود امین ملوک بود اگر مشتری بر زحل

دلائل عقل

دلائل سحر کی

نظر در اول و صبح نه روز و ناظر باشد مولود عقیم و امین بود
اگر زهر در طالع بود در خط خویش و مولود امین بود اگر
مشتری در و طالع بود مولود امین و در خط خویش باشد
اگر عطارد در برج بود مشتری هر چند در خط خود باشد
مولود امین غریب باشد دلیل اصل حیانه عطارد چون
خط عاشق بود و مزج ناظر و قدر در طالع مولود خاین بود و در
اموال مردم خیانته نماید - اگر قمر و مزج در سوم باشند
خاین بود و در و طالع و اما اثر مردمان حیانه کند دلیل در
و راه زنان اکوف و عطارد و مزج در و تا در طالع باشند
هیچ سعد بایشان ناظر نه مولود در بود - اگر زحل در هفتم
بود و قمر و عطارد و مزج بوی ناظر باشند بکامی در
کند و عاقبت او را بردار کنند - اگر قمر بود او و تا در طالع
و مشتری و زهر بوی ناظر نه مولود در بود - اگر عطارد
و زحل و مزج در برج مغرب بودند و قمر یا مقابله یا ترسیم بلایا
ناظر بود مولود در بود و او را بیا و یزند اگر عطارد و مزج
مقارن باشند در وقتی در یکد رج و زحل و قمر بلایا
ناظر بود سنان دانه افق بود دلیل زناى مردان که بسیار
گویند ذنب و عطارد و زهر چون در مغرب باشند یا
دو وقت الارض مولود زانی بود و بروی ملامتها بود
بدین سبب زهر و زحل و عطارد اگر در مغرب باشند
یاد و تنه الارض مولود زانی و با سر بود اگر زهر در و

دلیل حیانه

دلیل زنا مردان

باغ

بیش از این

باشند یاد و طالع و قمر و زحل ناظر و طالع خائن بود اگر زحل
و مزج در سادس بودند مولود زانی دلیل بخود و زانی تا
اگر زهر مقارن مزج بود یا مقابله یا ترسیم و زحل بلایا
ناظر زن زانیه و قمر بود - اگر زهر بد حال بود و مشتری
و مزج ناظر و صاحب مثلثه زهر بر خط عاشق بود و مولود
زن زانیه بود مشهورین تا دلیل لواط و میل بغلامان
اگر برج سادس برج مذکر بود و مزج زهر قدری بود
مولود لوطی بود - اگر زهر در خانه عطارد بود و مخوش
در برج ساو قاطع مولود لوطی بود اگر خداوند
سهم الاخوان عطارد بود مولود لوطی بود - اگر عطارد
در برج مذکر ناظر بیج هفتم مولود لوطی بود اگر
عطارد در دو سهم الزوج دارد و خداوند الزوج در
برج مذکر مولود لوطی بود و اگر قمر در برج مذکر بود
لوطی بود را اگر قمر در برج مذکر بود و اقاب و زهر ابرج
مذکر بوی ناظر باشد مولود با غلامان و جوانان مختلط
فساد کند - اگر عطارد در سابع بود و با زهر مقارن لوطی
بود اگر عطارد در سابع بود و زهر از وی ساو قاطع
زهر خداوند طالع بود مولود لوطی بود دلیل زناى سقر
اگر زهر و قمر در برج رابع بودند سقری بود - اگر زهر در هفتم
و قمر در طالع سقری بود - اگر زهر و ستارگان مؤنث
در برج مذکر باشد زن سقری بود دلیل مختشان و مؤنث

دلیل لواط

دلیل زنا سقر

مختشان

اگر تحمل و عطاورد در طالع باشد با ششده با زمین هم و با هر خطفا
مؤید و محنت بود ساگر نیرین در طالع مخلوط باشد
در برج و درجه مؤنث محنت بود نگر در مزاج با اکتاب
نظر دارد و نیز چون مزاج و اکتاب نظر دارد در مزاج طبعی بود
اما فاسدی و اگر اکتاب و در در طالع باشند با اجتناب
مؤید محنت شکل بود اگر زهر در برج مؤنث بود
بر وجه مشبه و مشتری بوی ناظر و اکتاب بر محل مخوس
بوم و مولود زینان بوده اگر قمر در خانه زحل بود و زحل
در خانه زهر بود یا در عقرب یا در وقت و اربع یا در ساد
یا در ثانی عشر بود مولود مواج بود و یکا زینان کند
و اگر زهر و بیاض حمل با مزاج در برج مؤنث باشد و هر
با در طالع خط یا شد مولود محنت باشد اگر بیست
هفت درجه سنبل طالع باشد و پانزدهم درجه قوس
و بیست و یکم از لود دلیل خستی بود خصوصا که تیرین
و عطاورد در برج مؤنث باشد دلیل مابونان بود
اگر ذنب بزدرجه طالع بود یا درجه عاشره مولود خستی
بود اگر طالع حمل با اسد بود و اکتاب در آخر درجه قوس
در طالع مابونان بود بون بود ط اگر عطاورد در
عقرب بود که دلیل خوردت و ذنب بر درجه طالع و
قریب ذنب یا بجرم غسی مخوس بود مولود غنی بود
اگر غسی در طالع بود در خط خویش او را در مردی

نصفان بود

نقصان بود با اگر قمر خطی داد در طالع و در قریب میزان
بود مولود منکوح بود و خاصه اگر زهر مخوس و قوس
بترسج او یزد و پیشتر که زهر قریب زهر باشد مولود
دنگودگی و بی ریشی منکوح بود اگر قمر در برج مؤنث
متصل بترسج و مقابله مخوس بود مولود منکوح بود
اگر زحل در سابع و زهر در سادس و در حوت مؤنث
منکوح بود با اگر عطاورد مستول بود بجز واجتماع یا
استقیال مقدم بر طالع و لادت و در وقت ولادت
در ششم یا دوازدهم مولود منکوح بود و اگر مزاج
و زهر بترسج یکدیگر باشند و مزاج در تحت الاثر بود
در برج منقلب مولود منکوح بود با اگر عطاورد در
حوت بود و حوت در ششم طالع بود و عطاورد در اربع
و هیچ سعدی بوی ناظر مولود منکوح بود و اگر در
جبه طالع در آخر برج مؤنث بود در حد نحسین همین بود
تا اگر ذنب و زهر در اربع باشد و مزاج بنظر عداوت باشد
ناظر مولود مواج بود چون درجه اول از حمل بود یا در
اول از اسد مولود مؤنث بود بط اکتاب در حوت
حمل و وجه اول از قوس در حد وسط قوس و سرطان و حوت
در حد قوس در درجه مؤنث بود تا از قوس که در
اول و سوم عقرب و وجه سوم سرطان و وجه اول
جدی تا از مزاج بود که در وجه سوم حمل و از سرطان و

اول در بود اما اگر سهم السعاده و سهم التدين و مستوط
بر طالع در نور و اسد و هندی و نیا اول از حوت بود
مولود منکوح بود و در هر باب بکتر اسد دلیل شریک است
اعتبار نماید کرد دلیل پارسایی و خویشی در زهر
چون در زمانه مشتری بود مولود پارسا بود - اگر زهر
پارسا مشتری در طالع بود یا در عاشر یا زهر و مشتری
بمقبول تبارد و مزج از هر دو سابق مولود پارسا بود
و اگر حرام نکرده او کو اکبر یا بت از عظم اول بزنج
زهر و مشتری در طالع یا عاشر بود مولود عقیف و
پارسا بود و جواد و قهر و بی صلاح بود دلیل جوان
پرسی و سخاوت اگر آفتاب زهره یا شنبه از وسط آفتاب
مولود سخی و گرم بود - اگر مزج آفتاب و زهره یکدیگر
باشند مولود مستلف مال بود اما بدست آرد و تلف
کنند اگر خداوند طالع خداوند سهم السعاده بود در
طالع بود مولود بخت مند و سخی بود اگر زحل در ششم
بود مولود از جوان مردی و مال بخت مند یکبار افتد
ه اگر خداوند طالع بخداوند بیت المال نظر شده در آن
مولود خرج کنند و جوان مرد بود دلیل بخل و اساک
اگر در اسد طالع بود یا آفتاب و زهره گپوند مولود
بخیل بود - اگر عطارد در طالع شمس شری بود در دهم
مولود بخیل بود اگر خداوند طالع بخداوند تانی نکر

بقر

بخط تالیث و تسدیس مولود محب مال خویش بود دلیل
خط و وحد اگر عطارد شرف بود چنانکه در شب
نقوان دید در دهم طالع مولود حسود و حقود بود
اگر عطارد در طالع پیوسته مزج بود و مشتری از عطارد
ساقط مولود حسود و حقود بود دلیل کبر و نخوت اگر زهر
و زحل با قریب باشند یا قریب ایشان ناظر بود مولود متکبر
و خویشی بغلط افتاده بود - اگر عطارد با مشتری بود
و عطارد و مزج بقریب ناظر بودند مولود رعنا و متکبر بود
اگر زحل از زحل منصرف بود و عطارد متصل مولود جبار
بود اگر زحل از سابع از مقابل آفتاب منصرف بود
یا کبر و نخوت بود دلیل کشاده روی اگر زهر در طالع و مزج
از تسدیس و تالیث بوی ناظر بود کشاده روی و خوشتراب
بود - اگر زهر بر خط عاشر بود یا در طالع و عطارد بوی
ناظر مولود کشاده روی و نیکو خلق بود اگر زهر در طالع
در وجه خود بود و مزج بوی ناظر از خانه خویش مولود کشاده
روی و مقلق بود اگر زحل در طالع بود و زهر از تالیث بدو
و زحل از ساقط مولود کشاده روی بود دلیل شر و پ
اگر زحل در طالع شهادت دارد و در وجه طالع بود مولود شر
روی بود - اگر خداوند صورت طالع مزج بود و زحل از
تسدیس و تالیث مزج ناظر بود و زهر از مقابل مولود
تشر روی روی بود اگر مزج در صورت زها بود و در طالع

وزنه مریخ نظر دارد مولود ترش رو بود اگر زهر مخوب بود
و در طالع نظر نباشد و مریخ یا زحل بقدر داخل بود مولود در قهر
و ترش رو بود دلیل نشاط چون قرناقص کنور بود و ناظر
مریخ در موضع نیکو مولود بنشاط بود - اگر قمر و خداوند
طالع در شتر بوق خوش باشند دلیل نشاط بود اگر عطارد
در شرف قمر یا خانه او بود و ناظر بوی مولود نشاطی بود
و بسبب و کسوا اگر عطارد در عاشر بود یا در طالع یا در
میان دهم و خداوند آخانه آفتاب بود و قمر عطارد ناظر در
بشرف مریخ مولود نشاطی بود دلیل کاهلی اگر عطارد در عاشر
بود و مریخ با وی بود یا با وی نظر دارد مولود عاجز و کسلا
بود - اگر قمر در بیوت زحل بود مولود کاهل و عاجز بود
اگر قمر خالی است یا بود آنگاه بخوس پیوند مولود کاهل و عاجز
بود اگر قمر و زحل مقارن یکدیگر باشند در شتر بوق و لغوی
کاهل بوده اگر قمر از مقارن عطارد مریخ پیوند دوهر در شتر
خوش باشند مولود کاهل بود دلیل بسیار خوردن اگر
مریخ در رتبه رابع بود مولود بسیار خورد و بدبناست بسیار
شود - اگر طالع اسد بود و قمر در وی مولود فراخ شکم و بسیار
خوار بود اگر مریخ خداوند طالع بود و طالع عقرب بود
و مریخ در قوس مولود فراخ شکم و اکول بود اگر زهر در
اول اناسد در مکان بد مولود اکول بود دلیل مناجی اگر
مریخ در تاسع بود ساقط از مشتری و زهر مولود تمام

دلیل بسیار خوردن

دلیل نام

بود اگر قمر منصرف بود از کوکبی در طالع و متصل بکوکبی در
سابع و قمر در رابع بود مولود تمام بود اگر طالع عقرب بود
مولود تمام بود دلیل در مکان بد اگر مریخ و آفتاب در یکج
باشند مولود بد مکان بود و الله اعلم دلیل در یا کبیر
اگر زهر ناظر بود بقمر از مثلثه مولود یا کبیره بوده اگر مشتری
و زهر بودند از رابع مولود یا کبیره و زنیای بود اگر قمر در رابع
از همین زهر و شمال مولود خداوند زینت و شرم بود دلایل
اهستگی چون مهم السعاده در جدی بود مولود اهسته
کون بود قمر یا زحل هم در طالع بود و زحل ناظر بوی و مریخ
ساقط انطالع مولود متانی و زین بود اگر قمر مشتری
۴۷ بود در برج ثابت و بهرام نظر ندارد در ندارد و قمر مشتری
در رتبه باشند مولود متان بود دلایل شتاب زنی اگر
مریخ در طالع بود بی نظر مشتری مولود شتاب زده بود
و در عواقب نظر نکند - اگر قمر در طالع بود و قمر بوی ناظر
مولود شتاب زده بود اگر مریخ در سابع در خانه خود بود
یا حد و وجه خود مولود شتاب زده بود و بعواقب نکند
اگر مریخ در رابع بود و قمر بوی ناظر مولود اندک نظر بود
در عواقب اگر قمر و خداوند طالع در سابع بودند و مریخ
بدیشان ناظر و مشتری ساقط از ایشان مولود کج و
شتاب زده بود تمام سخن آداب و اخلاق مولود دلایل
کسانیکه عمر ایشان از صد و بیست سال گذرد بعضی مردم این

دلیل پاکیزگی

دلایل استیجاب

دلایل شتاب

دلیل عمر از صد و بیست گذرد

انکار کنند و بر این انکار بنیاید کرد از طریق عقل و شرح حکما
گفته اند دلیل است ما را بر آنچه هر چه محکمان است عدم و غیاب
و غیر و بتبدل بروی رواست و جسم و قوای جسمانی مستعد
فجران دلیل نیست که چه مدت باید که بماند و شرح هر
هنوز مسائل و بیشتر و کمتر بیان کرده اند در نجوم دلیل
نیست از صد و بیست سال زیاد انکاران و وجه ندارد
اگر طالع اسد بود و اقیاب در وی بیزده درجه و مشتری
در میزان بیازده درجه و زهره در سرطان و قمر در جوزا
و عطارد در اسد و مریخ در جدی و زحل در قوس اقیاب
عظیمه گری دهد صد و بیست سال قمر در اورا صغر بنیاید
جمله صد و هفتاد و هفت سال میشود چون قران علویین
بدد لو و میزان و جوزا افتد کواکب هر عطایای وسطی
و صغری ندهند نیمه عظمی دهند و گیزی افزایند اگر طالع
حل بود و مشتری از قوس بد و ناظر اقیاب در حل بوی
ناظر قمر در جوزا یا طالع سرطان بود بشت قمر در وی و
زهره و اقیاب و عطارد در قوس بوی ناظر و مشتری در طالع
با قمر هم این هر دلایل بر زیادتی عمر اخذ و بیست سال بود
فایده اول کواکب را بنکر که بعد از درجه طالع براید اگر
سعد بود سعاده بر اخلاق و احوال غالب بود و اگر خسر
بود خوست بر احوال و اخلاق غالب و هر کواکب که بر
طالع بود دلیل اخلاق بود و سهام و کواکب و بیوت و حلد

دلیل نیست از صد و بیست
سال زیاد

وجه اثنا عشریات

و وجه و اثنا عشریات و نیز بر این موضع خویش گفته اند
انشاء الله تکاد لایل عفت قران اقیاب و زحل بر عفت دلیل
خاصه که در طالع خط دارد عطارد در بیوت خویش در
حال رجوع و مریخ بوی ناظر دلیل عفت بود سهم بیکر در میا
مریخ و زهره بر وزبش بر خلاف و اطلال بیفکند اگر مشتری
بوی ناظر بود عقیبا الفرجین بود اثنا عشر زهره در خانه
مشتری دلیل عفت فرج بود اثنا عشر مشتری در خانه
هر دلیل عفت فرج و نکاح بود دلیل خبث فرج اگر عطارد
مستولی بود بر طالع و عقرب بود مولود خبث الفرجین بود
اگر مریخ نور بر درجه سهم العفاف بود در مولود خبث الفرجین
بود اگر مریخ بر طالع مستولی بود و در میزان بود دلیل خبث
فرج بود اثنا عشر زهره در خانه مریخ یا عقاربند مریخ
دلیل خبث الفرجین بود دلیل آنکه مولود بکدام صفت حاصل
و دانای بود مستولی بر طالع اجتماع و استقبال مقدم کرد
هر چنان کواکب بدان دلالت کند مولود بدان حادث بود
اگر طالع اجتماع یا استقبال مقدم سنبه بود و عطارد
در عقرب بود مولود داپیری و اهل سلاح روزی میدار
و اگر در قوس بود ازان قضات اگر در جدی بود ازاود هفا
و بیلین قیاس کن در اخراج نام طالع مولود اگر بر طالع مستولی
الطلوع بود دلیل صاحب طالع و صاحب حد طالع طلب کن
و صاحب شرف و صاحب مثلثه و صاحب ساقه این پنج

دلایل عفت

دلایل مولود بکدام
صفت

استخراج
نام طالع مولود

دلیل بگیرد یا کوکب شرف هیچ کوکب نبود چون دل و اسد و
خفاوند مثلث افتاب بگیرد بر روز خداوند مثلثه و ترا بشیر
بگیرد یا در خانه بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد و بر آن کوکب
که بر برج مذکور بود یا بطلع ناظر بود هیچ التفات نباید کرد الا
بضرورة برین اعتبار دلیل بدست آورد و بر وی حکم کند و بنکر
که دلیل بکدام کوکب متصل است یا از کدام منصرف است و بنکر
بکین اتصال و انصراف از شدت است یا تثلیث یا تریس اگر
چنین بود چهار حرف بود و اگر از مقابل بود هفت حرف بود
اگر از تثلیث بود پنج حرف بود و اگر از شدت است سه حرف که دلیل
در پنج ثابت بود اسم مقدر بود و اگر دو جسدین مرکب بود
و اگر منقلب بود نام ناقص بود اما ساختن حرف که این اسم
از چند حرف مرکب است از پنج سه اسم انعاده بگیرد و تا برج
طالع ناصد معوج میان هر دو آن عدد حرفهای اسم بود و بنکر
بطلعه و قره نگاه دارد و معوج از جدی بود تا سرطان و بنکر
و مستوی تا سرطان تا جدی اگر خداوند طالع مستولی بود
بنکر تا نام این منزل از منازل قمر که کوکب در رویت کدام است
وی نگاه کند و حروف کوکب حروف مثلثات آن و حروف
منزل قمر و حروف قمر و مثلثات آن و جمله جمع کند در مثال طالع
حل است و هیچ در عاشر در جدی و ناظر بطلع که محل است و
منزل که مزین در رویت نغایم است جمع کردیم ن ۱۴ ای م و حروف
میخ م دی خ پس مثلثه برج مزین اصل بگیردیم ها ک سنبل کوکب

بدر

و پس حروف ثور کوکبیم و ثور بگیردیم پس حرف جدی بگیردیم
و جمله نگاه داشتیم آمد سن بد و درج دی م دی و بر هر
نگاه کردیم سنبل بود حرف منزل او بگیردیم و هر دو مثلثه
برج او چنانکه با مرتج کردیم بگیردیم و درج دی و جمله
حرفی که شهادت بیشتر داشت یعنی که در این شمارهها او بیشتر
بود طلب کردیم این پنج حرف استان در حلق نزدیک باشد از
حروف بدل در نینتد و هر کوکب که بر تثلیث دلیل افتد آخر
حرف او بگیرد اگر زحل مستوی بود اسم پنج حرف بود اگر مزین بود
چهار حرف اگر افتاب بود سه حرف زهر چهار حرف عطارد و
حرف اگر دلیل در برج ذو جسدین بود و وتله بود اسم مرکب بود
عبدالله در پارسی و چون هر مرد را که دلیل در برج منقلب بود
نام باک بود اما ناقص بود یا محذوف لعل و اسد و قوس و جد
و حوت هر سه حرف دلیل سه حرف بود جوزا و عقرب دلیل چهار
حرفند سرطان و منزله پنج حرف عطارد بود و در برج ثابت
بود یا منقلب نام زید بود یا سعد و امثال آن و اگر دلیل
حرف بود چون مشتری آخر حروف وی در این نام بود چون
اسمعیل و عبدی اگر مشتری مستوی بود چنانکه یاد کردیم تا
ان نام خلفای انبیا و زهاد باشد اگر در تاسع بود بکینه مؤمن
اگر صاحب طالع مشتری بود و مزین در طالع بود مرکب بود از فتح
یا نصرت اگر کنیت بود یا اسم ابوالفتح یا ابوالنصر یا ابوال
المظفر باشد اگر دلیل زهر با آن نامها فقط بود اگر دلیل در طالع

بود در شرف خویش نام موسی علی بود اگر دلیل آفتاب بود
و در طالع بود در شرف خویش نام از نامهای ملوک بود اگر
سهام انعاده بطالع ناظر باشد اسم حروف زاین یا ناقصه
چون سلیمان و هرون خواه الف و رای بکاهی طریقی دیگر
حروف خداوند طالع را بگیرد و حروف مستولی را هر کدام
که دلیل باشد و حروف آن برجا که در وی بود که الحرف در لاله
کند اگر دلیل هبوط در برج تاسع از اسامی نبیا بود یا از
ان خلفا و ائمه اگر خواهی که بدان که کدام حرف مقدم است
و کدام متوسط و کدام متاخر دلیل نگردا اگر در وجه اول بود
از برج نام آنکس اول حرفان منزل بود و اگر دلیل در طالع
بود نام چون یحیی و عمر و امثال این باشد اگر در دوم بود نام
او مانند مال و اعوان معلی زید و عون و مطیع و اگر در سوم
بود مانند اخوه مثل خلیل و اخی و اگر در رابع بود دهقان
و ثابت و در حیان و مانند این بود بزمین تعلق دارد چون
هوثراب و مانند آن اگر در خامس بود نام و عهد یا لطیف
یا طریق یا هندیه یا تحفه یا امثال این که باین معروف باشند
چون ابن الانباری و ابن الاعراب و امثال این اگر در سال سن
بود نام حقیر منقوص بود مانند عبده و عبیده و ربکی و هند
و عبدالله و عبدالرحمن و عبدالرحیم هر چه عین در وی بود
اگر سابع بود یا نام مرد بود و برزی نهاده نام زن بود بر
هناده چنانکه اندر عراق مردان از غریزی نام کنند و این در

خراسان خاص است بزبان و بعضی کنیزگان و مسع میخواستند
و مردان از همین نامی که مردن از زنان از اشاید و در غرب این
بوده است که هندی نام مردان هندی و هم زنان چون هندی
ابی هاله اگر در ثامن بود نام چون باسحاع با طالم و در نهم
این نام بود است و امثال آن بود و اگر در تاسع بود مانند
داین و ابنا و مثل عابد و عابده و اگر دلیل در عاشر بود نام و
ان معالی علو و رفعت بود چون علی و عالی و عالی و عالیه
و شریف و اگر دلیل در دوازدهم افتد نام چون مبارک و عتبه
و امثال این افتد و این قانون صاحب حدیقه کفایت بود و از
گفتار بطلیوس طالع نگاه دارد پس شمارد از درجه طالع تا
بدان درجه که خداوند طالع است و از درجه خداوند تا
شمارد تا با اول درجه حمل ازین هر دو حساب کند از بیشتر
پیفکند آنچه باقی بماند بیست و هشت پیفکند آنچه کمتر
از بیست و هشت بماند بنکر تا کدام حرف موافق افتد
از حروف معجم آن حرف اول آن نام باشد بر جای نویسد
درجات طالع را ضرب کند در چهار صد و بیست و پنج
وی بیرون آید بر چهار قیمت کند آنچه حاصل آید از
پیفکند آنچه کمتر ازین بماند بنکر تا بکدام حرف موافق از
حروف معجم آن حرف دوم آن نام بود و بیست و هشت حرف
معجم است اول الف را خوی پس بگیرد درجات خداوند طالع
اگر بطالع ناظر بود و ضرب کند در سیصد و شصت و پنج

حاصل اید قیمت کند بر نه اینچ بیرون اید ۷۰ پفکند اینچ
 کمتر میاند حرف سوم پس اگر صاحب شرف بدرجه طالع
 ناظر بود و درجات او را ضرب کند در دویست و هفتاد
 پنج اینچ بیرون اید قیمت کند بر سه اینچ بیرون اید ۷۰
 نقصان کند اینچ کمتر ازین میماند بنکرد تا موافق کدام حرف
 از حروف معجم یا آن دیگر ضم کند پس بنکرد بخداوند مثل شکر
 بطالع ناظر بود ضرب کند درجات او را در سیصد و سی
 ضرب کند اینچ بیرون اید بر هفت قیمت کند ۷۰ نقصان
 کند اینچ میماند بنکرد تا موافق کدام حرفست از حروف معجم پس
 بنکرد بخداوند حد اگر بطالع ناظر بود ضرب کند درجات
 او را در هزار و دویست و پنجاه اینچ بیرون اید ۷۰ پفکند
 اینچ کمتر ازین میماند بنکرد تا موافق کدام حرفست از حروف
 معجم یا آن ضم کند بخداوند و بنکرد اگر ناظر بود بطالع
 ضرب کند درجات او را در ۲۵۰ حاصل را قیمت بر ۷۰ نماید
 اینچ بیرون اید ۷۰ پفکند تا که از ۷۰ میماند و بنکرد تا موافق
 کدام حرفست پس ضرب کند درجات طالع را در درجات
 صاحب طالع اینچ بیرون اید ۷۰ پفکند تا که از آن میماند
 بنکرد تا موافق کدام حرفست از حروف معجم آن حرف بگیرد
 که این حرف آخر حرف نام صاحب طالع بود طریقی دیگر
 قصران گوید اگر دلیل افتاب بود نام ملوک بود اگر ماه
 اسم عرب بود اگر عطارد بود نامی رومی بود و اگر زهر

بود نام مطربان اگر مریخ بود نام سپاهیان اگر زحل بود نام
 پیغمبران و نام خلفا اگر اتصال کوکب بدلیل از تلبیث بود
 نام مریخ حرف بود و اگر از تریس بود چهار حرف اگر بنا بر هفت
 حرف اگر دلیل هر کوکب اتصال ندارد بموضع وی بنکرد آن
 طالع یا عاشق و گویی این چهار حرف بود اندر هفت و هفت
 حرفند چهار حرف اندر پنج از هر حرف اندر پنج ذو جسدین
 نام مرکب بود چون عبد الله اندر پنج منقلب با تصغیر
 حرف بر چهار الحمال و الثوره الجوزاء التمرطان دبا الاسد
 السنبله در المیزان سرح القوس ریح الجدی سرح الداعی
 صراحت و ح حرف کوکب الشمس فقر و حله صراحت
 ریح البرج و الزهره ل عطارد در دلیل و الید پیغمبران و احباب
 کرامات در عهدی پیغمبران بوده اند دلایل ولادت ایشان
 این باشد در عهد ما که نبوت ختم شده است بر محمد و اولاد
 ص دلایل اولیا و اصحاب کرامات و اصحاب مذهب این دلایل
 دلیل بود افتاب سهم الغیب جزو مقدم با سهم الشعاره و
 طالع دلیل اول و چون افتاب سلیم بود و سهم الغیب و صاحب
 او جزو مقدم و صاحب و سهم و طالع از نظر مریخ و زهره
 و اتصال بدنب و سخایات و تریس و مقابل عطارد و اگر
 این دلایل مخوس بود متقی بود - اگر طالع قوس بود و افتاب
 و مشتری در اسد و مقارن و سهم الغیب در قوس و قدر
 اسد و جزو مقدم در اسد اگر مستولی مدین دلایل مریخ بود

مولود کذاب و سحر بوده افتاب در ناسخ قوچال یا خوری
 و سهم انبیا قوچال و عطار در مغرب و عطار در وقت
 از درجه ناسخ بود در برج هوای خالی التیر و او را در طالع
 خطی بود اگر مزج و زهر ناطل بود یا سحر کرده و یا سحر بود
 سهمی که از افتاب تا بند رجه شرف او بکیرند و بشب از شرف
 تا بند رجه شرف او و اگر افتاب و این سهم قوچال بودند
 دور از ترسیم و مقابل مزج و زحل مصنوعی در وقت کند دلایل
 که یا اگر آن هر کوا صاحب طالع عطار بود یا مستولی بود
 بر طالع که در طالع خطی دارد و در ناسخ افتاد در برج هوای
 و مشتری بوی ناظر در بیت المال بوی خط با طالع این بود
 که یا که یا با سانی میسر شود مثال طالع جوزا بود و عطا
 در دو مشتری صاحب شرف ثان در قوچال و مشتری عطار
 و امثال این و هر که این ادلا مساعد نکند مال و رنج ضایع
 شود در لایل کسانیک در حال طفولیه حال عجیب از پناه
 ظاهر آید و ایشان شوم باشند بر اصل نیت خویش اگر
 طالع میزان بود بهشت درجه و مشتری و زهر و عطار
 و مزج در وی ازین کودکی پیش از چهل روز عیال بی بدیداید
 و مبارک نبود اگر طالع سنبل بود و کواکب جمله میان سابع
 و ناسخ و ثامن حمل بود به بیست و یک درجه مزج بدیداید
 مشتری در بیست و دو درجه از خانه عطار در درین خانه
 از بیست و سه درجه و زهر در بیست و چهار درجه و زهر

دلایر که در حال طفولیت
 حال عجیب ایشان ظاهر آید

بلغ

او بر مزج

او بر عجب باشد و از عجایب بود و از مرد و زن دکان او و از دست
 چنین گوید که کسی با طالع چنین حق تعالی او را درین جهان مرده
 باز زنده کند و عمر یا بد چنین از اعجاز بیغیری باشد احکام طالع
 از ثواب سعود و غوس که بر حیا در وجه طالع و عاشر افتاد هر
 کوب ثابت که مزاج زهر و عطار دارد و در عظم اول و ثانی
 بود و در رجه طالع و عاشر افتاد یا با نیرین و سهم التعداد
 کند که بر مولود معروف و مشهور بود و غنی و مکریم و عالم و
 وحکم و حلیم و شاعر و بسیار خدمت و ملاهی و خوش اواز
 و عیال دوست و حاضر جواب بود بفعال در کارهای مبارک و مخیر
 در است کوی و شیرین سخن بقرار و پاکیزه نفس و ثابت باشد
 خصوصاً که مزج مشتری بود و فوق الارض و زهر ناطل و اگر حمل
 یا مزج در طالع بود حکم این باطل شود اگر زهر و مزج در چهارم
 طالع باشند یا یکی از این سه یعنی زهر و مزج و ثابت در خانه
 هفتم بود و درجه هفتم این احکام جمله محسوس بود و یا بلا و مزج
 مبدل شود و اگر مشتری مقارن یکی ازین ثابت باشد یا بدرجه
 و دقیق ناظر بود سعادت زیاد شود و اگر بد مشتری عطار
 بود مولود صاحب خاطر و صاحب کرامات و محترم بود در
 چشم مردم اگر طالع شبی باشد و عطار در چنین درجه بود یا در
 و یا خونش باشد یا راجح یا منصرف مولود خداوند بترخت
 و رفیق و عجب بود اگر کوب در عظمای اول و ثانی بود بر مزاج
 مشتری و عطار مولود نیکبخت دوست دارنده خدا شدی الطیر

بزرگ قدم نام و بسیار تجربه دوست دارنده علم و بسیار مال
 خصوصاً در موالید هزاری دلیل ضعیفتر باشد اگر کواکب بر مزاج
 مشتری و مزج بود مولود آنان حمل بود که بر لشکر فرمان دهد
 و بزرگ نام بود و ولایت بسیار تصرف کند و خلق را از وی
 بسیار منفعت بود و هیچکس را کردن ننهند و بسیار مال بود و صلح
 و شادوست دارد و عاقبت کار او بخیر بود و پاکیزه اطراف بود
 نیکو خلق و این کواکب دلیل موالید مولود بودند اگر ثابت بر مزاج
 زحل و مشتری بودند مولود توانگر و بسیار مال باشد و ضیاع
 و عقارب بسیار دارد و عمارت بسیار کند و وجیه و مکرم و پیوسته
 و پارسا اگر این کواکب در قوس بود مرغان و اسبان دوست دارد
 و علم ریاضی مانند بر دراهمها و ترکمانان و اهل بادیه و صحرا امر و
 فرمان دهد اگر ثابت بر مزاج مریخ تنها بود صاحب قرآن و خصوصاً
 و غضوب و متکبر و شدیدا البطش بود اگر مولود نهایی بود
 مولود رحمت و سخت دل باشد و مخالف اهل دین و ورع بود
 و کسب حرام بسیار کند سفید و خفیف العقل بود و عاقبت کارش
 بخیر نبود اگر بر درجه عاشر بود دلیل بلاغت و ریاست و بلند آواز
 امور دنیا اما عاقبت بخیر نبود و اگر بر مزاج مشتری و عطارد
 بود مولود فرمان لشکر بود و عاقل و دانا با کارها و بزرگ نام و
 در شهوات بسیار خرج کند و پاکیزگان و غلامان مخالطه کند
 و بلند آواز بود و سو کند بد روغ خورد و بویج بود اگر مولود
 نهایی بود دلیر و اندک رحمت و غضوب و بر خلق استحقاق

کند

کند و ویراست آیند و عاقبت کارش بد بود اگر کواکب بر مزاج
 مشتری و زهر بود مولود تمام خلق و پاکیزه اطراف بویج
 کنند اموال و مملکت ریاست و عاقل و وجیه و از مال
 زنان روزی مند و راست گوی و سخن و اصحاب و ضعیف
 مزاج بود قریب این اگر کواکب بود با بوی ناظر بود بهتر باشد
 اگر کواکب بر مزاج زهر و زحل بود مولود نیکوخت معروف
 و مشهور و عقیق و عالم با سراسر باشد و اهل سخن و بر
 مشغوف و با ایشان مجور کند اما چون غلبت بر اید پارسان شود
 و او را مال بسیار جمع شود و اکثر ضیاع بود و علم نجوم و
 امثال این اگر کواکب بر مزاج مریخ و زهر بود مولود در ضیاع
 بسیار بود و بر شهرها بسیار فرمان دهد و مال جمع کند
 و معروف و مشهور بود بیشتر این اندک کواکب بمقتارند قریب
 سهم التعماده مولود بسبب احوال زنان منافع و فواید
 اگر طالع زن بود توانگر و نیکو صورت بود اما کوتاه عمر و دوست
 دارنده مردان و بدین نسبت او نابلها رسید احکام درجه
 طالع این احکام بد درجات طالع و خانه اوله تعلق دارد
 زیرا که درجه طالع مبادا خانه اول بود و این از آن درجه باید
 گرفت که صحیح افتد و کور مثلاً اگر درجه طالع سیزده درجه
 سنبل بود و بیست دقیقه درجه چهاردهم درجه تمام بنا
 و چنین گویند که درجه طالع شصت دقیقه باشد و در
 چهاردهم درجه بیست دقیقه پیش نیست اما حکم ازین درجه

احکام درجه طالع

چهارم کند خطا باشد زیرا که هنوز بخلد دقیق بر نیامده است
و او حکم ازین دم مفر دکندهم خطا باشد زیرا که این درجه تمام
برآمده است و فوق الارض است پس این حکم مسخ باید کرد
و اندرجه سیزدهم چهاردهم باقی میمانند و گروهی گفته اند اگر
دقیق چهاردهم که از سی بود حکم سیزدهم باید کرد اگر کسی بود
بود از هر دو اگر کسی دقیق بیشتر بود حکم از چهاردهم باید
کرد و الله اعلم برح محل در درجه اول مولود یا رسا و تنک
عیش و رو با بود که بر ساید و پدید عاق بود - ناقص عقل بود
و ستورد و ست بود و پاکیزه نفس و پاکیزه لباس نباشد
فاسق و خجسته بود و نیکو اخلاق و مقبل بود اگر طیب بود
بد معالجه بود و اگر جاهل بود با اصول و باطل مخالفت
کنده و درازبالا و سپید رنگ و نیکو شخص بود و نیکو
بارفاهیه و دراز عمر بود و نیکو تنه و مزاج بود و خوابها
نیکو بیند و از عجایب خبر دهد و فضول بود و علم دشمن
دارد طاعت عقل اما از مال و حومت سختی تمام یابد
عالمی زبرد و تیر خاطر بود و در کار جماع مبالغه بسیار کند و
مرگش در سفر بود ما عاشق و ظریف و شادمان و با موع
تمام بود الا که نکاح او پسندیده نبود و عاقل محمود الا که از
دروغ انتفاع یا بامر کاهن و منجم و فال گوی بود و از حیوانات
بهرمند بود و بارای و نه بر بود و پایهای او با خطا کنند
و مجاهد و بسیار محب و سخی و کریم و نیکو سخن بود و او را

و الف ای ...

چهارم

چیز کمتر بود از بخشدگی و فاسق و دروغ زن بود اما اصنا
بسیار بدست براید و چوب دست باشد بر در و پیش و تنک
عیش بود الا که مال دنیا بنزدیک وی قیمت ندارد و پیشه
رو و چوب دست و نقاش و مقصور بود و کار بر باید و
مسکین که عاقبت از اب میرد بط کرامت دوست دارد
و رعنا بود و نیکو منظر و بزبان آرزومند صصا بر بود
نواب اما بسیار سخن و پیموده گو و کو عقل و در پیشکار
سبکسار و حال کردان بود کاشحاع و کریم و دلیر و درازبالا
بود اما بدبخت و شیک معیشت و بد صناعت بود و لیر و تنک
روزی و نداند که قوت او انکاست اما خفیف العقل و
دکیم آرای و صغیر و و تیز چشم و در هر کارها اله شدید التفر
و صبور و جلد بود اما از خدانترسد و بزرگ قدر و عظیم
المحل و فراخ روزی بود اما تنک طبع و وفی در پیشکار
که بدبخت و ضعیف بدن و زرد رو و دراز ساعد و ساق
بود و مزوق بود از کریم و هر چه بدست آرد هر اسنه بود
و فال و رجز بسیار بکار دارد الطوبین درجه پیشتر زنای
ایند که شوهران عیال ایشان باشند در بقعه تسلط این درجه
درجه انسان نیست و نولدات انسان اگر بدین درجه موافق
زاید که هر روز شت رو بود الثور درجه اول عقیف و تنک
روئی و محروم بود پیوسته کاری کند که او را زبان دارد
بدبخت تنک حال و اندک عقل بود و کاهنی بود که او را

در میان مردم ذکری بود دروغ تا به صورت راست جلوه دهد
چون به نام بود اما عاقبت و آخر سلامت گذرده بخواب
و مقدم بود بر کارها و ظلم باک ندارد که رزق از کجا طلب
کند و خیر و صلاح و عقیق بود و بسیار گریه و مفرغ و بسیار
عبادت و مستجاب الدعای باشند و ضعیف و کامل و اندک
حیله و مرموم بود عالمی بود رفیع الذکر و بعلم مشغول و
زاهد بود که مؤدب و معلم نظام و کودکان بود و نمودی مرتبه
یابد طریقی القدر و عالم و ذاکر باشد و تیز خواسطه ذکر او میل
بود و اعمال و نیکو اندک قوت و کوتاه عمر اگر صحرائی و بدوی
و اگر شهری بود دراز عمر بود ازشت خلق بود بر سر و ساق او
عیبی بود و در پای او اندک بود و در او خربند نام و بزرگ شود
شدید القوی و تیز خاطر و کار بود و روزی صد از هر چه طلب
کند و جوید که تمام خلق و عالم و کریم و دراز عمر و نیکیست و مفرغ
بسیار کند و حج گذارد به طیبی بود عالم الجلال او به مفرغ و مفرغ
و مردمان از وی منفعت بوده خیر و پاک نفس و متوکل بر خدا
و مستقبل و بفرزند بود و توانگر و نیکیست عیش او چون عیش
ملوک بود و بلند قدر شود و وفات او در حیات بود و نیکیست
و دراز عمر و از سعادت بهره مند و دراز بالا بود و متوسط الحال
و مستغنی و محترم گردد در آخر عمر بر طاعت و صواب کند در
کارها و استوار نگاه دارد اما بد دل و ضعیف بود و مفرغ و عا
و فاضل و آخر او در عمل و حرمت بهتر از اول بود کانی کوحا

بود اما از مذهبی از شهری بشهری انتقال کند و ضعیف چشم
بود و اندک حیله پس منزله عاشر بود در آخر و بدان منفعت
یابد اگر بود یا کوان گوش و کارانش کند یا صنعتی کباباش
حاجت کند اندک ناقص الجسم بود و زینت و تدبیر صایب و کار
محکم کند که بدبخت و حرب دوست و عناية کننده و از اهل
و در دل او هیچ رحمت نبود اگر مکار و خبیث بود و عمر در علم
تیز خجالت صرف کند که مسا فر بود و شهرها بسیار گوید و مکن
که رسالت ملوک کند از شهری شهری که خیر بود و در ابتدای
عمر کارش نیکو بود و مصلح و در آخر مفسد و فاسق شود
فیه الجمله از محترق باشد و میکن که مدد و در وی سازد و معاش
وی ازان باشد که کوتاه بالا بود اما تدبیر نیکو کند و پاری
و در او بود که خادمی پارسا بود یا عنین جو زار در جوار او غافل
و حکیم بود و سخن بصواب و حکمت گوید اما از مال روزی مند
بود - کریم و سخی بود و انا حوال و نیک میگردد و از بد بنیک
و بر یکجا نباشد رفیع القدر و راست کوی مبارک بر هر کس
و نفاخته ملوک بود ادیبی بود محب خیر و صلاح و سخن جوی
و صواب گوید و عاقبتش بخیر بوده دروغ زن بود و دروغ
هیچ خیر نبود و عمر دراز یابد در بخرمستی و بد معیشت و در
پوش و حوام بجلال دارد و مزور بود در نوشتن در کرامی بود
میان مردم و اولاد دوست دارند از نام نیکو که میان مردم
دارد نیکو اخلاق بزرگوار عصر حکایت دوست پیوسته

مطالع نقایح کند طموب که عقل و دنیا دوست بود
ملکی بود جبار سنگدل و خوانز هر چه رضای خدا نکرند
بابرغیا و درویشان رحیم بود در امثال خویش خود عالمی محترم
بود سبک روح و کشاده طبع و شاد دل و پارسا و نیکو خلاق
بدبخت بود و اندک عمر و عاق از مادر و پدر و عاقبت او پزید
بود بد فریب و بزرگ شخص اما ناقص عقل بود و کارهای کند
که مردم بروی او نکار کنند و خوش زندگانی بود مردم را
فرماید که ایشانرا سود دارد و بسیار نکاح بود و رجعت
که درین درجه مولود کمتر ترتیب یابد آنچه بباید ناقص باشد
را اگر مردی بود زاهد بود در دنیا را غیب باخته و اگر زن
بود عقیقه بود ملک بود رحیم و عادل که اهل مملکت او
پسندند و از و منفعت یابند سطح جاهل و صعب در خویش
بغلط افتاده و همسایگان را بخاند میان مردم افکند و
کند و حق شناس و نیکو روزگار بود و جاهل بود و صحبت
بد مستحکم مردمان که اندک عمر بود اما باوای و عقل بود
از عقل و دای خویش برخوردار یباید که در کتب درین
نگرد و بازانان و علما مان فساد کند و از آن خوار شود
در پیا و زانوهای او رنجی بود و تذکر در خاطر و سخن در علوم
نیکو گوید که چون ستور بود بی عقل و بی تمیز الو عالم بود
و بی نایبکارها و منصف و اصناف خلق از خویش تن دهد
و نیکنجت بود که کریم و گریبان داد دوست دارد و فعل جمیل

و خیرات بود الطیب دین باشد بی حق و بی صواب فرو بسته
کار باشد و نیمه کار و معطل در بد حال و محتاج بخلق و حقیق
یا مصلی دور بود که سفیدی بر چشم وی افتد که چشم او آلا
تباه شود اگر سلطان در صبا اول مقبل بود در کارهای دنیا
اما بر اندامهای او عیوب بسیار بود سرد سخن و بی اختیار
و مایل بله و و طرب بود و بر یک چشم او عیبی بود و بسیار خصو
و متهور و مشهور در شهر و وطن خویش اما کارهای او بر
قرار نباشد و مال تلف کند در اعضای او نقصان باشد
و بد عیش و در روی فلاحی نبوده دروغ زن و بسیار حمله
و بسیار عله بود و فواجتن بسیار کند و در هر عمر او کار
او شوند بود اما در کار او قوی شود و محترم کرد در بسیار
فرزند و بسیار مال و دوست دارند علم و اخبار و توانا
مقدمان بغایت دوست دارد در عمر خویش اکثر اوقات اندک
و در آخر عمر او رنجی رسد از آهن طم در ویش بود و لطیف
الحیل بسیار بکار دارد و در آخر عمر او عیال او بسیار شود
و مال حلال بسیار کسب کند پادشاهی بود جبارها
مطاع بی عقل بی دین اما روزی مند بود با دانا عمر و حشو
و بد نیت علم را و اهل علم را دوست دارد و فرزند دانا
عمر و حشود و بد نیت زیاد شود و حلیم و دوست دارند
خیر و ادیب و عالم و مقبل در کارها پارسا بود و همیشه
با خداوند تقوا بود و توبه کار بود و مردم در حق او نیکو

کنند و گویند به کوتاه عمر و نتواند با او باب صلاح مخالطه
کند نه ملکی بود حکم نیکو سیاست لایب اعتقاد بود و حکم
در جمعیان زده هم دارد رملکی بود حکیم مؤمن سلامت از افاق
سبب ملکه و مدت چهار سال و چهار ماه در وین و کابل
بود ولی محمد بن و علی بن بود حکیم و عاقل بود و اعمال برکن و در کتب
تألیف و بابش همان کند طاهر بود اما صفای و بر خشم امر معروف و نهی
منکر کند بد رفتاری و ناتوانی کارها و در جرم و سخن و باز رکان به کما و را که غایت
باشند که باز رکان کنند اما این شخص فردا در سنه و مال و مال از خازنند که
مستوسط الحال بود در معاش و عین که صاحب مقالاتی با
صاحب مذهبی باشد و معده او بد بود که صاحب صناعتی
بود که بدست تعلق دارد یار زنگیاری و گویا نقاش که کار
اهن کند و ازان نام و مال یابد که لوطی بود و نام مقید و
پیشتر در عمر خویش حرام خورد که کاتب و حساب و مدبر بود
و در آخر عمر کاری بزرگ بدست او بر آید الو سراج یا بخاری یا
خیام بود و پارسا و عقیف که کند یا گران زبان بود و عام
بعبادت و شرایع عیش و از صناعت بود پیوسته نیکو کرد
و محب دل و اهل خیر بود اطاعت که عمر بود و میکند که مردم
بر زمین آید خصوصاً که تر ناقص النور بود که حجام یا طبیب
یا مسخر بود الا سدد رجاء اول دلیل بود بر دیهون و طالع
وقاطع و خاین بکالای مردمان زبیرک و تیز خاطر بود اما
مال و خون ریز و معتد بود در ویش و بد اعمال و مفسد

بود و میکند که در از عمر پدید و چشم او در آخر عمر او تپاه شود
ملکی بود توانگر اما معطل بدین و شرع و اعتقاد ندانند
و سخت دل و بی رحمت بود صاحب عروت بود و عیش او
در رفاهیت بود و فرمان دهد به اهل جهان و بسیار خیر
و دوست خدا و پیغمبران و فرشتگان حق بود و مبارک و
پارسا بود و بینه و مرتبه ملوک دارد بزرگ صحبت و فراخ
دل و باصورت و مضطرب جلد دشمنان خویش الا که ظالم بود
طاملکی بود توانگر و در آخر عمر نیکخت شود و بر یاد او و حوا
بسیار فرمان دهند که باشد یا بیدست یا خنثی بود
و بر مادی و پدید را و شوم باشد ما بلند همت و با عروت و
محترم بود الا منکر شریعت بود بسیار کبود و بدین دنیا او را
مساعدت کند و عالم بود با سراج و عارف معلوم اسمانی که
توانگر بود و بد خلق و عادات و منکر شریعت از مادر مرده
بد و شوم بود و مادر بولدش او بسیاری صعب کشنده او را
عیوب بسیار بود نه معتدل المزاج درست شخص بود و نه
عاقل بود پادشاهی بود فیلسوف و بزرگوار و پسران با
دراز عمر و معتقد بود ادیب و پارسا و در از عمر بود و او
ذک بود با عقل و تند بیرونای بود متدین و پارسا
و نیکروزی بود آخر عمر او دانا اول نیکوتر بود طنا قاطع عقل
و احوال و شتاب زده بود و یا خوشبو و کوتاه عمر و در پیش
بود عابد و زاهد بود و سخن بچکت نیک گوید و در بیان

غیر بود و اگر زن بود نیکو اخلاق و پارسا بود کا ادیب و کیم و نیکت
بود و اگر زن بود میراثش بزرگ باید که بچوان توانگر شود که شفیق و مکنه
و بی رنگ و روپ زهره لوا ناقص خلق و ناقص اعضا اگر زن بود
بود اندک عمر بود و اگر پادشاه مسعود در نفس خویش اما سخن در
مال و رزق بود اگر او در ریخ و سخن کند و در راه و در سوخت
بود اگر او راست گو و مصیبا و مذکور و واعظ بود و خلق بلجیر دعوت
و قوت او روز بروز باشد اگر عاقل و حکیم و توانگر بود و فراخ روزی
و خلق از فضل او شاد بودند و حسود اگر صدیق و صالح باشد و مرد
دعوت کند بعلینیک و غیرات و صلاح و چیزها از دنیا بروی جمع
و قوت او روز بروز بود اگر عاقل و حکیم و فراخ روزی و سخن بود و در
اثری را ضعیف باشد اگر پادشاهی بود در اول بی مدبر و محسوس
شود تا بمرده اگر در جوانی توانگر و نیکو افعال و در آن عمر بسیار
فرزند بود و با خلق احسان کند و فیلسوف و مبارک و بسیار منفعت
محب خیر بود و رفیع القدر عظیم الشان بود و ذکاوت های در آن
خلق بماند و عقیف و عاقل بود و انا اعتقاد نفس خود چیزها است
کند که خلق بدانند منفعت گیرند و خلق بوی بترک کند و در سر او
بوده زاهد بود و در خاق بپنهان جوید خلق بوی تقرب و بترک نمایند
و پارسا و مستجاب الدعوه بود اگر معروف و نهی منکر کند و اولاد ثمن
باشند و از دشمنان بگریزد و عزیز باشد و بازگان بود روزی
مند از مال دنیا و او را پیران نیکو شکل باشند و پند بر اینها قوی
دل بود و عالم بود و حکیم و فیلسوف اختراع کند انکشاف نفس خود

جزای

چیزهایی که خلق بدان منفعت گیرند و او را مال و زر که کند و از
آنچه باشد بپشت نمایند طه ملکی بود بزرگ و عظیم الشان و
درشت خود و در آن عمر اما در خلق طالع معطل بود بیتلخت و
مبارک و محب خیر و خلق را از قباچ و وقایع منع کنند و خود
بهر خیر ننگند اما اندک عمر با اسامی بود مبارک و عالم و بناهی
بسیار بدست وی با صلاح آید و خلق بسیار بسبب وی در
اسایش باشند و ضعیف المراج بود و عقیف و فضل و دوست
دارند زنان و سخن کمتر گوید ملکی بود سخن و بیشتر از زوهای سخن
بناید و بلند نام شود و طعام اندک خورد و در معده و شکم سخن
رسد عالمی بود فیلسوف که هر علم شرح دانند حکمت و کتب بسیار
تصنیف کند و مطالب و مقاصد خویش در آن شرح نماید و ضعف
این کتاب گوید که این در جرد در جرد طالع منست و در جرد هشتم
که یاد کرده آمد در جرد طالع شرف الزمان ایلافی که کتاب
ایلافی در طلب ساختار است ه اندک عمر و بد حال بود اما خیر بود
در نفس خویش و دشمن بسیار دارد و عیش بدین سبب بروی منقص
کرد و عاقبت هلاک او بردست دشمنان بود و حلال زاده
نبود و بسیار دشمن بود و بردشمنان ظفر باید هر چیز از ایشان
بوی رسیده بود بوی رساند و روز گذشته بماند جانی پس
او را دفع کنند ر بر مدار و پدید رعایت بود و کارهای او پیشتر
و فقی مراد بود و بر تجاره سود کند و مرکب فجاه بود منکر شراب
بود و اعمال شرایع کمتر کند و قوت او عیال و از دهقانی و باغ

و بنام باشد بط و کیلی و ذیری باشد و زینت و مجمل دوست
دارد و طبع و عادت بوالعجب دارد و نیک حال بود و چنانچه
اوراد و نیک باشد مکار و محیال بود و بغایت مقام بود که
ملکی بود منصف پس غایب شود جای که او را ندانند و ظاهر
شود بعد از چهل سال له دانا و نیک بود و پیش از یک سال و آخر
خوش بخواب بپند و خبر دهد از کارها و او را در آن اخبار
که تر افتد که بد طبع و حسود و شتاب زده بود که تادیب و
و تعلیم کند و خلق بوی منفعت یابد که در او باشد که نزدیک
این درجه توانان باشد خصوصا که دو کوب اینجا باشد یا
نزدیک بر این درجه که خجسته و عاجز و محتاج بود و زنانه
او را دشمن دارند و مال او را بد زده و بود که ما بون بود
او در خلقت وی بقصای بود و در او بود که نزدیک و بر پیر
و مادر شوم بود که اندک عمر و کوتاه بالا بود و در او بود که
پیش نزدیک و این و او بود که شش سال پیش نزدیک و این درجه شوم
بود مگر که عطار در و شتری اینجا بود که محنت غلامان و فقیر بود
مشهور که بلوا طاعمال خیر کند و فقیر ترا خیر کند که طاعت
و ملعون و محیال بود و بدکار و منکر کارها و اعمال شرعی
و حسود و بیخس خیر نخواهد که معطل بود و در عمر خویش
بیخس راحت نمیداند و هیچکس را در هیچ چیز تصدیق نکند
و مورد مرانگوهد و بد گوید بدخواه مردم و ولیم و محنت
اگر زهر بدین درجه ناظر باشد لوطی بود اگر هیچ بعطار

نظر

ناظر باشد اگر زن باشد شام باشد میزان در جماد شتاب
زده و در کسب مال احتیال کند و حقوق کند مردم بخداح و
وسکر باطل کند و حرام خوار و روزی و بیشتر از حرام بود
اندک عقل و اجح و تنگ بوزی و بد عیش و در تند بیرها
خطا کند و کاد های و مستقیم بود بسیار بیماری بود و اندک
عمر و ممکن که بعد از شش سال هلاک شود و زشت روی و چشم
اوزشت و پیرون کوند و حرام خوار و کاهل و بی خیر بوده اند
عریض الاخیر بود و کاپی و وریا کند و پدر و مادرش بعد از
ولادت او بد و ساله میرند و چون او بزاده بر آید مردم مقبل و
خیر بود ریز کوار و توانگر و متکن بود و اعمال بر کند و هر عمر
اول پیرد رویش بود و حقیقه را ز عمر بود خطیب و شاعر
و پاکدل بود و نیکو طبیعت و اندک حیل در طلب معاش
و فاحش زیاده بود طشهرین بود و مال بی رنج بد و رسد
مالش پر شد عمیر اما بد عهد و بی وفا و اندک خیر بود
که طبع و محب بود در دل مردم و مادر و پدرش در حال
طفولیت او فرمان یابد و خویش از طرف پدر او برود و
در نعمت و راحت افتد بسبب از دستا و خوش زندگان
و صرف و خلق بسیار او را متابعت کند تا توانگر و پارسا و نیکو
تدبیر و درست فرج و با دشمنان نیکو زندگان کند و
انجارت روزی مند و نیکو اخلاق بود ساعتی و سخن و نیکو
اخلاق و بسبب بخوار در جوانی از علمتی عمیر که ان علمت



غریب بود و نیکو صورت و نیکبخت بود در عرویش و وزیر
 پادشاهی بود یا از کتاب حضرت بود اما بر طلم اعانه کند
 و ندر با اختیار خویش و در ساع بود و حال او بلند شود هر چند
 عمر زیاده میشود احوال او بهتر شود نیکو اخلاق و نیکو سبقت
 بود و صید و طود دوست دارد نه میان اقارب خویش عزیز
 و مکررم بود و عاقبت او علی بود و در طفلی مادرش میرد و
 پادشاه بود و محتر اهل بیت خویش و در طفلی مادرش میرد
 ریاست بود و اصطناع معروف دارد و اسفار بسیار کند
 منفعتی بود از مال دنیا و علم و علم ارا در دست دارد نیک
 بخت و عیش او چون عیش ملوک بود الا که ضعیف بود و خوا
 های شوریه پند بط کاهن و ستم بود و احکام کمتر افتد
 نیت و پاک طبیعت بود و او را خواهری بود شیرین و آن خوا
 نگاه میرود و مولود سالها پس از وی زیدگان کند
 عقیق و لطیف و نیکو حال بود و با خلق نیکویی کند پس
 بیماری گشت و میرد کا عامل سلطان بود و در نزع و صالح
 یابد از طریق نیکو و محب خیر بود و اندک نکان بود عمل سلطان
 که بسیار عشق و طرب بود و بتاع و حکایات کند شکاه
 دوست دارد و پیوسته مطربان هم نشین دارد و بدیشان
 عاشق که کریم و فاضل و طالب علم در روزی مند بود اما
 کاهل بود الهی و کریم و فاضل و عاقل بود و بیندگان مقبلا
 باشد و روزگار در غیر در خانه گذاراند و بسیار بیماری گفندی

بیماری او بجز اینجامد و بر کردن او علی بدیداید و بدان میرد
 که یا مغنی بود یا مخنث باغ و بوستان دوست دارد و ممانا
 افتاد و زمین بود که نیکوتند پیر بود اما کارهای او بنظر نبودت
 از جای بلند بیفته و میرد که طباع بهایم بر اخلاق او غالب
 نیکو حال بود و اصطناع معروف دوست دارد و اموال خوش
 بر خیرات نفقه کند و او را حق تقا فرزندان خلیق بدهد بیشتر
 پیراه عمل انجات باشند و در نزع الط حال او پیوسته میان
 بود خود نکوهد و در روزگامی نالد و فرزندان او باشند
 و بدیشان انتفاع گیرند اما سک و زاهد بود و جامه صوف
 پوشد و پیوسته بیمار و برون مشغول باشد و مدته جوق
 او را ذکری نبود چون میرد مردم بوی تاسف خورند و قبول
 زیاده کنند و اعتقاد کنند که زیارت کورا و سعادت است
 و بروی شاکو بیدعرب درجه اول او را مقبول قول بود میا
 مردم اما شتاب زده بود در کارها و بخدا و ملائکه و حشر
 و فرشتایمان قوی ندارد - فیلسوف و مبارک و محب خیر و یا
 منفعت و نیکوتند پیر و سلیم الجانب و مقبول کار بود نیک
 بخت بود اما مال و اسانی او محقق شود و ملکی عظیم او را مس
 کند چنین گویند که در حبه طالع سلیمان پیغمبر بوده است
 و ریاستی و تقدیمی یا بد برای دین و ملا چون میرد بعد
 چهار صد و بیست سال از تولد او بوی اقتدا کنند ملکی
 بود در حیم نیکبخت و بر دشمنان مظفر و دوست دار خلق

بهار او

بلغ



و اخلاق و ادب او در توابع سازند و نیک بخت و خیر بود
 و میراث بزرگ یابد و بقیه سازد و عاقبت کارش خیر بود
 مبارک و نیک بخت بود و علوم و ضایع بنا فدی بوی منسوب
 بود و قوی بوی عداقت کند و او برایشان طفر یابد ازاد
 مرد و جوان مرد و از تجارت روزی مند بود و مال بسیار
 بدست آرد و وضع نیکو کند ط بسیار مال و نیکو تدبیر
 تدبیر و بخت علم و دین نفقه کند عقیف بود و از سلطان
 رفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شود و عادت و مشفق
 بود با نیکو طریقه و فراخ روزی بود و در وی درد دیگر بود
 مسمی و بسیار مال و پاکیزه نفس بود و طرب دوست دارد
 و زن بسیار کند و مال برایشان نفقه کند محب علم بود
 و در طب بسیار نظر کند و بدین سبب مال و دوستان
 بدست آرد و در آخر عمر مستغنی شود ملکی بود که شرف
 و رفعت یابد و پیشتر از مقاصد بیاید و افعالی کند که ذکر
 او بدین باقی مانده منصف بود در معامله و او را پیران
 باشند و نیک دوست بود و کارهای او بیشتر ثبات بود
مومنی و مؤمن بود و معتبر و سلیم از اوقات رمطیع خدا
تقاب بود و بر طاعت خدای تعالی از هیچ مخلوق پاک ندارد در اول
عمر بسیار تخلیط و افعال بد کند و توبه کند طشجاع و عالم
و پارسا و دولتی یابد در دین چین گوید که در وجه طالم امین
المؤمنین علی بن ابی طالب بود بر بدین او عیب بسیار

بود و در در پیمای زند و ندرتن درستی کافاسق و فاجر بود
 پس توبه کند در حال و قات خویش القاطع رحیم و بد اخلاق بود
 و بار دم الفتره کمتر کرد در دزدی بود راه زن و او را بکشند الذکر
 معظم بود و با هم یکس نیکوئی کند له خبیث نیت و سخت دل
 و اندک و قار هم بد بخت بود لو میار روزی بود او را در سنا
 ریحی بدین آید و از آن بمیرد در وی هیچ چیز نبود و براندان او
 و مادر و پدرازی رنجور بودند و باشد که پدری نامادری
 بکشد و در غربت بمیرد نام سخن نقل کنند و هیچ مکر نتواند
 داشت و عجاز بود و بانگ ندارد و هر چه از وی گویند هرگز با نیت
و دشمنش دارند الظ کذاب و سخت دل بود و مکرش بدعت
نسخیر له بد بخت و بی روزی و کوچ زبان و دوستان ننگ
و خدیشان او را دشمن دارند و عاقبتش بخیر بود و این در جدول
الزنا باشد یا دلیل کسی که از مادر و پدر بگریزد و انما علم ا
الفوس در جواد شریف و توانگر و عظیم القدر و مبارک و
روزگار با انسان گذارند و عیش بخیر بود توانگر و رفیع القدر
و بسیار مال و از جهت علم و دین نیکو سیرت بود و مبارک
بود و خلق بوی بترک کنند و مستجاب الدعوه باشد و کلیل
سلاطین بود و مبارک و فراخ روزی و اصطناع معروف کند
ه فاقد در دنیا و راعب باخه و او با قدری طبعی بود و توانگر
بلند قدر بسیار ضیاع و املاک بود و از خجانه روزی مند بود
و زبوی بود رفیع القدر و الشان محب خیر و او را بستانید

هر کاری و بغایت سرای او غایت کنند و غلامان او را بکنند
و مطیع خدای تعالی بود و محب عمارت و پیشتر از مرادها بیجا
طعابند و مسعود و حاصل الذکر بود و جمول دوست دارد
باحکا و فیلسوفان اختلاف کنند و حکیمی بود صحیح القدر با نحو
البشره باشد همانند ملوک در مرتبه خویش و سفره و رکنه
که بدان اشفاق یابد و بیسلامت باز آید و او را دختران مبارک میبند
سخر و مصلح بود و اعمال او نیکو بود و خلق بوی منفعت یابند
و مشتاق علوم بود و عالم بود بشرایط و ادیان و حافظ علوم
و امین در کار دین و مفتی مسلمانان و اهل حرمت نه شقی بود
و هر چند جو که بیشتر کند شقاق او بیشتر بود و در غر بزم میرده
شوم بود بر ما در روید و در ویش باشد تا چهل سال و بعد از آنکه
توانگر شود و عیش با او جلداد بود و رحمان بود و زندان بان کند
و یا آهنگری و میکن که حشاش و حاشاشک و داد فروشد و رخت
بود و علقی پنهانی دارد و در سواهی بود عالم و محب
خیرات و منجم و مهندس بود و مملوک بود و او را هیچ نای ثابت
بنود و بر لهها گران بود در اختلاف میرد کاملکی ضعیف بود
طرفی نافذ الامر و الحکم نباشد و در عبادات کامل بد بود
ناقص عقل و دماغ بود هیچ اندیشه در حق خود نکند که نبرد
و یال بود و همیشه بد خو و خشمناک بود و درها بود که زن او را
از وی بر نیاید اگر او را عیبها بود بر تن چون برص و ما زندان الله
مدبر و شوم بود پدیدش او را بر آید بعد از مرگ مادرش اله ساعی

و تبار غز

و تمام و غنا بود و خبیث البینید در غموم و هموم روزگار
گذارند انا چنما و او را بدان حاجت بنود بسیار بخت کند او بد
و در معاش او خیر بنود او مشغوس بود اعمال بد کند و روزگار
بندی گذارند و میکن که در باب میرد از زشت خو و بد طبع و
هیله که حیوانات خواهد اطاعت و بد اعتقاد و بیجا
و بد بخت بود در عمر که دریم و چوب دست و زود عاشق بود
و نیکو صورت و نیکو بدن و صحت زده تا نیش بان پین و پس
دلیل ولادت فاسق یا فاسق بود الجندی در جداول بلا فاعل
و بد نیت بود و هیچ بهتر نشود او را بکشند یا میبرد کارش با ستون
بود پس عمل و عقیش باید از سلطان قاطع طریق و سفالند
و سخت و تنگ روزی بسیار اندیش و در ویش و کامل بر
اعمال شش شوم بر ما در روید و بد با خلاق و بد عیش بود و کند
یا مفتون زنان بود مکر و عیش باشد و بی دین و بی عقل و بی
شرم و یتیم مانند از ما در روید او را حدش ترتیب کند و دماغ بود
اما در ریخ و محنت محترم بنود میان خلق و خوار و حقیر بود
و هیچ چیز نبود و از کوسنگی هلاک شود در حبس و پیرانند
او را ذکر جمیل خیر بط ناقص خلق بود اما زینک و با عقل و نبی
خواطر بود و خجیل بود و بود که خشت بریا خشت زن بود کج
بخفیه کند و معاش او انا چنما بود و پنجاه سال در درویشی زند
پس حال او نیک شود ما ناقص خلق و تین خاطر بود س دلیر و نوی
دل بود و باک ندارد از هر چه گوید و کند و شنود و بجز او نده میبرد

ساعی و غماز و فضول در کارها که او را بدان حاجت نبود
بجرام زاده و ناپاک زاده بود و بی پاک بود بهیامنا بودیانا
قص و فاجر بود نو پادشاهی بود مقبل که پادشمنان قتال
کنند و همیشه برایشان مظفر شود و هفتاد سال ملک بلند اما
نافیلا مر نبود و او را و درها افتد و لشکر بروی مستولی بود
بهیامی بود بیشتر از خویش تا هفت ساعت زید یا هفت روز
یا هفت سال پادشاهی بود بزکوار و بارای و تدبیر قوی
بود در کلیات امور و رحیم و منصف و با عدل باشد و از
خاندان ملک بود در جلاله سلطان معز الدین سنجاری
بود است بطحمتی بود بسیار خوار و روزگار بر آخر گذار
و سماع دوست و بود که مطرب بود که زاید الخلق و عظیم
شخص باشد و دنک اسم و منافق بود و عمر دراز زیاد در ریاضت
ولذنه اما او را دوست نبود که احوال او میانه بود اما ^{چون} حاکم
مثل او نبود که مخوس و شقی و بی خیر بود و نترسید مردم را بدوی
و کذاب و صیح الجسم بود و عمری دراز زیاد در ریخ و سخنی که پادشاهی
بود که ملکا و اندک بود اما سلطان بود ملک خویش را و نیکو سیرت
و نیکو سیاست اما قتال و اندک دخل بود که ملکی کوتاه مدت بود
و هیچ منفعت نیابد در ملک او افتاد و خصوصتها افتد که سخنی و اهویج
و مغرور و سامانی و هر نصیحت که او را گویند پذیرد و با شرف جلالت
و اهت بود گوشه شقی و شوم و بدخلق و خوب دوست و نیکو اعمال
و کارهای لطیف کند که تاج از میوهها یا باغبان بود یا تنک عیش

و بدبخت که مخوس و نیکروی و شوم بود برین خویش و بعضی از
چیز امید دارد بیاید و وفات او را سبب او باشد که طب بد دل
بود و وقتی دلیر و وقتی ناهوار بود در اخلاق که هر چه در آخر جده
بود و لذت زنا و آخر عمر او قتل باشد الذل و درجه اول کور بود
و دعوت کنند محرم و اهل روزگار بوی تقرب کنند و لیکن او
خلق بسیار رده یابند - پادشاهی قوی و سخنی باشد و نصرت
باشد در پیشتر احوال بر دشمنان و بسیار مال و بسیار حظ
باشد و سفید و خداوند جاه و منزلت باشد و در کتب نظر شود
دارد و طبیب بود و در عمر خویش آنچه مراد او باشد بیاید و نقاش
باشد که عیش و چون عیش ملوک بود و معاش او از دهقا
بوده در اول عمر درویش بود و در آخر عمر متول و دراز عمر
ناظر در کتب بود و مبارک صحبت و این درجه مبارک است
و ساحر بود و دران حاذق و آخر عمرش بهتر از اول راضی طناع
عجب و حرب دوست بود اما ابله و اهوج بود که ملکی بود
قوی در سلطنت خویش و رحیم بود رعایا و خیرات بسیار کند
ط از عمل و صناعت دست خویش و نقاش شود و صنعت
او طراحی یا خیاطی یا کمانگری یا سلاح کردن بود در اول
عمر درویش و ریخور بود و بعد از آن منزله ملوک یابد و بر
خلق بسیار تقدم یابد و اتباع او تا دامن قیامت بماند
و در صیلا جوانی در غربت افتد و در صحرا زندگی کند و چنین
گویند که آن در جلاله موسی پیغمبر است بازاهد بود در دنیا

در اغب در سیرت ملائکه از لذات دنیا چیزی نخواهد و در نظر
و پارتا بود سزیرک و سخی و کیم و راعب در خیرات بود و
چو اهر و بخل دوست دارد و نیکو ولی و منظر و بر عبادت مقبل
بود و مشتاق اسرار علوم بود به ملک بود سخت دل در سخت
در دن دارد و نعدل و انصاف و از غر و ملک و مال برخوردار
نیاید به ملک فاسق فاجر شریر بود هیچ چیز نیاید تا که میرد و
در ویش و خون بر زبان بر ما در و بد و سماع و بطالت و کاهلی
دوست دارد و ملک بود با و زین ملک بود نیک بخت پر غیر
در سعادت تمام چون بر این طالع زاید ملک سخت جواد طول
الع بود مطم ملک دیدار بود محب علم و عبادت مؤمن و نیکو سیرت
و نیک بخت بود کار بود و زبان او گران بود و میکن محنت بود
کاهن و نجم و مستقط علوم بود او را و نوسه و سودا بر پنج
غالب بود و سخنان بی فایده و دیوانگان بسیار گوید الله مبارک
و محمود و نیکو سیرت و نیکو طریقت و رئیس اهل بیت و قوم خود
بود و میان خلق مطاع بود له غنی و نیک بخت و در روز عمر
و سخی و او را وقتی تمام بود میان خلق نمود رکبت ناظر بود و
ام دوست دارد و نیکو رای بود و استنباط علوم کند و مبارک
بود درین جهان و در آن جهان باز گمانی بزرگوار بود و او را
ضیاع و اموال بود و حلیم و عقیف و اندک سخن و عاقل و خلق
از وی بسلامت باشد لطیف عقل و حامل الذکر بود له
شقی و احق و در وی چیزی نبود تا این درجه به ایم است لکوت

درجه اول

درجه اول ملک قوی و عظیم انشان بود لشکر از وی پترسند و
عایا و لشکر بیان محتاج بودند در آنچه در دست خلق بود تاشست و
هفت سال پیر استغنی شود - حلیم و فقیه بود و عقیف و مقدر
بر اکثر خلق و مصالح و عقیف بود و کس از وی مر بچند و بسیار
بود و معاش او از قضا گفتن و مجلس داشتن بود تعلیم کودکان کند
و حال او میاید بود عمر بلند میاید و شاد دل بود هیچ اذخار نکند و حاد
بود بالوان او ویره احوچی بود شتاب و سخن زد و گوید او مطوع
بود بر حماة و بر آن که او را زبان دارد و رئیس بود مطاع قواعد
میان خلق او را بدین سبب بقریم بود چه بقریم ملوک رگران
زبان و مانند نه ایم بود چه این درجه ابلهان و احمقان است
ط صاحب مقالات و مذاهب بود و مطاع میان مردم و بخت
بود و کارهای آن جهان او بتاه بود از داعیان خلق بود و از
عقیله او شبها می بود با گران زبان و کند فرم بود سحر است
و رجم بود و ضعیف عقل برای خویش کار کند و چشمش را خلیل
روز کار بمر و حیل گذارند و عابد و متفکر و مصنف کتب بود باز
با نعمت بود و عیش و عیش ملوک بود به با مکر و حیل کارها کننده
در ویش بود تا چهل سال پس توانگر شود و مکان بود پس از بیماری
میرد که در خلق او بود و حوب دوست و نیک بخت و پارسا بود
کارهای نو بردست او بر آید که خلق تعجب کنند رعالم و فاضل و
پارسا بود و حلیم و و نیکو زید فقیه می زاهد و رغبت نمایند
در اصطناع معروف خیر یابند از جایی که امید میدارد و حق تقا

نگاه دارد مطامکی بود ضعیف و پارسا و نیکو سیرت و او را
در جبهه مقام بود و زیزی عادل بود و عاقبت او کشتن بود و
در جبهه طالع بخشمر عراقی بود و عاقبتش چنین بود که متوسط
الحال بود خیرت دوست و معاش و ازین بود و میان حال بود
که اهل علم و صلاح بود و حال او میان بود که در جبهه بندگان
و عاقلانست هر که بدین درجه زاید تند رست بود روزی وی
از خلد و مان و خلد متکاران بود اله فاسق بود و اهل منزل و بر
کار بدان گفتارند او نیکت و عقیف و رحیم بود و مبارک است و او
و کسب کننده اموال و مال بسیار جمع کند و او را در شهری تجارت
و مال و ضیاع بود و فقید و عالم و حصور و صاحب نظم و تدبیر
بود و در ابتدای معاشرت ظلم کند پس در آخر از بیخ و زنیان
مال و غنمه هلاک شود این درجه طالع امام مسعود غزالی بود
و حال او چنین بود لطف و اضع منهب و عقیدت و اول بعضی
مردم اصابت کند و ذکر و تصانیف او میان خلق همانند ربازی
و مکار بود و واعظ و بظاهر ظاهر نماید و اما لعاب ترین خلق
بود در دنیا و ورشدا بکنار در احکام درجات سخن بسیار است
واقاویل مختلف اما من ان یاد کردم که جمهور بران متفقند و
موانید که در جهان رصدی بود محقق برین اعتبار کردم فایده
خداوند طالع دلیل جاه و مولود و بقای او و صاحب صورت دلیل
ان بود که مولود نامتانت و معرفت هست در میان مردم و صاحب
شرف دلیل جاه و بزرگواری و صاحب حد دلیل ان خانه بود

که بود

در اجا و ولادت بوده است اگر صاحب بود بنای بلند و نیکو
بود و اگرها بط بود خانه مختصر بود از خداوند حد بتوان دانست
که مولود ازین سرای و ازین شهر خویلد کند یا نه اگر صاحب حد
در نهم بود مولود از خویلد بغیر افتد و اگر در نهم بود در
هلاک شود و اگر طالع بود همگن از شهر خویلد بیرون نشود و
این از اسرار احکام نجومست تیسرا کتاب دلیل ارتفاع قدر و شرف
و منزلت بود و دلیل پید بود و تیسر در دلیل امراض و اسقام بود و
هر بیخ که بروج و جسد رسد دلیل تزویج بود و تیسرا المسمی
دلیل معادت و ارتفاع و اموال و شرف بود تیسر و وسط التماس
دلیل اعمال و صفاهات بود و آنچه مساعده کند از نیت و نیت
بود تیسر زحل دلیل غرت و در تقوی کارها و امراض و اجا
و امور اجداد و مواریث تیسر مشتری دلیل صداقت و بلند
قدر نزدیک ملوک و آنچه مساعده کند تیسر مریخ دلیل اخراج
و عرت و عشق و منافع از جهت زنان و خصوصت بود تیسر زهر
دلیل عروسی و محبت و نکاح و رقیق و خوششلی و میل زنان
و کینه گان بود تیسر عطارد دلیل ادب و علم و منافع بزرگان و
برادگان که تیسر راس و ذنب دلیل ان خانه بود که در وقت
لادت اجا بوده باشد دلیل قواطع عمر از کواکب و شعاعات
و درجات این فصل اگر چه در اول احکام و هیلاج و کتب
اورد اما تا مقام اعمار معلوم نشود احکام دوازده گانه
نقوان کرد زیرا که بود که کسی عمر ندارد چند آنکه او با فرزند بود و

در تیسرات

احکام فرزند نتوان کرد و اگر مدت عمر چندین نثار کرد و او را زنده
و بعد بلوغ رسید او را حکم تزویج نتوان کرد و هم چنین خانها
و عمل سلطان پیر لا بد از پیش قواطع عمر بیاید دانست آگاه احکام
بیان کرد پس ان احکام قواطع اینجا بدین عده که گفته در خود
فصل استدلال بر اوقات بکتاب موالیید قطع اعمار ان از سه
دلیل بقران جست اول ماه بقواطع دوم اشکالات سیوم زفا
دلیل غایبهای مولود و اصلی دیگر است درین باب و ان است
که اگر عطیه قوی بود و زواید قوی نسبت بقواطع باشد اشکالا
و فساد ادلهای سال در آن اثر نکند و اگر خلاف این بود قطع
کند و اگر تری بقواطع و اسقام و انتقالات نزدیک بود بهای
عطیه که خدا سالی یاد و سال طع کند و اگر نزدیک بود
عطیه که خدا و آغاز زیارت زواید هم قطع بود و اگر تری بقا
دیگر رو و دلیل موافق بود یا نصف یا ثلث یا دو و بعضی عمر قطع
بود و اگر دلیل قوی افتد در قطع حساب سازد سه قطع نکند
که اثر ان مانند ان سبب هلاک و قطع بود یا عمر و چون
خدا ضعیف بود در نصف عطیه و ثلث و ثلثان از هم قطع
بود بسی دیگر فصل قواطع بعضی کواکب بود و بعضی سهام و
بعضی مواضع که مسمم شود و متیره و ثوابت و ثوابت بخوم
قاطع از کواکب متیره بود و طبیعت ان زحل و مریخند و در
بعض ان شمس و قمرند و یکی بخط وان عطارد است و اما قاطع
پانزده اند هشتادان قصه در اقلاب لاسد و هامة لاسد

و منکب الجوزا

و منکب الجوزا و اقلاب لاسد و قلبا العنبر و منکب الفریس
و اقلاب الفول و منکب پنجست حصم الزیاد و اقلاب الجبال و قاطع
وعین الرومی و معلف و شیب و بجای و روح الساب و رکنه الکمال
و ثوابت بخوم بقا یکت ذات الحوزا اما قواطع موضعی بعضی طبیعی است
بعضی عرضی قواطع طبیعی پانزده است درجه مغرب درجه چهارم
جده ششم درجه هبوط افتاب تریع و مقابله و تریع و تریع و ملتی
حد تخمین و جوز هر زحل و مریخ و عطارد و ذنب ایشان و هفت
هبوط هر کوی که چون که خدا بود بروی نه بر غریب مثل کوی
عطارد که خدا بود پانزده درجه حوت بروی قطع کند اما عرضی
شش است درجه اجتماع و استقبال که پیش از ولادت تریع بر
بوده باشد و تریع و مقابله عطارد اما سهام یکی سهم المولودت
دوم سهم الود و ال شده و التکت و دیگر سهم البیت الحوزی فصل
انجا که قمر از حد تخس آید قاطع بود بوجه هیلاجات و افتاب
و ماه و سهم السعاده و جوز و درجه طالع و اگر هیلاجات و کد خدا
قوی باشند و عمر صحیح بود نکستی بود رسانند مرگ و افتاب در
و اسد قطع کنند و مگر حد تخس یا شعاع تخس بود و هم چنین
در جای سعد و حد سعدی و شعاع سعدی بود و هم چنین
در نور و سرطان و سنبله که فرج طبیعی ماه است چرخان بود
و بیت و شرط بودن ماه در سنبله ان بود که در حد سعدی
په منظر تخس و اگر زهر بیشتر بجرم قمر رسد و زهری که خدا
قمر بروی قطع کند در آن میان عطارد و قمر خلاف باشد و اگر

نهن پیشتر نجوم قرسد و زهن که خدا بود قر بروی قطع کند
و قر بود درجه طالع قطع کند چون درجه طالع هیلالج بود و
طالع قطع کند الا وقتیکه با نخوس ایخته بود در این نخوس احس
نقابت بوند و با بود و نقابت نخوس بر هر هیلالج قطع نکند
الا بعد از تمامی عطیسه و در او بود تا بر نخس که دستیر جاه و حوت
و منزله و هدایا و ثواب نجوم که انرا ذو و ذایه خوانند قطع بوند
و چون در ماه اول در طالع بدیده اید تا دیگر سال که اینها بنام
رسد و شرط بود که بر انزلادت تاسی روز بود و او در جای بود
که طالع بود درین حد بود بیشتر بود لیکن این درجه جان بود که
نخس نظر دارد بر بود فصل درجه طالع بود بر چه چنانکه قر قطع
بود بروی و سندی بر علی چنان گوید که او این معنی با آنها
که دو قطع نیفتاد الا وقتی که درجه طالع فریب بود با در این
یا در خانه و حد نخسی بود و جزو اجتماع و استقبال هم قطع
الا بدین شرایط که یاد کرده اند یا جزو بود درجه سابق و تا من
بود و باج و درجه ترسیع نیرین که پیش از ولادت باشد هم بدین
شرط قطع کند و درجه غارب قطع کند و درجه طالع قاطع بود
بر هیلالج و که خدا مکر زحل اگر زحل که خدا بود بروی قطع کند
احکام بان چنین متقدمان گفته اند که چون هیلالج پیشتر
بد درجه رایج رسد و سعور بدین درجه ناظر باشند قانون
عمر تمام و قوی بود قطع عمر نیفتد اما چاه بنود ازان که صاحب طالع
دا که در جای شک محسوس کنند و درجه هبوط اقباب قطع

کتاب مهم نسخه

کند بر ستم السعاده و بر جزو اگر سعدن نظر دارند بپیدای خوفنا
افتد عین بحریبت و درجه هبوط قر و ترسیع نخوس و مقابله
ایشان بدان شرایط که یاد کرده آمد و در اس قطع نکند مگر بر
نیرین و ذنب بر جمله هیلالجها و که خدا ها قطع کند مگر
باز حل که او را با زحل مناسبتی هست و وقت باشد که قره
فعل و ذنب سعاده دهد کسی را که مستولی بو طالع زحل بود
و جزو هرات گوایا رباب ایشان برایشان قطع کند و مصلحتی
حد نخس قطع نکند الا وقتیکه قانون عمر بغایت رسیده باشد
اما اشکالات بر سه وجه باشد اشغال تیر بود ترسیع بعضی گوایا سیوم
تد بهر بود در قسمت بعضی انگوایا اما اشغال تیر مفرد
چهارگون بود اشغال تیر جد نخسین بجد نخسی دیگر اشغال
تیر انخر برج و این زمان کار هیلالج بود دون دلایل دیگر
تیر از سعد جد دیگر اشغال تیر احد گوایا که صریح و زحل را
صد گوایا بوده باشند در اصل ولادت اما اشغال تیر در تیر
بعضی انگوایا پنج وجه یکی انتفاع اشغال تیر بود از حد سعد
نخس در تیر نخسی - اشغال از حد نخسی و تد بهر در وقت
ان نخس نخس شود و این صعب ترین دلایل بود و دیگر اشغال
تیر از حد نخس بجد نخس و تد بهر نخس و دیگر اشغال تیر
از حد نخس بجد نخس و تد بهر سعد بجد نخس و دیگر اشغال تیر
احد نخسین بجد نخس در تیر گوایا نخوس حله را العرف اما
اشغال تد بهر احد نخس نخس در حد نخس این صعبتر باشد

طالع و جرم مریخ در طالع شبی ماه و ابغایه زنیان باشد و هم چنین
 سهم السعاده را و تیر سهم السعاده که هیلاج بود چون جرم یا تیر
 و مقابل مریخ و طالع شبی بود زنیان نهد و عاقبتی ندارد و هم چنین چون
 افتاب هیلاج بود و پنج رسد بیشتر قطع بود و شهابات چون نوب
 بیشتر بدیشان رسد دلیل قطع بود و دلیل ناپناپ و منکب الشمس
 افتاب را نظر باشد چون تیر بوی رسد خصوصا که افتاب خداوند طالع
 بود چون درجه طالع در حد خمس بود یا در حد عطار و تیر جرم قرم
 هم قطع بود و هم چنین درجه هبوط نیرین و تیر و مقابل ایثا و راس
 ذنب و عطار چون در حد طغوس بود تیر و مقابل او بغایه زنیان
 باشد چون قر خداوند عاشر باشد یا مستولی بر عاشر و تیر او
 بقلبا العقرب رسد هم هلاک بود و سهم الموت نیرین ابغایه تیر
 باشد و قطع کند و روح النساء از ثوابت قاطع است بر هر فصلی
 سهم السعاده سهم نیرین است هر چه نیرین را زنیان دارد او را زنیان
 دارد و مکو که درجه طالع بوسهم السعاده قطع نکند و سهم السعاده
 هر اقطع نکند اما حرف اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع هجرت
 او بر از درجه ثامن و ملتی حد خمس نباشد و انتقالات او را بغایه
 مضر باشد و از ثوابت مرور هیچ زنیان کار از قلب لاسد نباشد
 این در صورتی است که گفته اند تیر جرم و چون هیلاج باشد
 لاسد رسد هیچ نظر سعد نافع نبود و جرم قطع طریق نبود اما
 درجه طالع بیشتر ضرر در درجه طالع بود که درجه طالع بروی
 قطع کند خاصه که مریخوس بود یا صاحب ثامن بود و سخاپات

و انی

و توان نجوم و دووات النجم جرم بود درجه طالع قطع نکند افتاب چون
 مسعود باشد درجه طالع او را قطع نکند فصل و اما اسباب
 قطع هر یکی دانستن اگر قاطع بر هیلاج زحل بود حرکت از خناق و
 حبس بود یا از امراضی که از برودت بود و از استسقا سودا و از
 سیاهی بروی در افتادن و اگر زحل در هر دو فلک صاعد بود از
 جانب بلند افتاده بود و اگر هابط بود او را در جاهی یا در جاتی نیک
 باز دارد خصوصا که صاحب رابع را در مرکز ثمرها دین بود اما مریخ
 دلیل کشتن و ریشها و با تش سوسن و از رنک و حجات و امراض
 گرم بود راس الغول و قلب العقرب بر کردن زدن و کشتن و نکوننا
 در او پختن و اگر هابط بود دلیل تیر بود و یا خلق بریدن پنهان
 اما سخاپات دلیل غم و اندیشه و فکرت بود ناپناپ و امثال این
 اما درجه غارب که درجه هفتم بود که هیلاج الحجاب تیر رسد
 دلیل بود بر هلاک از جهت زنیان و از جهت خصوصا اگر مریخ بدین
 جان نظر دارد این کس در میان جنک کشته شود فصل قاطع چون
 درجه طالع بود بر برق بیان صفت که یاد کردیم هلاکت او از جهت او
 باشد و بود که خود ایشان را هلاک کند چون زحل نظر دارد و
 چنین گویند که مقع ساحر اقلبا العقرب بود درجه طالع بود
 تیر مریخ که هیلاج بود بدرجه طالع بقلبا العقرب رسد خود تیر
 بسوخت اما درجه رابع چون قاطع بود دلیل حبس در آن بود و
 اگر زحل ناظر بود دلیل بود که او را زنده دفن کنند و اگر مریخ ناظر
 بود سسکه زنده و امثال این پنهانی او را زنده کنند پس هلاک

فصل فاطم

شود و اگر برنج رایج هوای بود و شیر آفتاب که هیلج بود بدو
رایج نرسد اینکس را میان دیوار گیرند و اگر داس بود رجه رایج رسد
و شیر اینجاست هلاک اینکس بردست و ذرات برکان و بفرمان ایشان
باشد و اگر ذنب باشد بردست تا کسان و فرزند ایشان باشد اگر
آفتاب بود رجه رایج بود و شیر هیلج اینجاست هلاک کین کین کرد
پادشاهی که پادشاه اینکس لب بدست خویش هلاک کند و اگر مرغ
اینجا بود بردست و ذرات و عیاران بود و اصحاب سلاح و مقوم
تراشتان وقت گوش باید داشت که شیر بوی می رسد در وقت
لادت این معانی که یاد کرده اند خاصه کتاب القاسم احوالی بود معانی
اما ان کتاب نویسنده است که او کو بی که او که از آن خوانند قطع است
اما بزرگ در جانب خوب باشد و آن اقلیم که بر جانب جنوب نزدیک
اما شیرات هیلج که در رجه رایج باشد خداوند طالع خطها رسد
از هر رنجی چون در چشم و ابله و رسد و حصبه و امثال این و قلب
الاسد چون شیر رسد خاص بود از سباع و شوری از اجزای پشم
یا بافتن سوختن و چون هیلج حرف بود و شیر بقلب الاسد
سباع هلاک کند اما منکب البهمن در جوف چون شیر بوی رسد از اهل
در طبقات مرغ هلاک بود و علتی برد راست افتد او را و دیگر که مرغ
اینکس مفلح شود و چون بمنکب القوس رسد از ثورنا از عوز
ظالمی رسد و چون بصد را سلطان رسد علتی بسینه و حوالی آن بدو
اید و باقی دلایل درین باب گفته اید انشاء الله تعالی فصل سعادت
بزود در طالع ان ثبات باشد که در عظم اول و دوم باشند بشرط

المرکز

انکه قافن عمر باشد صاحب طالع را بمقدار استعداد و اگر نیرین
یا یکی از ثبات در سعد بود عظم اول دولت و سعادت های بزرگ دهند
و هم چنین مستول بر طالع معان نشانیه بود این اگر مرغ بود دلیل گرم و
سخاقت بود و اگر بثنای غرض بود سعادت دهد اما عاقبت ضربی
بزرگ رسد و سماک اعزل و در واقع و او فرج چون بانیرین و صاحب
طالع بود در جرم طالع یا وسط النما افتد مولود مشهور و مرغی بود
و سعید و عالم و شاعر و طبیب دوست و شاد دل و حاضر جوانی کافی
و تیز فم و خاص و غواص و علو تفکره خویش و استنباط کند و شیر
سخن و گرم عهد و بسیار نکاح و مستعد بود مایل بزنان خاصه مرغ
فوق الارض بود بزهر ناظر و اگر مرغ در طالع بود این سعادت و اخلا
ناقص بود و اگر این کواکب بود رجه رایج بود و مرغ باز هم در زمانه
افتد مؤنت و محنت بکلی بود و بر جمله چون زهر با مرغ بود در او
یا ثبات سعادت ثواب بخوسته افزایش دهد و دلیل است و مبارکی بود
و اگر عطارد بود حکیمی نیکو بود محترم در چشم و دم خاصه که ولاد
اینکس در انکس عطارد را اگر این ولادت شبی بود این کس مفتی بود و نیز
نجات و طلسمات و محارقه بدست وی بر آید فصل اگر اکلیل بود
یا شری و سماک الراج مولود شد بدینا بنفش و بعید الصوب
والصیت و بسیار بجز بهر و محب علم و هنر بود و مال بسیار بدست
و ذخیره همد و در رفاه سعادت از ان پیشتر کند که در دلیل فصل
قلب الاسد لعرب و کله و عیوق بود اینکس سیاه سالار و لشکر
کش و خداوند اقطاع و ولایات باشد و خلق را از وی منفعت آید

در احکام مثلثات طالع

اما جبار و قهار بود و مدح و ثنا دوست دارد و عاقبت و مرگش نیکو بود و بر اعدا ظفر یابد و این دلایل ملوک و امرا باشد فصل و اما عین الثور و عین الرامی و راس الغوا بود دهقان محترم باشد و کارهای بزرگ بردست وی براید و جیب و مکرم و عقیف بود و عین الرامی دلیل میل کند برغان شکاری و اسب و یوزوسک شکاری و غیره از دلایل نگاه داشتن در احکام مثلثات طالع و نیز نوبت و رکن بزرگ و سعادت احکام مثلثات طالع و نیز نوبت است اگر ارباب مثلثات مسعود باشد هر سه عمر مولود سفید بود و اگر درجه اول از برج باشند اگر درجه آخر از برج باشند زبردستی ناخرمان یاد پیری بود اما اذان کار سعادت و اگر ارباب مثلثات نوبت در پنجم و یازدهم بودند حال او میان و اگر در ثانی و نهم باشند نه توانگر بود و نه درویش بد رویش مایل تر بود در تاسع و نالظفر نیکو زندگان و متواضع و تیز خاطر و وفصل بود و اگر در ششم و دهم بودند بر حال او نحوس و اگر باراس نحوسه ذاتی و عرضی دارد و درین دو خانه پند بدخت بود و اگر ارباب مثلثات نیر نوبت بود او نادخانه و شرف باشند اما از شعاع و نحوس نحوس باشند ضربه درجه بیاد ما برج دشواری و محنت و زحل اندک بزرگترین سعادت سعادت ارباب مثلثات ان بود که کواکب که در برج ذکر باشند و ارباب در برج ارباب مستقیم شرقی در شرفین غایب سعادت این دلایل بود و از مثلثات هر کواکب که فوق الارض بود دلیل اجل عمر بود و هر چه تحت الارض بود دلیل اخیر بود و وسط السماء دلیل عمر است و

یا کبریا

سابع طوله و رابع دلیل الخوع و اگر صاحب طالع در شرف باشد نگاه دهد و اگر در برج بود که شرف کواکب بود هم شرف سعادت دهد چون عطارد در عهد میزان بود و مریخ و زحل در سنبل و آفتاب بود درجه شرف و مشتری بود درجه آفتاب بقایه سعادت دهد و اگر هر سه نوبت بود درجه شرف مشتری باشد مولود بلند قد و عزیز الوجود بود و ارباب جاه و ذکر بود و اگر در درجه شرف مریخ بود جلد و شباب زده و تو خد بود اگر در درجه هفت نیکو سخن و نیکو خلق بود و اگر در درجه شرف زحل بود حلیم و وفور بود اگر آفتاب در درجه شرف مریخ بود نیکو شمایل بود و اگر نیز بر درجه شرف عطارد بود ارباب و فاضل و عالم بود دلایل موالید ملوک و سلاطین دلایل اول اگر آفتاب در درجه طالع بود و مشتری از تلبیس یا تثلیث بوی ناظر و مشتری قوی حال مولود پادشاهی مطاع مظفر عالم حلیم چند یکجکت نیکو نام بود - اگر طالع عقرب بود یا جدی و سهم السعاده در ثور یا میزان و زهره در حوت که پنجم عقربت یاد رتور که پنجم جدیت بر عا تحت الشعاع مولود ملکی بود مطاع نیکو خلق متواضع خلق از علموی دلمان باشند و چون زحل در خامس بود مولود خایف و حقوق بود و جانی و کثیر الثوم براهل مملکت خویش و اندک رحمت و اگر مشتری در عا ش بود مستقیم التیر ذابیه الثور و مقبول از آفتاب مولود از اشراف ملوک بود و سعید و معظم و مکرم بود و او را کرامت بود اگر نیزین در عا ش باشند و سعود بدیشان ناظر و از نحوس ساقط مولود امری منافذ الامر و مطاع باشند اگر آفتاب و زهره

دلیل موالید ملوک و سلاطین

باشتری باشند یا قمر نکر بد ایشان از وسط الما مولود ملکی
عظیم از اقلیم باشد و در عز و کرامت زید و مال وی بعد از وی
بغیب وی رسد و اگر آفتاب بنکر بنظر مقبول و زحل و صیغ و قمر
در عاشر بود مولود امیری صاحب ولایت و مظفر بود اگر سهم نهاد
مقبول افتد و سعود بوی ناظر و خوش ساقط بود مولود از امرای
ملوک بود اگر آفتاب در طالع بود یا در مغرب و خوش از وی ساقط
بود ملکی بود تا اندام و مسلط ط اگر مشتری و زهره و عطارد
در طالع یا عاشر باشد و آفتاب از تثلیث بد ایشان ناظر و خوش
ساقط مولود نافذ الامر اگر زهره یا مشتری باشد و زحل بقیه
ناظر در عاشر مولود ملکی مبارک و منصور و عادل و سعید بود
با اگر آفتاب در حکمت الاض بود در چهارم و مشتری در عاشر مولود
ملکی بود از اهل بیت ملکه و نیکو نده پی و کار او برقرار و قانون
بود و بر آنها مستولی با اگر ثوابت مسعود از عظام اول و ثانی
در وجه طالع یا عاشر یا آفتاب بود یا با قمر یا با سهم التعداد مولود
پادشاه و معظم تمام مولود محمودی با تدبیر شدیدا لبش و رعیت
از وی سوده و موفق در خیرات بود اگر چقران علویین در عاشر
مولود افتد یا صاحب طالع وی بهم یا با صاحب عاشر بهم بودند مولود
اگر عریابد ولایت و سلطنت یابد دلیل موالید امر او ولایه دلیل
اول چون مشتری و آفتاب بهم ناظر باشند از مقابل مولود صاحب
امر و غنی بود چون مولود آفتاب در عاشر بود مقبول در شهر
خوش صاحب فرمان اگر قمر نماید بود در نور و عدد متصل بود

دلائل مرادها

سعود در بیج

سعود در بیج دوم تویج مشتری و بیج بود و زحل ساقط بود و زحل
معروف و از ولایه و امرای اقلیم بود اگر صاحب مثلثه نخستین افتاد
بود بر زویا قمر بود شب و از اول بیج بود تا نیمه بیج بمطالع بلد
و درجات منحوس نباشند و در وندی بود مولود بعید الصوت
و صاحب ولایت بود و او را اعوان و انصار و اتباع بودند و کتاب
و خدم بود و او را عدد و کرم و بشه شیر بود و خراج ستان بود و اگر
آفتاب در وند بود از مغرب و خوش از وی ساقط و سعود ناظر
مولود خداوند ولایت سر پرده و منصب بزرگ کرد و با حرم
و سیاست بود و اگر زهره یا مشتری یا مشتری و صیغ و زحل هم
پیوندند و بقر ناظر باشند در عاشر مولود از ولایت و امر بود
و مکرر و مسلط نافذ الامر و القول بود و اگر قمر یا مشتری بود در
طالع یا عاشر بود و با حرم و کرم و او را در سلکان اقلیم خط
بود اگر آفتاب و قمر در طالع باشند یا در عاشر و مسعود بد ایشان
ناظر بودند و نیرین در عاشر بیج باشند مولود از ولادت بود عزیز
و قاهر دست کشاده بقتل و حبس و اطلاق ط اگر مشتری و آفتاب
بنظر تثلیث مقبول یکدیگر پیوند مولود والی رفیع القدر و غنی
و نیکی و با حرم بود اگر مشتری در عاشر قوی حال بود مولود از
اشراف و ولایه بود و در جمل عمر خویش صاحب فرمان بود و اگر زحل
مستقیم التیر بود در عاشر در موالید نهانی مولود صاحب
لایت بود اما کار او بیج دل مستولی بود اگر عطارد در عاشر
بود و مشتری بوی ناظر مولود از قضاة و ولایه حکام بود و از

احوال مبالغه باشند در میان رعیت نیکو بود و در حمت و رافت
 و انصاف و احسان و عدل دلائل مولید سرهنگان دلیل اولی
 زهن یا قریب هم بودند و مزین و مشتری از ثنیت یا ایشان ناظر بود و
 لشکر کش و معظم بود و از ملوک قدر و منزلت یابد چون زحل
 و عطارد بود و مزین در طالع یا عاشق بود مولود در پیش معظم و مظفر
 بر اعدا و از اهل سلاح باشد اگر مزین در طالع بود در حقل و طغوش
 مولود مدبر و حرف و سلاح دوست بود اگر مزین در طالع باشد
 بود و مشتری در عاشق مولود از اهل جنگ و سلاح بوده اگر مشتری
 و مشتری ثنیت یکدیگر باشند تملیخ مسعود مولود از اهل
 و سپاه بود و بسیار جنگ خصوصاً که هر دو در برج ملکر باشند
 و هم چنین از ثنیت افتاب و مشتری در برج ذکوره هم چنین
 و اگر مشتری صاحب طالع بود و در پنجم بود در صورت خویش یا
 سهم السعاده مولود در کار ادب و خوب ماهر باشد و بعضی
 بر ضلک مستط شود و او در صل و مزین در ناسع بودند خارج از تحت الثنیت
 و سهم السعاده ناظر و سهم در طالع مولود از سپه سالاران بود
 شجاعان روزگار اما بر کارها ظلم و مخالف کند با حق بقا چون مزین
 بر خط عاشق بود قوی حال مولود از فر و مایکان بود پس جاهی یا با از
 جهت لشکر کشی و ادب تجارت ط او کو ذوات از عطر دوم باشد در زمان
 مشتری و مزین بر در طالع یا عاشق اند یا شمس و قمر هم بود و
 بسیار جنگ کند و قلاع و حصون بکشاید و هم چنین بر ناسک از
 اعظم او بود بر مزین مزین و عطارد و این مولود بارای صاحب

لقد قتل

بود در قتال و در راه یابد لیاثر بیشتر کند و او مولید نهایی بود ظالم
 و غموم و محرب بلا و معذب عباد باشد چون سهم السعاده مبال
 مزین و مشتری بود مولود مشهور بود شجاعت و مجرب و بزور و قتل
 با چون مزین در عاشق و صاحب طالع بود و قریب بوی ناظر و مولود
 خطی بود از شجاعت و قوه و طلیش دلائل مولید کتاب دلیل اولی
 عطارد و مزین با زهر بودند در طالع یا عاشق مولود کاتب بود و
 ازان بهر یابد و هر چند عمرش زیاد میشود منزلت او فرون میشود
 اگر مشتری با عطارد بود و افتاب مشتری ناظر و مشتری و عطا
 در عاشق مولود کاتب الملوک بود و وجه تمام یابد و بود که مقلد
 بود و مال بسیار او را ازین جهت شود چون قریب بیخ افتاب
 بود و مشتری ناظر نبود و عطارد مسعود و قریب بوی ناظر بود و
 از دپری و استغنا بود ازین رسد اگر مشتری در عاشق بود و عطارد
 از تریب بوی ناظر بود مولود دپری بود مستولی چون مشتری
 عطارد مقدارن باشد و هر دو قوی حال باشند مولود از کتاب خیر
 و سعادت باشد و اگر طالع شبی بود و عطارد در طالع در فرج یا
 در حد یا خانه شرف یا متنت خود باشد و زهر یا مشتری بوی نظر
 دارد مولود دپری ملوک بود و صاحب سر ایشان و محرم و بیمن بود
 را که عطارد صاحب بیت بود و مشتری باوی بود ناظر بنظر مقبول
 مولود از کتابت شرف و نام و حال حاصل کند و جاه یابد اگر عطارد
 در پنجم بود در صورت خویش بری از شعاع افتاب و نظر بخوس مولود
 دپری محترم بود و جمع کننده مال و با مانده و دیانته و خیانت معروف

دلائل برهان کتاب

و اگر خداوند خانۀ عطا از بوی نظرمقبول دارد دلالت قوتی بود
ط چون خانۀ نهم جوزا بود یا سنبله و عطارد در وی بود و بوی
بوند از شعاع و نظر نحوس و شرفی بود و مشتری بوی ناظر
از کتاب ملوک بود و مطلع بر اسرار ملوک بکنایت و این اسرار
اخذ او اند مانند نخستین فرستید در خواب بود یعنی از پانزده در
تاسی در بحر و این برج و مطلع بود مولود از کتاب بود و اگر در
خطی چهار روزی بزرگ کرده و اگر زحل نظر دارد بزبان او را
این معنی دلایل موالید و کلا دلیل اول چون مشتری مقارن زحل
بود مولود فریمان بود و از و کلا ملوک روزی مندر خصما
که یکی از علوی در طالع یا عاشر خطی دارد - اگر زحل در ثالث
خطی دارد مولود مستوفی بود که علم حساب نیکو دانند و کس
با وی دران برابری نتواند کرده اگر زحل در طالع بود و مولود
نهای بود مولود فریمان ملوک بود و زر و مال و افرید ستار
اگر زهره در قوس یا در حوت بود و در طالع خطی دارد و کلا
زنان ملوک کند و خدمت ایشان اگر زهره در دروم طالع باشد
و عطارد صاحب دوم و شرفی و ناظر زهره مولود و کی بود
معروف و اگر زهره شب در سوم طالع بود و مشتری با وی
مسلط گردد بر اموال زنان و دران تصرفها کند و حکم او در
نافذ بود را اگر زحل و قمر هم بوند یا ترسیع یکدیگر مولود از و
کلا بود دلایل موالید و سوا اگر علوی بین دو تثلیث یکدیگر
باشند مولود مهتر اهل بیت خویش بود - اگر افتاب و زحل

دلایل موالید و کلا

دلایل موالید و سوا

و اگر زحل

و مشتری یکدیگر باشند و قمر بدیشان ناظر مولود از ابا
و اجداد و اقا رب خویش در کرد بپزریک و مزبته اگر
افتاب در طالع بود و بنظر هیچ شخص نحوس بنود مولود
ممهتر اهل بیت خویش بود و در عاشر همین حکم دارد اگر عطا
در طالع بود و نحوس از وی ساقط و بوی ناظر مولود بوم
و فضل بواق رب خویش رجحان یابده اگر نیرین در اجتماع باشد
در او تاد موالید نهاری مولود از ابا و اجداد بکنزد و اگر
مشتری و زهره پترسیع یکدیگر باشند مولود مهتر و مهتر اهل
بیت خویش بود اگر عطارد بتثلیث مشتری بود مولود از ابا
ریاست و سعادت بود و مهتر اهل بیت خویش کرد یعنی مولود را
بفروشند یا بنده کنند دلایل موالید و سوا کلا دلیل اول چون
زحل در و تندی بود یا افتاب هم مولود را فروشند و ملوک
شوند - اگر قمر در دوم باشد یا نحوس مقارن مولود را بغارت برند
و برده گیرند و اگر سعدی ناظر باشد نجات یابده اگر زحل افتاب
بود در و تاد الارض و افتاب منکف بود مولود را برده گیرند اگر سوا
در او تاد بود و نحوس و صاحب طالع بوی ناظر بنود مولود کار بندگی
کند اگر قمر در ثالث بود که نحوس یا مقارن نحوس در میلاد نهاری
مولود کار بندگی کند و بود که پنهان خدمت کند و خسیست
و ناگس بود و میکن که خود را بفروشنده اگر صاحب طالع در و تاد هم
بود و نحوس و زحل قوتی بود درین معنی مولود را برده گیرند و بغارت
برند و ملک بفرستند و اگر قمر در ششم بود یا دوازدهم و صاحب

دلایل موالید و کلا

مشکله فرخوس مولود در ابتدا که نند دلایل موالید لفظا دلیل اول
چون قرمقارن محسوس بود در وقت یا مایل الوند و سعدی بوی ناظر
بود مولود تا بر راه بیفتند و مادر و پد را و را نپر و رند و لولا
دیگری پرورد و به بندگی که نند - اگر ولادت نهایی بود و مزج در
بود پس از برج افتاب بفر ناظر بود مولود از سلاقیط بود دلیل
موالید تا پر دلیل اول مزج در طالع بود و قوی ناظر مولود
از نامی بود و بیشتر در حبس بود - اگر قریب مشتری مقارن بود و
متصل بود مزج مولود بلاها بسیار کشد از حبس و بندگی اگر اصل
و مزج تحت الارض باشد در وقت مولود از تدا پر باشد اگر قوی
و مزج و زحل دیگر باشد نه مولود بی نهایت بلاها بیند اما با
عمر خجالت یابده اگر قریب پوت مزج بود در ولادت نهایی مولود
نکبات و شداید و خصوصیات بسیار کشد و در حبس افتد
و اگر مزج و عطارد در مغرب بودند یاد رتد الارض یا مشتری
در اول عمر مزج و بلا کشد نگاه کارش بهتر بود را اگر زهر و زحل
و مزج در طالع یاد رعاشه باشند مولود از جهت زنان بلا و مزج
و حبس کشد و عمر مزج و درویشی بر برد اگر عطارد و زحل
در و تدخانه مزج بودند همچنان طاکر در و تدخانه مشتری بود
مولود هم عمر مزج و محنت و شدة گذراند و این بغایت خجالت
خصوصا در حقوت دلایل سعادت و عقوبت ان بجهانی سعادت
ان بجهانی جز انبیا را علیه السلام سخن نرسد اما احکامیان در دنیا
سخن گفتند این نیمه صناعت یاد کرده امید طبعی در دایع

دلایل موالید تراشید

سعد بود

سعد بود و صاحب تابع یا صاحب طالع بود مولود سعاده اخوت
یابد و کار او بر توبه و بصلاح ختم افتد اگر نند هر هشتاد و هفت
بود همین حکم دارد اگر مشتری در دایع خطی دارد و در برج رایج بود
دلیل سعاده اخوت بود بودن ثوابت در عظم اول و ثانی بر
مزاج مشتری بود و در جرم رایج و ثامن دلیل سعادت اخوة بود
ه اگر مشکله سوم از طالع مسعود بود دلیل سعادت ان بجهانی و
اگر محسوس بود دلیل شقاوت بود دلایل موالید اشقیای ان بجهانی
اولان بود که نه بر رایج و ثامن بخش خاصه زحل در طالع محسوس
دلیل بودن صاحب ثامن که دلیل مابعد چوشتت محسوس و ان بجهانی
- استیلای خمس بر طالع و رایج و ثامن و موضع بهم سعاده و
سهم الموت در حظوظ محسوس احکام خانه دوم دلیل مال بیج بود
و خداوندش و سهم المال و خداوندش و مشتری و موضعش
السعاده و صاحبش پس از قوی دلایل و نظرات ایشان بطلع و صاحب
طالع بنظری مقبول دلیل بود بر بودن مال و نیکبهای محمود دلیل
بود بر یافتن مال باسان و عکس آن دلیل بود بر روزی تنگ و
دشواری یافتن و بودن نظر برین بر بیت المال نظر مقبول
بروی دلیل مال بسیار بود و سعاده مستولی بر سهم سعاده
دلیل مال بسیار بود اگر دلیل مال مستولی بر ثانی و بر موضع
سهم سعاده زحل بود مولود از دهقان بود اگر مشتری بود اول
وقضات و کار خیر و اگر مزج بود از سهنگی و کار لشکریان و هر صرا
مزج در ثانی بود حوام خوان بود و مالش بیشتر از حوام بود و هر

دلایل اشقیای

دنب در شان بود همیشه او را وام بود اگر افتاب بود سبب مال او
ملوک بود اگر زهر بود همدما و زنان بود و ستان و اگر عطارد
بود از دبری و بازگان بود اگر قمر بود از رسالت و سفر و آمدن
بود خداوند ثانی در طالع مقبول در جایگاه خویش خواست از
رفی بیخ و اگر ناقبول بود طمع و امید طلب بود محنت و خداوند
طالع در شان بود دلیل بود بر طلب کردن اگر مقبول بود برآمد حاصل
اید و اگر ناقبول بود حاصل نیاید نیزین چون در وقت باشد
در برج مذکور یا شمس بر روز یا قمر بقیه فرق الارض بود و ناظر
باشند یکدیگر مولود بسیار مال بود و روز سوم از ولادت
موضع قمر نکند و روز هفتم که دلیل میان عمر بود و روز چهارم نکند
که دلیل پرپریتا گو قمر در این ایام مسعود بود هر صاحب طالع در
رغبت و سعادت و مال گذراند اول مخوس بود در کودکی مخوس
بود و اگر روز هفتم مخوس بود در جوانی مخوس بود و اگر در چهارم
بود در پیری مخوس بود در پیری و مال گذراند و چون زحل بر
تثلیث افتاب بود و مشتری بوی ناظر مولود میمون بود - چو
زحل و زهر بثلث یکدیگر باشند در مولود نهاری مولود فراخ
روزی و فراخ عمر بزن و فرزند شاد شوده چون صاحب هم سعادت
بهم ناظر بود از خامس یا خاد بیعش مولود توانگر و بسیار مال
بود خصوصاً که مخوس بان ناظر نباشند مولود مال بسیار هفت
اگر صاحب احدی عشر در طالع مولود مسعود بود
صلح العیش و سخن و کثیر المال بود اگر افتاب بهم سعادت از

دلیل بر الیه لیا کران

بلغ

تثلیث یا تری ناظر بود

از تثلیث یا تری ناظر بود مولود را در دنیا بکس حاجت نبوی
و عیش در میان خصوصاً که مخوس از هر دو ساقط باشند اگر
زهر بثلث مشتری بود مولود میمون بود خصوصاً که هر دو
مقبول باشند و اگر قمر بثلث مشتری پیوند و مخوس از وی
ساقط باشند مولود مال بدستاید و عمر در بسیاری مال گذراند
و از جهت مال مذکور بود اگر مشتری در خانه قمر بود و مخوس ساقط
بوند مولود مال ذخیره هفت و بیشتر مال او از سفر بدستاید و
همیشه توانگر بود اگر قمر مقارن مشتری بود در او ثاد مولود روز
کار بخیر و نعمت و اسان گذراند و بغایت خوش عیش بود اگر افتاب
بازهر و عطارد و زحل و قمر در عاشر یا باشر ناظر بوند مولود توانگر
بود و چند نکر عرش می خراید مالش میفراید اگر زهر باشد مشتری
بهم بود و قمر بدیشان ناظر و مخوس ساقط بود مولود توانگر بود
با اگر مشتری در طالع بود و زحل در سابق زن و مال در مولود
مقبول بود و از مال خورداری یابد و مال بسیار او را حاصل آید
اگر نیزین بثلث یکدیگر باشند مولود توانگر و رفیع الحال
دایم الیسا خاصه در میان نهاری و افتاب در برج مذکور بود
و اگر افتاب و زهر با قمر در عاشر باشد مولود غنی و صحیح البدن
باشد و اشرف اولاد نیکو دارند اگر افتاب با مشتری بود و قمر
بوی ناظر در عاشر مولود توانگر بود و فراخ روزی با اگر افتاب
و عطارد با مشتری پیوند یا مشتری ناظر بوند از عاشر و مخوس
ساقط بوند بسیار مال بود مسلط بر رعایا و حمد میان شهر خویشتن

به اگر افتاب بقرناظر باشد انطالع یارابع و نخوس از ایشان سا
 مولود مقول بود اگر سهم السعاده و صاحبوی ^{بشر} باشند
 از نخوس و سعور بدیشان ناظر باشند و ایشان در موضع بگویند
 مولود مال بسیار یابد و هر قدر نعمت و مال گذراند و اگر صاحب
 بیت المال بخداوند طالع پیوندد پیوستن مقبول مولود مالدار بود
 را اگر افتاب مشرق بود و قمر مغرب و مشتری جنوب و مریخ شمالی
 و در او تادیا شرف مولود را از اعتبار عظمی باشد ع اگر اس
 با سعور بود و افتاب بوی ناظر ^{ظنه} از برج ملولده مولود را
 روز کار یابد شاهان بود وسط اگر زحل یا ذنب بهم بود و افتاب بیابا
 ناظر بود مولود مال حرام بدست آرد بنا و جرم دهد و اید دلیل اگر
 قمر در عاشر بود زاید حساب در نور و سعور مولود مالدار بود کا
 اگر صاحب طالع و صاحب بیت المال بد و جهر شرف کو کبی پیوندد
 گران برج هبوط یا وبال ایشان نباشد مثلاً مریخ در بیست ششم
 در جرحوت که شرف زهره است و در پانزده درجه سنبل که
 شرف عطارد است و زهره در پانزده درجه سرطان که شرف
 مشتری است و عطارد در بیست یک درجه میزان که شرف زحل است
 و در بیست هشت درجه جدی که شرف کمریخ است و امثال
 این دلیل مال و سعاده بود و نیکوان باشد که نیرین اگر در برج
 شرف نباشند بر درجه شرف یکدیگر باشند مثلاً قمر در نا
 نزده درجه حمل افتاب در هشتم درجه ثور نیرین در درجه شرف
 مریخ نباشد مولود جلد بغایت باشد اگر در شرف زهره و مریخ و نیکو

فلو بود

خلق بود و بد رجه شرف زحل مولود حکیم و کاتب باشد اگر
 در شرف مشتری باشند بلند همت و بزرگ قدر و توانگر بود
 اگر بد رجه شرف قمر بود مرضی بود اگر بر شرف عطارد بود ارباب
 و عالم بود دلایل موالید کسانیکه مال طلبند و نیابند دلیل
 اول چون صاحب طالع از ثانی منصرف بود مولود جهل کند
 و مال نیابد و رجوع صاحب ثانی یا احتراق او یا پیوستن
 نخوس بودن سهم المال در ترتیب و مقابله نخوس مولود روز
 کاریج کند لاند و در روزی بروی بسته باشد چه چون صاحب
 ثانی نخس بود خاصه زحل و صاحب طالع بوی پیوندد و هم
 نخس که صاحب ثانی صاحب طالع را قبول نکند مولود با
 کلفه و مشقت بود از دست تنگی و مرگ بوزندگان اختیار کند
 و اگر صاحب مثلثه افتاب نخوس بود و موضع او بد بود اندک
 نصیب بود اگر سهم المال و ثانی بود و صاحب ثانی را شها
 قوی بود در دلالت بر مال مولود در بخور بود و بد حال و تنگ
 عیش اگر صاحب ثانی در موضع بد بود و در برج ثانی خسر
 یا شعاع غمی و افتاب ناظر بود از تثلیث یا ترتیب یا مقابله
 مولود در راجع بسیار رسد در معیشت ط اگر زحل در طالع بود
 و طالع شبی بود مولود مالی نیابد الا بعرف جبین و کدیمین طالع
 که زحل در طالع باشد شرف خویش نبود و لیکن چون نخوس در او
 بودند و سعور ساقط و در برج غریب مولود در رویش و محتاج
 بود اگر با این قمر و سهم السعاده نخوس پیوندد مولود چنان بود

اگر صاحب است المال از صاحب طالع
 منصرف بود مولود صحیح

دلایری نیکه مال طلبند

که او را صدقه دهند و از آن زندگان کند ما اگر مخیر بقصر
ناظر بود از ترسیع یا مقابله مولود بدخت و محتاج بود اگر اوقات
و قوسم العاده و طالع بر شکل باشند که از باب بیوت ایشان
بگذرد مولود رویش و عمر بیخ و محتاج کند از آن اگر صاحب و تاد
مغرب و صاحب ثانی در طالع و صاحب و تاد الارض یا قناب
بگذرد و در طالع روزی و بقر در طالع شبی و ساقط بود از او تاد
مولود حقیق و محتاج و بدخت بود و قوت خویش بدست
بیاورد اگر سهم العاده بروز یا قناب بگذرد و بیخ بقوس و سعود
و سهم مخوس بود و مخوس از مقابله بوی ناظر باشند و سعود
از وی ساقط باشند مولود از مساکین بوده اگر اوقات بدر
طالع روزی در مثلثات خویش بود مخوس ساقط از او تاد
مولود محتاج و مسکین بود اگر مخیر در حادی عشر بود و
فقیر و محتاج بود اگر زحل یا قمر در یکا زاو تاد بودند و مخیر
ناظر بدیشان مولود محتاج و فقیر و بدخت و محتاج بود
اگر صاحب اجتماع یا استقبال ساقط بود و خاص در ششم
بود مولود حقیق بود بط اگر صاحب سهم العاده در ششم
دوازدهم بود و قمر بوی ناظر بود و قوس از او تاد یا مایل از
بود مولود فقیر بود اگر قمر محصور بود بین الحسین و نحو
دیگر بوی ناظر مولود فقیر و محتاج بود که اگر هیلج ساقط بود
و مخوس بوی ناظر باشند دلیل فقر و شقاوت و حاجت بود
له اگر صاحب او تاد و صاحب برج و ثانی از او تاد ساقط باشند

دلیل

دلیل فقر و حاجت اگر قمر ساقط بود و از مخیر منصرف دلیل شقاوت
و حال بد باشد اگر در برج ثانی مخسی بود و صاحب مال مخیر
دلیل فقر و وفا قمر بود اگر صاحب بیت سهم المال و صاحب طالع
ساقط و مخوس باشند دلیل شقاوت و بدختی بود اگر از باب
حد و اوقات و قمر ساقط یا مخیر باشند و سعود بدیشان
ناظرند دلیل در رویشی و بدختی بود دلیل موالید کسانیکه
مال یا بند و نمائند هر کجا بیت المال بوج ثابت بود مال او بسیار
بود و با وی همانند اگر برج ذوجسدین بود بعضی همانند و بعضی
نمانند - سهم المال مینکرد از موضع نیکو مال مولود همانند و اگر
ساقط بود نمائند و الله اعلم دلیل آنکه مال باشد از سهم المال
گیرد تا خداوند بیت المال بطالع هر چه از صد و بیست بیشتر
بود صد و بیست از وی بکند تا بمانند آن وقت بود از سالها
که در آن سال مال یابد - اگر و الی مال در طالع بود مولود مال اند
جوان یابد در شهر خویش اگر دردم بود از او تاد یابد و
اگر در سوم بود از سبب حمل مخوم و خویشاں یابد اگر در ششم
بود از پدران و کارهای دبینه و اگر در نهم بود در آخر عریا بد
بسبب شرف اگر در ششم بود از عیسان و ناکان یابد اگر در
سابع بود در آخر عریا بد از خصوصت و مواریث اگر در هشتم
بود اگر در تسع بود از اوقاف مسجد و امثال آن و از جهه علم
و اگر در عاشر بود در جوان یابد جمیل و خلع و اگر در یازدهم
بود از سلول و اشراف و اگر در دوازدهم بود خطی بنود او از سال

دلیل مال یا بد در نهم

در هر سال انتهای آن سال بستان رسد یا بپنج سهم المال
 یابد آن که مستولی مانند دوم در اینجا باشند سال دلیل
 مالی بود اگر مستولی برد لای مال فوق الارض بود شرفی در
 اول عمر یابد و اگر در تحت الارض بود و غریب در آخر عمر اگر مستولی
 بپنج اجتماع یا استقبال قوی مال بود مولود هم عمر با مال
 و نفع بود اگر صاحب طالع با سعادت وی مسعود بود در
 طالع در ابتدای جوانی کار او بهتر بود و مثلثات سابق و غیر
 نوبت را بنکرد تا در کدام موضع نماند و از ایشان سالهای شایسته
 بجهت مواضع بلدان و اوقات سعادت و خوشتر بتواند دانست
 دلایل گسائیکه مال از نظم طلب کنند اگر زحل و مریخ قوی باشند
 در یازدهم سهم السعاده مولود حرام خوان بود اگر مستولی
 برد لای مال مریخ بود مولود حرام خوان بود و قلب العقرب
 یا عین الثور در جهت ثانی یا سهم المال یا مستولی بود در
 مال مولود حرام خوان بود دلایل گسائی که حال نماند یابد
 اگر زحل در برج رابع بود و آن برج خانه مشتری بود و زحل
 در آن برج قوی مال بود و بطی السیر در اوایل استقامت مولود
 مال مدفون یابد اگر مشتری در وقت الارض بود و زهر بود
 ناظر و هیچ غشی پیشتر ناظر نبود مولود گنج یابد اگر صاحب طالع
 از طالع بگوئی سعد شود در لای طالع بود و نیز در تکمیل هر یک
 دهد که در طالع بود یا گوئی که در عاشر بود مولود را اسرار کارها
 پوشیده منکشف شود و مال مدفون یابد و گنج نامیده ستوی

دلایر مال از نظم
 طلب کند

دلایر حال نماند یابد

افتد اگر صاحب طالع در طالع بود و مشتری نور خویش بوی
 دهند از وقت الارض مولود مالی مدفون یابد اگر زهره صاحب
 ثانی بود از طالع در وقت الارض بود و مریخ مشتری بود
 ناظر مولود مالی از زیر زمین کند و اگر صاحب ثانی عطارد
 بود و در وقت الارض بود مولود برای و عقل خویش و بجهت
 و غور غوامض استخراج کند کارهای ظنان و را اشکارا شود
 دو باشد که مالهای پوشیده بدستار و صاحب خاطر
 بود که اسرار علوم استنباط کند و نقایف سازد و کارها
 بزرگ بردست وی بر آید دلایل گسائیکه از موارث محفوظ
 باشند چون فر تمام النور بود در موالید لیلی ثامن زلیله در
 حساب و مشتری در عاشر مولود از موارث مال یابد
 الا که در دست نماند اگر مشتری در هشتم بود قوی الذلیل
 در حساب مولود از موارث سعادت یابد خصوصاً که زحل
 و مریخ بوی ناظر نباشند اگر صاحب سعدی بود و بصاحب
 ثانی پیوند با اتصال مقبول از مال مردمان نصیب یابد
 اگر طالع روزی بود و زحل در ثامن و سعدی بزحل ناظر
 هر وقت که اشها بچشم رسد یا شیر زحل مولود مالی یابد
 از موارث و اگر صاحب ثامن در عاشر بود قوی مال مولود عا
 بسیار از موارث یابد اگر مشتری در وقت الارض از او تا در طالع
 بود قوی مال مولود حلق بود موارث اسلاف وی بدست
 وی بماند و از آن برخداری یابد اگر سهم المال در ثامن بود

اگر صاحب ثامن در وقت الارض مولود از موارث مال یابد

دلایر یک نیکه از موارث
 محفوظ با شرف

و مسعود و صاحب قوی بود و یاد برج ثانی بود بصاحب
ثانی متصل انصال مسعود مولود اعمال موارث کند و از آن
نفع یابد ط اگر صاحب سهم السعاده در زمان بود و صاحب
او بدین برج ناظر بود و صاحب بیت المال بدیشان ناظر
بود از اسباب مردمان و کار ایشان زید اگر مسعود بود
ثامن باشند و صاحب طالع ساقط مولود مالی یابد و از آن
بر خرداری نیاید و میر و آن مال بفرزند آن رسد دلیل آن
از ضیاع فایده یابد اگر زهر در وقت الارض بود و خوش بوی
ناظر مولود از ضیاع و عقار روزی مند بود اگر زحل در آن
تکلیف بطالع نظر بود و قوی حال عمارت دهقان کند آن بر
خورداری یابد خصوص که در پنج بوده اگر زحل در بیت المال
بود یاد رطال و مشتری بوی ناظر نظر نیکو مولود از ضیاع
و بمقام ملایم بود اگر زحل بر خط عاشق بود و مستقیم تیر
و قوی حال مولود از ضیاع و عقار بود بسیار و عمارت دوست
بود و بناهای رفیع ساخته اگر کوی بیانی که در عظم در وقت
مزاج میخ و زهر در طالع یا عاشق باشند یا بافتاب یاباق
مولود نیک خج و از ضیاع و عقار روزی مند بود و لو
سازد و باغها و کارینها بردست وی آبادان و کشاده شود
و اگر از ثوابت آنچه بر عظم او نند بر مزاج مشتری و زحل بود
بر در طالع یا عاشق یا با برین افتد مال مولود از ضیاع و عقار
بود بدین سبب ریاست و بلند یاباید را که در طالع

دلیل یک سکه از ضیاع
قائمه یا بند

از انبر

از افتاب و متصل شود بزحل مولود دهقان نیکوت بود
از آن سبب اولد منافع و فواید حاصل آید اگر زحل در وقت
مغرب بود و آن برج خانه مشتری بود و مشتری از وقت الارض
بوی ناظر بود مولود در ضیاع و عقار و دهقان بدست
آید دلیل موایمانه خان و مان او خواب شود اگر زحل در
مغرب بود و قران طالع بوی ناظر خان و مان مولود خواب
شود اگر مزاج در وقت مغرب بود و قران طالع بوی ناظر و
منحوس خان و مان او بسوزند و هم چنین باغ و ضیاع او
کنند اگر افتاب و مزاج و جوزه در طالع از طالع آن خانه که
مولود را آنجا ولادت بوده باشد خواب شود و اگر خوش
دارد خان و مان و ضیاع مولود خواب شود و بنگر کند
از پست و چهار درجه بگذرد از مقوم وقت ولاده اگر چه
مزاج رسد مولود از خان و مان و ضیاع بیفتد و مسکن و
وطن ابا و اجداد او خواب شود دلیل ایشان که از بنده روز
مند بوند و آنک مال بدست آرند اگر عطار در سادس
مجمود بود و مسعود بوی تا آخر باشند و خوش ساقط مولود
از بنده روزی مند بود و بر خرید و فروخت او سود کند اگر
سهم العبید در عاشق بود و صاحب او صاعد در فلک او
یا تد و پرو مسعود بدیشان ناظر مولود در بندگان بسیار
باشند و از ایشان منافع و فواید یابد اگر صاحب سادس
از طالع سعد بود و در وقت لدی بود مسعود دلیل اشغال آن بندگان

دلیل یک سکه از انبر
و خواب بود

دلیل مردگان از بنده
روز مند بود

بود چون زحل در موضع نیکو بود و مسعود و سعود بود
 ناظر بود و زحل صاحب طالع یا صاحب ثانی متصل بود
 اتصال سعود با ایشان بوی متصل باشند مولود را بندگان
 و خدم باشد و از ایشان روزی مند بود و اگر عطارد در
 دوازدهم باشد و سعود بوی ناظر مولود را بندگان سعادت
 و معاش بود اگر زهره در عاشر بود و قمر ناظر در بیت العبد
 مولود از عبید سعادت یابد اگر صاحب بیت العبد در
 عاشر طالع بود یا در عاشر صاحب طالع مولود را بندگان بزرگ
 نام خیر و او در جایشان بلند گرداند دلیل نخست از بندگان
 دلیل اول اگر صاحب سادس در سایه بود مولود را بندگان
 بپرند ذنب در سادس بود مولود بر بندگان زیان کند و این
 بغایت مجرب است اگر مستولی بر پنج و ششم بود مولود مولود
 خویش بفر و شود اگر عطارد در وسط السماء بود در برج ذو
 جسدین مولود خود را بندگان بگیرد و بنده کم کار در دلائل آنکه
 اموال مولود از چه جنس بود مستولی بر موضع سهم السعاده
 طلب کند اگر زحل بود مال او از فلاحت و ضیاع و تجارت حاصل
 آید اگر مشتری بود از و دایم و امانت بود و ان پوت عبادات
 اگر مشتری بود از ریاست و کذب و اگر زهره بود از زنان و عشا
 ایشان و اگر عطارد بود از صکت و کتابت و دلائل سعاده مستولی
 دلیل اول که زحل در مولود نهاری در مثل خود باشد مولود
 با ستوران باشد و از آن منافع یابد خاصه که در برج ذوالج

اموال مولود از چه
 جنس بود

قوام بود

قوام باشد زحل در و تد مغرب در برج ذوالج قوام دلیل خیر
 و سعادت ستوران بود و منیع در طالع شبی در چهارم و پنج
 از برج ذواب مولود را معاش از اخی سالاری و ستوران
 بود خاصه که منیع مشرقی بود اگر طالع قوس بود و مشتری با
 منیع ناظر بنظر مقبول از برج ذی القوام مولود ستوران نیکو
 دارد و از آن روزی مند بود و منفعت یابد اگر اثناعشر یکویک
 اقیاب و طالع و سعود بدیشان ناظر مولود از ذواب روزی
 مند بود و اگر نهم و سهم السعاده و صاحب اجتماع و استقامت
 در برج ذوالج قوام باشد مولود از ذواب روزی مند بود
 و اگر منیع صاحب صاحب طالع بود و صاحب برج اجتماع در و
 نیکو بود از طالع و سعود بوی ناظر از اماکن نیکو و قوی ارشاد
 ذواب کند و از آن روزی مند بود و از برای باهات ستوران
 دارد اگر منیع در موضع محمود در برج جهایم بود و مشتری بوی
 ناظر مولود از انواع بهایم بود خاصه که در زور وجدی باشد و او
 اسب و اسب و شتر و گاو و گوسفند باشد دلائل بتاهی کار ستوران
 اگر برج ثانی عشر از مثلثات مانع بود و زحل در وی بود مولود
 از ستوران ریخ و زیان رسد بسیار دلائل چند در سعادت
 تجارة دلیل اول اگر مشتری و منیع در مقابل یکدیگر باشند و او
 از تجارة جمع مند بود اگر عطارد در ششم بود در طالع روزی
 و مشتری بوی ناظر و نخوس از وی ساقط مولود از تجارت شهر

دلائل بتاهی ستوران

مند بود اگر عطارد در تاسع بود و سعود بوی ناظر و سعود
 و شرف مولود تاجری بود بسیار حاکم و روزی مندانان اگر
 عطارد در سرطان بود سعود مولود تاجری بود اما به معامله
 بود و اگر قمر و عطارد در حوت بود سعود مولود از خرید و
 فروخت روزی مند بود و از تجارت را که عطارد در دُرْخَانِ نوبخت
 بود مولود تاجری بنیکجیت بود و از آن میراث یابد دلایل موانید
 کسانیکه عیش ایشان میان بود اگر سهم السعاده مخوس بود و
 سعود بوی ناظر حال مولود میان بود اگر صاحب مثلثه نوبخت
 در اخواتاد بود در مایل و نادر مولود در حال میان بود اگر
 صاحب طالع و عایش و صاحب جاد یعنی سعود باشد و بعضی
 مخوس حال او میان بود اگر کوکب نهاری در طالع نهاری بوی
 نکوند و کوکب لیلی نکوند در طالع لیلی بعضی سعد باشند و بعضی
 مخس حال مولود میان بوده اگر سهم السعاده در حوت و سعود بود
 و صاحب سهم السعاده در حوت و سعود بود و صاحب سهم السعاده
 مخوس و صاحب طالع راجع بود یا غریب یا در موضعی ضعیف
 حال مولود میان بود دلایل مخوسان و مملکان چون قمر یا مشتری
 مقارن بود و مزج و زحل و قمر در تدا الارض باشند مولود در احوال
 و اخوان و غنوم افتد اگر قمر یا مشتری و مزج و زحل در یکجای باشد
 مولود بلا و بیخ و حبس کشد اگر قمر در سهوت مزج بود در مولود
 نهاری مولود را نکبات و احوال و شداید بود و عیش ناخوش بود

تاجری بود که اگر عطارد در تاسع بود مولود تاجری بود

دلایل میان بودن عیش

ه اگر مزج و عطارد در سابع باشند و مشتری در دایم مولود را
 عذاب و بلا رسد و محتاج و فقیر بود و اگر زحل و زهره و مزج
 در طالع یا عاشر باشند مولود بلا و نکبت و افتر بوسد در سال
 که اشها بدین بوج رسد را که عطارد و زحل و مزج در وقت مغرب
 باشند مولود را شداید و اخوان رسد و او را باین بوج نماند
 اگر عطارد بهتر ناظر بود از مزج و مخوس با ایشان ناظر دلیل بند
 و حبس و عذاب بود طاک مزج در خانه مشتری بود مخوس و
 حبس بود و بند اگر اوقات مزج با مزج باشند یا بوی از نفا
 و مزج ناظر مولود را آن جمله باشد که او بلا بند و سلسله کرد
 بازار بوارند طعام و جامه خواهند دلایل موانید کسانیکه اول
 حال بد بود پس سعادت یابند دلیل اول چون خستین در وقت باشد
 و سعود در ثانی مولود در اول عمر شقی بود و در آخر سعید آثار
 مثلثات با نکود اگر یکی در خانه دیگری بود مولود از درویشی و بد
 بختی بنویسند اگر سهم السعاده مخوس بود و صاحب جاد
 سعود آخر عمر مولود از اول همه بود از برای آنکه سهم السعاده
 دلایل اول عراست و صاحب جاد و موضعی بنیکو بوی ناظر باشد
 شده بود در اول عمر سعادت در آخر عمر اگر مزج قمر در وقت
 ولادت پس از سر روز مخوس بود و صاحب سعود قوی حال بود
 مولود را تکلی بود در اول عمر در مزج باشد و در آخر عمر سعادت
 را که مشتری در تدا الارض بود و در طالع مخسی بود مولود در حال
 در جوانی و نیک حال در پیری ۲ اگر مزج و زحل و اوقات بقر نکوند

دلایل که بگوید اول حال بد بود پس سعادت یابد

مولود در میان عمر شدت بود و در آخر عمر خانی و اسانی
 باید ط اوقات و زهره بقدر نظر باشند مولود در اول عمر
 ریخ بیند و در آخر عمر اسایش و نعمت اگر صاحب مثلثه خستین
 طالع و نیز نوبه مخوس باشد و دیگر مثلثات مسعود مولود در
 ابتدای عمر بد بود و آخر نیک یا اگر کسی بلذخ در طالع بود خوش
 نبود مولود هم عمر در بلا و ریخ بود پس کار او نیک شود و نعمت
 بدست آرد در لایل مواید کسان از نعمت و تمول با ریاضه افتد
 اگر ارباب مثلثات نیز نوبه در اما کن قوی باشند در زمانه و شرف
 و غوس بر ایشان مستولی باشند کار مولود در آخر بتاه بود
 اگر زحل و مریخ در بیت الما بودند مولود در پیری ریخ افتد
 اگر قمر بمقدار زحل رسد در وقتی مولود از سعادت بذل و
 و فقر افتد و اگر پادشاه اهل مملکت بود با وی عنذ رکند و او را
 در بند کنند اگر مریخ و زحل در اول تابند یا در لایل او اندکار
 مولود در آخر عمر بتاه شوده اگر سهم السعاده و صاحب اساطیر
 باشند اوقات سعادت مولود در آخر عمر ناقص بود و اگر سهم
 السعاده و صاحب اقوی باشند الا که غوس بدیشان از قریح
 و مقابله مستولی بود مولود را اخطاط درجه بود اگر بر جمعا
 یا استقبال مقدم مسعود بود و صاحب ایشان مخوس اول عمر
 مولود به تمام آخر عمر بود اگر بر ثانی غنس بود یا بر ثانی و ثانی
 نخسی بود مولود را کار بر زبان آید و بتاه شود و با صلح نیاید اگر
 ان غنس فصل بود بتاه کار او از بندگان بود و از خادمان و اگر

در این قسمت بار بار یافته شد

صبح بخواهر

مریخ بود از سهنگان و دندان و ارباب سلاح و اگر اوقات بود از
 مولود و پیمان و کارهای قدیم اگر عطارد بود از کتاب و زندان
 حکام و اگر زنب بود از ناکان و مردم بداصل اگر غنسی در عاشر بود
 دیگری در ریخ حالتش بد شود و با خیزان آید سخنی دیگر درین
 باب موجب ثبات است اگر مستولی بر طالع صاعد بود در فلک اوج
 و تدویر که روی مهبوط دارد مولود از بلندی در بحر یا در بار
 افتد دلیل قوی آنرا قمر گرفته اند اگر قمر در سیر مثل وسط باشد
 مولود میان بود و اگر کمر از سیر او سطر بود مولود بد حال بود
 اگر از سیر او سطر زیادت باشد مولود غنی و محترم و شریف بود
 و اگر قمر در وقت ولادت و حقی بود هیچ کویک متصل باشد و
 و حقی بود در میانها و کوهها اگر در حکم برج سوم در شناختن
 این مولود فرزندان اولست یا نه اول اگر صاحب مثلثه خستین طالع
 در طالع بود مولود اول فرزند مادر و پدید بود و هم چنین اگر در
 عاشر بود یا اول بود یا هفتم اگر میان عاشر و طالع هیچ کویک نبود
 مولود فرزندان خستین بود اگر زحل در طالع نکرده بود اگر
 اوقات در طالع بود مولود بگرامه و آسود بود و مرکب پیمان و خواهر
 پندیده اگر ب پیت ثالث در طالع بود مولود با هم برادر و خواهر
 بناشد و اگر عقیم بود برادر بود اما مانند دلایل کثرت و قله برادران
 و خواهران اگر خداوند ثالث در برج بسیار فرزند بود و مسعود
 بوی ناظر بودند مولود برادر و خواهر بسیار باشد اگر اس
 در سوم و مشتری و اوقات و زهره بوی ناظر مولود برادران و

در مکره و قله برادران

خواهران بسیار باشند و اگر مستولی بر سهم الاخوه در برنج بسیار
 فرزند بود مولود با خویشیان باشند بسیار و اگر در وقت الاض
 بود او را برادران و خواهران باشند برادران از وی کمتر و اگر
 الارض بود برادران از وی کمتر باشند و اگر مشتری و زهر و
 عطار در قوت حال باشند در برنج مؤنث مولود را خواهران باشد
 و اگر در برنج مذکر برادران باشند اگر صاحبیت الاخوه قوی
 بود و شرف و سعادت بوی ناظر مولود را خواهر و برادر بسیار
 بود و اگر صاحب مثلث خفتین مرغ بود در برنج بسیار فرزند
 مولود را برادر و خواهر بسیار بود و هم چنین اگر در برنج سیم بود
 اگر صاحب سهم الاخوه یا عاشر باشد مولود را برادران و خواهران
 باشند ط اگر مستولی بر برنج سوم و سهم الاخوه زهر باشد
 در برنج مؤنث مولود را خواهران پیش از برادران بود و اگر
 یا مرغ منصرف بود وقت ولاده مولود را خواهر از وی کمتر بود
 اگر منصرف بود از زحل و مرغ مولود را خواهری بود و برادری
 از وی کمتر هر وقت که مستولی سهم الاخوه قوی حال بود و صاحب
 در فلک تاج و قند و پیر مولود را برادر و خواهر بسیار بود هر مرغ
 و مختل دلایل اندکی برادر و خواهر و هلاک ایشان اگر صاحب مثلث
 طالع و صاحب مثلث ثانی در برنج ثالث باشند از او تا سوم
 ششم و نهم و دوازدهم مولود را برادران و خواهران نمایند اگر
 زحل و مرغ و اقیاب در ثالث باشند و از مواضع ذایل مخصوص
 دلیل مرگ برادران و خواهران بود و اگر صاحب ثالث در پیت

دلایل مرگ برادر

بلغ

خواهر

بود خواهر و برادران مولود بمیرند و نمایند که مخوس بود
 اگر سهم الاخوه مقارن زحل بود یا زحل از ترسیع بوی ناظر بود
 خواهر و برادران مولود نمایند اگر زحل و مرغ سهم الاخوه ناظر
 باشند و سعادت ساقط و مخوس بر سهم الاخوه مسلط باشند
 برادر و خواهر نمایند و اگر کوب مخیره میان طالع و رابع باشد
 برادر و خواهر از شکم پفند و هلاک شود اگر صاحب مثلث طالع
 فوق الارض بود بر ترسیع و مقابل مخوس مولود را برادر و خواهر هلاک
 شوند اگر مخوس در عاشر و طالع باشد خواهر و برادر مولود هلاک
 شوند زهر با زحل سمت الارض بود دلیل مرگ خواهران بود
 و زحل با سهم الاخوه یا صاحب و تحت الارض دلیل مرگ برادران
 بود اگر صاحب سهم عطار بود و مرغ و زحل سهم ناظر بنظر نامقبول
 برادر کوچک و هلاک شود اگر زحل و مرغ ناظر بود میان راک و رابع
 بود در برنج سیوم برادر و خواهران مولود هلاک شوند ساک صاحب
 سهم در ثانی بود قوی حال و صاحب طالع خاسد بود و برادران و خواهران
 مولود میراث یابند اقیاب و زحل دلیل برادران و خواهران بزرگ
 کند و مرغ و مشتری از وساقط و عطار دلیل کوچک در طالع تحویل
 اگر صاحب ثالث در عاشر اصل یا انتها یا تحویل بود و مخوس انال
 بیشتر از برادران و خواهران او هلاک شوند زیرا که عاشر ثامن ثانی
 لثاست در احوال برادران و خواهران اول صاحب ثالث چو
 قوی حال بود و بری از شعاع اقیاب و این برج خانه یا شرف ماه
 بود و قهر بری بود از مخوس مولود از برادران و خواهران نیک

در احوال برادران
 و خواهران

وایشان از وی هم نیک افتد و با نیکد یگرافتد و مساعد باشند
- اگر انکوب مستولی بود و بدلیل برادران ناظر بود بچیلیم و
مستولی بر طالع دلیل اتفاق بود میان برادران و خواهران
دوستی و اگر صاحب ثالث در شرف بود و در اس با سعدی
دیگر در این خانه بود مولود از اقرب خویش بسیار شاد می بیند
و کرامت و اگر سهم السعاده در چهارم طالع بود از برادران و
خواهران سعادت بسیار نیاید و اگر سهم الاخوه در ثالث یا
در قاسم یا در چهارم بیشتر بود برادر و خواهر مولود با وی آشنا
کنند و ایشان از نیکد یگر منفعت بود اگر صاحب سهم الاخوه
تدبیر بصاحب طالع دهد مولود مقدم برادران و خواهران
بود و هم او را مقدم دارند و طاعت برند و اگر سهم الاخوه در پنجم
بود مولود برادران و خواهران باشند و برادران کمتر در طاعت
و فرمان او باشند اگر سهم الاخوه در ثانی بود معاش برادران و
خواهران مولود از نعمت وی بود اگر صاحب تدبیر بصاحب
ثالث ندهد و مستولی بود دلیل خواهران و برادران بود دلیل
کند که خواهران و برادران مولود مال و معاش مولود بچند و
رنق ایشان خدای بقائی بدهد روزی پیوسته خاصه که
صاحب بیت المال سعد بود در شناختن شریف و وضع از
برادران و خواهران با ریاب مثلثات ثالث حکم اول ثانی
و ثالث مثلثه نخستین دلیل کرد بهر کدام قویتر بود بران بجهت
حکم کند از سعادت و هر کدام که ضعیف تر و مخوس تر بود حکم مخوس

کن

کند و در باب مثلثات مستولی بر مکان ثالث و سهم الاخوه
هرین حکم دارد در شناختن مخالفت میان برادران و خواهران
و خویشان اگر زحل یا عطارد بهم در ثالث بودند یا در پنجم
بوی ناظر مولود از خویشان خویش رجوع بود و میان
ایشان عداوت بود - اگر زنب و مشتری و هر سه در سوم باشند
مولود در نیکد رسد از خویشان و از ایشان بلا و رنج پند
و اگر زحل و زنب و افتاب و قمر بنظر عداوت پیکد یگر ناظر بودند
مولود در رنج بسیار رسند از برادران و خواهران خصوصت
بوده اگر صاحب طالع و قمر در یکج باشد میان مولود و اقا
خصوصت بود و اگر صاحب ثالث از صاحب طالع منصرف بود
برادران مولود با مولود خصوصت و استخفا کنند و او را دوست
ندارند و اگر پنج ثالث نقر بود یا میزان و زنب بدین موضع ناظر بود
مولود از خویشان رنج رسد پیوسته و میبایست طلب کند اگر عطارد
و زهر در بلا باشد مولود از اقا رب خصوصت و بلا رسد ط
چون صاحب ثالث در سادس بود مولود را خویشان ناکر باشند
و از ایشان در بلا و رنج بود در سعادت و شقاوت اخوة و اخوات
دلیل اول اگر صاحب ثالث و صاحب سهم مخوس باشند حال خوا
مولود بود - اگر سهم الاخوه در ثانی بود تحت اشعاع برادران مولود
پیمان شوند و رجوع و ناقص باشند و اگر سهم الاخوه مخوس بود
در سادس و مخوس او بر حل بود از برادر و خواهران مولود بعضی باشند
که ایشان را ببندگی گیرند و بدبخت باشند و اگر سهم الاخوه در ثانی

عشر بود و صاحب او را شهادت بود درین ثانی عشر و بدان بوج نکر
برادران مولود کارهای بد کنند و بدی که عولق و زندی و جمادی
و امثال این کارهای بد کند ه سهم الاخوه و صاحب او در پست است
بوند مخوس برادران مولود بفریافتند و از همدیگر جدا شوند و اگر
صاحب طالع بصاحب پست الاخوه نکرده که میان مولود و برادران
و خواهران اجتماع نبود و از یکدیگر جدا افتد و اگر سهم التعادة
در ثلث بود و غنی از مقابله یا تریح یا مقارنه او را مخوس دارد
کار برادران بد بود و تنگ روزی باشند اگر مستولی بود لا بد
مخوس بود ایشان از تنگ پیر باشند در شناختن عدد برادران و خواهران
مذکور و مؤنث دلیل اول طالع و ولادت بگیرند که فوق الارض بود یا
بطالع چنانکه بوج مثلثه طالع بگیرند این حساب بگیرند ان بروج
که میان ایشان بود حساب کند هر بوجی را یک عدد اگر بوج ذوجسد
بود دو گیرد اگر کوکی درین بروج بود اینرا هم یکی گیرد و اگر حساب مثلثه
تحت الارض بود از طالع باوی بگیرد بدین حساب اگر بوج ثابت بود
جسدین یا صاحب او در بوج ذوجسدین بود مولود را برادران و
خواهران باشند نه از یک مادر و پدر خاص که سهم و صاحب او در
بوج ذوجسدین باشند و با صاحب مثلثات پست الاخوه نکرده اگر
در اقسام سعود باشند و ارباب این اقسام قوی بوند در بوج عظیم
باشد مولود را برادران و خواهران بسیار باشند اگر در بوج سوم
بر درجات مذکور افتد و بوج مذکور بود و کوکی مذکور در این بروج بود
اکثر برادران باشند اگر مؤنث بوند این جمله اگر خواهران باشند

سهم الاخوه

سهم الاخوه را بوج و درجه را و صاحب او را و موضع صاحب طالع
بوج و درجه ان اعتبار کنند و تذکیر و تانیث و بران حکم کند محمد
بن البشر الخراسان گوید اگر خواهی که بدانی که فرزندی که از پس این
فرزند آید بکدام روز زاید بنکر که صاحب پست الاخوه در کدام برجست
دران روز که صاحبان بوج دلالت کند یا صاحب شرف او روز ولادت
برادر یا خواهر بود مقال طالع میزانت مستولی بوج سوم و مشتری
در محل حکم کند که دیگر فرزندی در روز شنبه زاید که روز پنجشنبه است یا
یا روز نیکشنبه که روز اقباست اگر مشتری برین مقال فوق الارض بود
حکم کند بشی که بوج منسوبت زاید یا شیبی که باقارب منسوبت
زاید والله اعلم و هر شهادت بوج کند بکثرت شهادت بزاید ترا
بر خواهر حکم کند و اگر متساوی باشند یعنی ازان و نیم ازان و اگر
زهرة و عطارد سعود باشند در بوج ذکور برادران باشند
و در بوج انانث خواهران باشند و موضع قوت تذکیر بوج و در بوج
ثابت انهم اعتبار کنند در شناختن آنکه بعد ازین مولود مادر و پدر
و دختر آید یا پسر دلیل اول بصاحب ثلث نکرند یعنی مستولی بر
صاحب ثلث اگر کوکی مذکور بود در بوج مذکور یعنی از وی پسر آید و
اگر کوکی مؤنث بود و در بوج مؤنث دختر زاید اگر مستولی مذکور
بود در بوج ذوجسدین مذکور بسیار فرزند افتد و پسر آید اگر در
دختر قوامان آید و اگر ماه بزهر یا زحل پیوندد دلیل بود که مادر او
بعلازوی خواند دیگر نبود و اگر بود از صفا و نبود مثلا اگر او پسر بود
بعلازوی پسر نبود و اگر دختر بود بعد از وی دختر نبود و گفته اند اگر

پونند بعد از وی پسر نبود و اگر بزهره پونند دختر نبود و اگر فرزند ما
بود بقر نکرند تا بعد از ولادت بکدام کواکبی پونند و در کدام جز
دندان حکم کند در نواد احکام در بیج سوم اگر صاحب سوم با سهم الاصح
در طالع بود فرزند او را خواهر و برادر نبود یا مانند بیج کثیر الاصح
والولد سرطان و عقرب و حوت است عواقر اسد و سنبل و قوس و جد
و دلو و میزان و حمل و ثور و جوزا میانه است اگر صاحبان بیج کثیر
در وی باشد در بیج بسیار فرزند بود او را خواهر و برادر بسیار بود
و هم چنین سهم الاصح اگر در بیج کثیر الولد بود مادر و مولود را فرزند
بسیار بود و هم چنین سهم الاصح اگر در عقرب بود خاصه بود وجه
صبوط او را بیج فرزند نیاید اگر برادری یا خواهری بیج بود که در آن
بیج مذکور را سعدی بوده باشد آن برادری یا خواهری بیج فرزند
هین است و اگر بیج تخر بود بر خلاف این بود بر ابیت الاصح
تا چند سعد بوی متصل است آن عدد برادگان و خواهران بود و
فرزند اسد و قوس بود طالع مولود این مثلثات بود مولودانک براد
و خواهر بود و اگر در بیج بود و طالع این مثلثات بود مولودان فرزند
بسیار بود اگر اکتاب در طالع بود مولودان خودشان بی بیجه بود قاصد
چهارم سخن در شرف پدر اگر مستولی بیج چهارم در و تنک بود یا
در سایل الوتنه در خانه شرف یا حد یا مثلثه خویش پدر مولود شرف
بود بر حسب موضع مستولی بر رابع و اگر سهم الام چنین بود و صا
هم چنان بود اگر مشتری در رابع بود در خانه یا شرف پدر مولود
بزرگوار باشد و بولدگانه و قضا و حکام باشد

بیاختار از نسخ معلوم بنی

الهم

اگر سهم الام با بر و تنک بود از او تا مسعود قوی حال پدر و مولود بزرگوار
بوده باشد اگر صاحب رابع هم در و تنک بود قوی حال پدر
مولود بزرگوار باشد اگر سهم الام با سهم الام در حد
عشر و خامس و ناسع ثالث باشد پدر و مادر مولود شرف باشد
و بزرگوار اگر اکتاب در شرف خویش بود پدر و مولود در ولایت
خویش بزرگ نام و بزرگ قدر باشد اگر دلایل پدر در عاشر باشند
قوی حال یا در مطالع که وسط النمارع است قوی حال پدر و مولود
اشرف و بزرگان بوده باشد اگر مسعود بد وجه اجتماع مقدم نظر
دارند پدر و مولود شریف بوند اگر بد وجه استقبال مقدم دارند
و استقبال و جزو گرفته باشند مادر و مولود بزرگوار بود اگر بد
بیج چهارم افتاب و زحل و مشتری نظر مقبول دارند پدر و مولود
بزرگوار بود اگر قمر و زهره نظر دارند مادرش از پدرش شرفی بود
اگر زحل در اسد در و الید نهاری رابع و محرق نبود
سعد بوی ناظر باشند مولود محترمه زاده بود و مال بسیار او را
حاصل آید اگر طالع بیجی مؤنث بود و زهره در وی ملاب
مولود از پدر شرفی بود و بزرگوار تر شناختن فر و ما یک مادر و پدر
دلیل اول چون مشتری در و اژدهم بود و ندر در حظوظ خود مولود
بیاصل بود اگر سهم الام و مستولی در ثانی عشر افتد ندر خط
خویش پدر مولود ناکر بود اگر سهم الام و صاحبش بود هم این دلیل
بوده اگر طالع اسد بود و قمر و عقرب دلیل ناکس مادر و پدر بود
بوده اگر خلاوند خانه مشتری در بیج لیلی بود و ندر مسعود مادر و بولده

مایه بوده باشد اگر طالع سرطان بود و افتاب در میزان پدر
مولود فرومایه و بی اصل بود اگر زهر صاحب میزان در ذی القعدة
مخوس دلیل آن کند که بنده ناکس باشد و اگر خداوند خانه
افتاب یا خداوند سهم الایا یا اثنا عشر تیر بافتاب مثلثات
افتاب در برج ششم باشد و مخوس بدیشان ناظر مولود نا
و حقیر بود اگر اثنا عشر تیر قدر سادس بود و موضع او مقبول
نبود پدر مولود بنده بود ناکس که کار بندگان کند اگر صاحب
برج ثانی عشر افتاب بود پدر مولود بنده بود طالع صاحب
مخوس بدرجه اجتماع یا استقبال نکند و شعاع بدان درجه
دارد پدر مولود لئیم و ناکس بود اگر افتاب باذناب هم بود در
برج مؤنث پدر مولود ناکس بوده باشد یا اگر برج اجتماع یا
استقبال مخوس بود مادر مولود ناکس بود اگر مخوس در وقت رباع
بود بمقابل یا تربیع ایشان مادر و پدر مولود ناکس بود خاصه
سعود ساقط بودند در اختلاف مادر و پدر اما ماه بعد از اجتماع
یا استقبال بافتاب متصل باشند مخوس و سعود ساقط باشند
و مخوس بر حال پدر و مادر مولود از یک نصف نباشد و بر حسب
باشند اگر نیرین در برج منقلب باشند پدر و مادر مولود از یک
صنف و یک شهر نباشند خاصه که طالع بروج منقلب بود و اگر
نیرین پس یکدیگر ناظر نباشند و نه بطالع همین دلیل کند چو بافتاب
در چهارم برج قرار باشد وقت ولادت هم بر آن که یاد کردیم دلالت
کند والله اعلم شناختن دوستان و دشمنان مادر و فرزندان

و بهر اول از

و پدر دلیل اول اگر افتاب در ووالید نهاری در صد تیر بود و در ووالید
لیلی قدر در حد زحل بود و نحسین هر دو بدیشان ناظر باشند و سحر
ساقط پدر مولود ازین فرزند ریخ و بلا پند و میان ایشان علا
و خصوصت بود اگر سهم الای و الام در شان عشر باشند
میان پدر و مادر مولود علاقه بود اگر صاحب طالع بصا
دایم ناظر بود یا بافتاب بر وزن زحل شب میان این فرزند و پدر
معادات بود اگر آن نظر که یاد کردیم بقمر و زهر بود یا سهم الام
علاقه میان فرزند و مادر باشد اگر افتاب در وقت ولادت بود از اولاد
خاصه تحت الارض و منج از مقابل بوی ناظر مادر و پدر مولود و
دشمن دارند و بیفکند و اگر زحل بمشتری ناظر بود از مقابل دلیل
بفرض مادر و پدر مولود بود و نامازکاری میان ایشان را اگر افتاب
و مثلثات او در مکان بد بودند و مخوس بر تربیع و مقابل بدیشان
ناظر مادر و پدر مولود دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند اگر افتاب
در بیت الای بود و صاحب و مستولی بر طالع محترف بود پدر فرزند
را نگیرد رساند یا هلاک کند طالع دلیل طالع از دلیل منصرف بود فرزند
دوست ندارد اگر فرزند منقلب بود مادر فرزند را دشمن دارد اگر
افتاب در طالع شبی پنج مخوس بود پیاورد دشمن دارد را اثنا عشر تیر
دشمن افتاب بود دلیل بود که پدر بد خو بود و دشمن مادر و پدر
بد خو بود سخن در سعادت فرزند مادر و پدر اگر زهر در شان بود
و آن برج خانه افتاب بود مولود بنده و مادر او شاد شود اگر طالع
جوزا بود و زهر در سرطان از مادر و حال او بهر مند بود و از خوشی

و اگر شتری مقارن افتاب بود مولود از پیدایشش ایصال یابد و اگر حمل
قویال بود و صاحب خانان و راه سعود دارد مولود از پیدایشش روزی نمله
اگر حمل بتقلید شود پس افتاب بود مولود نصیبی تمام یا بد از مادر
و پید و بزرگ نام شود و اگر دلیل پید و مادر در هشتم بودند مولود از پید
میراث یابد اگر صاحب بیت المال طالع تند پیر صاحب پید یا مادر همه
ایشان از وی میراث یابند شناختن آنکه پید و مولود نفع دیگر کند جز
مادر و یا از دلیل اول اگر قوس هم لایم و زهره قویال نباشند پید در
نفع دیگر کند که بدان سبب ریخ و غیرت بمادرش رسد اگر این دلیل
در بروج عیب باشد چون قوس سبل و جدی که نفع نخواهد داد
و اگر در بروج احوال نفع ازاد کند - اگر سهم الا با و صاحبش در سیاه باشد
میان پید و مادر مولود نفقه افتد و اگر قوس نیرین بود دلیل احترام
مادر پید بود و قوس زهره و زحل و مقارنه نیرین دلیل آن بود که دنیا
خوشی با یکدیگر زندگان کنند شناختن آنکه فرزند مال پید و مادر
تلف کند یا نه دلیل چون اثنا عشر افتاب در ثانی عشر افتد مولود
مال مادر پید تلف کند - اگر قوس در وقت پید بود و غمی دیگر
ناظر بدیشان مولود مضد مال پید و مادر بود و اگر بوج حرم افتاب
بخس بود مولود مال مادر پید تلف کند و اگر زحل از سیاه بجز نکند
مولود مال مادر پید تلف کند و مادرش بدین سبب هلاک شود
و اگر افتاب و زحل مقارنه باشند مال پید و مادر مولود بدست می آید
تلف شده اگر افتاب مقارن میخ بود و قوس نیرین ایشان بود مولود با
مادر پید دنیا دار و اگر افتاب در هشتم بود یا در دوازدهم و قوس ناظر

بود مولود مال مادر پید تلف کند و اگر قوس در هشتم یا دوازدهم بود
میخ بوی ناظر مال مادر پید تلف کند دلیل ملل مادر پید و مولود
اگر افتاب و شگفتا و لبیب در سادس باشند مخصوص پید و مولود نیر
بود اگر قوس زهره بود مادر و مولود من بود - اگر بوج روم از ماضی
بخس بود پید و مولود مراض بود و اگر شب بود و زحل بود و اگر قوس
بود پید و مولود من شود - جز واجتماع دلیل پید بود و جز استقبلا
دلیل مادرا مستولی بدیشان در سادس طالع یا سادس ایشان بود
پید و مادر مولود پیمان رفعا باشد که اگر زحل محترق بود دلیل آنست
بود افتاب یا اناتش که پید و مولود رسد خصوصاً طالع شبی باشد
و افتاب در ثانی در میلاد نماید دلیل علم و فضل پید بود اما پید بنا
پیدا شود و اگر افتاب ان صاحب ثانی عشر یا ثامن مخصوص بود پید
مولود داعی بود و اگر قوس منصفان نصل مادری پید سادس
میخ چون بهتر ناظر بود شرقی در چشم مادر عیبی بود - چون میخ
بمقابل افتاب بود سبب مرگ پید و زحل چشم پید یا اگر زحل در عاشر
بود و افتاب در مشرق پید و مولود اجلام یا بروس یا امثال این علق
بود در صدت پید و مادر مولود اگر زحل مستولی بود بدین وجه مادر
گوتاه عمر بود مستولی بر موضع افتاب را که خدای عی پید رند بد را بدین قدر
و بنواقص بکاهد - خداوند خانه قوس مستولی بر موضع قوس دلیل عی
مادرش موضع ویرانگاه دارد و عطیوی بحسب وضع بکیر و بدین نظر
سعود زواید و نواقص اعتبار کند و خداوند سهم و صاحب بیت سهم
هر کدام که قوس را باشند و بهم ناظر باشند که خدای عی پید و مادر

باشند و موضع وی اعتبار کنند و بزواید پنهانی و بنواختن کاهد
 سهم الاب اگر وقت بود هیلاج بود و ناظر بوی از ارباب حضور ملک
 خدای عربان موضع نمود و هم چنین سهم الام و این از اسرار احکام است
 و در صیقل هیلاج عمر پدید راست و مستولی در وقت ولادت ناظر
 بوی که خدا و نواقص و بزوایا اعتبار کنند و که خدای صادر و پدیدت
 اعتبار که کفیم در بیشتر موالید سالهای صغری دهد چون بغایت قوی
 حال باشند و وسطی دهد اگر در وسط جوع بود و سالی صغری
 بنقصان و اگر در اوایل جوع بود ثلث سالهای کوچک بقصاه
 باید کرد از سالی صغری که خدا در علم پدید را که صاحبخانه افتاد
 در تاسع بود بروز و صاحب او در تندی خاص در طالع بیاعاشتر
 پدید عالم بود اگر صاحبخانه افتاد از کواکب علوی بود از علوم و غیر
 خبر دهد و اگر سفلی بود از علوم ادب و منطق و استیفا و غیران و
 دلایل زهر و عطارد و غیره در زنده مثل پدید یا مخالفه اکوصا
 طالع قوی حال تر بود و از صاحب طالع دلیل بود که مولودان پدید بر زکوار
 تر بود و اگر ضعیف تر بود از پدید که بود اگر افتاد و صاحبخانه بود
 افتاد باشد و قوی حال و صاحب طالع ناظر بدیشان بود اگر از تندی
 بود و مولود مثل پدید بود اگر این و تند خانه یا شرف صاحب طالع بود
 از پدید رفاهت بود و اگر در سایل یا ذلیل بود از پدید و کفره اثنا عشره تیری
 بگیرد اگر در عاشر بود از غیر زنده فاضلتر بود دلیل جد و جد را از
 سابق نکرند که چهارم است هم چنان که بر برج چهارم و مستولی بر
 حکم میکنند پدید در برج هفتم و مستولی بر وی حکم جد را و طاعت

هم صیقل بود در وقت تولد و در وقت تولد و در وقت تولد

جمله ماهین است زیرا که وی هم دم است و هم دلیل مادر دم دم
 دلیل مادر بود از اینجا هم بر جد حکم کنند و هم بر جد دلیل که مادر و پدید
 مولود چون مرغ در اسد پدید دلیل مرگ فحاه بود و زحل در سرطان
 دلیل مرگ فحاه بود مادری اما چشم چپ بسته شود - مرغ در سرطان
 بزهر مادری فحاه میرد و پیش از مرگ چشم چپ بسته شود و اگر مرغ
 نکره بنظر نامقبول مادران است میرد اگر زحل بنظر نامقبول بقدر نکره
 و قمر در برج غربی بود مادری در شرجی ارقام میرد اگر مرغ در سابع
 بود و بافتاب و قمر ناظر بر لمبیا مادر و پدید و قمر در افتاده از
 افتاب مقابل زحل بود پدید مولود از اسهال بود اگر قمر بود مادری
 اگر سهم الام یا قمر در حوت بود و طالع اسد و قمر متصل بر مرغ از وقت
 و زهر بمقتضای مشتری در میزان مادر و زهر میرد و بیاد بر چهارم روز
 فحاه یا بدبش و سهم الاب یا در ثانی و ثامن و ناس و ثانی عشره صفا
 شب از وی ساقط از طالع پدید در غیر تیر میرد اگر زنب با سهم الاب
 افتد در برج ابی پدید در اب غرق شود اگر در برج الثور بود بانگ بود
 اگر برج خاکی بود از تشنگی هلاک شود دلیل مرگ مادر و پدید و خواهر
 و برادران و سهم الام و سهم الاب و سهم الاخوة را تفسیر کنند چون
 بجد تریح یا مقابل بخش رسد دلیل مرگ ایشان باشد بوی دلیل طاعت
 بروز موضع قران سهم الام یا در شب زهر و سهم الاب برانند هر که رسد
 اگر غشی بود دلیل فوت بود هر وقت که تیرین بتسیر غشی رسد هلاک
 مادر و پدید بود چون زحل بتسیر بر خداوند سهم الاب رسد
 یا بجداوند سهم الام رسد بر کوز یا جرم دلیل هلاک ایشان بود

ایشان سهم سهم الی بنود و شتر سهم الموت بر اند هر دو یکی باشد
چون بشانم خانه سهم رسد یا بجرم تخمین دلیل هلاک بوده نشود
سهم الموت بر اند اگر بشعاع تخم رسد یا بجرم تخم و یا بخون پیشتر
بوی رسد دلیل مرده پدید بود در جماعت و در ایام او یا بخوس و شواغای
ایشان بدانند اوقات که بجرم تخمین رسد دلیل و نکند ایشان بود شنا
انکه پدید و مولود از پیش میرد یا ماد را و نکند تا بعد از ولادت
کدام سهم از پیش تخت الارض خواهد بود اگر سهم الی بپیشتر
میرد و اگر سهم الی ماد را اگر زحل و اقتاب نخوس تر از فرزند می
باشند پدید پیش میرد و اگر مری بود ماده اگر زحل یا قمر در پیشتر
بود پدید از پیش میرد اگر اقتاب در طالع بود نخوس و منور بنیامه
باشد پدید از پیش میرد و اگر زحل بود بر سهم الی پدید از پیش میرد
اگر سهم الی ماد در پیش میرد حکایت من رکاب داری داشته در طالع او
قمر مقارن زحل بود و زهرن تحت الشعاع و بترسم مریخ ماده و پیدش
در سنه ثلث و اربعین در یکساعت بمردند چنانکه هر دو جنازه یک
بار از آن برداشتنند اگر مریخ در عاشر مشرق بود بر زحل پدید از پیشتر
ماد بر میرد در شقاوت ماده و پدید دلیل از باب حدود نیرین تحت
الشعاع باشند یا مقارن نخوس ماده و پدید مولود در پیش باشند
چون نخوس در و تد مغرب باشند نیرین ناظر هر نظر که باشند
پدید ماده و مولود در و پیش باشند چون اقتاب در سابع بود و نحو
بوی ناظر و ما قمر هر چنین باشد پدید و ماده مولود در و پیش باشند
چون زحل بمقابل اقتاب بود پدید و مولود بله اها رسد و اگر مقارن

تغذیه

یا مقابل مریخ بود ماده داده اگر در هفتم برج اقتاب تخم بود دلیل
بلبختی بود اگر قمر در سوم طالع بود که عاشر عاشر است و بر عقده
بود ماده و مولود بلبخت بود و چون بون نخوس در اسد که خا
اقتابت دلیل شقاوت پدید بود و بون نخوس در سرطان که خانه
قمر است دلیل بلبختی پدید بود و برج او در سرطان بود دلیل بخت
بلبختی پدید بود و برج او در سرطان بود دلیل بخت و بلبختی مادی
اگر قمر مقارن زحل بود دلیل ضعف بود و بچاک ماده اگر سیلدا
استقبال بود و قمر از استقبال مقارن مریخ پیوند دلیل بلا و
افترسار بود خانه پنجم دلیل بوند فرزند اول چون مشتری و زهره و
عطارد و قوی حال باشند در نایم مولود را فرزند بود چون غلو
ببتکلیف یکدیگر باشند مولود را فرزند بوده زحل در عاشر بود
مستقیم و مشتری بوی ناظر دلیل فرزند بود؛ ارباب مثلثات
مشتری اول و ثانی قوی حال و مسعود باشند دلیل بسیاری فرزندان
و نیک بختی ایشان اگر در پنجم سعدی بود و صاحب پنجم مسعود
بود مولود را اولاد بسیار بود و اگر مشتری در طالع بود و مریخ
در مغرب مولود را فرزندان باشند نیک بخت و نیکو حال را
وسط السما برج بسیار فرزند بود و دندان برج کوکبی سعدی بود و
مشتری و زهره و عطارد در مغرب بودند مولود را فرزندان بزرگ
قد و نیکو حال بود چون سهم الی الولد در و نندی بود از اولاد و
صاحب قوی حال مولود مثل بسیار بود طالع عطارد در طالع قمر
در مغرب و مسعود بدیشان ناظر و نخوس سا قمر مولود را فرزندان

و شاد بود با ایشان اگر ادلای ولد در طالع یا عاشر یا دیر جاد باشد
باشند مولود را فرزندان بسیار بود و جوانی و اگر دلایل در وقت
و هفتم و هشتم بودند فرزند بود اما در پیری و ادهم بودند اگر در
و اربعه اناث باشند صدان باشند و اگر مختلط باشد از هر دو
صفت بودند با اگر دلایل در بروج بسیار فرزند سلطان و عقرب و
حوت عقیق اول ثور و وسط میزان و جوزا اسد جلدی سنبلی اندک
فرزند قوس دلو اخر ثور و اول و اخر میزان کواکب بسیار فرزند شمشیر
و زهره و قمر کواکب اندک فرزند اقیاب و زحل و صیحه است عطارد
اگر مشتری بود دلیل بسیاری فرزند بود اگر مشتری اول مشتری شرف
بود فرزند بود بعد از نومییدی و هم چنین اگر مشتری یا صاحب مثلثه
او در خانه پنجم بود اگر مشتری در شرف یا در خانه بود مولود فرزند
دایند و هم چنین اگر عطارد در خانه مشتری بود اگر صاحب مثلثه
مشتری در بیج ذو جسدین بود دلیل کثرت اولاد بود اگر مشتری
و زهره و عطارد از نحوس محروس باشند و قوی حال مولود را فرزند
باشد و اگر نحوس در و بال باشند مولود را فرزند که بوده اگر
سه هم الولد تحت الارض بود برای از نحوس جز زنب مولود را فرزند
بسیار بود و اگر صاحب خامس در بیج ذو جسدین بود مولود
زنان پرکنده فرزندان باشد رقم در بیج قوی حال دلیل بسیاری
فرزند بود دلایل بسیاری فرزندان اگر صاحب بیت زهره در عاشر
بود مولود را فرزند ی پمار بود تکامل خلق اگر مستولی بود دلایل
اولاد دو سه هم مستولی و خامس با سهم الولد اگر سادس بود هجرت

در چهار فرزند

عق

طالع

حکم دارد در عاشر باشند که سادس خامس است همین دلالت کند و چون
اولاد در در و ادهم بود اولاد ناقص باشند و پیمان در ان بیماری
هلاک شوند که این خانه ثامن خامس است دلایل عقیق و اندک
فرزند مشتری در سابع مولود اندک فرزند عقیق بود اقیاب در سابع
دلیل عقم بود چون مستولی بروج خامس چون در بیج عقیق بود
مخوس مولود عقیق بود زهره بمقابل دلیل اندکی فرزند بوه مشکی
بمقابل یا ترسیع زحل و نحوس بوی ناظر دلیل قله فرزند بود که این
کس با فرزند بنود و نحوس چون در خانه پنجم بود و صاحب خامس مشهور
بود با احتراق یا بصورت یا مقابله و مقابله و ترسیع نحوس مولود اندک
فرزند بود و اگر در محل یا میزان بود اندک فرزند بود را که اله
مخوس بود در دهم مولود قلیل الولد بود اگر نحوس بر مشتری و
زهره و عطارد مستولی باشد مولود را از نیک فرزندان بیخ رسد
اگر مستولی بر بیج در ثلث و تدی بود مولود عقیق بود با اگر صاحب
مثلثه مشتری در سوم و تدی بود محرق و تحت اشعاع مولود عقیق
بود اگر سهم الولد در ثانی عشر و سادس بود مولود عاقر بود اگر
با سهم الولد بود مقارن یا در یک بیج باشند مولود عاقر بودند اگر
اقیاب در بیج عاقر بود مولود عقیق بود اگر مستولی بود دلیل با اقط
بود و سعود بوی ناظر بنود و نحوس ناظر باشند مولود را بیج فرزند
باشد و آنچه باشد اندک بود و پند و هیچ فرزند از وی نماند بود
اگر سابع پنجم بود و اقیاب مخوس بود مولود عقیق بود اگر عطارد
بود و جوایز بیج پنجم بود مولود عقیق بود اگر پنجم مولود بود و زحل مخوس

در عقیق

و نام عمده اولاد

فرزند نبود اگر پنجم جدی بود و زحل نحوس مولود عظیم بود و مرد
فرزند پند بط اگر پنجم دلو بود و زحل نحوس مولود فرزند بود
در شناختن عدد اولاد دلیل اول بنکرد بصاحب مثلثه مشتری
و دفعه اولاد باشد در یک ربع از ایشان بنمرد تا طالع هر چه میان اینها
بود از بروج ان عدد فرزند ان بود اگر در یک ربع نباشند هر که قویات
بود از وی بگیرد تا بدان کوب که مستوی بود بر مکان مشتری اگر قوی
الارض بود از وی طالع بگیرد از میان ایشان بروج زوج سید بود و
کریه از هنر و مشتری میان این کوب و طالع باشند دو عدد بگیرد
و اگر زحل بود و مخرج بود دلیل مرد فرزند بود این جمله اگر نحوس باشد
و اگر مسعود فرزند بی خلق و بی چیز باشند اگر دلیل او چنانکه مشتری
مقتل الارض بود از طالع تا بوی بنمرد زوج سید نداد و کرد اگر مثلثه
مشتری در وسط انما یابد او را چهار فرزند بود اگر در وقت مغرب
هفت فرزند بود خاصه که سیاه حمل بود موضع سهم الولد یکی
انچه میان ایشان بود از عدد بروج ان عدد اولاده اگر بنکرد تا
چند کوب بروج پنجم ناظرند بعد بدان کوب فرزند بود و اگر
بوج پنجم بود مشتری در مکان صالح مستقیم مولود داد و از ده
فرزند بود را که سلطان پیت اولاد بود و غیره در موضع صالح نماید
حساب و نوبه مولودانش از ده فرزند بود اگر عنصر بیت اولاد
و مخرج در مکان صالح مستقیم التی مولود چهارده فرزند بود
هر قدر در اولاد است درین باب سخن گفتن با صانع ازین پند
پایه ط اگر حمل بروج پنجم باشد و مخرج نحوس مولود فرزند بعد از

سی سالگی باشد و او را عدد فرزند که همانند بود پسری و دختر
اگر پنجم بروج میزان بود و زهن نحوس بود مولود دختر ان باشد که
از ایشان بروج و دغا پند با اگر نوز پنجم بود و زهن در هبوط بود از اولاد
یک فرزند پیش نماید بنکرد تا مشتری ان طالع نیاید و سیاه یا عاش
یا پیت الولد یا پیت الرجا هم الولد میکند یا ان طالع بنکرد هم از
ترتیب چهار فرزند بود از تثلیث سه فرزند و از تسدیس دو فرزند و از
مقابله شش اگر از شرف بنکرد هفت عدد دهد و از نیت المال از
ثامن و پیت اسرار هنر یکی دو عدد دیگر خانها هر یکی یکی مخرج ان طالع و
ترتیب سه عدد و از تثلیث و تسدیس دو و از مقابله چهار و از وسط
التما و پیت الرجا یکی از هفتم و سیاه یکی از هر خانه دیگر که باشد
یکی ده از شرف خویش از تثلیث و تسدیس و ترتیب سه عدد و از
پنج زحل ان طالع بنظر ترتیب دو عدد و از تثلیث و تسدیس دو و از
و پیت الرجا دو و از سیاه یکی از خانه و شرف از ترتیب و تثلیث و مقابله
از تسدیس دو و زهن ان طالع و ترتیب و تثلیث سه از تسدیس دو و از
مقابله چهار از پیت اسرار و سیاه و پیت اسرار و پیت المال دو و از
دیگر خانها یکی از بروج شرف خویش به ترتیب چهار و از تثلیث سه و از
تسدیس چهار و از مقابله هفت از دیگر خانها یکی عطار از طالع ترتیب
و از تثلیث سه از مقابله از تسدیس یکی از عاش و پیت الرجا سه
از شرف یا خانها از ترتیب و تثلیث سه از تسدیس دو و از مقابله
از دیگر مواضع یکی اما در خانه و از ده اگر مشتری در وی بود و هم
ناظر بود و مشتری قوی حال بود و این نظر از ترتیب و تثلیث بود و

و نام عمده اولاد

اگر از مقابل بود چهاردهم که بود و در همدست از بیت الاعمال چنانکه
 نفیتم از تریب سه دهه از تثلیث و تسلیم و از مقابل سه فقر از تریب
 و مقابل و تثلیث در بیت الاعمال قوی حال است از تسدیس یکی و هم چنین
 زهن و افتاب در زمانه و از دم در حظوظ خویش از تریب و تثلیث
 و مقابل یکی بهما از تسدیس و هم چنین زحل و هر دلیل که خسری
 اذان فرزندان شادی پندته و هر سعد که اذان بر خرداری یا بد در
 فرزند دلیل اول اگر همت بجد مشتری رسد یا انباشت می در بر مشتری
 باشد و موضع او دلیل فرزند بود - اگر در جبهت الولد بود و در وقت
 یا بود در جبهت الولد دلیل فرزند بود - اگر مشتری با ثنا عشر ^{سید} خود
 هم دلیل فرزند بود اگر صاحب بیت الولد بعاشتر اید و او بعد از آن حظی
 باشد و صاحب بیت الولد انکواب علوی بود اسال دلیل فرزند بود
 در بر خور داری یا فتن بفرزند اگر زحل بزهن در سیلا در وزی بر تثلیث
 یکدیگر باشند مولود فرزند یا بر خور داری بود - اگر مشتری و زهر بر
 تثلیث یکدیگر باشند مولود را اسایش بود از فرزندان - اگر مشتری
 قوی حال بود در عاشتر مولود قوی حال بود و بفرزند شاد اگر زهر در
 طالع بود و مشتری در سابع مولود را فرزندان باشد که بدیشان خصل
 دل باشد اگر سهم الولد در طالع بود و صاحب او بری بود از تقوی
 اولاد مولود از ایشان منفعتی یابد در بیخ دیدن مولود از فرزندان اگر
 در مثلثات خویش باشد و منجی بوی ناظران تثلیث مولود بفرزند بد
 کود که زحل در وقت مغرب بود در و اید شی مولود از فرزند بر خود
 نیاید - اگر منجی در وقت مغرب بود و فریبی ناظر مولود از فرزند بیخ

در بیخ مولود از فرزند
 مولود از فرزند
 بود اگر زحل
 بقابل بیخ اولاد
 مولود از فرزند
 بود اگر زحل

پند

پند و اورا تکبیر رسد بسبب فرزندان اگر زحل در طالع بود و قوس
 در مغرب مخوس ناظر و سعود ساقط مولود از فرزند بیخ پند و اورا
 سهم الولد و حشی بود و هیچ کوب ناظر نبود از سعود و مولود را بیخ
 نبود بفرزند و اولاد ساقط بود را که سهم الولد در سابع بود هر چه
 کند اگر مستول بر خامس در دوازدهم بود و مولود را در سابع از فرزند
 بیخ رسد و یا وی معانات کند دلیل کسانیکه فرزندان دیگران پرورد
 خداوند دوازدهم و خامس و سهم السعاده در دوزم و خداوند ذق
 در بیخ مولود فرزند غیری پرورد - اگر عطارد و زهر در سابع بودند
 این خانه مشتری بود مولود فرزند غیری پروردی شناختن که
 مولود را فرزندان بیخنت و قوی حال باشند یا از دلیل اول اگر مشتری
 طالع بود قوی حال مولود را فرزندان بزرگ قد باشد با حرمه و ما
 - اگر سهم الولد در ثانی بود سعود و قوی حال فرزند مولود از بزرگ
 روزگار بود خامس که صاحب سهم بری بود از خوش و قوی حال بود
 اگر سهم الولد در ثانی و ثالث بود سعود مولود را فرزندان مالدار
 باشد و انیشان منفعتی یابد - اگر سهم الولد در سابع بود و سعود
 بوی ناظر باشند مولود را فرزندان بزرگوار بود دیگرید رجبا
 واجداد رسند و اموال ایشان روزی مند باشد اگر سهم الولد
 در بیخ بود و سعدی بود ناظر یا متصل مولود را فرزندان بزرگوار
 و نام دار و ذکر جمیل باشند و اگر سهم الولد در ششم باشد قوی حال
 و سعود بوی ناظر اولاد مولود اطبا باشند و اگر سهم الولد در ششم
 بود فرزند او میراث پدید یابد - اگر سهم الولد در نهم باشد قوی حال

دلیل بیخ

مولود را فرزندان باشد از اهل دین و ورع ط اگر دلائل فرزندان قوی حال
 باشند در خان و شرف و سعود بنظر کواکب مولود را فرزندان برز
 کوار و قوی حال باشند ط اگر دلائل فرزندان در اطراف قوی تر باشند
 فرزندان از پد قوی حال تر و محترم تر باشند دلائل بدختر فرزندان کور
 مزج و زهره با قمر در مغرب باشند یا بوی ناظر مولود را فرزندان
 مدب باشد - اگر مزج در طالع بود و قمر در مغرب مولود را فرزندان
 باشند جاهل و احمق و ناخلف - اگر مشتری و زحل در طالع باشد
 و مزج و عطارد و زهره در عاشر فرزندان مولود ناخلف باشند
 اگر سهم الولد در رباع بود که بیت الاعداء اولاد است و غوس بود نا
 مولود را فرزندان بد بخت باشند و هم چنین در عاشر که ششم بیست
 ه اگر سهم الولد یا دلیل ولد در ششم بود غوس مولود اولاد ناخلف
 خلق و عقل باشند و اگر مستول بر بیت الولد و سهم الولد بخت
 الشعاع باشند مولود را فرزندان نهانی بود که کس او را نشناسد
 و او هم نداند را که مزج و زهره بقر نکرند از ثلث مولود فرزندان خوش
 نمانند و زوی پنهانی کند و فرزند ولد الملائعند باشد - اگر دلیل
 او غوس باشد و در هبوط و وبال و راجع اولاد فرزندان مولود
 اشتیاق باشند دلائل مرکب فرزندان اگر زحل و مزج در بیخ باشند یا
 بیخ و مقابل بوی ناظر اولاد مرکب بد بود - چون صاحب خفا
 در دوازدهم بود که بیت موت الولد است و رب سهم السعاده
 در ثامن مولود را هیچ فرزند نبود که عزیز - اگر اقباب در خامس
 بود مولود را هیچ فرزند نبود که نیرد - اگر اقباب و زحل و عطارد

دلائل مرکب فرزندان

بقر ناظر باشد

به نظر ناظر باشند وسط النمام مولود را فرزندان میرنده چون
 مشتری و مزج بمقابل یکدیگر باشند مولود هلاک اولاد خود
 بیند و اگر عطارد در طالع بود و زحل در مغرب فرزندان مولود
 میرند را که زحل با مزج بود در طالع یا رابع مولود را فرزندان میرند
 اگر صاحب بیت الولد و سهم الولد در ثامن بود فرزندان مولود
 پیش از وی میرند ط چون مزج و عطارد در مغرب باشند یا عاشر
 مولود فرزند خویش را دفن کند - اگر مشتری در رابع بود یا سابع
 و غوس ناظر از ترس و مقابل بوی یا مقارن و یا محرق و یا مط
 دلیل مرگ فرزند بود یا اگر حسیین مقارن صاحب بیت الولد باشد
 مولود را نسل منقطع شود - چون صاحب بیت الولد صاحب ثامن
 خامس یعنی بصاحب یازدهم متصل بود اولاد مولود میرند - اگر
 ارباب مثلثات مشتری ها باط و محرق باشند یا جامع غوس دلیل
 موت فرزند بود - اگر سهم الولد در بیت زحل بود و غوی یکی
 بوی ناظر پیشتر فرزندان مولود هلاک شوند احکام خان ششم
 بنده کان مولود را بنده باشد یا نه بیخ ششم نکود صاحب مثلثه
 نخستین و دوم و مزج و عطارد و سهم العبید و مشتری و بر این
 دلائل که سعود باشند متصل بصاحب طالع مولود را بنده بود
 - اگر عطارد مشتری بود و در بیخ زو جسدین یا منقلب و قوی
 بود بنده باشد - اگر مشتری در سادس بود و صاحب سابع یا
 عطارد در و نده مولود را عبید بود و از ایشان منافع یابد - اگر سع
 به طارد ناظر باشند و عطارد قوی حال بود مولود را بنده موافق

تلاش

۵۵۰

بوده اگر سهم العبيد در بیج عطارد و سعویوی ناظر و صاحب
 او قوی حال مولود را عیب و خدم بسیار بود و اگر صاحب سادس
 تک پر صاحب طالع دهد و فرزند ایشان ناظر بود مولود عیب
 دارد اگر بیج ششم مذکور بود غلامان باشند و اگر مؤنت کبریا
 ناظر در سنبل بود و سهم السعاده در وی بود یا قوی ناظر بود
 بعطارد نظر مقبول و در بندگان باشد که تجاره کنند و از ایشان
 یابد اگر قدر در قوی بود و عطارد در سنبل یا جدی و زهره و
 مژگان و تک یک یک یا شش بندگان از او مولود بزرگ فرزند کرد و
 مراتب یابند او را از ایشان نیک افتد ط اگر قدر در قوی بیج ششم
 مشتری و مریخ از ایشان ساقط مولود از عیب منافع یابد اگر
 صاحب سهم العبيد بطالع و سهم العبيد نکند از تکلیت یا استلین
 بندگان مولود را دوست دارند و بوی سعود باشند و بود که او
 از بلاجات دهند دلایل کسانیکه از بندگان زحمت بینند زحل و
 ششم یابد و از هم از بندگان بی روزی بود اگر صاحب سابع در
 بو کمالا رض بندگان او ببرد و اگر زنب در ششم بود بندگان ضایع
 و ان و اگر قدر در وقت افتاب ساقط از مشتری و او هیچ بنده شایسته
 نبوده اگر مریخ در وقت عطارد بود در قوس و حوت مولود از بندگان
 نفع بنویسد خاصه که عطارد مریخ مغوس بود و اگر سهم العبيد و صاحب
 مغوس باشند در بیج مولود را از بند هیچ رفت نبود اگر سهم العبيد
 مقابله مریخ بود و زحل و مریخ بی بی یا مقابله مریخ مولود را خطره
 از بندگان خویش اگر سهم العبيد در سادس بود یا صدقانی یا

دلایل زنده کلان
 زحمت بینند

در زمانه

در شان عشر و غنی با عطارد بود همیشه از بندگان خویش
 ترسد و ایشان را در بند دارد دلیل اصناف بندگان خانهای
 زحل هند و ان باشند خانهای مریخ نکان خانهای مشتری و زحل
 و کرجیان خانهای عطارد دلیل اصناف بندگان باشند اگر مشتری
 در جدی بود بر تکلیت سهم العبيد و سهم السعاده یا ترسینند
 او را از جانب دریا آورند دلایل بهاری و علل مولود و وجهان
 در اسباب علل مولود در سادس و صاحب او رطب باشند پیا
 مولود از بیج بود خاصه که زحل مستولی بود یا بد ایشان ناظر بود
 اگر اشقی باشند از حرات صفر اگر زهره مستولی باشد بر
 بهاری مولود بسیار خوردن و مجامعت با فراط کردن بود و اگر
 مستولی بود بر ششم وجه المذاکیر و الاسافل بود مولود را در وقت
 و خلل چشم اگر قدر در سادس بود مریخ مغوس دلیل نابینایی بود
 اگر مغوس در شان باشد در هبوط یا در وبال و سعود از ثقی
 ساقط دلیل خلل چشم بود اگر افتاب خداوند ششم بود و مخور
 بود دلیل نابینایی بود اگر صاحب طالع در سادس بود و صاحب
 سادس بود در ج طالع مغوس و سعود ساقط دلیل نابینایی بود
 ه اگر زنب بر محاق در ج طالع نظر سعود دلیل نابینایی بود و
 اگر مریخ صاحب سادس بود و در طالع بود و در بیج منقلب
 سعود از وی ساقط دلیل نابینایی بود اگر افتاب و قدر در ثلث
 طالع بودند و یاد در ثلث او تا دیگر و مریخ در وقت بود دلیل نابینایی
 بود اگر مغوس بنشین ناظر باشند از بیج و مقابل دلیل نابینایی

بود خاصه که سعور ساقط بوند ط اگر افتاب در سایه بود و طوله
منج پس اثر بود دلیل ناپینای بود اگر افتاب در دوازدهم طالع
بود و آن برج خانه زحل بود و افتاب خداوند سهم السعاده بود
مولود ناپینا بود با اگر افتاب عند المولود منجوس بود برج درین
مولود از چشم خانه بیرون افتد و دلیل ناپینای شنبه بود و میل
کشیک و امثالین در جایی که چون جو زهرین برین اجا باشد
خلل چشم بود در قوسیم درجه و یازدهم سرطان از هم تا یازدهم
در اسد هجدهم در جبر و بیست و هفتم و بیست و هشتم در عقرب
درجه هشتم و نهم و دهم و بیست و سوم در قوس در جبر اول و ثانی
و هفتم و هشتم و نهم و یازدهم در جدی از بیست و پنجم در جد
تا آخر در دلو هشتم و نهم و هجدهم و نوزدهم دلیل یک چشم اگر قرآنی بود
در ضو و منج منجوس و یا ناقص بود در ضو و نیز زحل منجوس و افتاب
مسعود چشم چپ و ناپینا بود اگر افتاب در میلاد نهاری منجوس
بود فوق الاض و قمر مسعود بود چشم راست و ناپینا بود اگر
دلیل قمر منجوس بود فوق الاض چشم خللی کند اگر افتاب بدینا
نهاری تحت الاض بود چشم راست خلل کند اگر نیتین مستوی
باشند بر ششم و منجوس باشنده دلیل خلل چشم بود اگر نیتین
چشم چپ و اگر افتاب بود چشم راست و اگر منجوس مستوی بود بر ششم
و بر در جبر طالع و مشتری و زهر بوی ناظر دلیل خلل یک چشم
بود دلیل نقطه چشم اگر قمر مقدار منجوس بود بر چشم مولود نقطه
بود اگر زهر استیلا دار بر ششم و در طالع بود و خوش بوی

دلایلی ناپینا

نظر بشیر

نظر نامقبول دارند چشم مولود درین بود و عیب ناک اگر قریبا
استقبال بود و بر مقابل و منجوس بود در چشم مولود نقطه
سیاه و خلد بود دلیل اخوان چون قمر مقدار زحل بود در شرف
دلیل احوالی بود اگر افتاب و قمر در برج منقلب بود ساقط از
طالع متصل منجوس و سعور مولود احوالی بود اگر میلاد نهاری
افتاب منجوس بود و در برج مسعود و منجوس بوی ناظر احوالی
اشتر بود در ضعف پینای قمر در میان نه قمر یا در نام در جبر
یا اول در جبر قوس و مولود چشم خیر کند اگر طالع میزان بود
و قمر بر طریقه بحر افتاب در خانه مظل بود مولود چشم
بود اگر افتاب فوق الاض بود بر منجوس زحل خیر چشم بود مولود
اگر مولود را قمر در درجات ذو و اب افتد یا افتاب در چشم بود
ضعیف بود درجات مظل در برج ثور طالع در سرطان ماحور
اسد با سه یا سه در جدی با سه در دلو اول دلیل چشم اگر
قمر ناقص بود در ضو زحل و مشتری بوی ناظر باشنده دلیل نقص
بصر بود اگر تخمین در برج دهم افتاب باشنده و قمر از مقابل
یا ترسیع بدیشان ناظر بود دلیل خلل و ضعف چشم بود در ضو
بین تخمین باشد و سعور بوی ناظر دلیل ضعف بصر بود
ط اگر بعد از اجتماع یا استقبال بر منجوس یا مقابل تخمین بود
دلیل ضعف بصر بود اگر قمر در ضو ناپید بود اما منجوس بوی ناظر
باشنده در بصر مولود وضعی بود با اگر افتاب و قمر در درجات مظل
باشند تحت الشعاع و زحل ها با چشم مولود باطل دلا بدلیل

دلایلی اصول

بسیار
نظری

بسیار

بسیار

خوشی و ناخوشی بوی تن هر که اطالع حل بود کند بغل بود و بوی
ناخوش بود اندکی در میان حل دلیل خوش بوی بود آخری دلیل ناخوش
نور کند بوی بود چون با کپره و خوش بود سلطان کنده دهان
و کنده بغل بود و هم چنین اول اسد و میان از اسد بود
سنبله و میزان خوش بود و پاکیزه کنده خایه و ملا کپه بود
خوش بود تا که عرف نکند بوی عرقش ناخوش ایجدی نا
خوش بوی بود در اول خوش بود پاکیزه بود در آخر بوی او کنده
بود دل و حوت بد بود لایل عیوب و امراض بر او کنده هر که اطالع
او اول حل بود و مزج بخواند که سیاه چون و کز پینی قرمز در حل
بود و زحل در نور هر که در دهان بود زهره در قوس یا در عطا
در سرطان و مزج میان ایشان هر که مزج در جدی بود و قدر در
پای و عیبی بود هر که زحل در حوت بود و مزج در آخر دل و باری
بزرگ پای بود هر که زحل در میزان بود و زهره در عقرب السبع بوی
اگر زهره و عطارد در عقرب و حوت باشند یا زحل و زهره در حوت
هوند و ولود حکمی که ان شاید بود هر که اطالع جو نل بود و زحل در عطا
در وی اشقر بود هر که اطالع حوت بود و زحل و مزج در وی اشقی
هر که اطالع عقرب بود زحل یا مزج در وی بود هر که اطالع قوس بود
و زحل در وی یا عطارد بهم چشم او سقیم بود هر که اطالع دل بود زحل
و زهره در وی چشم راست پیش ندارد هر که او زود پیر شود اطالع
او سنبله بود قرمز در وی هر که دیر پیر شود اطالع او میزان بود و زهره
در وی هر که اطالع دل بود و زحل در وی در اب میرد هر که اطالع

دلائل عیوب
و امراض

آخر حل یا جدی بود مزج و زهره انجا بود و در اسباع خورد هر که
طالع عقرب بود عطارد و زهره و مزج در طالع بود او را پستی سلطان
سیاست کنند هر که اطالع حوت یا حمل بود و مزج و افتاب در وی
باشش بسوزد و هر که اطالع ثور یا جدی بود و مزج در طالع او را
بکشند و هر که اطالع میزان بود و زحل و زهره در وی خانه بروی
افتد و میرد هر که اطالع جدی بود و قمر و زهره در وی ازینا بلیند
پفتند هر که اطالع ثور یا دل بود سطر لب هر که اطالع اسد یا ثور
بود پستی او بوی ناخوش بود هر که زحل در سنبله یا جدی بود
طرف گوش او سختی بود هر که اقمر و مشتری در اسد بود و زهره
در سنبله چشم او سیاه بود و دیده او روشن بود هر که زهره در
جوزا بود و طالع جوزا الحول بود هر که عطارد و مزج در ثور بود
و زحل در حمل ناپیدا بود و هر که مزج یا زحل در طالع بود بعضوی
از اعضای او آهن رسد دلایل گری چون عطارد صاحب سادس
بود نخوس بر تیغ یا مقابله زحل مولود گری بود اگر قمر مثل مقدار
مزج در سادس مولود گری بود اگر عطارد در ششم بود در میلاد
لیلی بود در تحت الشعاع مولود احم بود اگر عطارد در ریوت
زحل بود و زحل از تیغ و مقابله بوی ناظر مولود گری بوده اگر زهره
در عاشق بود نخوس مولود گری بود و اگر عطارد صاحب سادس بود
و نخوس بوی ناظر بود بنظر مقبول و سعود و ساقط مولود
گری بود دلایل خلل زبان او را اگر عطارد در ربیعی بود که صورت نل
چون صورت عقرب و حوت و تحت الشعاع بود ناظر بقمر مولود

دلائل کبر

دلائل میزان

کنند زبان بود یا کنگ - اگر قمر در عقرب بود و عطارد صاحب
ساز بود و نحوس بوی ناظر از مقابل از بروج بی صورت بود
کنک بود - اگر عطارد مقدار زحل بود و نحوس بوی ناظر دلیل
کنک بود - اگر عطارد و زحل بود و نحوس مولود ساج بر ویست
اگر زهر در عاشر بود و عطارد مقابل زحل در زبان مولود
بود دلایل حدب و محلب اگر قمر در اول درجه بر جی باشد یا اخر
درجه بر جی و نحسی بوی ناظر خاصه زحل مولود واحد باشد
- اگر قمر در ثلث بود و زحل مستوی بود و زحل هابط بود
طالع حمل یا عقرب بود و مزج در برج معوجه القلوع و عرض
مزج اندک بود مولود واحد بود دلایل جزام اگر قمر بعد از اجزاء
ناقص بود در حساب و در ضمیمه متصل بود بر زحل و سعوز از وی
ساقط مولود مجذوم بود - اگر قمر در حمل یا در ثور و زحل و مزج با
وی بودند مولود مجذوم بودند - اگر زحل و مزج و زهر در حوت
یا در سرطان یا عقرب باشند نحوس دلیل جزام بود - اگر مشه
جنا و در ساج بود و نحوس بوی ناظر دلیل جزام بود دلایل
اگر زهر بر زحل نحوس یا نحوس بر جی مانع بود مولود برص بود
- اگر قمر زحل نحوس بود در حمل یا سرطان یا عقرب یا جدت
حوت برص بود - اگر طالع حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی
یا حوت بود و سهم السعاده و سهم الغیب هر دو در برج باشند
دلیل برص بود دلیل جنون اگر مزج در وقت که لارض بود افتاب از
تربیع یا مقابل بوی ناظر بود دلیل جنون بود - اگر قمر با زحل قفا

دلیل برص جنام

دلیل جنون

مولود طالع

بود در طالع و عطارد از ساج بدیشان ناظر و سعوز ساقط دلیل جنون
بود - اگر عطارد با زحل بهم در طالع بودند و مزج از ساج بدیشان
ناظر مولود مجنون بود - اگر مزج میان افتاب و قمر در یک برج مولود
جنون بود - اگر قمر عطارد و زحل در عاشر و عطارد در ساج بود
مولود مجنون بود - اگر قمر قمران مزج بود در اول و عطارد از ساج
بدیشان ناظر مولود ناقص عقل بود در اگر نحوس ساج ناظر باشد
و سعوز ساقط مولود مجنون بود - اگر افتاب بر وزن قمر و استقبال
ارباب مثلثات خویش باشند مولود ناقص عقل بود طالع اگر زحل
ناظر بود بصاحب اجتماع و استقبال و قمر ناقص بود در حساب
و سعوز ساقط مولود دیوانه بود - اگر قمر زاید بود در عرض و طالع
یا در حوت و مزج بوی ناظر بود مولود دیوانه بود و شیدا ناظر
قمر مزج در طالع باشند و زحل در طالع مولود ناقص عقل بود
- اگر عطارد منصرف بود از صاحب طالع مولود مجنون بود - اگر
افتاب که دلیل عقل است نحوس باشد و در طالع بود در صد
نحوس و لو دیوانه بود - اگر قمر و صاحب طالع نحوس باشند و عطارد
و مزج با ایشان مخالط بودند دلیل جنون بود - اگر قمر افتاب بدیجات
باشند در ششم نحوس بدیشان ناظر باشد و سعوز ساقط
مولود مجنون بود در برج هر حکم دارد با اجتماع نیرین دلایل افلاک
و مفلوجی اگر قمر مقدار زحل بود در اول و زحل تحت اشکاف دلیل
استرخای عصب و فاج بود و ان در نخورد دلایل ضعف دل افتاب
خداوند ششم بود نحوس و لو در اول ضعف و نخورد بود - اگر

ناله مفید

بیر غش

الکافور

بیر غش

بیر غش

بیر غش

بیر غش

دلیل خفقان

مشتری مخوس بود و زحل تحت الارض دلیل خفقان و در دلد بود
اگر مشتری و مزج و زحل در ایام باشند در میلاد نهاری گذرد
بود مشتری تحت الشعاع در سادس دلیل ضعف دل بود دلیل
امراض جگر اگر سادس خاند مشتری بود و مخوس از مزج دلیل جگر
و مزج جگر بود - اگر صاحب سادس قمر بود و مزج مخوس بود
دلیل ضعف جگر بود اگر قمر و صاحب طالع مخوس باشند از مزج
مولود دلیران و عمل کبده باشد اگر افتاب در عقرب بود دلیل
اوجاع مفاصل و وجع کبد بود دلیل اوجاع الطحال چون قمر
سادس بود و زحل مخوس و سعوز و ساقط دلیل در طحال
بود - اگر صاحب طالع در سابع بود و مخوس بوی ناظر دلیل اوجاع
طحال بود و اگر زحل فاسد و مخرب بود در و الیه نهاری و مخوس
از مزج در و تدا الارض دلیل بیماری بود از طحال اگر صاحب طالع
زحل بود و مخوس ولود نایبها یکد و وجع طحال بوده اگر قمر
قصر در زود ریوت زحل و میلاد دلیل بود دلیل مرض بود از سابع
و غلظ الطحال دلایل در ددی اگر قمر مخوس بود در و تدا الارض و
از سلخ بود - اگر زهر خداوند سادس بود و مخوس بود از زحل
در بروج ناری دلیل وجع دیده بود و اگر مخوس بود تحت الارض
از مقابله زحل و مزج و مقارنه او دلیل تنگی نفس و عمل ریوی بود
دلایل علیه شکم اگر خداوند شکم در طالع بود در بروج منقلب و زحل
بدیشان ناظر و ولود از شکم رنجور بود - اگر زحل در حد و زهر
بود مولود از شکم رنجور بود و اگر بروج سادس مخوس بود و صاحب

دلیل اوجاع الطحال

دلیل در زهره

دلیل شکم
و
دلیل علیه شکم

یا

او

او تحت الشعاع در سادس یا سابع مولود از شکم رنجور بود
اگر سهم النعاده و صاحب طالع قمر مخوس بودند در سابع دلیل
در شکم بود اگر سهم الارض در بروج بود که دلیل شکم بود و مخوس
بوی ناظر باشند دلیل رنج شکم بود و الله اعلم دلایل علیه در معده
اگر زحل و مزج در سادس و ثانی عشر باشند مولود ضعیف بود
بود و رنجور - اگر افتاب در میلاد دلیل مخوس بود و تحت الارض
در معده بود و اگر در سادس بود و مخوس مولود از معده و دل رنجور
بود دلیل اوجاع مذاکیر اگر قمر تحت الشعاع بود منصرف از زحل
بود و قمر ناقص در زود مولود ازین علیه رنجور شود - اگر مخوس
اوتاد بودند و نیرتین ساقط باشند و در ذایل دلیل این علیه بود و اگر
زهر در طالع بود و زحل بوی ناظر دلیل حصات مثانه و امثال این بود
اگر دلیل امراض زحل بود و مزج بوی ناظر بود دلیل حصات و جوب
بود و امثال اینه اگر صاحب سادس مخوس بود و از ذایل بطوبه بود
دلیل این علیه بود دلایل انقطاع اوجاع عند زهره چون مقارنه زحل
بود در عاشق مولود عنین بود - چون قمر یا زحل بود در ثانی و زهره
بتریب بدیشان ناظر بود مولود عنین بود و اگر زحل در بروج ششم یا زحل
بود این بروج دلیل تم و رطوبه بود مولود عنین بود و اگر زحل در حد
زحل مخوس و ولود ناقصان بود درین معنی خاصه که زحل در طالع
در سادس خطی داده اگر قمر از زهره منصرف بود و عطار متصل
و زهره و عطار در مغرب باشند دلیل نقصان بود در نیمی دلایل
خصی اگر زهره و زحل با افتاب بود در و تدا الارض و افتاب بکسوف نزدیک

دلیل علیه در معده

دلیل حصات

و عطار در زهره در این خانز باشند مولود خصی بود. اگر قمر زهره
مخوس باشند در برج سادس یا ثانی عشره و زحل بتبریح ایشان باشد
مولود خصی بود. اگر زحل بتبریح باشد زهره و قمر و مریخ بدیشان
ناظر مولود را هورجولن خصی کنند. اگر افتاب در وتدی بود باطل
و زهره و عطار در بهم مولود خصی بوده اگر طالع اسد بود و افتاب
و زهره در طالع مولود خصی بود و هر شهره می که طالع آفتاب و زهره و
لایت بدین شکل بود که افتاب و زحل و زهره و عطارد از او تاد
درجه نایم ناظر باشند از آن ولایت خصی فراوان خیر و هر که
طالع بدین صفت بود او از مقدم خصیان بود و لایم خانی بود
کوکب مذکور در برج مؤنت و بی مؤنت و با وی کوکب خصی و زحل
غربی و پیش از افتاب بود بصد و هفتاد و هشت درجه مولود
التریان و زنان دارد و صورت او مرکب بود از مردان و زنان هر که
طالع قوس بود و مشتری و داس در طالع و قمر از یکی منصرف و دیگر
متصل و مریخ بدیشان ناظر مولود خشی بود و لایم موالید عاقر
و عقیق چون زحل در طالع بود و زهره در و تدم غرب مولود عاقر
بود اگر قمر زهره در برج عاقر باشند و مریخ بدیشان ناظر بود
و زحل مولود عاقر بود خاصه که میلاد زنان بود. زحل در سابع یا
در عاشر و قمر مشتری بوی ناظر باشند و میلاد زنان باشند
ان زن هر که باز نیکه و وابستن نشود. اگر زحل بر زهره مستولی بود
و قمر در برج ششم بود مولود عاقر بود. اگر مریخ و زحل در سادس
باشند در برج رطب مولود عاقر بوده اگر زحل مستولی بود

طالعها

طالع و زهره در بیوت زحل بود مولود عاقر بود شناختن عضو
معلول و مرضان اگر مستقیل بر برج مرض دد اول برج بود مرض
ددا عالی بود اگر در نیم برج بود در میان زن و اگر در خیم بود
اسافل بود. سهم المرض و ازمانه در برج که بود مرضان عضو
که آن برج بوی دلا لکند اگر زحل و مریخ در سادس یا ثانی عشره
باشند زمانه و مقعد بوده اگر در برج ذو جسدین بود مخوس
مرض بود زایل الاعضا بود اگر در برج منقلب بود ناقص الاعضا
بود و لایم و الید کسانیکه عضوی از اعضای ایشان بشکند
یا ببرد اگر سهم المرض یا داس بهم بودند بنظری بعد مولود از او
بپفتد و عضوی بشکند. اگر قمر با سهم الزمانه هم در ثامن و
زحل بدیشان ناظر مولود از جانب فراد افتد یا بنای پروی افتد و
عضوی از وی پفکند. اگر مریخ در سابع بود و در برج مقطوع
الاعضا بر مقابل قمر و قمر ناقص در عضو از آن مولود
ه اگر سهم الزمانه و قمر در یازدهم باشند و مریخ در دوم مولود را عضو
بشکند. اگر قمر در ثور بود یا در برج مقطوع الاعضا و مریخ در عاقر
برهیل روی مولود را عضوی ببرد. چون سهم السعاده و سهم الفی
و ارباب ایشان مخوس باشند در قوس جدی و دلو و حوت مولود
نقرس بود یا اکل که دست و پای او پفکند اگر مخوس از دو سهم در
جوزا و سرطان بود دلیل قوی بود شناختن انکه زمانه در چه جانب
بود انکوکب که دلیل زمانه بود اگر میان عاشر و طالع و میان سابع
و نایم بود زمانه در ناحیه راست و اگر در مقابل این دو برج بود در جانب

چنانکه کوب که دلیل زمانه است در زمانه در مقدم بود
 اگر در برج مؤنت بود و صفر بود و برج نهایی مذکور دلیل و راه
 ابض و احمر بود و دلیل مؤنت دلیل سود شناختن اوقات نماز
 اگر انکوب دلیل زمانه بود میان طالع و عاشر بود زمانه در اول عمر
 بود اگر میان سابع و عاشر بود در میان عمر اگر از بیت العرس تا خانه
 راجع بود در آخر عمر بود - دلیل زمانه اگر شرقی بود زمانه در اول عمر
 بود و اگر غربی در آخر عمر اگر خداوند ششم در ششم بود زمانه در ضعف
 بود اگر عاشر بود در میان عمر اگر در راجع بود در آخر عمر بود سهم السعیه
 در محل مخوس زمانه در سال هم بود اگر در راجع بود و بیستم سال اگر در
 بود در سال بیستم اگر در سلطان بود در سال یازدهم اگر در سابع
 در سال دوازدهم اگر در سابع بود در سال هشتم اگر در میان بود در
 سال سوّم اگر در عقرب در سال پانزدهم اگر در قوس بود در سال چهل
 و دو اگر در جدی بود در سال پنجاهم اگر در دلو بود در سال ستم اگر
 در حوت بود در سال چهاردهم و شرط است که هیچ سعد بهم ناطل
 نباشد دلایل و اولید کسانی که کوتاه باشند چون قمر در اول ده
 بزکی بود که مقدم او درجه تمام نبود درین برج چهارم بود مؤنت
 کوتاه - چون قمر در آخر برج بود و متصل بود بزحل یا یک کوی که در
 آخر برج مولود کوتاه بود و زهر در سعد دلیل آن بود که مولود در آن
 دوست ندارد، زهر در برج منقلب مخوس مولود روی الحاکم
 مقدمت در التکل مبعوض الی التنا بوده قمر در زمانه زهر بود مؤنت
 بنزدیک خلق غنث بود و زنان او را دشمن دارند و زهر در سابع

دلیر کوتاه

در سابع

و صاحب طالع در طالع و قمر یا زحل در تریب طالع و زهر مولود را
 زنان دشمن دارند و مولود دشمنان آنکه بود دلایل شبق زهر
 در برج بسیار نکاح مولود شبق بود - زهر در وجه بود چون
 مولود شبق بود و نکاح بسیار کند اما عقیم بود و زهر در اول
 درجه سعد مخوس مولود بسیار شهوة بود و اول زهر در جدی
 در صورت دقم مخوس مولود بسیار نکاح بود و بر این فیضی شود
 تا اوقات زهر در دلو مولود شبق بود و در حوت همین حکم را
 و مرض بر این سبب بود و چون زهر خداوند سادس بود و مخوس
 بزنج دلیل علمه و مرض بود بزنان چون زهر در میان حمل بود و
 و عطاره بوی ناظر مولود شبق بود دلایل علمه مقعد زحل در راجع
 دلیل بواسیر بود - مزج در مواضع اجتماع یا استقبال مولود را
 بواسیر بود و زدنک بود چون صاحب طالع در سابع بود یا
 بتربیع مزج بود مولود را از بواسیر و قرح مقعد مزج بود، اگر
 در طالع بود و مزج در وقت مغرب بود مولود مزج بواسیر بوده چون
 صاحب سابع مخوس بود و در سابع بود و مزج سعد بوی ناظر نباشد
 مولود را از اسافل مزج بود و چون در میلاد نهایی زحل در سابع بود
 مولود را بواسیر و وجع الزخم بود را کرمم التعاده با مزج بود
 عقرب مولود از مقعد رنجور بود دلایل اوجاع امعا چون مزج
 در عقرب بود بی شهادت مشتری و زهر و عقرب طالع بود دلایل
 قروح امعا بود - چون مزج در میلاد نهایی با زنب بود در طالع
 دلیل قروح امعا بود و زحل و مزج در دوازدهم و ششم دلیل قروح

دلیر علمه مقعد

دلایل اوجاع امعا

اما بود زحل با زنب در سابع دلیل قولنج و قروح اما بود در
 علل انبشین در در ثانی در بیج و طب بمقارن زحل و زحلها باط
 مولود در بی و عظیم الخصبه بود - اگر زهرن با مزج در ثامن بود و
 ثامن عقرب بود و زهرن تحت الاض و ولود در بی بود - اگر زهرن قوی
 و مزج در ثامن باشند در عقرب مولود را در خصیسه علتی بود
 خاصه مشتری ساقط بود دلیل و الید اصلاعات چون طالع
 اسد یا سنبله باشد یا عقرب مولود اضلع بود - چون طالع
 سرطان بود مزج در وی با قمر و قمر بتربیع یا مقابله مولود اضلع بود
 اگر سهم السعاده و سهم الروع و الدین و مستولی برایشان در
 وقت ولادت در محل بودند مولود اضلع بود - اگر سهم السعاده
 و سهم الرب و مستولی برایشان در جلدی بود مولود در بیس
 موی اندک بوده اگر مشتری در واز هم بود مولود اضلع بود
 اندک مولود قذون و از فرود زهرن در خانه زحل مولود قذون و از
 فرود و کنده بغل خاصه در جلدی - عطار چون صاحب اسد
 بود مولود از فرود و منتن الریح - زهرن در خانه قمر مولود
 بغل و منتن الریح و قذون بود زهرن در بیوت مشتری مولود منتن
 الریح و قذون بوده زهرن در بیوت مانی در جلد و هم این دلیل کند
 طالع حمل و قمر یا زحل در طالع مولود اگر منتن الریح بود دلیل
 ضعف بدن قمر محترق ناقص در صومنصر فانی شخصی در و تله و
 ضعیف ابدت بود - اقباب در طالع در فطاق ثانی اوج و زحل
 بتربیع یا مقابله وی مولود ضعیف بود - اقباب ساقط از طالع

و مزج در بیوت

و مزج در بیوت و در بیج زایل و قمر بتربیع یا مقابله زحل مولود ضعیف
 بود والله اعلم دلایل اوجاع و علل فاضله قمر و سهم الریح در ثانی
 و مزج از مقابله بد نشان ناظر مولود را کسی افتد و ضعیف - اگر قمر
 مقابله مزج بود در وی بعضی از مفاصل مولود بریند که قمر در بیوت
 منقطع الاضعا و مزج بوی ناظر همین دلیل کند دلیل کوچ و اقباب
 موی روی طالع چون حمل و سرطان و عقرب و جدی و حوت بود
 و سهم السعاده در وی مولود اندک موی روی بود دلیل در و زمانه
 در جلدین زحل و مزج و عطار در با مشتری و زهرن در بیع مولود را در
 افقی رسد چون نخوس بر زحل ناظر بودند و زحل در ثانی عشره یا
 سادس بود مولود مزج بود - چون مزج و داس و اقباب در ششم
 باشند مولود در دریا خصل بود سهم السعاده و سهم الحان و مستولی
 برایشان در قوس یا جدی یا دل بود مولود سقر یا اکل دریا
 افتد - اگر قمر متصل بود در ششم و مزج متصل باشد بمقارن
 پای افکار بوده اگر زحل و قمر مزج در ثانی بودند دلیل عمل و مزج بود
 در پایا اگر سهم الریح در واز هم بود و نخوس بوی ناظر دلیل
 زمانه پای بود اعوج اگر در بیج منقلب بود مولود را خف بود
 صاحب طالع در واز هم یا نخوس بتربیع و مقابله دلیل خصل بود
 اگر اقباب و قمر و زحل در ششم باشند مولود در بیوت و مزج پای
 خصل کند و بود که نفرین افکار کند طالع مزج در ششم در جلد خوش
 بود در پای مولود خصل بود و اگر منقلب بود یا اصفا بود یا مختلف
 القدمین - اگر زحل در سادس بود مولود را از بلغم و پرورد مزج

دلیل اوجاع مفاصل

بود و پیاپی از فقر و عیب ناله بود خاصه که میل اولی او بود در اخلاص
 که در آن عیب و خلل بود اگر دلائل مرض در عاشر باشند آن خلل
 در جانب چپ بود و هم چنین آن نیم از فلک که فوق بود بر جانب
 چپ دلائل نکند و تحت الارض بر جانب راست دلائل تزویج و احکام
 خانه هفتم اگر دلائل تزویج کوکبی بر صیغ و زهر طلب کند و از سابع و صا
 او سهم التزویج و صاحب او زهر و ارباب مثلثات او اگر زهر
 مخوس بود دلائل زنا و فجور و امثال این بود اگر مشتری مسعود بود
 دلیل اصلاح و عفت زنان و امثال این بود و اگر زهر بر محل
 مخوس بود دلیل انحال و انقطاع نسل بود دره و الیله غریبی
 باشند اگر سهم التزویج بد حال بود در اربعه ملذک بد حال مولود عمر
 در غریبت کند - اگر ارباب مثلثات زهر بوی ناظر نباشند
 و شرعاًش مولود مولود هرگز زن نکند و اگر مثلثه اول زهر
 حدود بود در سابع در بر غریبت مولود بزنان اند و هکین شود
 وزن مکت کند، اگر زهر مخوس بود و بقدر ناظر بود و بطالع نکند و
 زحل در بیج هفتم بود از زهر بی نظر مشتری مولود زن نکند
 و اگر سهم التزویج در بیج دوازدهم بود و مخوس بوی ناظر و مسو
 ساقط و محترف تحت اشعاع این سهم مولود هرگز زن نکند دلائل
 کسانیکه انواع عقایق و حایب باشند صاحب نهم در سابع زن
 موالیله پار سا و هدیند - مشتری و زهر و عطارد در سابع
 زن مولود با جمال و عفت بود و مولود از وی هر مند بود و خلل
 ناسع در ناسع مولود در غریبت زن کند و زن پار سا و با هنر بود و اگر

دلیل تزویج

دلیل تزویج

زهر در عاشر

در عاشر بود و مسعود بوی ناظر و مخوس ساقط مولود زنی کند
 با اصل و نسب او را از او نیکویی رسده زهر چون از تحت القفا
 دور بود و در هفتم خانه خویش بود و مسعود از او تادد و مایل او
 بوی ناظر باشند مولود در زنان با عفت و جمال باشد خاصه
 که مشتری ناظر بود و اگر سهم التزویج در عاشر بود و صاحب او
 بوی بود از مخوس مولود در زنان معروفه را بزنی کند و مسو بخیر
 صلاح و عفاف اگر صاحب او مسعود بود از او لادرو سا و عطا و
 اشرف بودند اگر سهم در سابع بود و مسعود مولود از خویشان خویش
 بزنی کند با جمال و عفت ۲ اگر سهم التزویج در بیج باشد مولود
 کند بر او از وی مکت بقا نکند و با عفت ط اگر مشتری بقدر نکند از تزویج یا
 تثلیث و زهر در دوازدهم بود یا هشتم مولود زنان باشد از اهل خویش
 و صلاح و عفاف ۳ سهم عفاف المراه در خانه سعد و مسعود بوی
 ناظر دلیل عفاف زن بود یا اگر مشتری خداوند سهم التزویج بود در
 مغرب مولود بهر حال زنی کند از اراق رب خویش و این محرمیت
 اگر عطارد خداوند سهم التزویج بود در سابع بود مولود زنی کند
 از جهت استهزا و محرمی ۴ اگر زهر خداوند سهم التزویج بود در
 سابع بود مولود زنی کند جهت طهور و طرب دلائل شناختن که زنی زهر
 کدام صفت کند اگر مریخ در خانه زحل بود و یا بر تثلیث زن شود
 پر کند اگر در خانه مشتری بود شوهر زیبا کند و عاقل اگر در خانه عطارد
 بود شوهر مستوفی یاد پر یا نقاش یا تاجر بود اگر در خانه زهر
 بود شوهر نیکو روی خمر خوار کند اگر در خانه زحل بود شوهر بی

مختتم کند اگر در خانه فرود شوهر زنی یا قاضی کند خاصه که مستند
 ناظر بود اگر صاحب مثلث مزج در برج ثابت بود یک شوهر پیش
 نکند اگر برج منقلب باشد زیادت از یکی کند و خلا و نده ثلثه
 مزج دلیل ازواج بود بر آن حکم باید کرد اگر زهر و مزج در حد یک
 دیگر باشند و بیکدیگر ناظر این زن در نکاح کردن رسوا شود اگر
 زهر در وقت باشد بتزییع مزج این زن شوهر باد و ست دارد
 شهود پرست باشد زحل با زهر چون بهم بود یا بتزییع یا
 مقابله بود بسیار روزا اینده بود اگر مزج بهم تزویج یا مقابله بود
 نکاح پنهان کند و اذان ریج پند اگر بهم تزویج در خانه و شرعی
 بود زنان و شوهران بصلح باشند اگر بهم تزویج با زهر بود زن
 از شوهر و شوهر از زن شاد شوند اگر بهم تزویج در خانه
 مزج بود زن شوهر جوان کند و شوهر زن جوان کند دلایل کما
 که زن پارسا دارند و غیره اگر برج سیاه خانه سعد بود و سوسو
 بوی ناظر زن ناسزا باشد و اگر بخلاف این بود پارسا نبود
 سهم عفاف المراه در بروج وحد و نخوس و نخوس و نخل نخوس
 زن پارسا بود اگر طالع سهم تزویج با مزج بهم بودند ناپار سا
 عطارد و زهر چون در حمل یا سیاه باشند یا در جبهی یا در
 عاشق زن ناپار سا بود اگر زهر با مزج بود یا در حد مزج یا تزویج
 و مقابله ناظر بود زن ناپار سا بود اگر زهر در خانه یا حد
 مزج بود و مزج در خانه یا حد زهر بود زن ناپار سا بود بدان
 رسوا شود خاصه که آفتاب با مزج ناظر باشند و شرم اگر غریب

زن پارسا دارند و غیره

اگر زهر و مزج در سیاه باشد یا در حد مزج یا تزویج

بود مدتی پنهان از دلایل کسانیکه از طریق نامعه و صبا شرت
 کنند هر که زهر در عاشر بود و عطارد و مزج بزهر ناظر و سوسو
 ساقط مولود بخلاف معهود بزنان رود اگر این برج منقلب بود
 بسیار شهوة بود و طالع زن بود و قمر بدین سه گویند ناظر بود
 این زن معین خواهد از غایب شهوة - اگر قمر در ثور و جدی
 و حوت و حمل بود و عطارد و مقارن مزج ان زن طایفه
 بوده اگر زحل صاحب طالع بود و یا عطارد و هر دو مقارن بودند
 یا ناظر بیکدیگر باشند این زن منفعة بود دلایل زنان که با مردان
 زمان کستناخ باشند هر زن که طالع خانه سعد بود اما
 زهر و مزج بیکدیگر ناظر باشند از بروج مؤنث با مردان
 مخالطه کند بضر و اما زمان نکند - اگر زهر در هفتم در وقت
 قمر بود هرین دلالت کند اگر زهر در اسد یا جدی یا دلو یا
 مشتری ناظر با مردان کستناخ باشد اما حرکت شوهر نکند و
 او را فرزند نبود دلایل شناختن آنکه مرد و زن در کدام وقت
 افتد اگر مشتری بخداوند خانه و مستولی بر مکان زهر و سوسو
 خصوص که هر یکی از ایشانرا خطی باشد در طالع یا سیاه در آن
 سال تزویج بود - اگر زحل ناظر بود ان تزویج را تطلق زود بود
 اگر سهم تزویج همکان مشتری یا زهر رسد و یا زحل که سوسو
 و قوی حال بود مستولی بر مکان سهم تزویج دلیل تزویج بود
 اگر مشتری همکان زهر رسد دلیل تزویج بود اما این زن پاکینه
 و کد بانو نبوده اگر مشتری مستولی بود بر سهم تزویج و

دلایل سائرت
 نامر بگویند

دلایل زنان با مردان
 کستناخ باشند

تیره بزه رسد دلیل تزویج بود اما زن بمیرد و اگر مشتری بتیره
سهم تزویج رسد هم دلیل تزویج نیکو بود دلیل شناختن که تزویج
دیرتری بود یا در جوانی اگر زهن در طالع شرف بود مولود در جوانی
نکند و اگر غریب بود در پیری اگر در طالع زهن در بیخ اول بود در
جوانی تزویج کند دوم در میان عمر در سوم در کوله در چهارم
در پیری و در مواید زن اگر مزج مشرف بود در جوانی شوهر
شوهر کند و اگر غریب بود در پیری اگر افتاب میان طالع و عاشر بود
ان زن در جوانی شوهر کند اگر در نیک ربع بودند دیرتر شوهر کند
و با سوم مراد دیرتر آمد باشد و قدر در مواید حال اگر در هر دو
ربع شرف بود در جوانی زن کند و اگر در ربع غریب بود در پیری و اگر
در ربع غریب در خانه زهن بود و منخوس مطربان بد عوانی را خوا
که از ایشان عار بود و اگر در ربع ذوجسدین بود زن بسیار
کند و اقارب در طالع زن دلیل شوهر بود اگر در ربع ذوجسدین
بود شوهر بسیار کند و قدر در طالع مردان دلیل زن بود دلیل
شناختن آنکه زن از پیش میرد یا شوهر اگر خداوند مثلثه ^{مستقیم}
زهن را در و تد مغرب یا تحت الارض منخوس و مشتری از وی سا
هر زن که مولود دارد بمیرد او با هیچ زن نماند و اگر در طالع و نسی
ساقط بود شوهر نماند - اگر زهن در هفتم یا چهارم بود و منخو
بوی ناظر و مشتری ساقط زنان مولود بمیرند و اگر در طالع زن
مزج در سابع یا در رابع بود ساقط از سعور و منخوس شوهر بود
بگشته یا بمیرد ، اگر زهن در ربع غریب بود و منخوس بوی ناظر را

تزوید در پیری با جوانی

در پیری

زن از پیش میرد یا شوهر

او بمیرد

او بمیرد اگر زهن در دو از دهم یا سوم بود و مشتری از عاشر بوی
ناظر بود هر زن که مولود کند بمیرد و اگر خداوند سابع در خانه
بود یا خداوند ثامن در سابع هر زن که کند از وی جدا شود
بطلاق یا بمرگ و این بغایت محبت را که فصل در سابع بود زنانه
اورا ان امراض فصل بمیرند و اگر مزج بود از درنده یا امراض دمی
اگر زهن بتربیع یا مقابله یا مقدار غنص بود و مزج منخوس
بود با هیچکس نشات ندارد و اگر زن باشد با هیچ فرزانه نکند و اگر
سهم تزویج با زهن هم در سابع یا رابع باشند و منخوس بلشک
ناظر زن او بمیرند و با ایشان زیاد روزگار بگذرد شناختن
آنکه میان زن و شوهر موافقه بود یا نه اگر در یک طالع زهن
انجا بود که قدر دیگر طالع و قدر در ان طالع ناچا اینجا بود که در
میان ایشان بغایت الفت بود خاصه که مراد قدیس یا تثلیث
بیکدیگر ناظر باشند اگر اینجا که مقوم بیکیت در طالع دیگری
سعدی بود میان ایشان دوستی تمام بود اگر قدر این مولود
ناظر بود بقره دیگر مولود از تثلیث یا تسد نیز میان ایشان موافقه
بود با اگر دو سعد در یک ربع باشند در طالع یکدیگر مثال یکی
زهن در قوس بود و دیگری بوا مشتری هم اینجا میان ایشان صلوات
بود تمام با اگر اینجا که نیرین می باشد در طالع دیگری منخوس بود
ایشان خصومت بود و از یکدیگر بیخ و بلا بلینند و هم چنین
موضع سعد یکی غنص بود در طالع دیگری میان ایشان مخالفت
بود اگر در طالع یکی در موضع افتاب دیگری باشد میان ایشان

زن نوزدهم و سیزدهم یا نه

زنان و تریج این خصومت کشته باصل

انفاق باشد و عوی با یکدیگر باشند اگر نیرین بتریج یکدیگر
باشد میان ایشان زیاده اجتماعی و الفت نباشد دلایل زنان
و شوهران که خصومت کنند یا صلح اگر نخوس بنیرین ناظر باشد
یعنی که تریج رطال یکی بر تریج یا مثلثه خنی بود در رطال دیگری
میان ایشان خصومت بود و صلح نپدید بود اگر تریج رطال دیگری بر
تریج زهر بود از سبب ناپایداری زن میان ایشان مفارقه افتد
و صلح نکنند - اگر رطال یکی حمل بود و رطال دیگری سرطان و رطال
تورود دیگری اسد و رطال یکی سبب و آن دیگری جوت و رطال یکی
جوداوان دیگری قوس چون خصومت کنند هرگز صلح نکنند در
تریج زنان ناشایسته اگر عطار در زهر بود در تریج و
تریج بدیشان ناظر مولود زن سلیطه و جادو کند - اگر زهر در
جدی یا سرطان بود و از این دو خانگی با صلح بوده مولود زن کند
از مطربان و ناگسان - اگر زهر در و تدا در و بود و این بوج دلو
بود و قمر تریج یا مقابله بوی ناظر بود مولود زن ناشایسته کند
و از آن رنج بود اگر زهر در سادس بود زنان ناشایسته کند
از آن رنج پهنده اگر زهر در دوازدهم بود مولود زن عیبناک
کند و ناکس و اگر عطار در سابع بود مولود زن کند بنده پس
ساحه یا اکتاب در سابع تریج ال بود مولود زن کند زیرت
خویش که او اطاعت نبرد و از فرمان او بیرون شود با این
فاجره بود و از کس باک ندارد اگر خداوند سابع بصاحب ثامن
نگردد و این برج ثابت بود مولود زن کند بی اصل و کوز

تریج زنان ناشایسته

جمین

جسدین بودند کند بدین صفت بود و اگر منقلب بود زنا بسیار
کند ط اگر اس در سابع بود و با عطار در زهر مولود زن کند
کالم که دو شوهر دیگر پیش از وی داشته باشد اگر سهم التریج
نخوس بود و تحت الشعاع نخوس مولود زن ناشایسته کند در
تریج زنان زشت و پیر و نالاینده اگر اس در سابع بود یا زحل و
تریج بوی ناظر باشد زن پیر خواهد توانگر - اگر ارباب غنا
زهر نخوس باشند و در زواجل و تحت الشعاع این کس بیست
و کشان و برجوزن داضی و از آن کسب کند - اگر زهر با زحل
در حد و در زحل یا حد و تریج و زحل از تریج و مقابله ناظر زن
زن پیر کند که عیبی دارد اگر مشتری و زهر تحت الشعاع و در
بوج عاشره مولود زنان پیر و نالاینده را بزین کند اگر خداوند
سهم التریج زحل بود در هفتم بود مولود پیر زنا ترا بزین
کند و اگر خداوند سابع زحل بود این زنا شوهر زاده یا از وی
بماد پیشتر اگر در و تده مغرب کوکبی بود از کواکب علوی که
در تریج شهادت و صاحب سابع بعضی از کواکب علوی بود
دلیل تریج زنان پیر بود و اگر ستونی بر دلایل تریج زحل و
و غربی دلیل پیر زنان بود در تریج کیتز کان و کیتزک زادگان
زهر در دوازدهم زحل و تریج بوی ناظر مولود کیتزک و اولاد آنها
بزین کند و از ایشان رسوائی پلینند - اگر خداوند هفتم در رطال
دم و خداوند دوازدهم یا کیتزک حوره متعده خوانند - اگر صاحب
ثانی عشر در سابع بود پرستاری خواهد در غربت و اگر سهم التریج

تریج زنان

در تان بود از طالع و صاحبش از خوش بوی و او دستان بود
مولود کینه مالدار که از منافع بیاید بخواند اگر سهم الترویج
در سوم بود مولود کینه بزن کند و اگر فصل با زهر هم در خانه
او بود و این خانه طالع اصل بود مولود کینه فروشد و نخواهد
اگر صاحب سایه عطار بود مغوس و برج سایه از مریخ خوش بود
مولود کینه در دیده نماند خواهد اگر فصل در وقت مغرب بود یا
وسط الما و این برج اسد یا جدی یا دلو بود و قمر مشتری بوی
ناظر بود مولود کینه ناپا را خواهد ط از زهر در خانه افتاب
بود مولود هم مند بنود از ترویج و در آن محبت و سوا بیاید و
هم چنین در خانه قمر نماند شایسته و کثیران و بنده زادگان خواهد
و ازان زشت نامی حاصل آید دلایل آنکه زن شوهر باید فرزند لایق
دارد یا نه اگر سهم الاضطراب و سهم الام در یک برج باشند یا مقابل
یکدیگر در ششم دارند و هم چنین اگر بدین خانه یک کوب باشد که
چند موضع افتاب فرزند موضع سهم ابای بد بود یکدیگر را
ندارند و میان مادر و فرزندان سهم و قمر اعتبار کنند و اگر سهم
ترویج الرجال و سهم بروج التصادم بروج مطیع افتد یکدیگر را
دارند و اگر در میان دو سهم محسوس بود میان ایشان خصومت و
شعب بود و اگر محسوس بود هم چنان اگر طالع شوهر سایه طالع زن
بود میان ایشان محبت بود اگر سهم الترویج شوهر در ثور بود
سهم الترویج زن در سنبل شوهر نیز مطیع بود و اگر سهم الترویج
زن در سنبل بود ازان زن در ثور بود زن مرد مطیع بود اگر محسوس

ذکر سهم فرزندان طالع

هر دو سهم الترویج ناظر بود و در هر دو طالع چون انهای سالیان
نخس رسد در میان ایشان مفارقت و طلاق بود دلایل ولادت
کسانی که با محارم خویش جماعت کنند زهر و عطار در طالع و
زحل با زهر دلیل بود مولود با محارم خویش جماعت کند - اگر
برج ثالث حمل و عقرب بود و زهر و مریخ بدان برج ناظر بود
با در باب برادگان و دوستان نا حفاشی کند خصوصاً که زهر
حد مریخ بود و مریخ در حد زهر این حکم که خطاست سهم الترویج
در ثالث مولود با خواهر ششقی یا رضاعی جماعت کند اگر سهم
الترویج در خامس بود مغوس و سعد از وی ساقطه مولود
یا با خواهر زادگان یا با برادر زادگان یا با فرزندان خویش
کنده اگر سهم الولد در برج سایه بود مولود کسی را بزنی کند که
او بود یا با بجای فرزند او دلس که در تاسع پست او محسوس بود سهم
الولد قوی حال در سایه بود و صاحب خامس مستولی بر سایه ازان بود
که وی نکاح فرزندان برای راحت خویش مباح گرداند و اگر سهم
الترویج ناظر بود یا مقارن و رب سهم با سهم مولود یا غلات
و خویشان مادر فساد کند اگر مریخ ناظر باشد ازان به او بیخ
پسند را و افتاب در بروج مشتری کند یا با زن پسند اگر زهری
در خانه زحل بود خصوصاً جدی مولود با کینه و یا بر برادر
و یا زنانی که با او شیر داده باشند فساد کند ط اگر قمر در خانه
مشتری بود و برج منکر بود یا پسند خویش لواطه کند خاصه
که فرزندی محسوس بود مولود زن پدر با وی فساد کند یا برادر

کسانی که با محارم خویش جماعت کنند

در ستر و پنج پنجاه

اگر آفتاب در حد و زهره مخوس بود مولود یا مادر یا کسی که بجای مادر بود فساد کند با اگر قمر در برج سابع بود و این برج خوش بود و زهره ناظر و آفتاب از مقابل بد نشان ناظر مولود میان دو خواهر در نکاح بیچ کند در و اولید کسی نیکه شریع پنهان کند چو خداوند سهم مرغ بود در هفتم بود مولود نکاح نهانی دارد و اگر و مرغ در سادس بود مولود زنان پنهان کند و خواهد که کسی بر او مطلع باشد اگر مشتری زهره بنگردد و نه سهم مرغ و نه پنهان و نه بچدان مولود نکاح پنهانی کند زیرا که مشتری نهانها را اشکالا کند و زحل دلیل نهانی بود و مشتری دلیل اشکالی ه اگر زهره در ثالث بود شریعت در حد و مشتری یا حد و دخوش مولود زنی نهانی خواهد و الا نکری باید در سعادت بزنان و شاری از قبل ایشان چون عطارد در طالع بود در برج مؤنث مولود از زنان مال و خیر و نفع یابد سهم السعاده چون در ثالث بود مشتری بوی ناظر بهر نظر که باشد مولود منافع و جاه یا بلایان زنانه زهره در پست الارض روئد و مشتری ناظر بد و مخوس و زهره در بلای در برج ثابت مولود نیک بخت بود از زنان اگر خدا هفتم در پنجم بود مسعود مولود از زنان توانگری و مراد یابد اگر زهره در خامس بود قوی حال مولود از زنان شادی پند و زهره در ثور مغرب مسعود مولود من التزوج بود در عطارد در سابع در و اولید شعی البته مولود بزنان شاد شود و از ایشان

بوی صاحب غنای لا بدی در حد و شریعت مولود در برج بچانه کند

منافع

منافع یابد و مقابل مولود میهن و التزوج بود و از اموال زنان روزی مند و سود مند و از ایشان مال و جاه یابد اگر اس و زهری و عطارد در دنیادهم باشند پیشتر سعادت مولود از حفته زنانه بود اگر سهم التزوج در سابع و قوی حال شریع مولود نیکو بود با اگر سهم التزوج در یازدهم بود مولود زنی خواهد که قبل از شریع بد و عاشق باشند و از ایشان منافع یابد اگر سهم التزوج در سابع بود مسعود و مخوس ساقط مولود نیک بخت بود بزنان و از ایشان کرامت یابد اگر زهره در طالع مشتری بود قوی حال و از زنان نیک بخت بود در بد بختی مولود بزنان خویش زهره در دوازدهم برج مولود بد بود زهره در دوم در میلاد نهاری و مخوس بوی ناظر مولود بلا پند از زنان زهره در ثالث با نعل و مرغ هم یا بترجیع و مقابل ایشان مولود بر یکی نیک بخت و هر یک چندی زنی خواهد و از آن بلا پند خاص در برج منقلب و اگر زهره در رابع و مخوس بوی ناظر مولود دردی نکند بوده آفتاب بار اس در رتد الارض بر خورداری پندند مولود از زنان اگر قمر در استقبال بود بمقتار مرغ در سادس و این برج خانه زهره بود مولود از زنان ریح و بلا پند و اگر در دواج بود در تاسع و مخوس بوی ناظر از تریع و مقابل مولود بزنان بد بخت بود اگر سهم التزوج در سابع بود و مخوس از قبل زنان فیض و ریح و عله پند 2 اگر سهم التزوج در دوازدهم مخوس همین دلیل بود سهم السعاده مخوس دلیل غم خواهان

منافع

نور

منافع

دلبر مردگان مراد

زنان بیشتر ترنجب و اوفا سد و ردی بود دلایل مردگان زنان مولود
قمر در ماه و مغوس بوی ناظر مولود مصایب زنان بپند -
زهر در ماه بود و زحل و مریخ بوی ناظر مولود مردگان زنان خون
بپند و اگر مریخ منقلب بود بسیار زنان او هلاک شوند و اگر
مریخ زحل باز هم در ماه بوند همین حکم دارند و اگر خداوند
هفتم بود مولود در اجلا زمان هلاک شوند و اگر قمر از مقابل مریخ
در گذشت بود رونده بمقارن زهر و زحل و ایشان در مغرب
باشند مولود بسیار نکاح بود و زنان او هلاک شوند و اگر
عطارد و مریخ بقدر ناظر باشند مولود مصایب ازواج بپند
و اگر زهر در سایه بود و مغوس بوی ناظر و سعور ساقط
مولود زنان خویش را دفن کند ط اگر صاحب سایه محرق بود یا
هابط یا راجع و در نشان بود مولود زنان را دفن کند و اگر در سایه
نخسی بود و صاحب سایه مغوس بود از نظر عطارد و مریخ و مریخ
ناظر نبود مولود از بجهت رشک زن خویش بکشد با اگر مریخ و زهر
در نشان عشر بود مولود زن خویش بکشد و اگر زحل در سایه
بود مولود لیلی و زهر و قمر با وی مقارن زنان مولود هلاک
شوند و اگر زهر در خانه مریخ بوده باشد مولود از زنان خویش
بلا بپند بیشتر از عشق و غیرت هلاک شوند دلایل در اعلا
زنان بیشتر از مریخ عاشق زهر بعد گو اکب که میان هر دو بود
عدد زنان مولود بود - اگر طالع زنان بود از درجه عاشق تا به
مریخ بیشتر و اگر مریخ در وسط السماء بود از مریخ تا مشتری بیشتر هر چه

میان این دو

دلبر در عدد زنان

میان ایشان بود از گو اکب عدد شهران بود دلایل خان هفتم
هیچکس از مرد چنان نیست که طبقات عطارد زیر او که خان
مردان ایشان بوی زحل و مریخ بود و هر که طالع حمل بود خداوند
طالع و خداوند ثامن یکی بود این کسر از مرد نیست سد و با انداز
و هر که طالع ثور و میزان بود و صاحب طالع و ثامن او زهر بود
خداوند طالع و اهیلاج بد است و سبب او بود دلایل که ساینکه
مردان ایشان سبب بیماری بود چون صاحب ثامن مریخ بود
افتاب در مریخ مانی مرد مولود خون بود در رشک و بر حمله
از علمتی که از جراحه شکم یا از درد عضوی از اعضا بود اگر افتاب
بر کسوف در سایه خداوند سایه طالع بود بیماری مولود
و در از بود و از آن هلاکت شود - اگر مریخ مغوس بود در و تله
مرد مولود از عقوبت و اولام بود و اگر افتاب در طالع بود
قمر در سایه و مریخ در عاشق یا و تله الارض و مشتری بد ایشان
ناظر نباشد مرد مولود از جراحه یا احتراق باشد با که و یا
باشد اگر قمر یا مریخ بود در سایه مرد مولود از عاف و ملل خون
باشد دلایل که ساینکه مردان ایشان بد باشد چون قمر در طالع
بود و مغوس بوی ناظر با قمر مغوس متصل بصاحب طالع مرد مولود
بد بود و بزاری و بیخ میرد - اگر قمر در و از دهم بود و مریخ
ناظر و قمر یا یکی از مغوس صاحب ثامن مرد مولود بد بود و اگر
زحل و عطارد و مریخ با مشتری و زهر و طالع باشند مرد مولود
بد بود بار بخوری بسیار و اگر مریخ در سایه بود و قمر ناظر

دلبر مردگان بد

که باشد مرگ مولود بد بود و اگر نخوس بعد از برج سابع بر آید و قمر
ناظر از او تاد مولود نامرک بد بوده اگر ارباب مثلثات را به نخوس
باشند و نخوس بد ایشان ناظر و در نما کن بد باشند مولود یا
بخشی تمام بود و جان دادن بروی بد شواری بود و اگر مشتری
و زهر در هشتم بود مرگ او بد بود و اگر زحل در میلاد دلیل در ثامن
بود مولود را بیخ و بیماری صعب بود و اگر مستولی بجز و اجزاء
یا استقبال مقدم و ارباب مثلثات ایشان نخوس باشند و
نخوس بد ایشان ناظر مرگ مولود زشت بود و بارخ دلیل
کسانی که بر این گناه میزند اگر اس و فریخ و زحل در طالع باشند
مولود بیجا میرند - اگر صاحب مثلثه نخستین برج را به زحل
خانه خویش بود و صاحب ثامن در موضعی بد بود و نخوس
بنظر نخوس مولود بیجا میرد که ناکاه مولود را بکشند و اگر
زحل در ثامن بود در برج منقلب و صاحب طالع ناکاه بین
دلیل کسانی که در باب غریب شوند زحل چون خداوند ثامن و در
برج مای بود و فریخ بوی ناظر مولود در اب هلاک شود -
اگر زحل صاحب ثامن بود و قوی حال در برج مای مولود در
هلاک شود و بیخ هشتم و صاحب او نکند و سهم الموت
و صاحب او زحل و صاحب مثلثه را به اگر این دلیل جلد را پیشتر
در برج مای باشند مولود در اب هلاک شود و اگر زحل و
میخ در عاشر باشند یا قمر در بیجای ای مولود در اب میرد
دلیل کسانی که باقی میزند صاحب را به در سابع در بیخ نای

در سر کفجه

در در این ق شرنه

در در این ق شرنه

لا حول و لا قوة الا بالله

مولود باقی بسوزد - قمر با میخ در بیخ هشتم مولود باقی بسوزد و
اگر دلیل مرگ جلد در بیخ ناری باشند مولود باقی بسوزد و اگر قمر
سابع بود و میخ و افتاب بوی ناظر باشند یکی از سابع و دیگری از
عاشر مولود باقی بسوزد و اگر قمر در و تکی بود یا در یایل و مشتری از
وی ساقط و بیخ ناری بود و نخوس بوی ناظر مولود باقی بسوزد
دلیل و باید کسانی که از بالا بپشتند اگر افتاب در ثامن بود و غریب
و نخوس و صاحب هشتم نخوس بود بنظر نخوس مولود از بالا بپشتند
- اگر قمر در و تکی بود از او تاد یا مایل و مشتری در بیخ غریب در
ذیل در بیخ ثالث ارضی بود از بالا بپشتند و اگر زحل مستولی بود
در بیخ ثامن و در سابع یا طالع بود ارضی و افتاب در وی بود
مولود از موضع بلند بپشتند و اگر صاحب سابع نخوس بود در کا
و قمر نخوس بود مولود از بالا بپشتند و اگر میخ و مشتری در مغرب
باشند و سعود بوتند ارض ناظر نباشند مولود از مکان بلند
بپشتند و اگر قمر در عاشر بود و نخوس بود مقابل او بنای بلند بود
بپشتند و از آن هلاک شود دلیل کسانی که از بالا بپشتند هر که طالع
بود و زحل در جوزا یا قمر در و تکی بمقارن زحل و میخ از زحل بیخ
مولود از بالا بپشتند - هر که طالع اسد بود و زحل در وی و افتاب در
جدی با میخ و مشتری که صاحب ثامن است در جوزا مقارن
از بالا بپشتند هر که طالع جوزا بود و قمر در طالع بتربیع افتاب و عطا
در دلو مقارن میخ مولود از بالا هلاک شود هر که طالع جوزا بود
و قمر در ششم در جوزا و مشتری در دلو بتربیع قمر افتاب یا زحل

دلیل از بالا بپشتند

دلیل از بالا بپشتند

۱۱

درجدهی درجات مظلّم مولود را خطر بود از ابله و بود که چشم او از ابله هلاک شده اگر طالع نثر بود آفتاب در وی و قدر در مخرج درج عقرب بر مقابل شرف و مشتری و عطارد در محل اقطاب از فترتین و مریخ در سنبل مقوم در دوازدهم درجه از ستارگان مولود از ابله میرد و چون شیر هیلاج یا درج طالع یا فترتین بتربیع هر دو بخش رسید یا مقادیر زحل و تربیع مریخ یا مقادیر مریخ و تربیع نحسین و ازین دو بخش یکی در نشان بود مولود از ابله میرد دلایل کسانیکه ایشانرا زهر دهند اگر صاحب ثامن در برجی غریب بود و بنظر مریخ و زحل مخوس در عقرب یا طالع یا خوت مولود را مبارک بود تا حیوانی قاتل - اگر زهر صاحب ثامن بود مولود از جیل و داوری زنان میرد - اگر زهر خدا ثامن بود و مخوس و بیج - ثامن مخوس و مولود بمسقی میرد - چون طالع نثر بود و زهر دوی و مریخ در عاشر بتربیع زهر مولود دشمنی دارد و همد و بدان میرد دلایل کسانیکه ایشانرا از سیاه هلاکت بود خداوند دوازدهم اگر با زحل بود در طالع بود مولود سیاه خورد و مولود صید سیاه و غیران دوست دارد - اگر هم السعابه در نشان بود و مخی بوی ناظر بود و بطالع مولود را سیاه خورد - چون قدر در وقت بود یا در مایل الوند و مشتری در برج غریب در زایل الوند در برج ذی اربع قوایم خاصه اسد مولود سیاه خورد - چون قدر بمقادیر زحل بود و مریخ در عاشر این برج اندوات القوایم باشند یا سنبل مولود کسب سیاه خورد

دلایل مردن

دلایل حیوانی هلاک شود

دلایل نیک

دلایل کسانیکه از خمر خوردن بسیار میرند هر که طالع سرطان بود با اول درجه و آفتاب در خمر خوردن بود و زحل در پنجم درجه جدی و مریخ در محل و عطارد تحت الشعاع و قدر در عقرب شمالی یا بطول مولود از خمر خوردن بسیار میرد - هر که طالع جوزا بود و مشتری و زنب مجتمع در طالع و آفتاب و عطارد در دلو مقادیر و قدر در عقرب مقادیر مریخ و زحل در میزان و زهر در جدهی در نشان بتربیع زحل مولود از خمر خوردن بسیار میرد دلایل کسانیکه ایشانرا بردار کنند یا گردن بزنند صاحب پست الحقیق چون در سیاه بود و مریخ صاحب سیاه مولود را گردن زنند - چون مریخ در وقت عاشر بود و قدر در سیاه و سعود بقدر ناظر نبود مولود دزدان کشنده چون خداوند سیاه آفتاب بود و در سیاه بود و مخوس و قدر متصل بوی مخوس یا فاسد با حتران مولود ملوک بسیار است بکشند یا برادر کنند - اگر آفتاب منکسف بود در برج سیاه و سادس و هفتاد ساعت از کسوف نکند نشسته باشد تا وقت ولادت و قدر بمقادیر یا تربیع مریخ بود بعد از آن مولود سعیا را بکشند اگر زحل یا مریخ در عاشر بود و دیگر بخش در مقابل در وقت لایض مولود را بکشند یا بردار کنند و اگر مریخ در عاشر بود در حظوظ خویش مؤالید طنای و قدر در عقرب و سعود از وی ساقط مولود را باهن بکشند را گردن در نشان بود و مشتری و زهره و زحل با وی بود مولود را بظلم بکشند یا بردار کنند اگر در برج هولیک بود و مشتری در

دلایل سار از خمر خوردن میرند

دلایل بردار کشیدن

طالع بود و قدر در غرب و مریخ از تریب ناظر مولود را بکشند طالع
زحل و مریخ در غرب یا و تد الارض بودند عاقبت مولود قتل بود
اگر زحل و مشتری و عطارد و مریخ در طالع بودند مولود در وصف
ناگاه بکشند اگر مریخ در ثامن بود مخوس مولود بنمشیر بکشند
و اگر مستولی بر ثامن مریخ بود مخوس هم چنین دلایل کسانی که خودی
هلاک کنند شمس و قمر و مشتری و زهره چون مدعا شر باشند
و زحل و مریخ بدیشان ناظر خاصه یکی از ایشان صاحب جن
بود مولود خویشی را بکشند - چون بوج سابع و صاحب او
مخوس بودند و صاحب سابع از طالع سابع ناظر باشد مولود خودی
را بکشند و حکیم فضل محمود خوارزمی در مد رس نظامی در در
سند عشرین و خمس مائده خود را بکار و وقت ایش بکشد و طالع
بدین شکل بود چون زحل و مریخ در برج عاشر باشند و خداوند
طالع مخوس بود و قمر منصرفا صاحب طالع در برج که بطالع بنکد
مولود خویشی را هلاک کند ، اگر زهره در سابع بود و قمر در طالع
و مخوس بوی ناظر مولود بسبب زنی بود دلیل قتل با سابع
ذنان سهم الزویج در ثامن و صاحب ثامن مخوس مولود را بدین
بکشند - اگر مستولی بر سابع زهره بود و در سادس بود محصور
میان دو غص مولود را بسبب کزنی بکشند اگر بجای زهره مشتری
بود یعنی که مشتری در سابع بود و قمر در طالع مخوس بوی ناظر
مولود بسبب کزنی فرزند بود ، اگر قمر در سابع بود و قمر در طالع
و مخوس بوی ناظر مولود را بر ابدان بکشند ، اگر زحل در طالع بود

طالع بود و قدر در غرب و مریخ از تریب ناظر مولود را بکشند طالع

دلیل خود را هلاک کند

طالع بود و قدر در غرب و مریخ از تریب ناظر مولود را بکشند طالع

بکشد

بدین صفت که یاد کردیم مولود را مادر بکشد دلایل کسانی که
مولد ایشان پنهانی بود و صاحب مثلثه رابع اگر در رابع یا ثانی
بود مولود پنهان میرد و کس او دادن نکند و بروی نماز نکند
- اگر صاحب ثانی تحت الشعاع بود مولود پنهان میرد ، اگر خدا
عاشق و واحد بیشتر و ثالث مخوس باشند و قمر متصل بودند بخوس
مولود بسبب خویشان و دوستان پنهان میرد چنانکه مولود او
پنهان بود و پیدا نشود ، اگر خداوند ثامن و خداوند سابع
و کواکب مستولی در ثامن در برج رابع بودند تحت الارض یا تحت
الشعاع مولود پنهان میرد دلایل کسانی که در وطن خویش میرند صاحب
ثامن چون در ثامن بودند در خانه خویش مولود در وطن خویش
میرد - چون صاحب ثامن و برج ثامن مستوی باشد مولود در وطن پیرد
و چون مشتری و زهره از تکلیف مریخ ناظر باشند و زحل بدین
ناظر نباشد مولود در وطن میرد ، اگر مریخ در طالع بود و مشتری
بوی ناظر از تکلیف مولود در شهر و خان خویش میرد دلایل
کسانی که در عزت میرند و خداوند ثامن در ثانی عاشر بود در
سفر میرد - چون صاحب رابع در هبوط یا وبال یا ثانی عاشر
یا سادس یا ثامن بود مولود در عزت میرد و چون قمر در سابع بود
در میلاد ناری و تحت الشعاع بود متصل بخوس مولود در عزت
میرد ، چون زحل خداوند ثامن بود و مریخ ناظر بوی در برج
عزیم مولود در عزت میرد ، چون خداوند هشتم بود و مخوس بود
و برج هشتم مخوس بود و مشتری در برج غریب مولود در عزت میرد

دلیل پنهان کردن

طالع بود و قدر در غرب و مریخ از تریب ناظر مولود را بکشند طالع

دلیل در وطن مردن

دلیل در عزت مردن

بکشد

و چون زهره و زحل و مریخ و قمر در نهم باشند مولود از کسب و
 و نشانی در غربت میرد و او را سباع بخورند و چون صاحب
 ثامن را صاحبش در برنج بود که در ناخا او را خطی بنویسند
 در غربت میرد چون آفتاب در خط عاشق بود و مریخ بوی
 بمقابل مولود در غربت میرد دلایل اوقات مرک مولود هر که
 در اجتماع زاید در استقبال میرد و اعتبار این بخداوند است
 و لا دست از ساعات معوجه اگر خداوند ساعت آفتاب
 مرک یوم الاربعاء یا لیلۃ الاحد بود اگر قمر در مرک یوم الخميس
 یا لیلۃ الاثین بود اگر زحل بود مرک یوم الثلاثاء یا لیلۃ السبت
 بود اگر مشتری بود مرک یوم الاحد یا لیلۃ الخميس بود اگر مریخ
 بود مرک یوم الجعد یا لیلۃ الثلاثاء بود اگر زهره بود یوم الاربعاء
 بود یا لیلۃ الجعد اگر عطارد بود یوم السبت بود یا لیلۃ الاربعاء
 مستولی بر دلیل مرک بگوید وقت مرک آن روز بود یا اثبت که
 آن کوکب بر آن دلالت کند دلایل در احکام خانم نهم اگر صاحب
 ناسخ در طالع قوی حال بود و از خوش ساقط مولود را سفر موافق
 آید و با نشاط بود اگر قمر در سوم بود مشرق بری از تحت الشعاع
 مولود از اسفار اشغاع یابد اگر قمر در پنج بود و مشتری در مریخ بوی
 ناظر دلیل نشاط و شامی بود در سفر اگر سعور در ناسخ بود
 بسفر اشغاع یابد و هیچ سفر نکند الا که از آن شادی پدید خاصه
 که صاحب ناسخ سعور و قوی حال بوده اگر آفتاب و زهره عطارد
 در ناسخ باشند مولود منافع بسیار بود در سفر و اگر قمر در پنج

دلر او ناسخ مرک

مؤنت

مؤنت بود بسیار و آن برج ناسخ بود مولود خداوند اسفار
 بود و از آن بزرگی و سعادت یابد اگر قمر و خداوند خان را در بیت
 السفر سعور باشند مولود بسیار منفعت بیند از سفر خاصه
 که قمر و زهره در این خانه سعور باشند صاحب طالع در
 ناسخ بود و صاحب ناسخ مولود نشاد دل بود بفر و از آن
 فواید یابد ط اگر قمر بعد از ولادت در روز سوم سعور بود
 و بعدی پیوند دو این سعد قوی حال بود مشرق مولود مسعود
 و با منفعت بود از سفر اگر این کوکب خمس مشرق بود فاما در
 خویش بود مولود سفرهای دراز با منفعت کند و بسیار سفر و بسیار
 بود اگر صاحب ناسخ در وندی بود قوی حال و غویس از وند سا
 مولود سعور بود در سفر و از آن دفعه و کرامت یابد و سعادت
 و محترمی و فرمان او در غربت نه در سفر خویش دلایل که این سفر
 کنند و چنان فرزند چون مشتری و زهره در خامس باشند
 ولادت در سفر بود هرگز هیچ جامتوطن نشود چون عطارد در
 عاشق بود بری از شعاع و مریخ مقابله وی یا بوی ناظر بود و
 از وطن خویش هجرت کند و هرگز باز ناخا نیاید اگر زحل در
 بود و با هر دو برج زحل دلیل حرکت مولود بود بسفر و در هر که یابد
 نیاید دلایل که این سفر کنند و باز آیند زحل چون در خانه خویش
 بود مولود سفر و دست کند و زود باز آید چون مریخ در طالع
 بود و او را حظی بود در خانه سفر مولود سفر دراز کند و باز وطن
 آید اگر زهره و با مشتری و عطارد بهتر میکند مولود اسفار بسیار

سفر و زحل

دلیل سفر کردن بخانه
نرسند

دلیل سفر باز آید

دلیل بر زمان در در

کند و عاقبت بوطن اید دلایل گمان که سفر ایشان از زبان دارچین
مخوس در طالع باشند و صاحب طالع فاسد بود مولود از سفر
ریخ بیند و مکر در سفر بوی رسد چون قمر در ثلث بود
در میلاد نهاری و مخوس بوی ناظر در ریخ ثالث در ریخ مذکور
مولود از سفر ریخ بیند و در سفر تکبته با بوی رسد چون موج
و زهره در خاص باشند و قمر بتدیس بر ایغان ناظر مولود
سفر کند بسیار کند و از آن ریخ و بلا بیند اگر قمر در تاسع بود در
میلاد روزی مولود در سفر بهما رشود و بلا بوی رسد اگر
نعل و زهره و موج و قمر در خان سفر باشند مولود در سفر ریخ
رسد و از فواید سفر محروم ماند و اگر ریخ بطالع ناظر بود از غلظت
و قمر بقار ریخ بود مولود اسفار با هول و یا مصایب افتد و از آن
ریخ بیند اگر ریخ در خان عطار بود مولود اسفار بسیار کند
و بدان زیاده فایده و منفعتی نرسد اگر صاحب بیت السفر
تحت الشعاع بود مولود از وطن خویش بگریخت اگر صاحب بیت
السفر در ریخ مالی بود و صاحب طالع از وی مخوس مولود سفر
دبیا کند و بلا کشند از دریا اگر صاحب بیت السفر ریخ بود
و صاحب طالع ناظر و قمر از ریخ و مقابل بوی ناظر و سعود
ساقط مولود در سفر بلا کشند با اگر ارباب مثلثات افتاب
بر و در قمر شب ساقط بودند از زمین و ساقط از او تا در قمر
مولود در سفر ریخ و مشقة کشند با اگر دلایل سفر مخوس باشند
در طالع مولود در سفر بهما ری و غارت کنند خصوصاً در سا

که دلایل

که دلایل بخوبی و اینها بلذات باز خوانند اگر مستولی بر خاند
سهام سفر مخوس بودند در ریخ مای مولود سفر دریا کند و از آن
بلا و ریخ بوی رسد خاصه که آن مخصوصه از نخل بود اگر از
تریخ بود ریخ از زردان و حوامیان و اهل سلاج کشند و اگر از
ادلا در ریخ ارضی باشند این سفر در پیمان و بوادی کند بنا که
صاحب طالع زوی بصاحب بیت سفر دارد مولود سفر در
دارد و از آن زیاده منفعتی نیاید اگر صاحب بیت السفر تریخ
بصاحب طالع دهد مولود در سفر کردن مضطر بود و هیچ خیر
در سفر نبود اگر صاحب طالع منصرف بود از صاحب بیت
السفر مولود سفر دشمن دارد و اگر صاحب بیت السفر منصرف
بود از صاحب طالع مولود سفر دست دارد و همیشه ریخ سفر
سفر باشد اما او را سفر کمی موافق آید و بیشتر از هوساری
که کند در سفر باطل شود دلایل شناختن آنکه سفر از کدام افتاد
کند اگر زمین در اربع شرق باشند سفر از جانب مشرق و
قبل کند و هم چنین دلایل سفر و اگر زمین و دلایل سفر و اگر زمین
و دلایل سفر غرب باشند سفر از جانب شمال و مغرب کند
و اگر در ریخ ذو جسدین و منقلب باشد زود زود از سفر
افتد و اگر ریخ ثابت دیواید ریخ دل موافق شناختن آنکه موافق
تر بود مولود در سفر بنکد کوکبی که قوتی است تا حدی که
کوکب بدان دل کند او را موافق افتد اگر ارباب خانهای
زمین و صاحب طالع در هبوط و وبال باشند به ریخ جانب

دلیل کدام نواهر کند

دلیل اعتقاد نیکو

اورا اختیار سفر نیاید کرده اگر مزخ در دم بود مولود با هم
و هر اس از خانه بیاید که بخت و جانب مشرق اورا اولیتر باشد
دلیل دین و اعتقاد نیکو اگر صاحب تاسع سعد بود در طالع
مولود پاک دین بود و اگر غرض بود مولود بد اعتقاد بود و خصوصاً
کند در اعتقاد خویش - اگر عطارد در خانه مشتری بود مولود
متدین بود اگر افتاب با قمر در تاسع بود قوی حال مولود نیکو
اعتقاد بود اگر کوکب از طالع ساقط بودند و طرز عطارد با
مشتری این کوکب دو یا یکدیگر مقارن باشند یا متصل
مولود نیکو اعتقاد بوده اگر سهم السعاده و سهم الغیب و سهم
الدین در بیوت وحد و نیکو باشند مولود پاک دین بود و اگر
بویج تاسع از بیوت سعود باشد و ثابت بود و مزخ در وقت
بد و ناظر نبود از بیع مولود پاک اعتقاد بود و اگر خداوند ثانی
و تاسع از نخوس بر وی بودند مولود پاک دین بود اگر تاسع
در تاسع یا ثالث بود بعباده و زهد معروف بود و اگر غلط
فهم بر تثلیث سعدی بود و افتاب از تثلیث یا استدین بر وی
ناظر بود یا قمر مولود نیکو مذهب بود اگر قمر در تاسع بر
مقارن عطارد بود مولود امام مسلمانان و مستشرق بود یا
اگر قمر در خانه مشتری هم بود در تاسع و قوی حال هم دلیل تقوی
و حسن عباده بود چون سهم الدین مشتری متصل بود
مولود نیکو اعتقاد بود چون بویج هم شرف مشتری بود یا
شرف افتاب یا شرف زهر مولود اعتقاد نیکو داد دلیل کمال

که به نظر

که بد اعتقاد باشند اگر عطارد در خانه متصل بود و هر دو در طالع
حظی باشند مولود منافق بود ظاهر او را اعتقاد خلاف بود
- اگر عطارد در هم بود و با حظی دار و مزخ بر بیع وی مولود
با طلاله و اگر بویج تاسع منقلب بود و صاحبش در بیع منقلب
مولود بربیک مذهب قرار نگیرد اگر زنب در ثالث یا تاسع بود
و سهم بود بر هر مذهب قرار نگیرد چون سهم الدین مقارن مزخ
یا بیع و مقابلها بود مولود بد اعتقاد بود و اگر از نظر مشتری
دور بود اگر عطارد در سابع مقارن زحل بود مولود بد اعتقاد
بود اگر زحل و مشتری در تاسع مقارن باشند و با مزخ و زحل
مخمس یا زنب دلیل اعتقاد بد بود و اگر سهم الدین در ثانی و
سادس و ثانی عشر بود دلیل اعتقاد بد بود اگر سهم الدین
در ثانی و زحل در خانه مشتری دلیل اعتقاد بد بود خاصه که
راجع یا مخوس بود دلایل گسائیکه از مذاهب مذهب دیگر نقل
کنند اگر مستولی بر بویج هم راجع بود مولود از مذاهب اصل
خویش اشغال کند اگر مع رجوع مخوس بود از آن هیچ حظی نماند
اگر مزخ در تاسع بود در بیع منقلب مولود از دینی بد بی نقل
کند اگر عطارد در حد و خانه مزخ بود راجع و در طالع حظی نماند
مولود از اسلام بر کور و مرتد شود دلایل گسائیکه خواهی نیکو
و خوابهای بد بیند هر که سهم الغیب مخوس بود و مستولی
بر طالع عطارد بود و مشتری ناظر خوابهای دست بیند
که بتعجب حاجت نیاید - اگر مشتری در تاسع بود در صیلا در

که از آن مذاهب دیگر بود

دین خود را نیکو بد

مولود خوارهای دروغ بسیار پند با هول و هر تعبیر که کند است
بود و اگر مشتری درین خانه محترق شود در لیل طب و اشیا حسی
بود خداوند تا سح در یازدهم دلیل خوارهای نیکو بود و تعبیر
دانستن و کناردن، اگر عطار در باقر در تاسع بود و در جزو یا سینه
یا نوری یا سلطان و سهم الغیب با وی بود خوارهای نیکو پند
و از غرایب خبر دهد در لیل شناختن آنکه از علم منفعت و عزت
یابند عطار چون در طالع حظی دارد یا در برج نهم یا سیم بود
و مشتری بوی ناظر بود مولود از علم منفعت و حومت و دولت
یابد. اگر قمر در قوس یا در حوت بود و این دو برج یکی تا طالع بود
در میلاد شبی مولود از علم خویش بهره تمام یابد، اگر سهم
السعاده یا سهم العلم مقارن بود در تاسع یا در ثلث و سعده
بدیشان بود بنظر مقبول مولود از علم برخوردار یابد و دلیل
اصناف علوم پیش ازین گفته شده است دلایل حکام خانان
دلیل سلطانی بود اگر میان مستولی بر طالع و عاشر و انصاف
بود خداوند طالع را جاه بود و اگر نبود مد بر بود با رباب
مثلثات نیز نوبت نکرد و اگر هر سه قوی حال باشند مولود عمر
در حومت بود و هر کدام که قوی حال بود در آن پیوت محترم بود
مثله بخش اول عمر و در قیم میان عمر و سوم اخری مثلثه در
ثلث و مثلثه سوم سدس اگر نعل بشبید روتدی بود و
میخ بریزد روتدی آن و تد طالع یا عاشر بود مولود با جاه
و حومت و ولایت بود چون از سالهای کوچک نعل با میخ

دلائل اصناف

انوار ولادت

و مدت ولادت چند بطالع آن برج بود یا سال مزخ چون دلیل
عمر بود و در او تاد بود مولود از همه عمل مطالبه و مصادق
و قید و حبس کشد. اگر نعل در او تاد بود و دلیل عمل بود مولود
حبس و عذاب از همه عمل مبتلا شود. خداوند حد در عا
حظی تمام دارد در عمل چون صاحب طالع بد وجه شرف خدا
عاشر رسد بشیر سوی یابد وجه خداوند عاشر یابد رجب شرف
عاشر دلیل عمل بود، اگر تیر در وجه طالع با قناب یا هیلاج بجد
خداوند عاشر رسد یا بجد خداوند شرف عاشر در آن مدت
ولایت و عمل و اول بود دلیل در شناختن عمل و ولایت در
وسط انما، قایم مقام هیلاج بود و در وجه مستولی بروی
قایم مقام کند خداوند ناظر بنفایده و بکا حد بعاش نه نوبت درین
باب اعتبار کند هم چنان که بعاش و طالع اعتبار کند مدت
ولایت خاندان ها را بد وجه جزو قران با طالع قران اعتبار
کند و از هیلاج هند و کند خداوند مستولی توان در وجه کرده و
برصد و بیست سال زیاده دولت هیچ اعتبار نکند فصل
ضایع و خفته را از برج عاشر باید نکرست چون دلایل حقه ازین
خانه گرفتند دلایل نامکان و وقت قران اگر دلیل استان
انتهی بود و قمر بوی ناظر مولود نیک بود و اگر میخ نکر در
بود و اگر ببطار نکر یکی بود که نامه برد و رسولی کند اگر عطا
در برج ذوابع توام بود خاصه قوس مولود مکاری بود و اگر
مشتری بوطار ناظر بود مولود خال بود و اگر در مقارن عطار

فصل ضایع و خفته

بود سقا بود اگر افتاب بقر نکرده و قمر در شرف بود مولود بر یلبود
اگر نعل دلیل عمل بود و در سرطان بود مولود کاز بود و اگر در سنبله
بود اگر در قوس بود مای بود اگر در جوزا بود جولا بود و اگر در ثور
جدی بود بر زکری بود و اگر در حوت بود مؤلف اب و حافظان
بود دلیل خنثا زان و خلا لان اگر قمر دلیل بود عمل و با مرغ بود
در سرطان و زهره از سقا بله ناظر بود مولود دیگر که فروش بود
- اگر زهره دلیل عمل بود در برج ماری و مشتری در برج مانی
بود و بوی ناظر مولود روغن فروش بود اگر نعل با مشتری
بود و مشتری فاسد بود بقطر فروش بوده اگر زهره دلیل عمل بود
و در وندارض و قمر با وی بنا بود دلیل قرار اگر عطارد در جدی
بود و هیچ بیروی مستول مولود قرار کنی دار بود دلگامان
اگر نعل دلیل عمل بود و در حمل بود و هیچ سعد بد و ناظر نباشد
مولود گناس بود و نجاست هر یال کند - اگر نعل در حمل بود
بنعل ناظر از بیوت یا حد و در نعل و اثنا عشیق قمر از بیوت با
حد و نعل بود در وند یا نایل الوند مولود گناس بود اگر
در طالع بود و نعل بوی ناظر و کواکب در بیوت و حد و کواکب
مولود گناس بود دلیل کسان کنی فروش کنند و تیر تراشد
اگر قمر دلیل عمل بود در برج مانی و عطارد بوی ناظر از برج
مانی مولود گناس فروش بود و اگر قمر ناظر بود چون نیزه
فروشند اگر قمر تحت اشعاع بود مولود بی چیز مان فروشند اگر
عطارد در حوت بود و دلیل عمل بود در جدی و در نحوس بود مولود

دفعه فروش کنند

تیر و کواکب

حسب روح فروش بود اگر عطارد بنعل ناظر بود از سرطان و
نعل در جدی مولود چوب تیر فروش در کلیل تماران و عراقیان
شهره و شیرین فروختن اگر افتاب دلیل عمل بود بنعل مینگردان
ثور مولود خما فروشند اگر مشتری دلیل عمل بود در برج مانی
بود نحوس مولود خما فروشند - اگر افتاب بنعل ناظر بود از
سنبله مولود زیتون فروشند اگر نعل در جدی کار فروش
بود اگر زهره بنعل ناظر بود و دلیل عمل افتاب بود و زهره در
سنبله بود مولود با نزل و توایل فروشند اگر قمر با نعل در جدی
بود و زهره از برج حیوانی برایشان ناظر بی فروشند اگر افتاب
دلیل عمل بود بنعل نکرده از ثور و زهره با قمر بود در طالع ماری
دبر و ناظر فروشند و حلوانی بود اگر نعل دلیل عمل بود و در
بود و مرغ بوی ناظر و زهره در برج مانی مولود باس بود
اگر افتاب دلیل عمل بود و مشتری در شرف بود و زهره با قمر
در طالع مولود شکر و فایند فروشند دلایل از امان اگر زهره و
قمر در وند سایه بود و قمر بدیشان ناظر مولود نقره بود اگر
قمر در سایه بود و زهره در طالع و قمر بدیشان ناظر مولود نقره
بود و معاش او امان بود دلایل قضای اگر قمر دلیل عمل بود و
در بیت العمل بود در برج حیوانی دلیل قضای بود و جغای
خاصه که مشتری از برج حیوانی قمر ناظر باشد اگر زهره از
برج حیوانی باشد کاکوشد دلایل قضای و جوا حان اگر قمر
دلیل عمل بود در عاشر بود در برج حیوانی و زهره از برج حیوانی

دلیل قضای

دلیل قضای

بوی ناظر مولود فساد بود و اگر عطار در نظر دارد و مریخ دلیل
عل بود در برج حیوانی و زهره ناظر مولود در فساد است و
کما از آن منافع یابد دلایل خبا از آن و طباطبایان اگر مریخ دلیل عمل بود
و در برج حیوانی و زحل از برج ناری بوی ناظر مولود خبا
و عطاخ بود و اگر برج مائی بود و غنک بود دلایل صافان چون
افتاب دلیل عمل بود صاحب ثانی ته پیر بوی بهد از برج ناری
مولود صیرفی بود اگر قمر ناظر بود ان صیارف مرکب بود اگر زحل
در حمل بود و افتاب از قوس بوی ناظر مولود صیرفی بود یا زحل
صاحب ثانی با زحل در حمل بود و افتاب از قوس ناظر مولود در
ان معادن بیرون اند اگر افتاب ناسد ناظر بود سیم کوب بود اگر
ان اقل قوس بود ناظر عمل برای کند از صیرفی و خالی و غیر آن
اگر زهره دلیل عمل بود یا افتاب بود مولود با هری بود اگر مریخ
بدیشان ناظر باشد کمی که بود اگر صاحب عمل زهره بود و
در برج مائی و مریخ از برج ناری بوی ناظر مولود در جهان و مریخ
فروشد اگر زحل در برج مائی بود دلیل عمل و زهره بوی ناظر بود
فروشد بی قیمت اگر زهره دلیل عمل بود در جوار بود یا زحل مولود
جواهر میانه فروشد اگر زحل در برج مائی بود و کوهی بود بوی
ناظر نبود کوش مائی و صدف و چیزهای قیمت فروشد
دلایل بکینه کمان اگر زهره با زحل در حمل بود مولود بکینه کوهی
و اگر زهره ناسد بصل ناظر بود دلیل عمل بود مولود بکینه
که بود اگر زحل در نظر بود و زهره بوی ناظر ان سرطان و مریخ از

در خبا از آن

برج ناری

بوی ناری بکینه منقوش بود دلایل خبا از آن و سفال فروشان
اگر زحل در نظر بود و مشتری بوی ناظر از سرطان و مریخ ناظر
از برج ناری مولود گاسد فروشد اگر افتاب و مریخ بهم نکلند افتاب
از سرطان و مریخ از برج ناری خرد و سبکند و فروشد اگر قمر از برج
نکو در سبوه های سبز صافان فروشد اگر مشتری نکود از جدی
بزحل هم این دلیل بود اگر زحل نکود از حمل بوی ناظر بود از جدی مولود
خشت در کوه و هکد فروشد دلایل کهن تابان اگر زحل در حمل بود
و جلد کواکب از وی ساقط مولود کربا بر طاقش کند اگر صاحب حمل
مخفی بود در برج ناری و مریخ بوی ناظر از برج مائی مولود در
تابد اگر مشتری ناظر بود دم خشت و کج تابد دلایل صیادان
ماهی اگر مریخ دلیل عمل بود و بزحل ناظر بود مولود ماهی فروشد
اگر دلیل عطار بود و زهره ناظر از برج مائی مولود مائی خورد
فروشد و اگر بجای مشتری بود بوی ناظر باشد ماهی بزرگ
فروشد اگر دلیل در برج مائی بود و مریخ مائی بوی ناظر بود
ماهی خورد فروشد اگر دلیل عمل قمر بود و ناقص بود در نور مشتری
بوی ناظر بود از برج حیوانی و مشتری مغرب بود ماهی شود
بزرگ فروشد دلایل مرغ فروشان چون جدی خانه عمل بود
عطار بوی ناظر از برج حیوانی دلیل پیم مرغ و باز و چرخ بود
اگر زهره ناظر بود دلیل پیم کبوتر و قمری و دریا بود اگر بکانه
زهره قمر بود دلیل پیم مرغان خانگی بود و اگر قمر در برج الجوزی
فروشد اگر زحل در برج آبی بود کلاغ و ناز و امثال آن فروشد

در خبا از آن

در کهن تابان

در صیادان

در مرغ فروشان

اگر دلیل عمل عطارد بود شهابت الشعاع بود دلیل بیخ کجشک
و سمان بود و امثال این دلایل خاصی از ستوران از اشتر و اسب
و استر و کاک و کوسفند اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب جاد
بوی ناظر بود از بیخ ذوابع قوایم مولود دل اسب است
بود اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب سادس زهن بود و بوی
ناظر بود مولود شتر فروشد اگر مشتری دلیل عمل بود و عطا
صاحب سادس و بوی ناظر مولود دراز گوش فروشد اگر
بجای عطارد فرو شود مولود کاکا و فروشد اگر بجای قمر افتاب بود
یعنی که مشتری دلیل عمل بود و افتاب صاحب سادس ناظر
مشتری مولود اسب و استر فروشد اگر دلیل عمل مشتری بود
و هیچ کوب بوی ناظر نبود مولود کوسفند فروشد اگر مکان
صاحب ثانی صاحب ثالث و ناسع بود و بیخ ذوابع قوایم
باشد مولود شیر و ماست و جفات فروشد دلایل خاصی
بندهگان چون مشتری صاحب پیت عمل بود و صاحب بیخ
سادس بوی ناظر از بیخ حیوانی مولود نحاس بندهگان بود
اگر خداوند سادس زهن بود مولود کینزگان مغنی فروشد
اگر خداوند سادس بیخ بود با زحل مولود کینزگان مغنی فروشد
اگر خداوند سادس بیخ بود با زحل کینزگان و حبش و هند
فروشد اگر بجای زحل عطارد بود کینزگان و غلامان خود
فروشد اگر بجای عطارد فرو بود یا افتاب با حار فروشد زیرا که
نیمین دلیل بندگی نباشند دلایل باغان و پوست فروشا

مدر باغان

الارض

اگر زحل دلیل عمل بود در لود و مشتری بوی ناظر مولود چرم فروشد
بود اگر زحل دلیل عمل بود در لود و مشتری بوی ناظر از بیخ حیوان
بپست رو باه و پوستین سمور و غیره فروشد و امثال این و اگر
افتاب نکند کجخت و امثال این فروشد اگر زحل دلیل عمل بود و
مشتری انجوزا بوی ناظر از بیخ فروشد دلایل و طاقان و حجاب
اگر زحل دلیل عمل بود در لود و عطارد از جوزا بوی ناظر مولود
کتاب فروش بود و اگر مشتری دلیل عمل بود و در بیخ حیوان
عطارد بوی ناظر مولود مجلد بود خاصه که طالع سلطان بود
و عاشر محل انحوت اگر زحل در جدی بود و عطارد از سنبله
بوی ناظر کتاب و کاکا فروشد اگر عطارد راجع بود مجلد
کتاب کند اگر بیخ مشتری بیکد یک ناظر باشند یکی از بیخ
بادی و یکی از بیخ حیوانی از او نادر عطارد مخارج ایشان
بود مولود مجلد بود دلیل حناطان و از فروشان عطارد
چون صاحب عمل بود در بیخ بنایی و زحل بوی ناظر از بیخ
بنایی مولود حناط بود اگر زحل دلیل عمل بود در جدی بود و
قمر انور بوی ناظر مولود خوب فروشد اگر عطارد صاحب
عمل بود با زحل در جدی و قمر سنبله بهر دو ناظر عدس بود
فروشد اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور هیچ کوب بوی ناظر بود
مولود عدس فروش بود اگر مشتری ناظر بود جمل خوب فرو
و اگر ناظر بر زحل بیخ بود از سنبله کجند فروشد اگر افتاب بر زحل
نکرد از سنبله و زحل در ثور بود مولود صیوع و غله فروشد اگر قمر

در صحافان

ناتوان

سوروش

باز حل بود در نور مولود خوب فروشد اگر زحل در ثور بود و قمر
انجمنی بوی ناظر خوب فروشد اگر افتاب از جدی ناظر بود
کندم اگر قمر از سنبل نکرده کندم فروشد دلائل حکیم صوف و
پلاس و منند فروشان چون کواکب حل در برج حیوانی بود و این
کوکب دلیل خانم بود مولود چشم و موی حیوانات فروشد
اگر مشتری ناظر بود طیلسان و کلیم و غیره فروشد اگر زحل بود
پلاس و جل شال فروشد اگر ناظر عطارد بود کواکب حل زهر
جام خواب فروشد اگر زحل در دلو بود دلیل عمل بود و قمر از حمل
یا عقرب بوی ناظر مولود صوف و کلیم فروشد دلائل بزبان
زهر چون با عطارد بود در عاشر در برجی ثابت و عطارد بود
ناظر از برج ثابت دلیل بزازی و جامه فروشی بود اگر یکی در برج
بنات دلیل بزندی و جامه فروشی بود اگر یکی در برج بنانی بود
و دیگری در برج حیوانی ملج و کتاب فروشد اگر زحل در جدی
بود و عطارد از سنبل بوی ناظر مقنع و جامه زنان فروشد
اگر عطارد با زحل بهم بود در جدی کرباس باریک و درشت
فروشد اگر مشتری بزحل ناظر بود خرفرو شد و اگر قمر از میزان
ناظر بود دستار فروشد و اگر زحل در دلو بود و عطارد از
میزان بوی ناظر مولود جامه فخر فروشد اگر مشتری از حمل
بهم بود در جدی مولود خلقتا فروشد و چون پتی رفیع بود
و ان مشتری و زحل او را بجز هم خلقتان فروشی ندهد اما
اذا جارتی کند بزازی اگر زحل در ثور و مشتری از سنبل بوی

دلیل حکیم صوف و پلاس

ناله

دلیل بزبان

ناظر زحل

ناظر و زحل دلیل عمل بود مولود کرباس درشت و خلقتان فرو
دلائل دهقانان و برنگران چون عطارد و زهر در عاشر
دبرج ارضی و زحل بدیشان ناظر از برج ارضی یا مانی بود
بزرگ بود اگر زهر دلیل عمل بود و مزج انافتاب ساقط دلیل
بزرگی و دهقان بود اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور و دلو در
نگر بود اگر زحل دلیل عمل بود و در هبوط یا وبال بود و قمر از برج
مانی یا منزل مانی بوی متصل بود دلیل دهقانی جاه و دنیا
تمام دلائل بچکان فروشان چون زهر دلیل عمل بود و برجی بود
از عقرب یا سرطان مولود در بچکان فروشد چون زحل در ثور
بود و زهر از سنبل بوی ناظر مولود بچکان فروشد و چیز
خوشبو چون در سنبل بود و زحل از سرطان یا عقرب یا
حوت بوی ناظر بود مولود در بچکان فروشد دلائل تیره و تیره
چون زحل در جدی و قمر از سرطان بوی ناظر مولود تیره تیره
چون عطارد در برج مانی بود و قمر بوی ناظر از برج مانی
مولود تیره و خربزه فروشد چون عطارد بقدر ناظر بود و عطارد
در طالع بود و در برج بنات و قمر در تدا ارض مولود تیره و شلم
و چغند فروشد دلائل مپو فروشان چون زحل در جدی
بود و مشتری در سرطان بوی ناظر مولود انکور و انجیر فرو
اگر زحل در جدی بود و مزج از سرطان بوی ناظر مولود موی
خشک فروشد چون عناب و فندق و جلغوزه و غیران
اگر در طالع یکی از کواکب مانی بود و مشتری و زحل در ثور و تدا

در دهقانان

دلیل بزبان

بود مولود نیلوفر و شد که دلیل بر عمل زهر و زحل بود و هر دو
در زمانه خویش مولود نیلوفر و دار فر و شد که مرخ در موضع عمل بود
و زهر از برج بنات بوی ناظر بود و مرخ در برج مان بود مولود
داروهای مختصر فر و شد چون سرمه و مر و اسنک و امثال این
که مرخ دلیل عمل بود و از نور یا سنبله زحل ناظر بود نیلوفر مختصر بود
که زحل تحت الشعاع بود در جدی و دلیل عمل بود مولود مان و
و بلوط و پوست انار و امثال این فر و شد دلیل عطاران اگر زهر
در طالع در حضا خویش بود در میزان رطب بر صورت مردم مؤثر
عطار و اگر زهر دلیل عمل بود در برج عمل میزان و زحل انجدی بوی
ناظر مولود عطار بود مشک و عود و غیر آن فر و شد اگر زهر
دلیل عمل بود در برج بصورت مردم مولود عطار بود اگر زهر
با زحل در جدی بود و جدی برج عمل بود مولود عطار بود دلیل
رسن تا بان اگر زحل در زمانه عمل بود در برج ذو جسدین
و بعضی انکواکب که دلیل صناعت بود بوی ناظر مولود رسن تا بان
خاصه که مرخ ناظر باشد اگر زهر نظر دارد کسه تا بد و اگر افشا
نظر دارد افسار اسب تا بد و اگر نظر مشتری باشد کتی تا بد
و اگر زحل بود در برج حیوان مولود رسنه های سفر تا بد دلیل
صیادان زحل چون در طالع بود و مرخ در سابع مولود صیاد بود
ازین بود که صیاد مله پر بود چون عطار و قمر در سنبله باشند
و قوس و اول در جرحوت مولود بان و پیچ صید کند که قمر
یا عطار در برج ای بود دلیل صید ماهی و صید دریا بود دلیل

طبیعیان

طبیعیان زهره و مرخ چون بتبریح بکد بگر باشند یا نایل باشند
از او تا در مولود طیب باشد چون مرخ و زهره در بیوت زهره
بوند یا حد زهره دلیل طب بود چون مرخ دلیل عمل بود و قمر متصل
بوی در برج حیوانی دلیل علاج و طب بود و اگر مرخ دلیل
عمل بود و افتاب از برج حیوانی بوی متصل دلیل گمان بود
اگر قمر بود دلیل گند دندان بود اگر کوکب اعمال در عاشر باشند
در برج حیوانی و بیکدیگر اتصال مقبول دارند مولود مجرب
معالجه کوفتگی و شکستگی کند دلایل بازیکران و رسن بازان
و امثال آن قمر و عطار چون با مرخ و زهره بود دلواتا بد
یکدیگر ناظر مولود سنج یا چنگ زند چون عطار در زهره
در حلد و یکدیگر باشند مولود در قصر و بیای کوب بود
مرخ و عطار در هم در برج رابع باشند در او تا دلیل نای زهره
و بانای کردن بود اگر زهره در روتک بود و عطار بوی ناظر
و هر یکی در حلد و یکدیگر مشتری در حلد و خویش مولود
رسن باز و بازی که باشد دلایل آهنکران چون مرخ با زحل
دلواتا بد بود در برج ناری خاصه عاشر دلیل آن بود که در
آهنکر بود و اگر نخستین در درجه برج ناری بوند در او تا در
افتاب بدیشان ناظر مولود سلاح و شمشیر کند اگر عطار در
باشد کار و ناخن برد و امثال آن کند و اگر زهره ناظر بر صنایع
و ایندولات زنان کند دلایل کشتی بانان اگر عطار با زحل
در عاشر باشند در برج مائ و در بلاد آب بود که عبره یابند

در بر طیبیان

در بر بازیکران

در بر آهنکران

در بر بانان

در بر صیادان

کشتی بان بود خاصه که مشتری ناظر بود اگر قتر ناظر بود و
کشتی و زورق ساز خاصه که قتر در مغرب بود و بزحل متصل
از برج رطب شمالی دلایل نقاطان اگر زحل و عطارد در وسط
الکتهاء در برج نادری و مریخ بدیشان ناظر مولود نقطه اندازد
و اگر افتاب بزحل ناظر بود و در برج اشقی همین دلا کند دلایل
کاریز کنان اگر مریخ دلیل عمل بود در برج ارضی دلیل کاریز کنان بود
اگر افتاب ناظر بود معادن زر و نقره کار و در اگر زحل ناظر بود
کور کند و یا بر که اگر زهره ناظر بود کاریز کند و اگر عطارد بود
و جوضهای لطیف کند و آبگیرها دلایل رنگرزان اگر زهره و مریخ
دلیل عمل بود و بیکدیگر متصل مولود رنگ ریز بود خاصه که در
برج مائی و نادری باشد اگر زحل بدیشان ناظر باشد رنگی سیا
کند و اگر افتاب ناظر بود رنگ زرد کند و اگر قتر بود برنگ خرم
کند و اگر عطارد باشد رنگهای نیکو کند و اگر زنب با ایشان بود
رنگ کرباس کند دلایل نقاطان چون قتر در جد عطارد بود
و عطارد از اماکن رطب بوی ناظر باشد مولود نقاش بود
اگر زهره نظر دارد نقشهای مختلف کند اگر مریخ نظر دارد نقش
شاخ و روی و امثال این کند و اگر افتاب ناظر بود نقش
زیر و نقره کند و مشتری ناظر بود تند هیب صاحب بود
کنت کند مصلی و امثال این اگر قتر ناظر بود نقش جامها
اگر زهره در جای عطارد مقارن عطارد در وقت طالع دور
از شعاع مولود جو سادست بود و جمله نقشها نقاشد کرد

دلایل نقاطان

دلایل رنگرزان

دلایل نقاشان

هر چه بقلم نویسنده کی بود و هر چه بقلم آهن بوی نقش کنند دلایل
خزادان و کفش گران مریخ چون شاهد مشتری بود در یکی از او تله
یکی در برج نادری و دیگری در برج حیوانی دلیل جزای بود اگر زحل
بوی ناظر بود کفش کرد اگر قتر ناظر بود راویب و مشک دوزدا که
مریخ ناظر بود سرخ بود زهره ناظر بود نعلین و امثال این دور
و چکمه و غیران اگر افتاب ناظر بود ازین و لکلم و امثال این کند
دلایل دور کردن اگر عطارد مریخ ناظر بود از ضا نعل و این مرد
برج نیات بود مولود بخار بود اگر زهره بدیشان ناظر بود الة
طوترا شد چون طنبور و چنگ و ریاب غیران چون زحل ناظر
بود تا بوت و سقف و امثال این تراشد چون منجیق و غرامه
اگر مشتری ناظر بود گمان و محل و آلات سفر باشد اگر قتر ناظر بود
و لاب و کشتی و امثال این سازد اگر زحل و زهره و مریخ بیکدیگر
ناظر باشند در برج مذکور خاصه در جد و اسد و قوس دلایل
بخاری بود دلایل جولای اگر عطارد دلیل مناعت بود در برج یا
ها بطل دلایل جولای بود اگر زهره بعطارد ناظر بود ملج و سلا
و نسج و امثال این سالها که زحل ناظر بود پلاس و نیلو بافتند
اگر مشتری ناظر بود حرف بافتند اگر قتر ناظر بود حصیر بافتند
زحل دلیل عمل بود در موالید لیلی و نهادی و در جوزا بود مولود
جولا بود دلایل خیا طان اگر عطارد در وقت رابع منخوس بود
ضعیف دلیل خیا طلی بود اگر مشتری بوی ناظر بود خاصه از برج
حیوانی مویب دوزدا که افتاب بدلیل عمل ناظر بود کلاه و قبا

دلایل رنگرزان

دلایل نقاشان

خیاطان

دوند اگر زهر ناظر بود مصلی دوزد اگر قر ناظر بود جامه کوباس
دوزد اگر هیچ کوب عطارد ناظر نبود رتوک بود اگر س کوب یا
حمار کوب ناظر یا شند خیمه دوز بود اگر طالع میزان بود افتاب
در سرطان و قمر زحل در جدی و عطارد با مشتری و قمر در
وزهر در اسد مولود خیا ط بود احکام خانه یا زدهم این دلایل از
الاصدقا و سهم السعاده و سهم الدین و سهم السهر و سهم الاصل
بگیرد و این در موضع خویش یاد کرده اید دلایل که از دوستان
کدام صفت بود اگر زهر در و تندی بود و مشتری بوی ناظر و سعوی
ساقط مولود با زنان بزرگان دوستی کند و اگر زهر در خانه
زحل بود با زنان دوستی کند اگر در خانه عطارد بود دوست
پیران اگر در خانه قمر بود دوست ارباب سلاح باشد اگر صاحب
طالع و صاحب حاد یعنی صاحب سهم الاصدقا در او تاد
بوند مولود را دوستان باشد از گفهای او اگر زهر در و تندی
بود مقبول با زنان پادشاه مخالط کند و اگر مغوس باشد
با زنان یا ساد دلایل آنکه دوستی شایسته اول و اخو دشمن
و دشمنی که اول بود نگاه دوست شود اگر هر دو طالع نهاری یا لیلی
باشند آن دوست بغایت دشمن شود و اگر طالع یکی لیلی و دیگری
نهاری دشمنی ایشان باد دوستی گردد زحل و مریخ از مقابل یا
تبعی بهم الشهور ناظر بود میان ایشان دوستی ظاهر بود و
در زحل دشمنی دارند اگر در هر دو طالع نهی و سعود بیکدیگر
باشند میان ایشان وقتی دوستی بود و کا هیچ دشمنی مثل سهم

دوستان

بلخ

الاصدق

الاصدقا بیک در پنج سهم الاعداد دیگری اگر نهی و در هر دو طالع بیکدیگر
باشند از بروج که مطیع یکدیگر باشند میان ایشان دوستی بود
اما زیاده مدتی نبود دلایل دوستی با بزرگان دلیل اول اگر زهر
در طالع بود و قمر خیال بود مولود با عظما و کبریا دوستی دارد
اگر صاحب ثالث قوی خیال بود و سعود بوی ناظر و مغوس ساقط
مولود با کبریا دوستی دارد و از ایشان خیر و کرامت یابد و اگر
برج ثالث اسد یا سرطان و مشتری با زهر یا راس در وی بود
ناظر باشند مولود دوستان بزرگ دارد و از ایشان قوی
یابد اگر میلاد نهاری بود و بیت قوس یا حوت و سعود ناظر
خاصه مشتری و مغوس ساقط مولود دوستان بزرگ دارد
و از ایشان مکرم بود اگر مشتری در یا زدهم بود در فرج خویش بود
دوستان مکرم باشند اگر زهر در رابع بود مولود از دست
مکرمه یابد اگر افتاب در پنجم بود در حوت مولود دوستان
بزرگ دارد و از ایشان مال و جاه یابد و اگر مریخ در طالع بود از
خوسر و سعود بوی ناظر خاصه مشتری مولود بزرگ
خلق کرامی باشد و مردم او را کرامی دارند اگر زهر در راس
باشد سعود مولود بزرگ و بزرگ خلق عزیز بود و از زنان
دوستی ایشان شادی و کرامت یابد دلایل دیگر که میان
ایشان دوستی بود اگر قمر در هر دو طالع در یک برج و بیکدیگر
میان ایشان دوستی اگر قمر یکی بر موضع سعد دیگری بود و
در طالع دیگری بزرگترین اینکس میان ایشان دوستی بود و اگر در

بروی باشند که متفق باشند در طالع جده عشق کند - اگر سهم
 انعاده در یک میلاد بر موضع قمر دیگری افتد و قمر دیگری بر موضع
 سهم انعاده دیگری میان ایشان دوستی ملاومت بوده اگر قمر
 بر ثلث سهم انعاده باشد یعنی قمر یکی بر سهم انعاده دیگری
 میان ایشان دوستی بود اگر قمر در عاشر باشند دوستی
 بوده اگر نیزین در هر دو میلاد بیکدیگر می نگرند از بروج مطیع بروج
 باشند که چون آفتاب در یکی بود روزی کاهد بیج مطیع آن
 بیج بود که چون آفتاب در وی بود روزی افزاید میان نور و امید
 دوستی دایم بود اگر طالع و موضع نیرین میان دو شخص موافق
 افتد دوستی ایشان را نهایت بود که لایکسان که مولود با آن
 دوستی کند چون سهم الاصدقا مستولی بروی مخوس بود در
 ثانی یا سادس یا ثامن عشر مولود دوستی با ایشان کند - اگر
 مستولی بر بیت الاصدقا نیز بیجا صاحب طالع دهد در ثانی
 مولود با آن دوستان ریخ رسد و دوستی با خویشان کند در
 طبع بود با مشایخان و پیران اگر در تله پیران سهم الولد دهد با
 فرزندان و جوانان و نو خواستگان و کسانی که عیب باشد با
 ایشان دوستی کند و آنان بیج بود که با عیب دارند دوستی
 کند و اگر از بیت تصرف بدهان تله پیران با بود و اگر از بیت
 الاعلاء دهد دشمنان با وی دوستی نمایند اگر خندانند بیت
 الاصدقا در ثامن بود خویشان و دوستان مولود پیرانند
 دلایل آنکه مولود با دوستان چکان زندگانی کند اگر محل بیت

الاصدقا بود مولود بیکوزندگانی بود با دوستان و خویشان
 و کریم محمد - اگر اسد بیت الاصدقا بود مولود دوستان را
 یاری دهد و حمایت کند خاصه که سعدی در وی بود از
 دوستی وی منفعت بوده اگر بیت الاصدقا حوت بود مولود
 دوستان بسیار دارد و دوستان بصداقه توی منفعت
 یابند اگر صاحب حاد عشر بصاحب طالع پیوند مولود
 دوستان بسیار باشد و از ایشان منفعت یابند اگر صاحب
 طالع بصاحب بیت الاصدقا متصل بود دوستان از وی
 منفعت یابند و خوشتر از فدای دوستان کند و اگر سهم
 الاصدقا در تندی بود از او تادولن بیج ثابت بود و سستی
 بدان سهم ناظر بود مولود ثابت الموده و کریم بود و هر که با وی
 دوستی کند پیشمان شود دلایل تلون مودت او مستولی
 بر یازدهم و بر سهم الاصدقا ناظر بود و تله پیران مستولی بر دلایل
 ولد دهد از تریج و مقابل مولود بد عمل بود و بر دوستی هیچ
 اعتماد نبود - اگر سهم الاصدقا در بیج ذایل منقلب بود
 مولود بد عمل بود و دوستان از وی ریخ پیش از راحت بود
 اگر صاحب طالع واج بود در یازدهم و صاحب بیازدهم
 بود مولود متلون و حال گردان بود اگر صاحب طالع از صاحب
 حاد عشر منصرف بود مولود از دوستان بیرون دوستان را
 ضایع کند و اندوید و سستی و التفات نکند و بر دل مردم گران
 باشد و کس او را دوست ندارد دلایل کسانیکه از دوستان

در صورتی که در دوستان او صاحب طالع
 در صورتی که در دوستان او صاحب طالع
 در صورتی که در دوستان او صاحب طالع

پنج پند چون ثالث تقریباً نیزان بود و میخ انجا بود مولودان
 دوستان بلا بینند - اگر زحل در ثالث بود مولود از دوستی
 پنج پند - اگر پیت لاصدق بود مولود را دوستان ضایع کند
 و بدوستی او استخفاف کنند اگر خسی درین برج بود قضا و
 کنند احکام خانه دو از دم اگر خسی در دو اندم بود قوی حال
 سعود ساقط مولود را اعدا بسیار آید اگر این بخش میخ بود
 بود ست دشمن هلاک شود و در حقیقت او را بکند و بکشند
 اگر زحل بود اعدا او را در حبس دارند تا هلاک شود اگر میخ در
 و اندم ثابت بود او را دشمنان مقیم و دایم بود و در عداوت
 او روزگار صرف کنند و زود از دشمنی او برنگردند اگر میخ
 منقلب بود زود برگرداند از دشمنی او اگر میخ در جسدین
 بود گاه گاه صداقت اگر صاحب ثانی عشر سعیدی بود اما
 بود و درین خانه میخ خسی نبود مولود را دشمنان زمانی
 و زمانی عداوت نمایند اگر در جبر پیت لاصدق قوی بود و در
 پیت لاصدق ضعیف دوستان ضعیف باشند و دشمنان
 قوی و اگر برضدک این بود برضدک او در مقابل برین خسی بود و
 دشمنان بسیار باشند اگر میخ در طالع بود مولود تیر خشم
 بود و بسیار دشمن بود خصوصاً که طالع نهاده بود اگر
 ناظر بود بلا بینند از دشمن اگر پیت لاصدق میخ در جسدین
 بود مولود را دشمنان بسیار باشند اگر پیت لاصدق جونا
 بود مولود را دشمنان بسیار باشند و ضعیف و بی روی دوست

عداوت و گاه گاه

لین

نمایند اگر در پیت لاصدق استارگان بسیار باشند اعدای مولود
 بسیار بود اگر سلطان پیت لاصدق بود مولود زبردست دشمنان
 بود پیش ایشان تضرع کند و از ایشان ترسد اگر میزان پیت لاصدق
 بود مولود را دشمنان بسیار باشد هرگز با وی نیامیزند الا که
 مخاصمت کنند اگر حوت پیت لاصدق بود او را دشمنان باشد
 قصدی که وی ببرد کند و بچیزی که از وی بود و کسی بلکه
 انبهاهی افتد در انسال همین حکم دارد اگر لایل اعدا و مستولی
 طالع ناظر باشند مولود را دشمنان بسیار بودند لایل انکه در
 دشمن و دشمن کی دوست شود در انسال که انبها در جبر طالع خسر
 بود و ان خسر در وقت تحویل و طالع تحویل دوست بوده باشد
 در انسال دشمن شود هر وقت که زحل یکی بموضع مشتری دیگری
 رسد میان ایشان در انسال دوستی و لقا بود از جهت قضا
 و دهقان اگر زحل بموضع قریح رسد یا میخ بموضع زحل دیگری
 میان ایشان دوستی که بود دایم بماند اگر زحل و زهر در رتبه
 طالع بمان یکدیگر رسد از جهت زنان با هو و طرب دوستی بماند
 اگر زحل و عطارد بموضع یکدیگر رسد در طالع میان ایشان
 اتفاق و شریک بود اگر مشتری و میخ بمان یکدیگر رسد افتد
 میان ایشان حجت لشکر اگر مشتری بجای زهر دیگری رسد بجهت
 زنان دوستی بود و عطارد از جهت علم دوستی خیر میان
 ایشان اگر میخ بجای زهر دیگری رسد میان ایشان از عشق و
 فساد دوستی بود اگر میخ بجای عطارد دیگری رسد بلا اعدا

دین و شمر

بود میان ایشان که از جهت قباجات و خصومات شیعیان
افتد زهر و عطار در دلیل معاشرت نیکو بود دلایل کسانی که
با یکدیگر دشمن باشند چون نیمی بمقابل یکدیگر یا
وطالع مقابل یکدیگر چون دو شخص خصم باشند اگر هم
السعاده در یک طالع برتر بود و مقابل دیگری بود میان
ایشان عداوة بود و از یکدیگر بگریز پند اگر طالع یکی دوازدهم
دیگری بود یا بر درجه طالع یکی خمس دیگری بود یا موضع
نیز یکی خمس دیگری بود میان ایشان خصوصت بود بر
نحسی بدان موضع رسد در تحویل چنانکه یاد کردیم در آن
وقت آن خصوصت تازان شود که سعدی بحرم یا بنوریان
موضع رسد دلایل که مولود را دشمن از کدام صنف بود هر
گوا که مستولی بر ثانی عشر افتاب بود دشمنان او سادات
و علویان باشند اگر مستولی بر دلایل اعدا صاحب بیت
الاخوه باشد دشمنان او از خویشان باشند اگر صاحب بیت
انبا باشد دشمنان او صاحب بیت الولد باشد از فرزندان باشد
اگر صاحب سابع بود از زواج و اضداد باشند اگر صاحب تاسع
بود غریبا باشند اگر صاحب عاشق باشند ملوک و عظام باشند
اگر صاحب بیت الرجا بود بر اعدان و دوستان باشند اگر
صاحب دوازدهم مستولی بود یا صاحب طالع مولود دشمن
خود بود و هیچ با وی از مکر و دشمنان نکند که وی با خویشان
اگر هم الاحداد در یازدهم بود یا در ثلث یا در خامس یا در

تاسع مولود را دشمنان اما هیچ دشمن دست برد بر وی و
بهرتران بود که سه در تاسع و ثالث بود که دشمن او را عقل
و دین بود و اقرار نکند بر معاصی او سه ام الاعداد رثان و سابع
و ثامن و ثانی عشر بود مولود قلیل الاعداد بود و قلیل
اوران زیان کار نبود اگر هم الاعداد در بیت المال بود دشمنی
وی از جهت مال نکند اگر دشمن بود از جهت علم و دین اگر دشمن
بود از جهت ازواج اگر در عاشر بود از جهت عمل و سلطان و جمله
بلین قیاس کند دلایل کسانی که بر اعدا ظفر یا بند چون عطار
در زمان خود بود قویال و مسعود بر دشمنان ظفر یا بند اگر
میچ و زهر در مغرب یا او تدر چهارم باشند مولود بر دشمنان
ظفر یا بند او را دشمنان نواضع نمایند اگر صاحب ثانی
عشر محترقی یا ساقط یا محسوس یا در موضع غریب بود اعدا
مولود اندک باشند و اوقات بد ایشان رسد اگر صاحب طالع
مستولی بود و مستعلی بر صاحب ثانی عشر مولود بر اعدا
مستولی بوده اگر مستولی بر ثانی عشر بیکدیگر ناظر باشند
مولود اند دشمنان هجرات یابد و بر اعدا ظفر یا بند و کس بر رض
عدا او نکند و اگر صاحب ثانی عشر در شهر یا در عاشر
بود مولود بر اعدا قوی گردد اگر صاحب ثانی عشر در طالع
بود مولود بد خوب بود اگر در ثانی بود عمل کند که از آن شهر دارد
را اگر صاحب طالع بتثلیث صاحب ثانی عشر بود مولود
دشمن نبود و اندک بود بظاهر دوستی نمایند دشمنی نماید

کنند دلیل آنکه زینت از ستور چون اسب و استر و خرد لیلان
اندازدم هیچ بود اگر هیچ شتی بود در هیچ ذوایع قوام اسد
در وسط التما یا یا زدم و مشتری یا افتاب بوی ناظر
زینت بسیار بود - اگر هیچ خداوند اجتماع یا استقبال قد
بود یا مستولی بر ثانی عشر مولود استوران نیک بسیار باشد
اگر مستولی بر ثانی عشر در هیچ ذوایع قوام باشد و حد
باوی مولود از ستور روزی مند بود اگر هیچ در دوزیم
مالی بود و زحل در وی بود مولود در بلا و بیخ رسد از حجه
ستوریک خاصه که ان بوج خانه مرتج یا مشتری بوده اگر هیچ
قوی حال بود در محل و مثلثات او مولود را ستور بود از اسب
و استر و خروازان منفعتی باید چون مشتری بد و ناظر
بود و اگر در مثلثات خاکی بود مولود اما شتی بسیار بود
و اگر در میان خروشت او را فیان کار بود را اگر طالع قوس بود
و هیچ در طالع بود یا تثلیث و تسدیس طالع مولود ستوریک
نیکو دست دارد و از او منفعتی باید هر گوا طالع قوس بود
جه سیزدهم او را اسب موافق بود و هر کس را اسب گران باید
نباشد بر جمل قوی را ستوریک بغایه موافق بود و هر گوا
جوزا و سنبله قوس بود و یا زدم او بر صورت ذوایع قوام
باشد و افتاب مرتج ناظر باشد بنظر مقبول و مرتج مسعود
باشند سعادت یا بد آنکه والله اعلم با تصواب فصل
نشم انکاب در احکام بودن گواکب در بیوت و حلد و دو

و ارباب مثلثات از گفتار چواری زحل در خانه خویش مولود
با عظما دوستی بودند طالع شبی مجبور و رنجور و سقیم بود
اند در خانه مشتری مولود یکی دلبه پسری گیرد و میگویند که زنی
خود را پرورد و در بیس ماکن و مردمان بسیار بودند در خانه
مولود سنگین دل بود و فعالش ناشایسته بود اند در خانه
افتاب مولود داماد بر بزرگوار بود و مالدار در خانه زهن در
امور توجیه شایسته نبود و بود که مولود در وزن ببرد در خانه
عطار مولود خبر دهد از اسرار کتب و در کلام الکن بود
بود که بر زبان سخن گوید و حسود بود و بسبب کتب هیچ باید
در خانه قهر مال خویش تباها و او مادر هر دو ناخوان باشند و
اوجاع اند روی بود مشتری در خانه خویش مولود شسته
بود از مال و بزرگ قدر بود بزرگ ملک بود که انا ام دین
بود در طالع شبی مولود روز بروز زندقان کند و در در
دنیا نبندد در خانه زحل و لو در هیچ قدر و ذکر نبود اما در
معاش درویش نبود در خانه مرتج امیری بود از امر او در راه
علمها مقبل بود در خانه افتاب مولود زیبا شکل بود اگر در
یا مایل اوتد و باوی بخوس نبود بسیار ملک و مال بود و
ملوک تقریب یا بد خصوص در میلاد نهانی در خانه زهنی
مولود مذکور بود و زنان بزرگوارین کند و میگویند که زن بلا
بزن کند و از جهت زنان اموال یا بد اگر نویسنده بود معلوم بود
واهل خیر در خانه عطار در کافهای لشکر بود و دان او امین و

احکام بودن گواکب در بیوت
و حلد و دو

و ارباب مثلثات

شادی بپندد در خانه قرمز کوی نیکت و بزگوار بود و با خط
باشد که انا ممد دین و فضات اسلام بود المرح در خانه خوش
مولود مذکور بود بی نیاز از مال دنیا و انا اهل لشکر بود اگر طالع
شبی بود و اگر روزی بود مولود بسیار آفر بود خصوص که در
عقر بود و سعود نظر ندارد و او را از جای بلند افتادن بیم
بود در خانه زحل دیر و نشاط کننده بود و هر کاری که در آن شروع
کند تمام کند و مال مادر و پدر تلف کند در خانه مشتری سوط
دلا و بود خاصه که مشتری نظر دارد و دست دارند بزرگان
و در خانه افتاب دلیل هلاک پدر و مادر بود و محنتی رسانند
شکم او و یازخی از آهن و یا از آتش و یا از ستور سوار کار بود و
مرکش ناکاه بود در خانه زهر مولود با زنان خویشیان جهالت
کند و کار زنان و پوزود میسر شود و اما انبلاک خالی بود
در میزان آفتی رسد از آتش و در نور زنان بود و کنگل
فواحش بود در خانه عطارد مولود اسم بود اما بد مذهب
و بد عیش و در میان مردم او را نام بد بود و واقا بود که فعل او کل
بود یا داعی بود در دین باطل و بسیار دشمن بود در خانه زهر
جلد بود و در تند پیر معاش موفق نبود او را در معار رسد پیر
ناگاه میرد خاصه که مولود نهاری بود مگر که بعضی از سعودنا
ظربا شنند الشمس در خانه خویش در میلاد نهاری توانگر
و صاحب فرمان بود و در میلاد شبی اندک عقل بود و در خانه
زحل خوش نفس و مزاج کننده بود و در خانه مشتری دلیل

جلادت و کفایت باشد در دنیا ریش اهل خویش بود و تربیت
نیکی یابد و بان بد ریا کیند بد ریا خویشان فساد کند در خانه
مسیح در عقر دلیل بیماری و رنج و اندوه بود و پد ریش را
مرک بد رسد و از وجع المفاصل بخور بود و در حمل دلیل
شرف و بزرگاری بود خاصه که حمل زهم دم بود و اگر زهم بود علم
هیات و نجوم بغایت دوست دارد در خانه زهر شناسا بود
و کارها او کشف شود و صاد التبه و دوست دارند علو
و اشعار بود در خانه عطارد بسیار سخن و نیکو شنای بیخ
و بسیار حیل باشد در خانه قمر خداوندان در جوان کارهای
ناهور کند معده او پناه و دل ضعیف اگر زهم در خانه خویش
بیماری کشد و در تن پیش از وی میرد و اندر میلاد دلیل زنان
بوی رغبت کنند و اتصال وی با زنان بزرگوار بود در خانه
زحل آفرزند بی بچم بود جایز بود که عقیم بود و کند بغل در جلد
با زنان خویشان فساد کند و از آن سبب او را آفر رسد در خانه
مشتری از زنان نیکو یابد و زنت بروی عاشق شود و با کسی
نشست و برخواست کند و غیور باشد در خانه زهر در خانه
افتاب در کار زنان بی هم بود و طبع میل بکنی بزرگان و مردان
ریش در ایشان لواط کند و کند بغل بود و اگر زنی بود در خانه
بود در خانه عطارد در زنان او پیشتر خست باشند و موفد
یا مصور یا ناسج یا عطاری نقاش بود در خانه قمر که بغل
و با زنان بزرگ شاد کند و زنان از وی بخور باشد عطارد

درخان خویش عالم و خوش او ازیا متصرف یا تاجر بود درخان
زحل کران زبان و کران گوش بود و از آنم بدین باشد درخان
مشرقی با قدر و کاتب ملوک یا قاضی یا مفتی بزرگ بود درخان
مربخ با فرم بود اما دروغ بسیار گوید و حرام خواره در کتایها
تزویر کند مردم و بر او بگویند و همیشه وام دارد درخان افتاب
قوی خاطر و نیکو خلق بود درخان زهره خوش او بود یا
مقری المیطرب یا زرگری یا حکیمی هستند و شایسته نیکو نظر
القدر درخان خویش در میلاد لیلی مولود باشد شرف بود در
ربخ ان مانده درخان زحل بطال و کاهل بود و مقصود
در کارها نود برآورد درخان مشتری نیکو سخن بود در میلاد
شبی با زنان خویشان زنا کند و از اهل خیرات بود در خان
مربخ بسیار شهر بود و دلیر و جنگی و جایز بود که دزدی بود
درخان افتاب سقام بود از دل و معده رنجور بود خاصه
در میان ربخ درخان زهره نیکو و محبوب بنزریک خلق و
خوش او بود و خلق با او سخن وی فایده بود درخان عطارد
بسیار سخن و کودک طبع و یاری کننده و فساد کننده از طریق
معهود احکام حدود و انکفتا مجازی زحل در حد خویش
مولود بزرگ نفس بود و غریز و خدادند مال بود و از پهلای
نجات یابد و اعمال سلطان کند اگر سعدی ناظر باشد
حکمش زیاده شود در حد مشتری مولود بسیار مال بود
دنا اول جوانی مال خویش تلف کند و بعد از آن غرو نشد

در حکام
حدود

یابد و از اولاد خوشی پندد در حد مربخ مادر یا پدر مولود
غریب باشد و میراث تلف کند در حد زهره از در شکم
رنجور بود پدرش پیش از مادر بمیرد و اولاد او زن دو
فرزند بود و از ایشان ربخ یابد و در حجامت او را قوت بنا
و تاسی و شش سال زندگان او هوار بود و در حد عطارد
مولود بسبب زنان ربخ پندد و بر لبش زنده در ممد شرف
و مذکور مذهب بود مشتری در حد خوشی مولود را کار
مسلط او در دو فرزندش پندد و مال حلال یابد در حد
زحل او را ربخ رسد در بند و قید افتد و بر اسرار زنان مطلع
شود در حد مربخ دلیل کند بر سری عظیم و اگر سعد نظر دارد
بهتر بود و فرزندش پیش از وی بمیرد در حد زهره مولود زین
پار ساخنو اهد و بعضی از املاک در یابد و جایز بود که معاش
نجات بود و یا از بچه کتب و جایز بود که امین ملوک بود
عمل قضا و حکومت کند و در آخر عمر از فرزند نیکویی پندد در
عطارد مولود مطلع بود بر اسرار علوم و عاقبت او را گرامی
دارند المربخ در حد خویش غازی بود و محلدش یابد بسبب
اگر سعدی ناظر بود بعضی از مراتب مملکت یابد اما بسیار
دشمن بود در حد زحل مولود فرزند خویش پندد و عکسین و کمال
باشد در حد مشتری بسیار مال یابد و بیماری رسدش
و میکن که عقلش زایل گردد و سفر بسیار کند و مال خویش
تاه کند در حد زهره بد حال بود در زنان او و از بازان

خصوصت باشد و فرزندانش در طفولیت میرند و سال روزها
نفقت کند در حد عطار مولود بنزد خلق محمود بود و وقت
بنود و عمل که او کند غیری با او مشارکت کند الشمس در حد
مولود بدین معنی بود و نیکیست و بفرزندش شاد بود و مختار اهل
خویش و عاقبتش محمود بود در حد مرغ مولود از خوشم کرد
و از اربعه سوی اناعضای او رسد بجز ایامها بجز در حد
زهر مولود زنازادوست دارد و ممکن باشد که اندک
مجاور بود هر چند عمرش زیاد میشود حالش نیکوتر میشود
در حد عطار مولود از گنا بزدگان کند و سخن بصوات
گوید و او را دختر و پسر باشد و بزیرکان او را نیکو و نیک
بخت بود از زهر در حد خویش مولود شادمان بود و در
میان اهل خویش عزیز و مکرم بود در حد صل و ولد در حد
و از زنان و بخورد بود در حد مشتری مولود از زهر چیده
خویش کند شاد شود و عالی و مندگور بود و رئیس خویش
بود و زین پارسا و عاقل دارد در حد مرغ مولود در حد
بد حال بود و از فرزندان و زنان بلاها بوی رسد در حد
عطار مولود از زنان شادی بود و اشتیاق یا با ناسود و
طو و اموال و عطا یا اخبار و رئیس قوی بود و اعدای ابرار
دل پند اگر در بیخ از و جسدین بود بپندی باید در کار خویش
عطار در حد خویش مولود شادمان و بزدگوار و ضلوع
امروزی بود هر دو هر موضعی و واقف بر اسرار علوم و

کتاب

کتاب و بسیار سفر و ملگور بود و جایز بود که در پیر ملوک بود و آنان
شادی پندند در حد نعل میان او و برادران مخالفت افتد و از
خان و مان بهره مند بود و سفرهای دور کند و میکند که در حد
خلل و برخی یا بد در حد مشتری مولود عالم بود و با زرگان
مالدار بود و در حد مرغ مولود بسیار بلا و رنج پندد و او را
هیچ کاری نشناسند و جایی بود که عقل او زایل کرد در حد
زهر مولود توانگر و شادمان بود از حجت زنان و رئیس ائمه
دین بود اگر در خان خویش بود در حد زنازاد است در حد
کند القمر در حد مولود را مصیبتی رسد و سال تلف کند
در حد مشتری معاش وی از تجارة بود و سفر کند و در حد
مال کند در حد مرغ مولود زود خشم گیرد و سلاح پوشند و معا
او از آنش و آهن باشد و از سلاح و بهایم و سپاه او را مضرت
رسد در حد زهر عظیم القدر بود بسبب زنان زنازاد
و اهل بیت را مخالفت کند و در حد عطار کتابت کند و بسید
شهرت بود و از امور ملک بوی بشویش کند و از کتابت نیکو
یابد در ساعات ایام از گفتاری مجازی چون ولادت روز
شنبه بود در ساعت اول یاد قدم یاد سلامت نیابد سقا
باشد و میکند که او را بقر بکشند و اگر پیشینه بود در ساعت
اول یا هشتم یا چهارم و یا زدهم زینت باشد با آنها و نخت و
محل و جماع دوست دارد و اگر روز شنبه اول ساعت و نیم
و هشتم و هشتم او را مولود بزرگ نام بود و بلند قدر و اگر روز

در عتقه ایام

در احکام شرافت

ادین بود اول ساعت دوم و سوم و پنجم و هشتم و طم شبق
بود و سفر دنیا کند اگر روز چهارشنبه بود ساعت اول و چهارم
و ششم و هشتم منجی بود در افعال خویش و منکر بسیار چیزها بود
و صاحب علم و حکمت بود و اگر روز دوشنبه بود در ساعت اول
دوم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم مولود والی بود منقلب
الاعمال و شریف و خطیر در احکام بقا است از گفتار حجازی هم آید
و شیرین و در دفع بر درجه طالع و عاشق مولود مذکور و غنی و
شریف و بسیار علم و حسن التیره و منعم بود و علوم از طبع خود
استخراج کند و اگر سعود بدین درجات طالع و عاشق ناظر باشد
ملك عظیم دهد قلبا لاسد و قلبا لعقرب و شعری می آید
مولود بزرگوار بود و بردست وی کارهای بزرگ بر آید و
عاقبت کارش نیکو بود و در جل الجبار الفرس و منکب الخضر
عین الزامی مولود بسیار مال و غنی و صاحب خلیع بود
و دهقته او را ملایم شمالی در عقرب متفکر و صاحب حظ
و مصنف کتب بود و حکم داس الکتوام همین است و سهیل در
ملك عظیم بود اما سهیل سعادت وان کند نحوست در
جنوب پیشتر از کند عیوق و متن الفرس و نیکس و لشکر کل
و حکمت دوست بود و او را میان مردم ذکر چیل بود اما
کارش بخیر نبود و در جل قنطورس تقی و بزرگ نفس و دای و کثیر
النکاح و عشق الاسد نیکو زندگان و بسیار مال و مذکور
و شبق بود اما از حجه نوز و رخ و بلا پند در بران عظیم

در احکام

دهد چون بر درجه طالع بود یا بر درجه افتاب مولود مستولی
بود و بر بلاد و خلق بسیار سفری سانی بر علم و حکمت دلالت کند
و بزرگ قدر در میلاد لیلی شعری می آید شجاعت اقتضا کند
سعادت یافتن از انواع علوم در بودن کواکب در خانه از
گفتار افلاطون در بروج طالع و این خانه با بشوید کوش باید
داشت در احکام نخل زحل در طالع و بیرجیه باشد تا چهل
شش سال مال تلف کند بعد از آن کار و نظام بزی در دروا
اند که فرزند و اندک مال بود و بر روی او عیبی بود و پدر او
زود میرد و بسیار دشمن دارد و با اشراف خطا کند و آخر عمر او
از اول بهتر بود و در چهارم نیکو صورت بود اما بد خو و جوار
مرد و مراعات دوستان کند و گرم عمل بود و مال بدست
ارد و خراج کند و از شهری بنمهری اشغال کند در پنجم دوست
منجی و در شهر خویش محترم بود و از میراث مادر و پدر چیزی
نیابد و از اشراف و غریبا خیر پند در ششم درویش بود و از
مادر و پدر میراث نیابد و در مساجد و محافل صدقه خوا
در هفتم کارش میان بود و سفر بسیار کند و درویش بود و
مراد بر آید حالش بهمند و همیشه از انواع و شتر کار در رخ بود
در هشتم بد خو و دلگیر بود و روزگار پیشتر در غریب بگذراند
در اسفار بلا پند در نهم نیک بخت و مقدم جماعتی بود و بر
ملوک و سلاطین و معرفت دارد و میراث یابد در دهم در شهر
صاحب فرمان بود و عاقل و حکیم و بارای و تدبیر و اعمال بزرگ

کند و مال بسیار بدست آرند و در دنیا زنده غریب بود در
غریب نعمت و مال بدست آرد و از فرزندان بلا و اندوه و مصیبت
بعده از چهل و دو سال شاد شود تا آخر عمر در دنیا زنده بود
مسافر بود و در زمانه و وطن خویش روزگار گداز کند و در
سفر او بلای و زیان مال رسد بسیار مشتری درجه عالم
نیکو معیشت بود و جواد و شناخته ملوک و صاحب فریان آن
وطن خویش اما آنکه فرزنده بود در قوم بسیار مال و نعمت بود
و در قوم نیکو خلق بود و پارسا و صادق القول و قوی فکر و حکمت
بهند یک ملوک و بارای و تندرست و پند چندان و ای و عقل و حکیم
و هر علم که کس نتواند دانست او را انانک نصیب بود و در شهر خویش
معروف و پیش ملوک و قوا اگر بود و جواد و نیکو خلق و رغبت کند
در زنان و صالح بود در آخر عمر و پسران را و نام و ثنا بد میان
مردم در ششم که آن جان و شک طبع بود و بسیار خشم و اندک فرزنده
بود هر که آن سخن و بنزدیک خلق بی حرمت بود اما ظاهر سر بود
و صدق بسیار بود در هفتم در ابتدا عمر خویش بود هر چند
که بجز بیلید مال و حرمت زیاده نبود و لیکن مرکب فرزندان پند
و فرزندان او پیشتر زینت باشند در هشتم نیکو خلق و سخن بود
و خیرات بسیار کند و ظلم و ناخواهی دوست ندارد در نهم نیک
بخت بود و با بزگان اختلاف کند و از اول عمر تا آخر عمر غنی
بود هر جا که بود گرامی بود در جوانی نکاح سازد و تا آخر عمر
غنی بود هر چه بگوید پیاید در عاشر با اشراف مخالفت کند و

از ایشان

و از ایشان خیر بسیار پند و مال پدید و مواد در زیان شود و ممد
و سعید بود در یازدهم نیک بخت صورت و چشم بفرزنده روشن بود
در دوازدهم ضعیف مزاج و اندک عقل و او را مال تلف شود
لیکن عقیف و نیکو خلق بود مقدم اشراف و بزرگان بود از یازدهم
در طالع در شهر خویش و اما آن بسیار حکم بود و بنزدیک مردم گرامی
و غریب علوم بسیار دانده و از مردم ترسد و مال نهانی بدست
آرد و علم سواری بنکواند و مرکب بد بود و در دهم سفر دراز
کند در خدمت سلاطین و وزرا و برایشان گرامی بود و دشمن
ان بعضی از اموال ببرد و زود میرد در سوم نخاس و سخن خصم
بود از خدای تعالی و از خلق شهرم نداد و در اسفار او بار خیر
رسد فاما سلامت بوطن رسد و با خویشان بدگوار بود
در چهارم پدید او را عیب بود و او در دنیا سق بود و فاجع و غنا
گشت بود در پنجم مذکور بود و از امر و اشراف گرامت یابد و دنیا
بسیار جمع کند و مرکب نیکو بود در ششم در غریب روزگار کند
و بلا و سختی بوی رسد و شکدل و غضوب باشد و بیماری
بسیار کند در هفتم بسیار اندیش و معروف بود در شهر خویش
صادق در آنچه داند متصف و انکار زنان بهره و در جوانی
افتد و سفر بسیار کند و در آخر عمر مال و حرمت یابد در هشتم
معیشت او دشوار شود و بیماری گشتد و بد بخت بود در نهم
نیکو خلق و عقیف بود اما در روی رها و مکر بود و سخن خصم
دوست بود و مغضب و از خصمان مال کسب کند و بروی

او عیبی بود از جای بلند یا ستور پیفته و سفر بسیار کند در ^ش کا
سفر بسیار کند شادی و نواکری یا بد چون عمر زیاد غنی و محترم
بود میان دم مسلط بود در شهر خویش و معروف هر چیز ما
نگاه دارد و با مردان مراعات کند و صدقه دهد و هر که اگر رود
مقدم و محترم دارند در روز از دم در کوه یک ریخ و بلا پند و
پیماری رسد و از فرزندان او براید در دست مزاج شود و مال زیاد
شود و بفرزند شاد شود دست در طالع نیکو و مذکور این
مذکور بود در دوم نیکو معیشت باشد اما از مال دیگران ز
ندگانی کند در سوم مقدم اهل بیت خویش بود و خوشی آن
از وی نیکی بیند در چهارم میان او پدر و مادر مفارقت و
پیماری رسد و از پنجم مذکور بود در شهر خویش و عالم
حکیم و مسلط بر خلق بسیار و سخت دل بود در ششم در چشم
او عیبی بود و نوزاد فرزند خویش را پرورد یعنی که یکی را عیبی
یا کسی که بوی بسته باشد وی بفرزند پرورد و در هفتم
ناخوش زنی کانی بود با زن و فرزندان و با مادر و پدر اما جاه
و حرمت یابد در هشتم مرگش بد بود از جای بلند یا ستوری پیفته
اگر مریخ با وی بود با من هلاک شود در نهم در نگاه ملوک و
و حسن المعیشت بود و حالش در سفر نیکوتر بود که در وطن و
هر جا که رود محترم بود در دهم در شهر خویش مسلط بود و
تا باخی عمر در یازدهم دوست مزاج و نیکوت بود و همیشه شاد و
و خوشدل و هر که بود که ای محترم بود در روز از دم او را در

بخش

چشم خللی بود از هر در طالع حسن الخلق بود محیب و رحیم خداوند
خبر تاخی عهد در دهم هر چند عیش زیاد میشود کارش نیکوتر
میشود و مال و سعادت از زنان یابد در سوم نیک بخت و پارسا
بود و با قارب خویش نیکویی کند و امر معروف و نهی منکر نماید
بجهانم شریف و مذکور بود و بروی ثنا گویند و در شهر خویش
ولایت داری کند و خداوند مال و فرزند بود در پنجم مقبل و بز
کوار بود و ثنا گویند او را در ششم خداوند مال و نعمت بود و در
زن و ظالم بود سال بغضب و ظلم جمع کند در هفتم کارش از پنجم
نیکو شود و زنی با سا خواهد و دوست گیرد و مضرت از آن
و مال رسد و بدانتیب و برانگوهند و آن برندان زن نگوید
در هشتم خبیث العیش و درویش باشد بزنی پارسا مبتلا
شود و بدان سبب از چشم مردم پیفتند در نهم چون میلاد شبی
بود نیک بخت بود و بزنی نیک ملوک محترم و در میلاد نهاری که
اژ این بود در دهم سعید و کامروا و نواک و معروف بود و بزنی
ملوک محترم بود و در میلاد نهاری که از این بود در یازدهم نیکو
ظن و محبوب بزنی نیک بزکان و خیرات بسیار کند و پاکیزه
بود خلق را از وی سناخ بود در روز از دم میلاد لیلی از زنان
بی روزی بود و با زن بد کند عطا رد در طالع نیک بخت و مالدار
و محاسب بود هر چند عیش زیاد شود نواک تر شود و بروی
کس دست نیابد در دهم است و کامروا و حسن الظن بود و نیک
بخت و محب علوم و معیشت او از علم بود و دشمن و خصم بسیار

و عاقبت کار او از اول بهتر بود در سوم حسن الخلق بود و میهن
و کارملوند کند و بسیار دشمن بود و از حجة دوستان پندند
چهارم در اول عمر درویش بود و از زنان و فرزندان اندوه پند
و با خیر مال دارد و از زن و فرزند شادی پندند در پنجم حسن
الخلق و عاقل بود و کار بزرگان و بروی ثنا گویند در هشتم اندوه
کین و تنگ معیشت بود از شهر خویش بفرجه شود و در نهم
زندان مبتلا شود در هفتم در غریب زنده گان کند یا کاتب و تاجر
دندان او بود در هشتم عاقل و عالم و کاتب بود و حکیم و اگر
مخوس ناظر باشند به فقر و بیماری و در نهم بود یا معبر در نام
معروف بود در شهر خویش نیک بخت تا آخر عمر در دهم کاتب
و فصیح بود معروف و مدکور چه در شهر خویش حرمی یابد
و قتی توانگر بود و مال دیگر بدست وی افتد در یازدهم کاتب
و عاقل و حکیم بود و اسرار کارها بلداند و بود که می تواند تکرار
کارهای نیکو بدست وی بر آید و با اشراف مخالفت کند در دوازدهم
عاقل و عالم و حکیم بود در اول عمر حکمت دارد و مقبل بود و تا آخر
عمر افزایش و صالح العیش بود و پیوسته او را از زنان مالی بود
القبر حسن المنظر و عاقل و سعید و خداوند شرف بود و خلق
بسیار بوی اقبال دارند و بوی حاجتمند باشند مالی و صاحب
درازه بود چون مسعود بود بر خلق بسیار مغفم بود در شانزدهم
درازه عمر مشقة و بلا پند هم چنین در آخر عمر و میان عمر او
بهر بود در سوم عمر در دنیا بد و محترقا با باشد و در غریب

وجه یاز

وجه یابد و اعمال ماوند کند در پنجم توانگر بود و با ملوک مخالفت
کند ملوک را چون فرزند دارند در چهارم همیشگی مسافر بود و او را از
شکر بخشی و علفی بود و عمر در شرف گذراند و سفر بسیار کند اگر فرست
بود عمر در نعمت و راحت گذراند تا آخر در ششم در اول عمر شدة پند
و از سفر مال و جاه یابد و حسن الخلق و واسع الید باشد و پاکیزه
نفس و صدقات بسیار دهد در هفتم معیشت او میانه بود و زلف کند
و بدان سبب نام بد بروی میزند و در شهر و وطن خویش زندگان او
ناخوش بود و در غریب مال و حشمت یابد و در هشتم توانگر و خلق پر
حاجتمند بود اگر در خانه خویش باشد صاحب رایها و خدایت بود
در نهم خویش او از وی خیر پندند و سفر کند و سلامت یابد و هر کجا
که رود کرامت یابد و بخوبی کند از زمین بزمینی و مال جمع کند و توان
و مدکور بود و در شهر خویش هر که بر زمین از وی بپشت بود بوی حاجتمند
بود و سفر کند و غنی و توانگر شود و باطن رسد در یازدهم مادر بار
دارد که در دنیا در صلاح و عفت گذراند و مولود در شهر خویش و با
خلاق احسان کند و حواج و مقاصد او بود در دوازدهم عمر باد
و پدید او در دنیا بود و نیکو خلق و صاحب شرف بود و صدقه بسیار
دهد اما اندک در احکام بودن کواکب در حد و دبر مذهب رومیان
و کلدانیان زحل در حد خویش مولود خداوند ولایت و اسفاطیا
بارخ و دل تنگی شغول اما عاقبت بخیر بود و مال و ضیاع یابد و ملحق
بوی محتاج گردند در همد مشتمی مولود مال بسیار جمع کند اما در
جوانی بعضی تلف کند و مضر اهل بیت خویش بود و بعد از سی و هشت

در حد و کواکب

سال او را فرزند نیکو شود و احوال او متفاوت باشد در سعادت
 و نحو سه تا سی و شش سال پس عمارت نکند و کارهای خطیر ببرد
 وی ببلید در حد مریخ بد حال بود معروف با ذاق ربا و بکشد
 و ناسی دو سال از زنان بخورد بود پس سفر کند از بد بخورد
 بود و در عبادت حق تقوی کشت در حد نهر دل شکسته بود
 پدرش پیش نامادریش میرد و او را از دوزخ و فرزند بود پس
 اسایش یابد و زود بود که فرزند دیگر بر او بیرون زد و قوت شهوات
 او ضعیف بود و بعد از سی و شش سال نزد ملوک قرب یابد
 او سعدی بدین حد ناظر باشد از مادر و فرزند شادی یابد
 عاقبتش خیر بود و در حد عطارد مولود را در زبان خللی بود و ^{ماه} _{نشان}
 او کوتاه عمر باشد و در پیری و آخر عمر او را هیچ فرزند نماند خاصه
 که زحل صاحب خامس بود و عزیز النفس بود و خصومت متبلا
 بود و از زمیند مرگ بود بحسب و محبت او بسیار بود المشرق در حد
 زحل تخلیط و بلا و شر بود و از بعضی خجالت یابد پس حال او نیکو شود
 و بر اعد ظفر یابد و از دهقان روزی مند بود و زمین و بوی
 دوست دارد و ابراهیم مالی یابد شاد دل شود و در اول عمر ^{نشان} _{نشان}
 اند و همگی شود و در او بود که در زمین و شریعت منزلی یابد در حد ^{نشان} _{نشان}
 مالی و نغمتی بود از عمل ملوک حظی یابد و حیا او را موفقی بود
 بنه بسیار دارد و در سفر کند و در حد مریخ خویشین بلد رشت
 و خصومت افکند و او را جویستی رسد و بود که فرزندش میرد
 و فرزند دیگری به پرورد در حد نهر دن پار سا خواهد و از

بجان و کتابه روزی مند بود و از هر چه بدست خویش سار منافع یا
 و عارت و دهقان دارد و بنزدیک ملوک محترم بود و بود که خیرات
 بسیار بدست وی ببلید در حد عطارد مولود ماهر بود در کتابه
 عالم بدقیق آن و کرامی بنوع عوام و شاد بزن و فرزند بود که در
 شهر فرمان دهد و اموال جمع کند و عاقبتش خیر بود المشرق در حد
 زحل دلیل هلاکت و مرگ براندک و خویشان و فرزندان پیوسته
 در غیبت و بیخ بود تا سی و دو سال از عمر او بگذرد و بعد از آن مال
 و عمل و حومت حاصل یابد و فرزند آن تولد کند و مرگش شاه بود در حد
 مشتری مال جمع و تلف کند و بیماری بسیار کند و با وقت ^{نشان} _{نشان}
 بر نواح او غلبه کند و دیوانه شکل شود و بمرگ فرزند آن بخورد و شود
 نشان او را فرزند که شود و بسبب زنان رنج و خصومت کند در
 حد خویش دلیل غریبه و سفر در آن بود و در کار بزرگان و سلاخ خاص
 پند پس تیره کند و از زنان شادی پند اندک و پیوسته در طبقات
 ذهن با خصومت دل مشغولی بود و محمود الاثر نبود و در حد
 عطارد آثار نیکو از وی حاصل آید و کارهای نیکو کند اما مردم او را
 بدان که ستانید و از مردم روزی مند نبود و از همه زنان و فرزند
 بلا و رنج پند و خویشان پند شوند و الله اعلم الشمس در حد زحل
 دلیل سعادت و ریاست و استیلا بر اقربا بود و امثال آن که هر دو ^{نشان} _{نشان}
 باشند و سعدی بدین هر دو ناظر در ملک پادشاه عمل حظی
 دارد و فر و نصیبی کاما جمع کند و منصب و نسیان و بنده و ^{نشان} _{نشان}
 دست بسیار داشتن و بفرزند آن چشم روشن شود و در حد مریخ

دلیل علم و حکمت کند و کارهای خطرنال کند و بود که بعضی از اعضا
او افکار شود در حد زهره از زنان شاد و زنان بروی مشفق باشند
و بود که با محرمی فساد کند اگر مشتری درین حد نظر دارد با خویشی
عقد نکاح بندد هر چند عمرش بیشتر میشود در حد عطا رد دلیل
لطف و سخاوت و بلا غم بود و شخصی نکبت بود و از فرزندان شاد
و حومت و جاه و حشمت یابد از زهره در حد نعل دلیل کارهای شاد
نظر و اندکی ثبات در کار زنان و زنی پر بار زنی کند و بر جمل زنان
پر و جوان ریخ پند در حد مشتری اهل فضل و هنر بود مال بسیار
بدست آورد و شادی پند از هر کاری که کند و محترم و رئیس قاصد
خویش بود و بود که زنی نانا ایند را بزنی کند و محرم و العاقبت بود
در حد ریخ از جهت زنان ریخ پند و سخنی زشت شنود و مال زیاد
ایشان تلف کند و از جهت کزنی ریخ و بلا پند بود که از فرزندان
ریخ و بلا پند و بر جمل احوالش نامستقیم بود و در حد خویشی نعل
شادی و بر خورداری بود از زنان و بندگان بسیار دارد و مطاع
و مهیب بود در بلا و بفرزند نیک بخت بود و داهی و عالم بود و خلق
با دین حق دعوت کند و مستجاب الدعوه بود و قران و اخبار خواند
در حد عطا در از فرزندان شادی و حومت و جاه یابد و از مالک
عطا او یابد و بود که مصنف کتب بود و بر پیشانی اهل سلطه بود
و نافذ الامر و نیک بخت و مبارک بود عطا در حد زحل و اولاد
از خویشیان ریخ پند و مولد فرزندان پند و از جهت زنان ریخ و
بلا کشد و تملک کند و بعضی از کارهای خویش بود که یک چشم

اولی و ثانی

اولی و ثانی رسد و روزگار او شویله بود در حد مشتری عالم بود و در
کتب بسیار نظر کند و رئیس مقدم برادران بود و او را ضیاع و عطا
پراکنده بود و فرزندان بسیار و بد شمن مظفر بود و شیرین سخن و
حاضر جواب بود و حوسود در حد ریخ دلیل توانگری بود و بر مال
بسیار بدست آید و بر قوی صاحب فرسان شود و بود که مقدم
علماء و ائمه بود و غارهای نیکو کند در حد زهره مقبول بود و بسیار
مردم و طبع سفر بود او را کتب بسیار مطالعه کند و او را فرزندی با
که چشم او بد و روشن بود و بر نیک بزرگان محرم بود و از این
موقوف در حد خویش دلیل دیگری و ریاست بود و دانی بود
و بلا غم و فصاحت و مجادله و نظم نیک و فوایح در معاش بود و از
بزرگان و ارباب مناصب و سعادت از امور و کارها و بزرگی
در حد کتابت و مالک یابد و خواهرهای نیکو پند که بتعبیر حاجت
شود و از زنان ریخ پند و از کار علم و دین شاد باشد اگر در حد
زحل بزنی و فرزندان دوهیکم شود و قاسمی دو سال از عمر او بگذرد
پس کارش نیکو شود و مال بدست آید و بفرزند و زن شاد شود
در حد مشتری دلیل تجارت و توانگری و سفر بسیار بود و بود که
دیگری تربیت کند و هر چند عمرش زیاد میشود خلق بروی عفت
پیش کنند و عمرش در عاقبت بسلاست کرد در حد ریخ غصوب
بود و احوال او بلا بسیار روی رسد و سلاح و دزدان اهل خانه
کند و از سیاه ریخ پند در حد زهره دلیل بزرگان بود که با اهل و
ولد شاد باشند و نکاح اول که سازد طلاق دهد و بود که بر

مقدم واصل بود و بود که زنان بسیار کنند و اموال بسیار از تجارت
و غیر آن جمع کنند و از سلاطین خلعت یابد در حد عطار و دلیل علم دانستن
و مطلع کتب بود و مال بدست آوردن و عاقبت بجزیره بود دلیل اول
که او کتب در حد و دانگش با بلیان زحل در حد خویش بسیار مال جمع
بود و پماریهای سخت کشته و نجات یابد و بود که بعضی از اشغال شرف
یا از اعمال ملوک بوی تقویض افتد و از آن مال بدست آرد و سیار
فرزند بود و خلق بروی محتاج باشند در حد مشتوی و الداد
امداد اول و جملین تلف کنند و بعد از آن کارش نیکو شود بعد از سی
هشت سال پس بفرزند شان شود و بعضی اوقات از دردمندان
ریخ پند و عاقبت او در بیعت و حرمت بود در حد ترخ دلیل بود
که مادر بیاید و مولود غریب باشند و درویش و فرزند مال پدر
مادر هلاک کند و بود که او را جواهر و ریش بود که امن از آن معاف
باید کرد و مال از هر گونه بدست آید و بعد از سی و دو سال
کارش نظام پذیرد و بر عبت شود در کار علم و امانت خوض کند
و از آن ریخ پند در حد زهر دلیل در شک بود و پدرش پیش از
مادرش میرد و او را از درون فرزند بود و از زنان ریخ پند و ربط
بود که نیک کند که جماعتی از اولاد او قارب درویش باشند و او
در دنیا گیر بیخی بدید آید و تا سی شش سال کار او شونید بود
پس یا اهل و ولد شاد بود که در مسجد یا مدرسه مجاور شود
از جهت زنان ریخ پند و مرگ فرزند پند و از آن پیم دیوانگی
بود و او از زنان نازانیده باشد و اگر دلیل ولدش قوی باشند

یکم از آن

یکم که فرزند اول دختر بود و او از نذکان یابد تا آن دختر را عرو
کند و بنیرکان را پند و مصیبت و مذکور بود و از سالوند وقت ز
جوی کشند و درویش شود چنانکه بقوه روز در سالند المشتری در حد
زحل بلا ریخ پند و زیان مال و از تجارت روزی میزند بود و اعلا
او را کردن نهند و براسانکارها مطلع شود و اگر غسی ناظر بود هر
وقتی مشتری در حد زحل بود و احتیاط باید کرد از ریخ و زیان حد
خویش بکارهای بزرگ مسلط بود و چندان عمر باید که بطن سوز
از اولاد خود پند و عمری بازن معروف پس بود و چون مشتری
در حد پیمان مساجد دارد در حد ترخ مولود ریخ بسیار کند و کفر
بد بود و بود که سبب مرگش از قارب بود و او بود که عمر او از ریخ
فرزند مانند در حد زحل نیکو و پارسا کند و از آن ریخ و زیان پند
و بود که اعمال ملوک کند و معاش او از تجارت بود یا از کتابه و روزگار
دداحت و خوشی کند راند و لیکن کارها بیشتر ریخ کند و بود
که قاضی بود و با کارهایی که خلق و پیرایان ستانید و در آخر عمر
از بنیره خود شادی پند در حد عطار و مولود را عامه کراچی
و از زنان و فرزندانش شادی پند و هر که نهی دست و درویش بود
و بعضی کارهای خیر و دین بدست آید و بود که علی سلطان کند
و ضیاع و اسباب دارد و سازد و با سادش خویشش دارد و عاقبتش
بخیر بود المشتری در حد زحل مرگ فرزند و خواهان و برادران و
خویشان پند و اگر سعدی ناظر نباشد او را ناکاه بکشند و
اموال مادر او پند تلف کند و تا سی و دو سال عمر او ناهوار بود

روزگارش شولیه بود و بعد از آن او را فرزندان و مال پرند و بعضی
از فرزندان او بیغاه میرند در حد مشتری مال بدستند بسیار
پیمان شود و بیخ پندند و بود که عفاش زایل شود و مرگ فرزندان
و زن او با نیکم و سفر بسیار کند و منافق بود و بزین جنتان کوی
و ظلم شیع زود بروی در خصوصت و اضطراب افتد در حد مشتری
از جهت سلاح و ترکان غریبی بیاید اما پیشتر از حد بیخ و بلا کند
و بود که از دنیا خلاص بیاید اما دلیر و شتاب زده بود و اگر سعدی
ناظر بود بعضی از مناصب ارکان دولت یابد و بسیار دشمن بود
در حد زهر در حال زنان سرکار بود و بود که با زنان غریبانی نظر
کند و کودکان او پیشتر در طفولیه میرند و ببلوغ کمتر رسند
مالهای بسیار بزنان خرج کنند و هم چنین در سفرها زیاده
و بود که زنان کند که اهل او باشد و از کفای او نتواند بود
چون قریح در حد زهر بود در آن ایام حد کند از زنان خاصه
و امثالین در حد عطارد اگر چه بود هیچکس او را نشناسد و مرگ
بنود و دشمنان دارد که غزات او جویند و هر عمل که کند در آن پسند
بنود و او را بتعرف و سعایت بر بخانند و وقت تابون سفر زن ختم
گیرد اگر سعدی ناظر باشد این نایات کمتر بود و الله اعلم الغیب
زحل در زهر و نیک بخت بود و بود که خدمت ملول کند و از آن
منافع یابد و طعام جمع کند و بود که محنتگر بود و بفرزند شاد شود
در حد مشتری محنت قوم خویش بود و بود که در مسجل و مد رسد
نشیند و او را فرزندان باشد مذکور و نوشت و عاقبتش بخیر بود

در حد قریح زود خشم گیرد اما بزرگ بود و بود سفر دریا کند و اول
جراحی رسد و بود که فال گو بود در حد زهر شاد بود و با
خویش و تده پروردای او صایب بود و بود که خروج او با اقارب
او افتد و هر چند عمر زیاده میشود رحمت و مال میافزاید در
حد عطارد از کتابت و نسخ زندگان کند و عیش و وعیش حکما
و نهاد بود اگر مشتری بدین درجه ناظر بود قران و اخبار و
تفسیر نویسد و سخن بصواب گوید و او را فرزندان باشند و
بزرگان او را عزیز دارند و نیک بخت بود از زهر در حد زحل یا الله
و بیخ بود از جهت زنان و زن کند سلطه و باوقی حرم میان
مفاقت افتد و مملکت عزت بماند و زن پرمنا اهل را بخواهد
بدان نسب بغیر افتد در حد مشتری شاد شود از هر چه بدست
آرد و خود ساز و دلیر و مدکور بود مسلط بر اصناف اموال
او را فرزندان بود شوخ و جاساسند یک ملوک معرفت دارد و
نیس اهل بیت خویش بود و هر او را اطاعت دارند و زن پاریا
کند و بروی مبارک آید و عاقبتش بخیر بود در حد قریح بد حال
بود در امور بیخ و او را کار زنان زود میسر شود و زنان او
بعضی بپزند و کینرگ او را بستانند بدان ریخورد پس با خیر
کارش نیکو شود و از زنان حظی و نوری یابد و پندد فرزندان مبتلا
شود و از مال حرم زید در حد خویش شاد بود بزنان و پس از آن خوش
و از زندگان و در خانان بزرگ زندگان کند در حد عطارد بزنان
فرزند شاد شود و در دنیا کار پلهر و وطرب کند و از ملوک

عطا یا بد و نافع القول باشد و دشمنان را بر او دل خود بیند
عطا را در حد زحل میان او و خویشان خلاف و خصومت
افتد و مرگ خویشان بیند و زنتش ملت با نیکه و از کار زن
بهر مند نبود و در سفر روزگار او با عروس عیان کند تا
بعقل و تنه پیر صایب بود و بود که چشم او خالی کند در ایام که عطا
در حد زحل بود خاصه که محسی بدین حد ناظر باشد که خود
از بلاها نگاه و عری در دنیا بدد حاجت و اسایش و شادی
هد مشتری عالم بود بکتب و اسرار و کارها هر چه تمام نکند
خاصه امور معاش خویش و از بخاری بهر مند بود و اهل بیت او
با بزرگ شوند و بود که مقدم ائمه دین بود و سلوک او را کوی
دارند و فرزندانش آنچه بزیاید عری در حاجت و شعار کند دانند
خلق را بوی تقرب بسیار بود و بود که او را فرزند بسیار بود
و دشمنان او اطاعت دارند و تواضع نمایند و در انبلاها
بخات دهند و عری در دنیا بدد در نعمت و کرامت و عاقبتش
ببخیر بود در حد میخ دلیل آن بود که بسبب حرص خویشتن داد بلا
بپسندد و بپسندد و او را استایند و از جهت زنان ریخ پندد و مرگ
زنان خویش بیند و بود که عقلش خلل کند و او را حد زیاد
در ایام که عطا را در حد میخ بود در حد زهر و در کار و در
و حاجت کند و از جهت زنان شادی بیند و مال و ضیاع بسیار
دارد و حال ملوک کند و بود که مقدم ائمه دین بود و از کارها
نا بود خیر دهد و از بلاها بسیار بخات یابد پسر او مال بدد

ایرمان

اید و مرگ او بر فراش او بود در حد خویش خداوند امر و مظهر در میان
خلق و سفر بسیار کند و هر که در ویش نبود و علم معروف بود
مقدم اهل بیت خویش بود و بود که کتابت ملوک کند و سال این جهت بدد
ارد و مفضل و منهم خاصه در احکام و بزبان اند و هکین شود فقر
در حد زحل و ملوک هلاک شود و فرزند دلیلیام چون تاسی و سال
و این روز اول زحل بود پیر مال بدست ارد و بزین و فرزند شاد بود
و عادل و منصف بود در حد مشتری از بخاری روزی مند بود
مالش از سفر بسیار شود و مضرت بوی رسد و حرمت فرزندان در
عرا افزان شود و هر چند عری زیاده میشود و عادل بود و در حد میخ
زود خشم گیرد و بود که سلاح پوشد و معاش او از اهن بود و از
بهرام و سباع او را ریخ رسد اگر سعدی ناظر باشد از شرف انبیا
در حد زهر عظیم القدر بود و مخالفه اهل بیت خویش کند و زک
بسبب نفاق خواهد و مفارقت کند از خویشان و مدت دراز همانند
او را در فرزند بود از زدن و زک ناخس کند و سال بی ریخ یا
و انسلوک کرامت یابد در حد عطارد و ملوک نیکو حظ و بدین ریخ
و هر چه عرش بیشتر شود کارش قویتر میشود و عاقبتش بخیر بود
احکام بودن کواکب در حد و انکفتار نویل روحی زحل در حد
خویش دلیل اندیشد و حال گردان بود و پیمای در حد مشتری
یابد از دستان در حد میخ مفارقت و پیمای اهل بود و در حد
زهر از شرف ریخ و بلا بیند و زنان خواهد از سبب زیور مجا
در حد عطارد دلیل خصوصت بود بسبب جاه و ریاسد و ریخ

ایرمان

دوستان و فرزندان مشتری در حد زحل دلیل صواب و تدبیر بود
و نفقه کردن دیگرهای اصل و منفعت بر آمدن حوائج و مقاصد
برخ و محنت در حد خویش دلیل اصلاح و کرامت بود و غایت
ایلا و صلاح و تزویج و انشعاع بدان و بسیاری فرزندان حد
میخ دلیل بخت بود از بلاها و ذایل گشتن بجزای دیرینه و حد
کردن از آزوی و سفر موافق بود در حد زهره مهر و مند و از آنجا
و از ایشان خیر و منافع یابد و دلیل بود که مولود پارسا بود در حد
عطارد دلیل صلاح و فرزند ثمنان بود و نوا نگری بعد از درویشی
و حاجت رسیدن از عظاما و منفعت از شخصی المیخ در حد زحل
کجای بود دیگرها و ظفر پر دشمنان و نوا نگری بعد از درویشی در حد
مشتری دلیل سعادت باشد که دشمنان او را گویند و در کاری
نقل کردن و نومیدی از هر چه امید دارد در حد خویش دلیل نگرانی
بود و تغییر دیگرها و دلیل سفر و بیرونی بدان با نفاع عتاق
در حد زهره دلیل زنا بود و هلاک زنان حلال که دارد در حد عطارد
بیماری و خصومت و غرامت و زیان و هراس بود الشمس در حد
زحل کار او مستطرب بود از شدای باند و از شدای مکر که نفع
او را هیچ حال موافق نبود در حد مشتری دلیل اندیشه بود از بلاها
و عظاما بود در حد میخ دلیل بود بوزیادت مونس و ریاست و قوت
و اقبال در حد زهره دلیل نوسیدی بود از کارها مکر کار زنان که
او را موافق بود در حد عطارد دلیل گشتن حوائج خاصه در سفر
و شدای از کارهای پوشیده و زیان از کارهای اشکال از زمین

در حد زحل

در حد زحل

کارهای او زود تنباه کرد در حد مشتری زنان وی ناسازگار است
و مولود با خویش تن بدی گوید و کارهای که او از زیان دارد و
حد میخ منفعت یابد نه از او واضح منفعت و اسفار و منفعت یابد
در حد خویش با مردم مخالطه نیکو کند همو اسات و شایسته بود
در نوبت فرزندان و موافقی بسیار دارد در حد عطارد هر کار که کند
بیشتر پسندیده بود و دوستان از آن منفعت بود عطارد در حد
زحل دلیل صلاح و خیر بود در کارها بدانکه بر آید در حد مشتری
دوستان بسیار دارد و منفعت یابد از سلاطین خاصه اما
منازع و حسود بود در حد میخ دلیل میخ بود در کارها و منفعت
از کتاب و حساب در حد زهره تدبیر و نیکو بود و کار او باهل
دوستان ضعیف بود در حد خویش دلیل اساقی کارها بود در
و صلاح و خبر فقر در حد زحل ابتدای کارها بروی دشواری
در رخ پند از جهت مشایخ و طبقات زحل در حد مشتری دلیل
صلاح بود در ابتدا و تقییل نفع در حد میخ و اندوه بود و معام
با ارباب مناصب و سختی دیگرها در حد زهره ابتدای کارها
اسان بود و از آن منفعت یابد در حد عطارد مقصودهای او
برودی حاصل آید و کارهای او منتظر بود که دلیل کوکب در حد
یکدیگر زحل در خانه خویش حکیم و عالم بود بعلم دین و انسود
او قدر نایب یابد و علوم اخلاق نیکو داند و بزندان او را دوست
دارد و قوت او از حلال بود و هستند و مواضع بود خاصه که صاحب
طالع بوی متصل بود در خانه مشتری نیکو حال و وجیه بود بزرگ

دلیل کار او در خانه
یکدیگر

خلق کرامی و بتاه و درویشان و بازن او را مواظبت بود و بود که
فرزند غیري پسر بود در خانه تریج گوان کوی بود ضعیف در کار
خویش و پیمان در کسب دنیا و اندک کین بود بی سببی و پریشان
چیزی و هر کس در خانه افتاب بلندی و شرف و جاه یابد و از
بلغی او از میان رسد و عاقبت او مرگ بد بود از میراث مادر
پد نصیب یابد و مانش نیا نه شود و در میلاد نهاری بهتر بود
و پد او راهلا که از روحی بود یا از استنقا در خانه زهر در
کار تریج هر چه حاصل ندارد و بود که کودکی بل بخت کند و بازن آن پسر
مخالطه کند و او داد را از فرزند او بد و صقیل بود از فرزند آن
و بود که بیماری در بخی عظیم گفتند و بود که این مولود هرگز زن
و از زنان بیخ پندد در خانه تجیب بود و عالم بکارهای کتبی
و تاویل آن و کار پویشیده و افقی بود در دنیا و باکران زنان
بود در خانه قرمال پد و مادر تلف کند و بیماری بسیار گفتند
و دلیل کوتاهی عمر و مرگ بد بود المشرتی در خانه زحل دلیل بود
که مولود جنول ذکر خواهد و با مردم رفتی و مدارا نتواند کرد
فا مابل او درخ بسیار پندد در خانه خویش از عظام او اشرف
بود و محبوب خلایق بود و مال بسیار یابد بد نصیب در خانه
تریج نیکی بود بزنگار خطیری اگر درو تن بود و نیرین بد و ناز
و هر دو درو تن باشند در بوج مذکور مسلط بود بر شکر و نیکو
در خانه افتاب عتیقی و نیکو مزاج و ایکن با مادر فرزند پد
و زنان خویشان فساد کند در خانه زهر بزرگی دوست دارد

و نضر بود

و فاضل بود و او را خلق نهانی و همزمان ملوک بود و زنان کوی
مخالطه کند و از ایشان مال بسیار یابد در خانه عطار دکاها
بزرگ کند دلیل علم و استیفا و سپاهی و علم نجوم و ادیب بود
و مستقیم الظرفی در خانه قرمال مادر میراث بوی یابد
بود که اعمال سلطانی کند و او را نقد و مواشی بسیار بود
عاقبت بخیر بود المشرتی در خانه زحل نیکو سخن بود و مال مادر و پد
تلف و خویشانش که بزاد از وی بهر تبا شدند افتد رسد و بسکوت
بود در خانه مشتری یا ملوک و اشرف مخالطه کند و در میان خلق
او داد که جمیل بود در خانه خویش لشکر کش بود و کارهای بزرگ
کند و او را از آهن بیخی رسد و یا از بالای پندد پفته و خبث
التیر بود در خانه افتاب حال مادر او بد شود و از میراث غریب
پفته و دلیل افتد چشم بود کار او از آتش و آهن بود و مرگش از آن
بود در خانه زهر و زنان پد در بزمی کند و آن زنان را با خویش
سری بود و بد ایشان میلی و او مرگ زنان خویش پندد و فرج
و محب بود بکارهای خویش و بود که نفع بل بخت کند که پیش از
تکلیح بوی رسیده باشد در خانه عطار صاحب علم و حکمت
بود و ذریک و بعید الغور و کسب او را از حلال بود و از علف خویش
نام نیکو روزی مند نبود و بلاها بوی رسد در خانه قرمال
و ذریک بود و بد معیشت او و او را بیماری رسد و مرگش بد بود
در خانه زحل بیماری که او را علاج دشوار بود و لیکن بسیار
و نیکو تنه پسر بود و کدخدای ضیاع ملوک و امر آن در خانه

مشتی بفرزند شاد شود و مال بسیار بدست آرد و بنزدیک
سلاطین مکرم بود و احوال خطیر کند از جهت ملوک و اورا شرف
و منزلتی بود بنزدیک خلق در خانه فریخ از وی سالی مردم بود
او را از هنر جراحی و بیماری رسد و لیکن معاش او نیکو بود
و ضابط کارهای خویش باشد در خانه افتاب و راجه تری
بر قوی و صاحب جاه و مرتبت شود و عیارت بسیار فرماید
و کند در خانه نیکو روی بود و گاهی یا معبر و خواهرهای
او را از جای نمناک برنج و بیماری رسد در خانه عطار و عامه
بود و منجم و فال گوی و او را از مواد سوداوی بیماری رسد
بجز او بسیار بود در علم دهقان ماهر بود در خانه فرار از سزا
و سبکی فایده یابد و از ملوک فواید بپندد از هر در خانه زحل یا
زن محرم فساد کند و آن زن او را دوست دارد و در خانه شرف
خط و جاه و منزلت یابد و زنان او را از وی نیکو بیفتد و تیا
اوقاف جهود جاهل زنده دارد و یا گوید یا چیزی از ایشان ستا
در خانه فریخ شقی و طیاش بود و ازین تعب و بلا بپندد و شقی
الظریق نباشد و از جهت زنان او را افترا و بلا رسد و بنده
زادگان و کینتک بخت کند و در از صحبت نباشد با زنان بیشتر
مخالفت او با کینتکان بود در خانه افتاب خبث الغریب و یا
ناحرم فساد کند و اگر بنده بود ازاد شود و اگر شاگرد بود کباب
بخت کند در خانه زهر دلیل بسیاری فرج و شادی بود و ولو
او باشد با زنان و علوم آغان و الحان نیکو شناسند و در

ابن سیر

ابتدای جوانی او را عله صعب افتد در خانه عطار و با زنان
مخالفت کند و یا خدمت زنان ملوک و ازین هر دو جهت خصومت
و بلا کشد و بود که نقاش یا خطاط یا پند فروش در خانه
قرضه مت زنان ملوک کند و از خدمت ایشان منافع یابد
و بنزد شاد شود و از این جهت خصومت کشد و در او بود
که زنی غریب کند و عطارد در خانه زحل او را از گوش یا از نای
رنجی رسد هیچ کس بر آنچه در بطن او بود و خوف نیابد و از آن
مردم جنت کند و بدین سبب بلا بپندد و بود که عالم بود بجز
و حساب و خداوند دین و عبادت بود و علم و عقل و بود
که گاهن بود یا فال گو در خانه مشتکی کار دین و کارهای بلند
جوید و نیکو رای و تدبیر بود که قضا کند و خطاب و صفا
مرتبه بود در خانه فریخ نیکو تدبیر و تیر فرم و لیکن دروغ و
قلیل الخلفه و سو کند دروغ بسیار خورد و پاک ندارد
او هر کس بود و بود که مورد بود و نویسنده و در با و سلف
و اندک و فو بود در خانه افتاب و چسب و با تمکین بود بنزدیک
ملوک و بود که بد رجه و لذت در خانه زهر نیکو تدبیر و کثرت
رو و در میان خلق محبوب بود و بود که مقنی بود و علم الحان
در خانه عطار حکیم و عاقل و زیرک بود هر چه بپندد پامور
و علم نجوم بیشتر او را میسر شود و خوف دوست بود در
قرع عالم بود بمصالح رعایا و با کفایت و مقبل بود در کارها و از
بجارت روزی صند و صالحه اکتیة و العمل بود القمر در خانه زحل

الکافی

کاهل و بزرگوار و بد تدبیر بود در خانزاده شریف رئیس قومی بود
 و غنی و دلیر و رحیم و منصف و بروی ثنا گویند و عاقبتش
 بخیر بود در خانزاده تریخ دلی و ضابط کار خویش بود اما با اهل افتا
 کند و ظلمت کند و مقدم قومی بود و کار زان کند و غنی بود
 در خانزاده نیکو و بزرگ نام و مخالف انبیا و ملوک بود و
 امین ملوک اما پیماری بسیار کشید در خانزاده نیکو و بروی
 و محیب در چشم خلق خاصه که در بیچ انقی بود و یک زن
 حریص بود و ازین ریخ و بلا پند و بروی ملاقاتها گفت و زنا
 نیکو و پارسا خواهد و با هر کس خوش زندگانی بود در خان
 عطار حکیم و عاقل بود و حیل نیکو داند و از اعمال هر روز بود
 و بر جماعت زنان حریص بود و از فرزندانش مقبل بود و نیکو
 با زنان در خانزاده حکیم بود با زنان که صحبت کند با هر که
 کند بروی ظفر باید و او را از چشم ریخی بود و یا زخ میزد بود
 چون تریخ بود منخوس بود ریخ از جهت رطوبت و امثال این بود و
 هو اعلم احکام بودند که او با در خانهای یکدیگر از قول قلاما
 نعل در خانزاده خویش در میلاد نهاده دوستی کند با اشرف
 و عظاما و مال بدستار و او میلاد لیلی بود بد بخت و پیمان
 نون بود و پیماری و از رطوبت بود خاصه که در جدی بود و یا
 درد لویا در حد و وجه خویش بود در خانزاده شریفی یا با زکات
 مخالف کند و فرزند دیکو از او برورد و محتر قومی بود و کار
 سلاطین را پیمارد در خانزاده تریخ سخت دل بود و پیوده عظم کرد

حکام
 بود که او کعبه در خانهای یکدیگر

در زبر بود

و شریف بود در خانزاده افتاب پدر و مادر مولود شریف باشند
 و مولود بسیار مال خاصه در میلاد و پدر مولود را پیمان
 بود از رطوبت بود که پید او را بکشند خاصه در میلاد لیلی
 در خانزاده نهر تریخ شایسته نبود و مولود ننان در پیش را
 دوست دارد و با ایشان مخالفت کند و بود که ننان پیمان
 و عاقبت کند و از ایشان ریخ پند و بعضی از زنان او بسبب
 هلاک شوند در خانزاده عطار در درگاهها ترقی جوید و شاکو
 ثابت بود بر اسرار کتب مطلع باشد و در سخن میسر که او
 زبان بود و حوسود و از جهت کتب ریخی بوی رسد و بدست
 و بد نام بود و در خانزاده قمر مال پدر بزنیان آورد و صحیح از این بود
 و بود که بحسن نبلا شود و الله اعلم المشتی در خانزاده
 در میلاد نهاده مال و عمر بخورداری یا بد و سعید عظیم
 القند بود و در میلاد لیلی روزگار او میان بود رزق او روز
 بروز بدست آید و از اصحاب کرامت و ائمه دین بود در خان
 خویش مشفق نباشد و تنگدل و ضعیف رای بود ترسد
 که سخن گوید در خانزاده تریخ امیری بود از امر او پیر و زبود بیشتر
 او شمس قمر ریخ ناظر بودند از ریخ مذکور دلاله امیری و سپه
 سالاری کند در خانزاده افتاب با امر او رباب سلاح دوست
 و او در وقت یا مایل التوت و زحل و تریخ با وی نبود مولود نیک
 بخت و بسیار مال بود خاصه در میلاد نهاده در خانزاده
 ننان بزرگوار بزنی کند و بود که ننان مشاط را یا عمل کند یا زنی

کنند که بروی استیلا دارد و اگر زن بود از تعلیم و قرآن آموختن حلی
و در جریاید در خانه عطار در هر زمان یا عارض لشکر بود و حکمت
دوست دارد و در ولایت فرمان دهد و مردی ستوده اخلاق بود
در خانه قمر مذکور و سعید بود و بسیار مال و از بزرگان حظ
یابد خاصه در میلاد نهاری المریخ در خانه نعل قوی و بانسانط
بود در کارها و هر کاری بدان ابتدا کند تمام کند و مالک مادر و پید
تلف کند و برادران پیش از وی پیرند و عاقبت ناک است بود در
خانه مشتری شریف و بزرگوار بود و دلیل سواد و دیباخته و لشکر
داشتن بود یا بر قوی پیاده ان لشکر فرمان دهد خاصه که مشتری
بهریخ ناظر بود در خانه خودش معروف و مذکور بود و بیرون و
مبارک بود در میلاد نهاری شریف و عضوب بود و او با علمها
بود از جاها پیفتند و در عقب در میلاد نهاری کثر بود در
خانه افتاب دلیل هلاک مادر و پید بود و علی در چشم یا
معد مولود بود و او را با زهر زخمی کنند و مرگش ناکاه بود
و پیدش در غریب میرد و یا بقتل آید در خانه زهر زخمی بود ^{بسیار}
زنان خواهد خاصه در میزان و بعضی از زنان او بمرگند ^{بعضی}
طلاق دهد و از جهت زنان ریخ و بلا پند و در میزان او را
از آتش و آهن ریخ رسد پنهان و در نور خاس و فاسق بود
در خانه عطار در لغات و علوم سر پایی داند و بود که در علم کلا
ماهر بود و کتب نوید و در میان مردم مینی بود و علم و حکمت
در خانه قمر حقیقتا محرم و نشاط کنند و خلیق در امور معا

اولاد در خانه

و اولاد شکیم پماری و ریخی رسد و میراث مادر و پید تلف کند
پماریون بود ناکاه پمیرد یا بکشند شخاصه که میلاد نهاری ^{شاه}
الشمس در خانه نعل پای کیزه نفس و مقبل بود در کارها و مزاج
و نشاطی بود در خانه مشتری با کهایته و جلالت بود در کس
اهل بیت خودیش و تزیینی بد یابد و بود که با زنان پدرفشا
کند یا با اقرب در خانه مرغی دلیل پماری و ریخ بود در ^ت
و پید و داد دلیل مرک بد بود و او را وجع المفاصل بود یا وجع
الکبد اگر در محل بود دلیل شرف و سعادت بود در میلاد
نهاری درسی میان بود و در خانه خویش اگر نهاری بود ^{بسیار}
امیری بزرگ بود و کسب مال کند و بود که جایی بود که حیثیت
خارج کند و اگر میلاد دلیل بود اندک عقل بود و دلیل مهارت
بود میان مادر و پید و بودن او در غریبه اگر بتسلیمت دخل بود
مولود پای کیزه و مقبل بود خاصه در میلاد نهاری و فرج و نشاط
بود در خانه زهره فال کوی یا منیم یا معمر بود و صادق آینه ^{بسیار}
خبر و بسیار رطوبت بود و بسیار جماعت و بسیار سفر در خانه
عطار در بسیار سخن و عاقل بود و بود که منجم و دهقان بود و
بسیار حیله خاصه در میلاد نهاری اما در میلاد شبی ^{بسیار}
وجع الانثیون بود و او را از رطوبت ریخی بود در خانه قمر و ^{بسیار}
معاصی بسیار کند خاصه در جوانی و او را در عمر مال اندک
بدست آید و معدّه اضعیف شود از لفق او را ریخ رسد
الزهر در خانه زحل از زنان بهر مند بود و بود که عظیم ^{بسیار}

و کند بغل و ناخوش بوی بود خاصه در جمدی و باز نان خوش
و محارم فساد کند در خانه مشتری مولود از جهت زنان و معرفت
یابد و بود که اعمال زنان ملوک کند و بود که بر پیشم کاری و هیچ
باقی فرماید و میان او و عیالش موافقت بود خاصه در میلاد
شبی در خانه فرزند مولود از عدو مکر و ریخ پند بسبب زنان
هم چنین حشمت و عزت بکنند در خانه افتاب مولود را از
ترویج زیاده برهم مند بنود و با جاری پیشتر مخالفت کند بود
که عقیم بود و پاک تن نبود و او را بوی ناخوش بود در خانه خوش
در میلاد لیلی بسبب زنان جاه و معرفت یابد و مقبل بود در
کارها و باز زنان که شوهر با نده مخالفت کند در میلاد مناری
دلیل زنا بود و خصومت از جهت زنان و بود که زن او پیشتر از
وی پسر در خانه عطار را اگر ولادت زن را بود با دنیا توالت
بود و میل و بچوانان بود و با ایشان مخالفت کند خاصه در
مردنقاش یا زرد بود اگر عطار در خانه فرزند کند بغل بود
بازن جماعت کند بزنا و ریخ و بلا پند از جهت زنان و بود که
زنان او بدار و دهد عطار در خانه زحل در زیان و گوش
او گران بود و در نکارهای با نیک خوض کند و تخی جوید
و انغیر یا برهم یا بلد در خانه مشتری بواسطه مظلوم بود و بود که
از علما و ائمه دین بود و بنماز اوقات دارد و دندان خوض کند و
که معبر باشد بخیم بود در خانه فرزند مقبل بود در نکارها و دروغ زن و
اولاد بی و مذهبی نبود و بود که علم سحر و نبی نجات داند و مولود

بویزه

و پیوسته او را م بود که پینند کنند و از آن ریخ پینند در میلاد
لیلی کمتر بود در خانه افتاب در میلاد مناری مقبل بود مولود در
النیر و نیکو خلق و در لیلی کمتر از این در خانه زهره شاد در ایاتنه
موجود سازد و کند و بود که علوم الحان داند و آموزد و علم حقا
داند اگر در تندی بود مسعود حکیم بود که المعاش را از حکمت
بود در خانه خوش نود خشم گیر در صلوات بود و بعد کتب و کلام
عالم بود و از تجاره صوف و نمد و غیره پهنه مند و عالم بود با
عداد و خوضان و جبر و مقابله در خانه فرزند و خفیف الک
و خفیف الخلق ولادت بود و نیکو منظر و مجرب ریخ و نقب و
لدان و علوم مساعدت کند القمر در خانه زحل جاهل و مدبر
بود اگر در مقابله زحل بود سقام و بسیار فکرت بود و مرطوب خلق
و اندک حوائج او را از حققت و اوجاع طحال و امثال این ریخ پند
در خانه مشتری ریخ و پاک نینت بود الا متهم بود بزنان محارم و
زنان خوششان اگر خداوند طالع نیک بود یکی از محارم او با وی
زنا کند یا شوهر برادرش در میلاد شبی خیر و سعادت و اسایش
بود در خانه فرزند چون زایل بود در رضو دلیل بود که مولود که شرب
بود و مقدم بر کار جای بد اگر ناقص بود در مضو دلیلش کمتر بود
در خانه افتاب اگر در ناسع بود مسقام و ضعیف دل بود خاصه
در درجه اول و سوم در خانه زهره حسن المنظر و حسن العیش
بود بنزدیک خلق محبوب و در نکار زنان بی بهره اما صحیح الخلق
بود در خانه عطار داند که سخن و عقیف بود و لیکن او از طریق

بودن طالع در خانه های
کواکب

شهوة مذکور بود و علو دین و حکمت و شریعت دانند در خانه
قر قوی و شریف بود خصوصاً که در او تاد بود دلیل نوا نگر
و کارهای نیکو از دست براید دلیل بودن کواکب در خانه های
طالع بتسویب از گفتار خیر هندی نخل در طالع عقیق و مکرم
بود و خلق بروی اختلاف دارند در روم در حضور خوش
نوا نگر بود در سوم او را برادران با شنیدن نوا نگر در چهار
مادر و پدرش در طفولیت او میزند در پنجم مرگ فرزندان بپند
در ششم صحیح المزاج بود در هفتم گوشت زنی کند در هشتم او را
ناگاه بکشند در نهم همیشه مسافر بود در دهم بد خوب بود در یازدهم
تا زنده بود در سعادت بود در دوازدهم دشمنانش مبهور شوند
المشتری در طالع نیک بخت بود و راست قول در دهم میهن
و فراخ روزی بود در سوم او را از خویشانش شادی بود در
چهارم زید و ضیاع نفع یا بد در پنجم بفرزند چشم روشنی
در ششم صحیح المزاج بود در هفتم ازواج او عقیق و پیار سا بود
در هشتم مال میراث یا بد از جایی که نداند بد و میرسد در نهم
از سفر و علم دین راحت یابد و بود کج و عره کند در دهم عمل
سلطان کند در یازدهم از دوستان روزی مند بود و امید
وی وفا شود در دوازدهم از اعلای غم و رخ بپند المزاج در طالع
با خصومت بود اما اقبال پند از آن خصومت در دهم
یا بد در سوم میان او و خویشانش خصومت بود در چهارم میان
او و پلیدان دشمنی بود در پنجم فرزندان او بزرگ شوند و میرسد

ششم

ششم درست مزاج بود در هفتم میان او و ازواج خصومت بود
او در نوزاد دست دارد در هشتم در آب یا آتش هلاک شود در
نهم مال یا بید از آنجا که امید ندارد در دهم از جهت مادر و عمل سلاطین
رخ بپند در یازدهم رخ بپند و در ویش شود و در دوازدهم عینه
مسافر شود الشمس در طالع نوا نگر و سال دارد و محترم بود اما نوا نگر
بود خاصه که برج هوایی یا آتشی بود در روم در ویش بود
در سوم خویشان او را دشمن دارند در چهارم پدرش بپند
پنجم که فرزند در ششم بسیار عله و بیماری بود در هفتم زنان
غریب کند در هفتم اهل واقرب میرد در نهم از جایی که نبرد
رسد مال یا بد از اهل و آرزوی او بود در دهم عمل ملوک کند در
یازدهم مال و حوت یابد در دوازدهم حاجتمند بود و الله علم
الزهره در طالع پاکیزه لباس نفس بود و خلق او را دوست دارند
در دهم مال یا بد در سوم خویشانش از دست دارد و آتشی
او را دشمن دارند در سوم و چهارم مادر و پدرش در طفولیت او
بمیرند در پنجم روزگار خوش گذرانند او را فرزند بود در ششم در
چشم او عیبی بود در هفتم زن کند از خویشانش در هشتم از جایی
بلند بپفتند در نهم از جایی که نبرد رسد مالی یا بد در دهم
او را دو نام بود و در دوازدهم بدین معروف بود در یازدهم از
و سال سلاطین بپند یا بد در دوازدهم ستوران دارد و آتشی
بزیان آیند و با زنان خصومت کند عطار در طالع بزرگ بود
اما بد بخت و کج بود و بد خود روم مال یا بد از تجارت است

برادران و خواهران باشند سوم مادری در چهارم ما
 میراث از پدر و مادر تلف کند در پنجم بکر و حیل ببرد و بفرزند
 شود در ششم بند و کینه اهل هر چه چارپایان سم شکاف و افتاد
 این همه بیاید در هفتم بازن و شرکا اختلاف بود و باز مصالحه
 شود نیک عمل یا طریقه بزنی کند در هشتم در بند و حبس برود
 در نهم همیشه مسافر بود در دهم نزیان کند و نرسودا اگر قوی
 بود عمل کند که دخل و خرجش برابر بود در یازدهم روزگار بوعاقبت
 گذراند در دوازدهم حال او میانه بود القمر در طالع عالم و فقیه
 بود در دهم مال تلف کند در سوم برادران و خواهران بزند
 چهارم از مادر و پدر و دو افتد در پنجم او را فرزندانی باشند در
 ششم او را عیبی بود در هفتم تزویج بزرگی کند در هشتم صالح کند
 در نهم از سفر بیخ بپند و خوابهای شویید بسیار بپند در دهم
 دروغ زن و رنجور بود در یازدهم با دوستان خصومت کند
 در دوازدهم سرگردان بود در کارها دلایل بودن خانهها از گفتارها
 شاء الله صاحب طالع در طالع مولود گرامی بود در اهل بیت
 خویش در دهم گویم بود در سوم خویشانی مصیبت باشند و او عیال
 خویشان باشد و سفر بسیار کند در چهارم نیکو کار بود با ما
 و پدر و از سلاطین بلا بیاید در پنجم چشم او بفرزند روشن شود
 در ششم کار بندگان و خدمت ملوک کند و بود که بطریق
 مشغول باشد یا پطاری در هفتم بسیار خصومت کند
 بفرید در هشتم ضعیف دل و خیلش انفس بود و کثیر الاحام

در طالع چنانهای
 طالع

نوردم

بود در نهم در معلوم سخن گوید و مقام نبرد در بقعه کند و لادت
 انجا بود باشد و پیشتر در سفر بود در دهم بر درگاه سلاطین
 بود و برایشان متصل باشد و بدایشان زیور یا زخم نیکو خلق
 و بسیار دوست و بوفزند نیاده شفقت ندارد و اندک فرزند
 بود در دوازدهم بد بخت و بد معیشت و بسیار دشمن بود
 بروی ظاهر یا بند صاحب ثانی در طالع مال یا باید طلب و رخ
 در دهم منفعت او را از جمعی معروف بود و اگر خوشی ناظر بود
 مال خود پراکنده کند در سوم از اسفار نزدیک و خویشان
 مال یا بد در چهارم از با و اجداد مال بیاید و ضیاع و حال بد
 نیکو بود و وطن او تمام معور بود در پنجم از زنان و فرزندان هلا
 و مال بیاید و مستقلات در ششم از بدکان و خدمتکاران
 و از داورها در هفتم بیرون بود از حجت زنان و معامله در دهم
 از موایف مال یا بد یا کند و در مصالح خویش و بیوستگی
 خویش صرف کند در نهم از اسفار و غریب و در دهم مال یا بد
 از دوستان و تجارت و سلف مال جمع کند در دوازدهم از
 زندان داشتن و کار رضا کردن و کارهای ناو اجصال بدست
 آرد و پیشتر بد زند صاحب سوم در طالع شیعی قریب خویش
 بود و از ایشان منافعی بیاید و ایشان از وی در دهم با خویشان
 کند و از ایشان رنج بپند در سوم او را خویشان معروف باشند
 و از ایشان مدد و نصرت یا بد در چهارم خویشان مال یا بد
 بدست فرزند او را نصیبی و حاجت مندانشان بود

اورا خویشان باشند در غربت و سفر بسیار کنند و ایشان فرزندان
خلف باشد در ششم برادران و خویشان باوی خصوصیت کند
و عواصل او جویند در هفتم بعضی از خویشان او زن او را چون
طلاق دهد بخواند و از او زن فرزند اید ایشان او را بود که خوش
زن او را که کند و بخواند در هشتم خویشان او پیش از وی میزند
و بود که خویشان او در سفر نکند در دهم دلیل بود برادران و
خواهران و هلاک ایشان بود در یازدهم خویشان او از اهل دین
و ورع باشند اما بوی نسبت دارند در دوازدهم خویشان باوی
خصوصیت کنند و ایشان از ولایت مساعدت کند بروی دست
یابند صاحب چهارم در طالع محترم اهل بیت خویش بود و معیشت
ایشان بختی بود در دوم مادر او پدید او را دوست تر دارد در
سوم مادر او پدر او برادران و خواهران رنج بیند در چهارم
پدران پدران معروف باشند که ایشان از جاه و حرم بود در پنجم
پدگان تو انکران و معروفان باشند و ایشان از فرزندان باشند
و خاندان ایشان مدلت همانند خاصه که برنج ثابت بود و صاحب
دلیع مسعود در ششم پدر او با اجداد بچوگون باشند یا غزبا
یا در هفتم ابا و اجداد از هم معروف باشند اما زیاد در جریز
و میان او و پدر خصوصیت بود در هشتم عمر پدرا نده بود در نهم
بیاصل و غریب بود و پیمان نشون بود و مرگ پدر بد بود در دهم
معروف بود و سلطان شناس در یازدهم پدر بد حال بود و نون
میرد و بعد از مرگ او از نام خیزد و خلق بحال او تقریب کند در

دوازدهم

دوازدهم برادران غریب باشند که از خان و مان پستاده باشند و
حال ایشان میان بود صاحب پنجم در طالع مولود را پسران خلف
باشد بچوانی نیک بخت بود خاصه که برنج مذکور بود و کوب
در سوم او را فرزندان باشند که پدر در حرمت و کف ایشان ز
در سوم او را فرزندان باشند نام برادران و از سفر و زنی منده
در چهارم اولاد و بد بخت باشد از ایشان شادی بیند در پنجم
او را فرزندان تو انکر باشد اما عیب ناک باشند در هفتم بخت
فرزندان او عیب ناک باشند و با او خصوصیت کنند و از ایشان
رنج بیند در هشتم مالش بزین اید و فرزندانش کمتر اید در نهم
فرزندان او بفرقه افتد و پدر ایشان دور افتد در دهم فرزندان
پهناژون و ناقص باشند در یازدهم چشم او روشن بود و چشم
و خویشان فرزندان در دوازدهم فرزندان را پیماری و یا نقصان
رسد و آنان هلاک شوند صاحب ششم در طالع مولود پسر
ژون و غلامان و بندگان و ستولان هی هلاک شود در
دوم از دست بندگان خویش یا گرای ستولان در سوم خویش
او را نقصان و عیوب بود و عمل بزکان و خدمت کند در چهارم
از فرزندان بندگان بود و در پنجم او بند بود در پنجم فرزندان او
بزین اید و ایشان از عیب و نقصان بود در ششم مولود در ششم
منج چون خداوند طالع بوی ناظر نبود در هفتم با زنان سخن
کند و بروی بختها نما گویند در هشتم خبیث التیبه بود و در غیر
پیمان شود در دهم از سلطان نیکان بلا و رنج بیند و اثران رنج بزنی

بماند در میان مردم با بزرگان و معروفان مخالفت کند در روزان در دنیا
بزرگ منصب باشند اما بروی دست یابند صاحب هفتم در
طالع مسعود و معشوق بودن نازناز بوی رغبت بود در حکم
دست یابد در دوم مال بسبب منازعت بزرگان اردو زنان او
بمیرند در سوم خویشان او زن او را بزن کنند یا با خویشی نکاح
کنند در چهارم اهل خویش زن پارسا و ماهرن زن کند در پنجم
زن بخواند که بزاد از وی محتر بود اما نیکو خوب بود در ششم با
کنیزکان و زنان پیر و سنگین کند و ملول بود در هفتم زن پارسا
از گفتن خویش بخواند اما او را دوست ندارد در هشتم میراث
زنان بوی افتد و او را زن مالدا بود در نهم زن غریب کند
و او را دوست دارد در دهم زن کند از لشکریان و سلطانیه
و از وی نیکوی پندد در یازدهم زن کند که او را دوست دارد
از وی منفعت یابد در دوازدهم زن بی اصل کند و از وی بیخ
پندد صاحب هشتم در طالع قوی مزاج بود و نیکو اندیش در جوانی
و مقاصد خویش در دوم مزوق بود از موارث و هر کاری که
از آن مال طلبد در سوم خویشان او خدمت مخلوق کند در چهارم
پدر غریب بود و اندک عمر ناقص بود در پنجم فرزندان او پیشتر
در جوانی میرند و آنچه بمانند از آن با باشند و ارباب علم
در ششم انصاف و ستودند و می مند بتود در هفتم میراث
زنان بوی دست و لیکن زنان خویش را دوست ندارد در
هشتم صحیح مزاج بود پهمای با بود مرگ او باساک بود در نهم بدین

در اول

و بد عمل بود و در غریبه میرد در دهم هلاک بر دست سلطانیان بود
در یازدهم پارسا بود نه طبعی و نه تکلیفی و خلق بروی تقریب کند
و شایع با خویشان سازند در دوازدهم سکر و بد اعتقاد
بود صاحب نهم در طالع پاکیزه نفس و نیکو اعتقاد بود محبوب
میان خلق احیا کند سنتهای نیکو در دوم از سفر روزی مند
بود و مال یابد در سوم خویشان او زنان غریب کند و از شهر
بشهری شود در چهارم پدید آید تهمانی نهان بود و در غریبه
و در پنجم او را فرزندان بود اما نه در شهره و بد ایشان خوشد
بود در ششم مزوق بود از نینه و ستودند در هفتم بیماری در
هفتم زن عقیقه بوی افتد خاصه که کوکی سعد بود در هشتم
حریص بود در سفر او را قطع افتد در نهم اندک سفر بود و
مستقیم القدر بود در دهم خویشان زن کند از اهل بیت سلطان
و پارسا بودند در یازدهم پارسا و خویشین دار بود در دوازدهم
بد معامل بود صاحب دهم در طالع بی سبب اعیال سلطان
مساعدت کند و با حرم و جاه بود اما از مادر روزی مند
خاصه که کوکی سعد بود در دوم از اموال سلطان مدد یابد
در سوم اندک خویش باشد و آنچه باشند زود میرند و سفر
بسیار کند در چهارم معروف و از اهل بیت بزرگ بود در پنجم
فرزندانش پهمار تون یا ناقص و از سلطانیان و فرزندان او را
بلارسد در ششم اندک کار بود و گاه روزگار با نیکو گذارد
از آن کار او خدمت کند در هفتم زن از خود بزرگتر بزن کند

هشتم جاه و حرمت یا بد جوان در نهم در سفر و غیره ریخ و بلا
پند در نهم در نیک و کاف بود و اندک هر کای چون باید کرد از
سلطانیان زید در یازدهم دوستان را از وی نیک افتد و فرزندان
او را مالی بدست آید در دوازدهم از سلطان نپان و احوال ایشان
و ایشان را زوی ریخ رسد صاحب یازدهم در طالع مظهر و منصور
و نیکو حال و معیشت بود در دوم از دوستان مال و حرمت آید
در سوم برادران و خویشان او معروفان باشند و مرزوق
انفال دنیا در جوانی در چهارم حال برادران نیکو بود اما اندک
عمر باشند در پنجم فرزندان خلف باشند او را اول عمر تا آخر
مال و حرمت و نعمت در ششم بد حال و بد معیشت بود و
اندک خیر در هفتم او را نیک مبارک بود و نیکو کما زوی مال و
حرمت یابد و فرزندان حاصل آیند از وی در هشتم معروف و
بود که تجارت کند در نهم در غیره خیر یابد و در آخر عمر او را سعادت
بود مساعلت کنند در دهم حرم و قریه یابد در جوانی افتادند
نبود در یازدهم بسیار نعمت و خیر کنند و مرغب بود امید هایش
و وفا شود در دوازدهم اندک خیر و معیشت و اندک دوست بسیار
دشمن صاحب دوازدهم در طالع بد بخت و بسیار دشمن و دشمنان
بوی ظفر یابند مگر که در دوازدهم جدی بود و زحل در دوازدهم
مسعود که دل را ضعیف تر بود در دهم بد حال بود و کما که
کمانان شرم دارد و مردم نپسندند در سوم خویشان باوی
خصومت کنند و حال ایشان بد بود در چهارم میان او و پسر

شهرت بود

خصومت بود و شهرتی که در اجزا و لادت او بود خراب شود و از
اجزا خوی کند در پنجم حال فرزندان او بد بود و بعضی ناپیدا شود
که بدد ایشان با نیا یابد و پسران شوند در ششم حرم بود از
مالیک و ستوران در هفتم با زنان ناگرم مخالطه کند و از آن
سبب خصومت و ریخ پند در هشتم اندک دشمن بود و از آن
زنان خیرات کند در نهم خویشاوند ریخ و یار رسد و بداعتقا
و مقصر بود در عبادت در دهم آبیاب مناصب و سلطانان
باوی خصومت کنند و بسیار بلند یفر و ریخ بود در یازدهم
اندوستان چیزی برسد و دوستان پیشتر باوی دشمن
شوند در دوازدهم اندک دشمن بود و دشمنی که دارد نهانی بود
و قصد نهان کند و بروی دست نیابد دلایل قدر و منزلت او را
افتد و قدر در شش طین بود مولود می خوب بود میان خلق سلیم
و القرض بود در بطن در نهم در استکوی و شجاع بود در نهم
در کار زنان مجید بود او را نام نیکو بود و میان خلق بسیار
جواد بود در بطن در نهم و بسیار فرزندان و مال دار بود و باخلاق
نیکوی بسیار کند در هفتم نیکو خلق و بسیار دوست و تمام خلق
و متخل و صبور بود در هفتم کافر نعمت و بسیار جدل بود و خصومت
در ذراع با خویشان نیکو زنگاری بود و مال کسب کند از هر جا
که تواند در نهم پاکیزه نفس و بسیار شغل بود در دهقان و تجارت
او را موافق بود در طالع بسیار نگاه و فاسق بود و هیچکس نخواهد
کردی مخالطه کند در چهارم پارسا و نیکو نیت و شجاع و بسیار

دلایر و منزلت بود

و مذکور و محترم بود در زبیره بسیار عاشق دارد محبوب میا
 خلق محترم بنزدیک ملوک روی بر هیچ کار نیارد که او را میترس
 نشود در صفت شجاع و صادق و نیک نیز در عوا شجاع و بسیار
 علم و عاقل بود و ناغیب همال مردم و خلع بود در سماک یا
 کیره نفس بود جمال و با کثیر دوست جو اند و شجاع بود
 در غرض قوی و شجاع بود و حسود و غیر هر کس نخواهد از زبان
 اندک عقل و کاهل و بسیار اندیش بود و بخت همه در علم در اکتفا
 صادق و عاقل و در ناز بود عمر در شکر گذارد در قلب شجاع و حکیم
 و عاقل بود و ناسخ او را رخ رسد در شوله مادش بعد از
 وی بخت روزی هفت ماه یا بخت سال میرد و در پنج سو
 از عمر مالش تلف شود و در آخر عمرش مال و بخت و حرمتش بید
 آید در نعام شجاع و صادق و سخی و بسیار نکاح بود و اندک فقر
 در پلده نیکو عبادت و با تمکین بود و با نزدیک سلاطین بسیار
 احسان کند با خلق و اخبار او را نصیبی بود در زنج خلف و
 با کفایت بود و از هر کار که کند منفعت بیند در بلع بسیار مال و
 محبوب نزدیک خلق و جلد بود در سعادت همتا و هر چه صیقل
 بود اندک محنت و جنگ دوست بود و اگر خواهد چیزی او را
 میسر نشود در اخیس فریبنده و مکار بود و بسیار خطا و بسیار
 از نود در مقدم و اشرار عقل بود و کفایت در عو شکی و عبادت
 و کردار بود برادر و پد رو خوششان و دوستان میمون و بطن
 الحوت چون فرع المؤمن بود احکام بودن گواکب در وجه از

بودن گواکب در وجه

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

کفایتی

زاهد بود و او را دختران بودند و این وجه دلیل کثرت اولاد بود
و نیکو سیرت بود و طهو و سماع دوست مختصردها قین بود اگر
مخوس بود دلیل بلا و نیکه بود در وجه دوم مذکور و معروف بود
در شهرها و تند رسک و خیر و پاکیزه نفس بود در میان عمر
شادی و راحت یابید اگر مخوس بود و لا عیبی بود در میان عمر
از مرتبه خویش بپفتند در وجه سوم عاقبتش بخیر بود و منافعی یابد
از کارها بر آید و اگر زحل مخوس بود از تر یا بلا از غوغا و تحقیر
بود در کارها و در میان عمر از مرتبه خویش بپفتند زحل در آسند
اول مختصر بود که شغل ملوک کند و مال بسیار بدست آرد و بون
و فرزند شاد شود اگر مخوس بود در استان دشمن شوند و ملوک
بر وی خشم گیرند و کارها بسیار کند و بود که سفر دریا کند و در
ویش بود و نیک غریب کند عاقل و اگر مخوس بود در میان عمر بلا
کشد در وجه سوم در کارها و بخور بود و اندو هکین و درویش
اگر مسعود بود بجات یابد از بلاها و اگر مخوس بود بجهت عذاب
مبتلا شود و فاسق بود زحل در سنبله در وجه اول آید
فاصل بود و بادب و علم خویش بر خورداری یابد و بزن و فرزند
شاد شود در دست معامله باشد و فرزند پیکان را پرورد و به
فرزند می گیرد و با اشراف مخالطه کند و اگر مخوس بود از زن و
فرزند و اندو هکین بود و مبارک نبود در وجه دوم و او بود که ملوک
بود دلیل نیکه و بلا بود و در دنیا هیچ بدست می نیاید که دروغ
ببند و سفر بسیار کند و در میان عمر کارش بشوید بود در وجه

سوم ادیب و متکلم و عاقل بود و دهقان و ذراعت دوست خاد
و بسیار شاد و داد و عاقبتش خیر بود و اگر مخوس بود درویش
خاصه در آخر عمر زحل در میزان در وجه اول نیک و بسیار مال
و ضیاع بود و او را فرزندان نیکو با جمال و خلف باشند و مال
خویشان پنهان دارد و بر تکلیح حریص بود و دلیل افتادن بود
وجه دوم مقبول و محبوب و کریم بود و ضیاع بسیار دارد و خوش
دریا کند و با زنان مخالطه کند و از فرزندان نیکه مصیبتی ببندد
و در میان عمر شادی و راحت ببندد و اگر مخوس بود سفر بیرون
کند بسیار در وجه سوم کار ملوک کند و از آن بهر مند شغل
و او را فرزند خلف باشد و شاد دل بود و اگر مخوس بود
در اسافل ریخ پهمای بود و خداع و سخن چین و دروغ زن
در عقب در وجه اول اگر مسعود بود مولود پارسا بود و رئیس
بعضی بود و ستوران نیکو دارد و اگر مخوس بود درویشی زن
و فرزند بود در وجه دوم فاضل و معروف بود در وطن خویش
و در میان عمر کار نیکو شود و اگر مخوس بود کارهای او بشوید
بود در وجه سوم حسن الترویج و صالح الولد بود مال بسیار
بدست آرد و مبارک و معروف بود میان مردم و خاندان ملوک
و اشراف بود و زنا ناز دوست دارد و اگر مخوس بود دلیل حمل
و فقر و افتادن از منزلت بود و دلیل آنکه اسرار مردمان جوید
زحل در قوس در وجه اول معیشت مولودان نیک و دارو بود
خداوند اموال و اولاد بود و اگر مخوس بود در خصوصت افتاد

از مکان اشغال کند در وجه دوم باز نکانی بود که سفر دریا کند
و اگر زحل منخوس بود بعضی از اعضای او را پهای و خلل رسد
و او را زن و فرزند نماید در وجه سوم بسیار سخن و صاحب
اسرار بود و سفر بسیار کند و با پیره زنان مخالطه کند و بر فرزند
اند و کشته و در جوانی بد حال بود و مرگ پدر و پند و از آن
رنجور شود و مال تلف کند و بسیار دشمن بود و عاقبتش خیر بود
زحل در جدی اول مال و ضیاع دارد یکی عضو از اعضا نایب
اید و مالش تلف شود و باد و ستان و خونیشان مخالطه کند
و بر زنان حریص بود از درجه خویش بپفتد و مال با دیگر
جمع کند و همیشه حریص باشد بر نکاح زنان و از آن زیاد فرام
پلند در وجه دوم رئیس عظیم الشان بود تو انگر شاد برون
و فرزند و مبارک در میان عمر او منخوس بود دلیل قدم میانه
بود و دلیل غنا و طهور بود در وجه سوم رئیس فاضل عقل
بود و مال بسیار بدستار و خلق بسبب او هلاک شوند و فرما
دهند بود عمر در خیر گذرد و بر اعدا ظفر یا با او منخوس بود عمر
بد بود و انکه علم زحل در اول وجه اول میمون و دهقان
نیکو سیرت بود در اول عمر او منخوس بود نیم و در پیش بود و شقا
در وجه دوم خیر و فاضل و معروف بود و معیشت او از ادب
و کلمات بود و کار او در میان عمر او با کینه و مال بسیار بدستار
و او منخوس بود در پیش و از نیم ما و پلنگ در وجه سوم صلاح
فایز باب بود و کار و دروغ زن بود و باز نکانی کند او منخوس

در وجه دوم
او منخوس سوم

نورانی

بود دلیل سفرش بد بود و دختر اشغال شوند و از مکان به
مکان اشغال کند زحل در حوت در وجه اول سفر دریا کند
شوم و بد بخت بود و از دهقانی بی بهره اما از اهل دولت
بود و او منخوس بود او را از نساع و حشرات رنج رسد و او را از
جایهای غمناک احتراز باید کرد و در وجه دوم دلیل بود که از اول
زند و ساو مهران بود و خلق بسیار مستولی کرد و او منخوس بود
در پیش بود و در میان عمر حال او بد شود در وجه سوم دلیل
سعادت بود از ملوک و خد مت ایشان و با امانت و دیانت بود
و او را در زکری بود و در بنی و مدتی بعباب حسین بتلا شود
و او منخوس بود دلیل ریح و اندوه و عاقبت بد بود و در وجه
از زن و فرزند مشتری در حمل در وجه اول سرور حسن الاط
و پریشانی از محترمان و رؤسا باشد و مرزوق بود از زمین
و ضیاع و او منخوس بود حالش میانه بود و در غر بترکیه
و بلا کشد و از مکانی بمکان اشغال کند در وجه دوم سیرت
ملاک داد و با امانت و دیانت بود و نیکو بود پر در میان عمر
یابد و مرگش بر توبه و صلاح بود و اسانی و خیر در وجه
دلیل سعادت بود و با اهل و ولد شاد شدن و مال نهانی
و صاحب عز و دولت و مرتبه و اقبال و چشم او بفرزند روشن
او منخوس بود کار و پیکار بود مشتری در نور در وجه اول
مشک و نیکو سخن بود و در صلاح لشکر متصرف و از حجت فرزند
در ریح و او را بعضی از فرزندان بزبان آدمی او خصومت بسیار

کند و با او با کس خصوصت نکند در وجه دوم محبوب بود
در دنیا و مبارک و معروف و بسیار خصوصت در میان
کارش بلند شود در وجه سوم بد بود اگر مخوس بود و اگر مخوس
بود در میان عمر مشتری در جوانی در وجه اول عاقل و خردمند
بود و مبارک بود و سفر بسیار کند و معروف و معتبر و عالم و با
ادب او را خصوصت بسیار افتد و تند پیر او نیکو بود در وجه
دوم معیشت او از مردی و سبب شجاعت بود و زود کردن در
سوم رحیم و شریف و نوا نکر بود و با اهل و ولد شاد شود
و ضیاع بسیار دارد دلیل گمانه و مطرب و امثال این بود
الله اعلم مشتری در سرمان در وجه اول چون نیرین بوی
ناظر بوند دلیل خیر و بزرگی بود و اگر نظر ندانند و مشتری
بود تحت فرمان دیگری بود و پادکار در وستان دارد در
دوم متکلم و ادیب و جوامع بود و نیک بخت بود و بر قوی
فرمان دهد میان عمرش موافق تر بود در وجه سوم مشتری
بود شاد با اهل و ولد و دلیل قوه و ریاست و عاقبت خیر بود
اگر مخوس بود از جهت زنان ریخ پند اما از دیگر کارها جمله
مهم مند بود و در آخر عمر بعم شریعت مشغول شود مشتری در
اسد در وجه اول فرمان و صاحب ضیاع و مستقلات
و ترویج او در آخر عمر بود و اگر مخوس بود پدیدر مولودان نعت
مال بنود و مرگ او بمرگ زن نزدیک بود و اگر مخوس بود ستم
کار بود و بمال مردم طمع دارد و دلیل سفر و انتقال بود و غریب

و تلمیذ

و شکوهید بود میان خلق در وجه دوم مهون بود در وجه
بد بخت بود و در آخر روزگار در تعب و سختی گذرد و عاقبتش
خیر بود مشتری در سنبله در وجه اول وجه و متکلم و متول
و حسن الاهل و ولد بود و مقبل و عقیف و مشهور بود و اگر مخوس
بود اندک مال و کار و خدمت ملوک کند و فرزندانش پیرند
و کمتر فرزندانید و عاقبت کار او بد بود در وجه دوم مقبل و
بود و صاحب اولاد اما بعضی از فرزندان و زنان او بدست
او هلاک شوند و مال بسیار بدست آرد و خیر کند و متلف
بود و اگر مخوس بود کارش خیر او قرار نگیرد و در امور رعیت
کند و در پیش بود و ستودن دارد و بدان نازد و در میان عمر
ریخ و بلا پندد در وجه سوم متکلم و ادیب و در پیر خود منند
دلیل نوا نگری و دهقان کند و مالی یابد در آخر عمر اگر مخوس
د پیری به عقل و ابله یا متکلم بد دماغ بد فکرت یا دهقان
که مؤلفان بود مشتری در میان در وجه اول خدمت ملوک
کند و با کفایت و عقل بود اگر مخوس بود در پیش بود و با اهل
و ولد شاد شود او را بخیا نتهام تمام کنند و در میان عمر مالی
بد تر بود در وجه دوم متول بود و پیشتر از مادر و پدر میرا
یافته باشد و اگر مخوس بود بد بخت و لایم و حقیر بدست
سوم تند پیر نیکو کند و متول بود و زرو مال بدست آرد و عمر
درازه و شادی گذرانند و بود که برای تجارت سفر دریا کنند
سود بسیار یابد و اگر مخوس بود شقی بود و بیمار شود و اولاد

۶

از سر بختی رسد مشرق در عقب در وجه اول اشکر کن بود و
خلق انوی خوش شود با شدند و ستودار و وصید کند فاما
اندک عقل بود و اگر مخوس بود در میان عمر کارش نیکو و بزین
و فرزند شاد شود اما خویشتنش عمر بد در وجه دوم شریف
و معروف و نیکو ملوک بود و اگر مخوس بود کارهای او جلد نا
قص بود و مبتلا شود بقومی بشری و انبندی پخته و در بد
سفر کند و بعضی زمالش تلف کند و وجه سوم دلیل بزنگ
قدر بود پیش ملوک و سلاطین مشتمل بر دوقس در وجه اول
نیک بخت و نیک بود و عموماً الیه اگر مخوس بود دیری
باشد که وقت کار در بد و بلا و بخت کند و از سعادت شقاوت
حال او در گوش بود محاصره بسیار کند و اوام بسیار دارد
در وجه دوم باز نکان بود که سفر دریا کند و نیک بود و اگر
مخوس بود در بلا افتد که انان دعای نیاید مگر که بچه بود
میان عمر بل بخت شود و وجه سوم صاحب سید و ستوان
نیکو دار و اگر مخوس بود اوام بسیار دارد و فقیر و شقی بود
و در غریبه بلا و نکتة افتد و خلق با وی خصومت کند و در
آخر شقی بود مشتمل بر وجهی در وجه اول دهقان کند و
معروف بود و دلیل سفر و انتقال بود و در بلا و نواحی کرد
و با خویشتان و دوستان محالطه کردن اگر مخوس بود دلیل
حلب بود و بسیار خوردن و فحش گفتن و بد تدبیر بود و
بر کار زنان او اندک و هندی و بروی ثنا گویند در وجه دوم شجاع

بار بختی

بار بختی بود مذکور و وجه دوم و نسل سلطان نواختن شادی بید و اگر مخوس بود در بد و بلا
و نواختن روزی بود از زنده و فرزندش نکتة رسد در میان عمرش نیکو شود و کارش در آخر عمر
خیر بود در وجه سوم شریف و خطیر بود و اول عمر او کار بد بود میان عمر او خیر بود و مشتمل بر وجه
در وجه اول بود عمدت و سخی بود و بر خلق مزمان ده و هر زنی که طلب مراد است باید بزین و فرزند
اگر مخوس بود فرزند اندک و هکلی بود و بعضی از فرزندان او ناقص باشند و سفر بسیار کند در وجه
دوم منکرم و ادبیت فاضل بود و صالح نیک بود در میان عمر اگر مخوس بود دیری بود بر زرد
امرا با فرزند بسیار دوست باشد بر مبتلا شود و از کار زمان هیچ نیاید و از نوازه بلا بیدار
وجه سوم و ما الدار خداوند زین و منجم سور بود که سفر دریا کند و اگر مخوس بود بختی بود
اما زین و کاف و عامله شتار بود مشتمل بر وجه اول سفر دریا کند و نوازه باها و بلا
چون از این جوانی در گذر کارش بختی شود با اشراف و مالک محالطه کند و مراد خوش بیدار
سند بزین و انان در احوال و هم چنین خداوند و وفی اگر مخوس باشد شقی در غریبه او را اکثر
و با نیکو با او مال این رنج رسد و در آخر عمر در کار بد بود در وجه دوم می نواهد و اگر مخوس
بود عراض بد بود در وجه سوم بخت بود و از کار صلاح دوزی من بود و اگر مخوس بود در سفر
و اگر با بیلا بید و بزین و ناقص بود بود کوی و مردم او را سنا بید بر وجه در جمل در جمل اول اشکر
کن و از باب صلاح بود و اگر مخوس بود بد عاقبت و در پیش بود مکن در جمل بود که او را بدیع
کشد در وجه دوم و می فری و صالح الاموال اول بود تا دل هر چه بسیار از خاصه در آخر عمر زین و بزین
خاطر باشد و بر خلق ستم کند و اگر مخوس بود بیمار بود و بختی او می بود در وجه سوم دلیل فقر و نکتة و حقوق
بخت و عاقبت و بد و محالطه بود و در وجه اول خوش روز کار بود و مال بسیار جمع کند و اگر
مخوس بود عجز و بد گویند و بلند زبان بود و بعضی از اعضای او بید و زین و فرزند او بد زین و زین
و از این بدید در وجه دوم سفر بسیار کند اگر مخوس بود و مقیم بود و از وطنی که بود و سفر دریا کند در وجه
اول اشکر و منظر باشد اما معروف بود بدی و بسیار دشمن بود و مراد زین و فرزند بید و سفر کند و زین

سوار را منعقد باید اگر مخوس بود عاقبتش بخیر نبود در خورتا در وجه اول مخوس بود و سوار بود
تخلیل زمانه دارد و بدلیل اینست که مخوس بود عاقبتش با بدید بود بیجا سوس بود
در وجه دوم در مخوس بود و شجاع و بیگوار بود و میان عمر او خیر بود و اگر مخوس بود عاقبتش
بد بود و در آخر عمر در پیش بود در وجه سوم از جهت زمانه مال یا بد و ما که باید بود و سوس بود و مخوس بود
و قاضی بود و فرزندان او بیغایت و در شاد و اگر مخوس بود از سفر و فرزند زنی مندی نبود مخوس بود
سر طایفه در وجه اول روزگار شاد و در وجه کفر و روزگار بد و در وجه بیجا سوس بود و در وجه
بیداد از جهت زمانه اگر مخوس بود بلای عظیم بیداد از جهت زمانه در وجه دوم نیز و شاد بود اما نام
سلاح و شکر ساختن داند و کند و نیکو ساختن است و اگر مخوس بود در خیر بدید و نیکو بود و عاقبتش
بد بود در وجه سوم نیکو بود و نیکو بود و در وجه چهارم نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
اگر مخوس بود در وجه چهارم بود و بسیار فایده بود و بود که بیکبار رسولی بدید بود مخوس در وجه اول
وجه دوم و در وجه اول و نیکو بود مخوس بود نیکو بود و با اهل و اولاد بود
که خدمت خادمان و زمانه کند در وجه دوم نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
بود در میان عمر او نیکو رسد و عاقبتش بد بود در وجه سوم از خدمت ملوک بود و از سنوره اول
زبان رسید و از فرزندان اندوه دل اما مال بسیار بد شد و در وجه چهارم بود در آخر عمر کارش بد شد
مخوس در سنبله در وجه اول ملوک بود یا مؤذنه و ادب فاضل و نیک و حسن الاهل و اولاد اگر
مخوس بود مخوس بود و در وجه دوم بود و از وطن بگریزد و در آخر عمر بد حال شود و بود که
ملوک که خدمت یا بد از در دستم بمبرد در وجه دوم شب بزمانه بود اما نیکو بود و نیکو بود
اندک مخوس شود اگر مخوس بود در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
از در وجه سوم مخوس بود اما مال بد شد و در وجه دوم از ضایع روزی مندی بود دلیل سفر و نیک بود و اگر
بود در روز را بد عاقبتش بخیر نبود و در کار جوان بود مخوس در هر جوان در وجه اول
سفر یا کند و سفرهای با شوق و مصروفه و بسیار بد شد و در وجه دوم نیکو بود و در وجه سوم نیکو بود

اندک مخوس

اندک مخوس شود و عاقبتش نیکو بود و در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
در وجه دوم در مخوس بود و در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
اگر مخوس بود از هر جوان نیکو بود و در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
و خویز بود و اگر مخوس بود در میان عمر کارش نیکو بود و در وجه دوم نیکو بود و در وجه سوم نیکو بود
شاد بود و دلیل در رسم و امر او نیکو بود و در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
مخوس فاضل بود و نیکو بود و در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
و دلیل که در خیر بود از نظر و در آخر عمر در پیش شود و از هیچ کار هجره بنا بد در وجه دوم معبود و نیکو بود
در مملکت بود و در خیر بود و نیکو بود و در وجه اول از وجه بود در آخر عمر و میان عمر کارش نیکو شود و مال بد شد
بود و ملوک او بد باشند و بعضی اعضای او بدیدند و در وجه سوم خوب است بود یا طبیع یا از زکری
یا نفاش یا هنک استاد و کونا خانه و از فرجه چشم بود و ضایع بر یکبار نیکو بود خدمت کند و در آخر
را خیر یا بد و منفعت یا بد مخوس در هر وجه اول نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
بود در سنبله در وجه دوم نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
و در آخر عمر کارش بد بود در وجه دوم نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
و عاقبتش بد بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
بغندم مخوس در وجه اول مخوس بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
بود و اگر مخوس بود نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
یا بد در وجه سوم یا نیکو بود و کارهای نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
و گبرایج بدیدند و حالش بد بود مخوس در هر وجه اول نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود
بود در بیشتر از عمر اگر مخوس بود از زمانه بدیدند در وجه دوم عادل و منصف بود و از خاندان
بلاها نیکو بود و در میان عمر شاد شود و در کاینه و نیکو بود یا بد در وجه سوم نیکو بود و نیکو بود
سفر یا کند و در آخر عمر مال یا بد اگر مخوس بود در نیکو بود و نیکو بود و نیکو بود

اوله فرمای بود و سغراب کند و اگر مخموس بود بی زردی و قرین بود و دلیل که بخشن و هوس بود
در وجه دوم و سگ و مذکور بود و اگر مخموس بود در میان عمر از جهت سلطان میان در بلا و در حق
مواضع نمائک و از احتراز باید کرد در وجه سوم از سواری و سلاح روزی مند بود و صلا الاله
والولد و شمان را ببرد و اینک عاقبت بود و اگر مخموس بود عاقبتش بخیر بود افتاب و سگ
وجه اول اندک عقل و به شرم بود اما شجاع و مقدور و بداند مختصری باید در میان در وجه دوم سگی
مخمر و همیز و مکر بود و کارهای بزرگ بدست می براید و در موالدین زمان بد بود افتاب و سگ
وجه دوم در وجه سوم خوب بود و محبوب در میان خلق و در موالدین زمان ضعیف تر است نه پس بود
موالدین زمان مولود در کار زیاد جمله تا بدیدار سبب نشانی بود افتاب و سگ در وجه اول
بزرگ و صاحب خاطر بود اگر مخموس بود در زوی بود بارای مکار و مخاصم و در خود بدیدار و سگ
از وی در هیچ نمانند در وجه دوم در موالدین زمان بود و خوبی بسیار دارد و خوبی در
محب بود و دلیل امراض و اسقام و بیاض و سغراب بود در میان عمر کارش بد بود در وجه سوم
افتاب باین وجه ابلتانی بود و سگی و در اوقات او را در ما پیل و خوب بود و افتاب و سگ
در وجه اول غضوب قوی بود و مذکور و سگ و در باند پیر و مبارک بود در وجه دوم غضوب
بود و با تمیذ مکار و صاحب خلق بود و در سگ برای خوب و طبع و طوبی و سگ دارد
خوب بود در نوبت در وجه سوم شریف و خسته بود و طبع و سماع در سگ دارد و از اعمال خویش
ببخواری بندد و بلند همزه بیگانه بدیده بود و اگر مخموس بود نفس بود و ششام ده و سگ
بود و دلیل انتقال سغراب از مکان ممکن افتاب و سگ طمان در وجه اول دلیل خیر و صلاح بود
اما مولود ضعیف مزاج بود و اشعار و اخبار و سگ از او از اموال غیر روزی مند بود و در کار
بخوشی و راحت گذراند و اگر مخموس بود مولود زهار و فاض بود و از سغراب یا بلا بدیدار در وجه دوم
فاسق و معوج و عیب بود و صلا او معتد بود و از اندوه بنیادی از شادی باند و دلیل شجاع و قوی
در وجه سوم و دلیل اندیشه و سگ بود اما طبع و طوبی و سگ از او و سماع مشغول بود و از جهت خند

خوردن بکھا بنید و هیچ کار او نماند بود و عاقبتش خیر بود و اگر مخموس بود عاقبت کارش بد بود
و ساری در آن کت و خفته و ضعیف ای بود افتاب و سگ در وجه اول بصیر بود و بکارها با سگ
در سگ عامله و سگ کھا الطه نام بود در سگ ای در سگ بدیدار بود در وجه دوم و سگ و سگ
صورت بود و در سگ از وی سگ ای افتاب و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
زیاده شود چون مخموس بود طبع و سماع در سگ ای در وجه سوم غضوب مزاج و سگ ای
قوی و در اخبار او معتد و موبدینه زیاد شود و افتاب و سگ ای در سگ ای در وجه اول بدیدار و سگ ای
صاحب نفس نظیر و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
بهرت در وجه دوم و سگ ای که سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
عقل و صوابی بود و خوب بر اصطناع معروف بود و راست کوی در سگ ای در سگ ای و سگ ای
از طریقتی انتقال کفایت در سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
اما بصیر بود با سگ ای کارهای ضایع را و از خبر بدیدار بود در وجه دوم و سگ ای و سگ ای و سگ ای
مخموس بود و صفی و زرد و خال بود و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
در شادی و رفاهین گذراند و اگر مخموس بود در سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
بدیدار و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
خبر و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
بود در وجه سوم در ابتدای کار خویش رنجور بود و بیلا و عظیم مینامد و جاهل و فحاش و سگ ای
عقل بود در ربالا خورشید را افکند بال سگ ای از جهل و ناپاکی افتاب و سگ ای و سگ ای و سگ ای
و عاقل و بلب بود و او را ی سودای مرغان با سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
او را ی سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای و سگ ای
بزرگوار عظیم الشان و الخط بود و حقوق و حرم بر قضای شصت و مال مردمان بدست

اور خداوند فکرت بسیار بود و بدخو و نبدیر کار او و بیکوی کند افتاب رجمی در وجه اول صبح
 عظیم الخطر باشد و موافق در کارهای خیر و نیکو در صاحب طهور و طوبی مویش جعد بود و او را
 از ماع بیماری رسد و ویوانکته بود که مودم از آن بختند ندر وجه دوم قوی بود در ذات
 خویش او احق بود و سخی و خداوند مرتبه در وجه سوم عظیم بود در نفس خویش و خویش
 لذایده از مغلزار و صد خوش را و دریا کیره نفس و مند بن و رحیم باشد و سفر و غریبه دوست دارد
 افتاب رگد و در وجه اول صاحب طوبی بود بر مزاج او غالب بود که اصلا بود سخی و خوش
 ریش و اول اخراج و مؤنذ بسیار بود و سواری و صید دوست دارد و از جنگ و خصومه در جبهه
 در وجه دوم زبیر و صاحب خاطر بود و بود که علم طبع اند و صبح الفکر بود و عالم و عارف
 و بر خلق بسیار با علم و عقل در جهان داد و نخل و زهار بر طبع او غالب بود در وجه سوم سفر
 انتقال بسیار کند و جلد و کار ساز بود از مال مردم خورد و خرج کند بر خلق فرمان دهند
 و او را بنده و پوسنار بسیار بود و هر چند عمر او زیاد و صید و مالش مردود شمر بسیار بار
 افتاب رجون در وجه اول شوخ و جو بهی بود در کار زنان و هیچ کار بردن او تمام شود و
 و فاسق بود در وجه دوم سخی و منرد و مخالف بنیکو کند اما کناه بسیار کند و در میان عمر از بلا
 بخان با بد و در عمر بسیار اخف و شادی بید در وجه سوم بزرگ خویش و مجرب بود از نار و مخالف
 کند بنیکو و باغلامان میباشند کند و دنیا خوان بود زهره در جهل در وجه اول چون خوش بوی
 ناخوابشما از مو ریش و ریش مندی شود و کارهای رستگار سبب زبیر براید و مو ریش بود
 میل و بخردان و اهل دین بود ازین سبب هیچ و بلا بید بود که در بنیکو کند در خصمه و اگر زهره
 بود و بوی داری و نبدیر بود و کارهای بزرگ برای و نبدیر بود و در طالع زمان زهره در
 حمل بهتر بود از آنکه در طالع مردان با سعدی و دیگر توانگر و حسن اهل بود اما بحال او پیش او
 اول در ریش و ریش دوم او پیش از زن مجرد و میانین او چون اول بود در وجه سوم چون مسعود بود
 توانگر و مستغنی اما از فخر ندر ریش مندی بنود و او از زنان مصلح و پارسا دارند و اقلند

و اگر خوش بود و مراض و مخالف قوم خوش بود و با اهل و خویش زندگانی ناهموار کند زهره در
 در وجه اول در کار او از آن دهند و از زن و فزندی شمار شود و اگر خوش بود زهره در وجه دوم
 مخالف تر بعبه و هیچ اسایش نیابد از کار زنان و در خصمه هانه بسیار کند و از آن بود در وجه دوم بخت
 بود و در کار زنان روزی مند و در غریبه زنی کند و او را فزندی بود و سفر بسیار کند و زن او با راسا
 بود و زنان پیش از وی میزند و در جوانی ریش کند و زود زنان او میزند و در وجه سوم زنی سوه
 بزنی کند و حسن حال و التزیم بود و در جوانی خوش بود و عاقل بود و بخت او برسد و بغیر از آن
 و از آن ریش بید زهره در وجه اول توانگر و حسن اهل و اولاد و مسرور بفرزندانش بود
 سفر بسیار کند و میان عمر او سعادت و اقبال بود و اگر خوش بود مولود بلا بید از تزویج و
 کند که میان آن زن و فزندی جدا افتد و شوم و لجاج و صفی بود در وجه دوم تزویج او
 بود و او را در اول عمر بختی رسد و در میان نه با اهل و اولاد شود و زنی بختی بزند و میان عمر
 نایب از آن خوش بود و اگر خوش بود فزندی در دست ندارد و از کار زنان بلا و ریح بید زنی سوه
 و کثیر کار نخواستد در وجه سوم جمله و فاضل حسن التزیم و صالح اهل و اولاد بود و زنی با کفایت
 و کد مانوا خواهد در آخر عمر نیک بخت بود از سبب نمان اگر خوش بود از زنان هیچ شادی نه
 بید زهره در سر طمان در وجه اول بخت بود در کار زنان مبارک و صلاح در اهل و اولاد بخار و
 سماع و معاشرت دوست دارد و جو بهی بود بزنان اگر خوش بود هیچ منفعت نیابد بود که باز نمان
 کثیر کار فزونه محال الله کند و در وجه دوم زنی پارسا جمله بزنی کند و مقبل بود و این فزانه بردارند
 وی بود و از زنان هر چه یابد خاصه در آخر عمر اگر خوش بود مخالف او با کثیر کار بود در وجه سوم
 با اهل و اولاد اگر خوش بود شوم و در ریش بود و او بود که جمالی کند و عاقلش بد بود زهره در
 در وجه اول زنی بزرگوار بزنی کند و او از آن زن فزندان باشد و جو بهی بود بزنان اگر خوش بود
 شوم بود و اندک فزندی و سفر بسیار کند و بخت رسد او را از خصمه زن و در او بود که زن کند در
 دوم عزیزی از فزندی خوش باشد و زنی فاضل و عاقله بزنی کند و عاقل بود و از آن منفعت

درد
باید در میان عمر تا دلد بود اگر مخوس بود مخا لعنه خویش کند و از اهل خویش برود و در پیش بود
سوز زنه بعضی بسیار و بعضی از زنی کند و از وی فرزند میاید و اگر مخوس بود بکند بیدید و پنج
انچه زنه از زمان هیچ اسابق نپید و نکاح بچان کند و عاقبت بچان بنود زهره در سبیل
در صمد اول مولود شاد بود با هلد و دلد زنه بزرگوار کند و عاقبت و نیک بود و اگر مخوس بود
از اهل و دلد شادی بیند در صمد دوم زنه پارسا و عقیدت رکار خویش و وسط عمر او در زمانه بود
اگر مخوس بود مخا صمد کند با هلد و دلد خود در صمد سوم زنه بیخ او در میان عمر بود
زنه پارسا و عاقله خواهد چنانکه او را زمان بود و از وی فرزند خلفا مید و وجیه و
معروف بود و هماغه دوست از آن روزی مند بود زهره در میان در صمد اول زنه در جوی
و بیک مملکت فرزندان هلاک شود و بزمان حرم بود و اگر مخوس بود زنه ناکس زنه کند
و بود که این مولود بکودک یا جوان میرد و بزنی نسد در صمد دوم زنه نیکو بزنه کند اما در بند
زندگانه مدینه سفند بود و کند زندان از صمد زنه بود و مملکت پسران خود مملکت بود و زن او یا
کتابت و کند با نوا خواند و از بود و اگر زهره مخوس بود میان زن و شوهر حدای اند و
مولود از زمان ریج رسد و اندک فرزند بود در صمد سوم زنه بزرگوار کند مالی بسیار و شادی
بیند از قبل شوهر و عاقله کارش نیکو بود و اگر مخوس بود زنه بیمار کند و عزیمت و شوهر
بود بر اهل و دلد عاقبت بد بود زهره در عقوبت روح جلد زن پارسا کند موافق باوی و از
نکاح او را حقه شادی بیند و اگر مخوس بود زنه بپاکند و ترکش بد بود و ریج بیدید و شوهر بود در
دوم زنه بزرگوار کند که لشکر بیان و ارباب سلاح وزن پیش از وی شوهری بکودک داشته باشد
فرزند او در آن شوهر و اگر مخوس بود زنه ناکس و پاکیزه کند و سفن بسیار کند در صمد سوم و
میان عمر او بد بود و از صمد زن ریج بیند زهره در فوس در جلد اول صالح اهل و اولاد
جوان پنکو خواهد و او موافق بود و پسر سنه زن او را بکودک خواهد که مخوس بود زنه با
و ناکس کند و فرزند می شود از زن چنانکه و مولود حرم بزنان و دلد در صمد سوم بود در

درد
درد دوم زنه کند کام که از شوهر یکی فرزند داشته بوده و از آن شوهر بود یا ضعیف یکی کوی
بسیر ناظر بود زنه با کیزه مانا بیدید کند و مولود حرم بود و مان و هملو و اولاد فرزند بود در
سوم زنه نوا سکن کند اگر مخوس بود در شهر خواب و لیس سازد و شوهر بود و سفیدر پاکد و از زمان
و بلا بیند زهره در جدی زنه اولاد زنه پارسا کند و عاقله و مولود بر خور ماری باید از خواهان
و بود از خویش و اگر مخوس بود زنه سلیطه کند و در پیش و مانا بیدید و مولود را پهای بسیار بود
در نکاح در صمد دوم مولود را بکند در از صمد زن او و مملکت پسران خویش بیند و میان عمر بود و اگر
مخوس بود زنه کند که طبع مرد او دارد و سفر و سوار می کند و اندک و رسد او را در صمد سوم اگر مولود زن بود
شوهر بود و در زمانه بلا بیند و زنه شوهر یکی کند و فرزندت میرد و اگر بود اولاد بیکم سید و
عاقبت حرم بود زهره در دلد در صمد اول زنه بزرگوار کند با مال بسیار اگر مخوس بود زنه در و زنی کند
از بیخ مال دشوران نیکو بود و اگر مخوس بود بخلاف این بود عاقله المومنین و عاقله الاستان بود در
صمد دوم زنه عاقله کند او را و سزا دارد و اگر مخوس بود زنه پسر کند و از وی ریج بیند در صمد سوم
باز زمان که ذوات افاضی باشند مخا الطه و از آن مال باید و مملکت از هدایای زمان شاد بود اگر
مخوس بود از زمان بکودک و از سبیل پشان ریج بیند و صوم کند زهره در حوت در صمد اول از صمد
زمان ریج و غم بیند و از مادر را و زشت نامی او زهره معود بود زمان بوی ریج کند و او را زود کار
زمان بقیه شود و او فرزند بود در صمد دوم شاد شود با سبب زن از صمد زن مال باید اگر
مخوس بود او را از فوس و عوق النساء ریج بود در صمد سوم زن بد را بزنی کند و باشد که بزنان
با پارسا و مخفی باشد و بعضی از نشان میرند و این زمان او را با خویشان مخا الطه بود و قیمت
کند این زمان با خویشان ایشان خطا و در صمد اول عالم بود بشک ساختن و معوض اشک دادن و
بود که عارضه و نیکو رای و نیکو بود و اگر مخوس بود در پیش و مملکت و کذاب بود در صمد دوم و از اشک گشایان
باشد و عقیدت در پیش و عقوبت سلاطین بود و عظیم اندک و الجاه بود حکیم و کارها و فاعده استیکو
حد اکثر مخوس بود در پیش بکارهای خود ساد شود و از سباع قطع راه او را ریج رسد و بلا بیند

از جمله اسرار مملکت و حیرت مردم بکنند بر وجهی که در میان مردم عالم موسیقی و طمان اگر میخورد
پوشید بنام روز برمانند ما شد و سینه دنیا کند و عاقلش سبکی شود و اقلد عالم عطار در روز
و جبار و بیری بزرگوار بود و بکلم و سخن گفتن کار او بزرگ شود و بر اثر آن و اهل خورشید بنشیند
مختر بود بر سلاطین و مغرب بود و مال دنیا بدستش از آنچه مختلفه در بر و شمان سخن باید بزیان
شود و اگر میخورد در سخن بسیار بدید و غریبه و در چشم بود در وجه دوم صاحب خوب بود و کارهای
مطلوبه و اقلد بنام امر و صلاح فروش بازار او بود و اگر میخورد در لگو و سماع در وقت اردوان
وزمان بیخ بنام در وجه سوم عالم و حکیم بود و حسن المنظر و مکر و نیز دین خلق عالم موسیقی و کلام
بالذات عالم و ریاض و ادب حسن اهل بود و اگر میخورد در مملوک بود و نفع رساند او را از اسباب
انسانی بلند بخند عطار در جزو اول عاقل و هفت چهارک و عالم بود و با او اسم آن چون بخور
در بعضی قلمت خوش مشاهده با شد از وی سخن بسیار حاصل آید که محمد و بنام در
اول یکین بنام آید که خداوند بنام بر وجهی که در دین مملوک اگر میخورد در خصوص و بلا
افدا و از آن خلاص یابد و بعضی بنام عیند او را در هر سر بود که وقت بود در وجه دوم هفت
از سوار و سخن کوی مجادله و بلیغ و صاحب خدای و ندید بود و اگر میخورد بود بسیار در روز
و کاتب بود در فایده و حاصل زور و افعال کند در وجه سوم صاحب حیوش و بدی کارها و حکیم و معود
و مختر بود و پیش مملوک و اشراف مملوک و صاحب قوه و ضوالت بود و اگر میخورد او را از اسباب افند
رسد از سوار و سخن رسدش را که هفت دوستان بیخ بنام در عطار در بر طمان در وجه اول حکیم
عالم بود با اسباب زبان شاد و بفرزند در پیش چشم و خدمت زبان مملوک و از اموال غیر از روزی مستند
بود و اگر میخورد بود در وجه دوم که در شرف ها عالم با سوار حکیم طاز زبان افند بنام
مختر بود و ادب با معنی با صاحب صناعتی بود در وجه سوم پدید صناعت خفیه بود و معجز پیش سلاطین
و عاقل کارها سخن بود اگر میخورد بود مملوک با جاهل بود عطار در رسد در وجه اول عاقل ادب
خفیه و در وجه دوم بزرگوار در وجه دوم مطرب با معنی و عالم موسیقی بسیار و دست و شکر که معالمانه

شود در وجه سوم مستکام و حکیم و ادب بود و جامع در همه علوم عالم بصاعتان لغات مختلفه عطار
سبله در وجه اول عالم و عاقل بود بسیار از مغرب پیش مملوک در وجه دوم منصب بزرگ و صاحب
القدر و محبوب عالم و فضل اشغال یابد و اگر میخورد از علم بخورد از دنیا بدید در وجه دوم کرم و مختار
بود و بعضی بنام و بزرگان در شرف چشم شود و پیوسته در سخن بود و فضا و فضات را همه بود و اختلاف در
صاحب سخن بود و حقایق در علوم طرح میان سخن جاهل بعضی با بدی که میخورد بود از کسب خویش خورد و گوشت
در وجه دوم کارهای بزرگ و شکی بود و دست می بر آید بسیار بود که هر کس را و تهریب سبکی اندک میخورد بود و خادم
مساجد بسیار بود عطار در بر طمان در وجه اول خردمند عالم بود بخورد و طبع مغرب بود نیز دین مملوک و
قوی زری بود بسیار مال بود که مال ذخرا کند در بر بر وجه اول میخورد بود شقی و بدیاری بود و در دستان از وی بر
کردند و جده و معنی بود معروف و خیر و غالب بسیار کند و عاقل در مصنف بود در زنی بزرگوار از خاندان بزرگ بخور
و چشم و معجز بنام و شرف شود و اگر میخورد از سنور بلای نوی رسید و خورشید بسیار حضور بود و بزرگ
عالم بنام و اسباب خوب ایمن آن و بدید به مقدار بی ریاخته یابد و اگر میخورد بود ساکن و نفاق نرگ
یا خوش ساری بود عطار در مغرب در وجه اول هر هفت بود و با کفایت بود با عارض سخن و اگر میخورد بود
زن بود وجه دوم مختر و خداوند نعت بود و صاحب بر سلطان و وجهی که تکامل و بار سار بود و اگر میخورد بود با سخن
مختر در پیش بود وجه سوم سخن و خطیب شاعر و محبوب و معقل در میان خلق و بزرگ و وزیر مال شاد شود و بر
خردی یابد و اگر میخورد بود منفعت بسیار عطار در بر طمان در وجه اول بر طمان بود و لغات مختلفه و اندوستان
و مالدار بود و مغرب نیز دین مملوک و چرب است اگر میخورد بود از سنور بیخند و وجه دوم ادبی
ببارک بود و بود که سنور و سنه آن و دبیری و خدمت مملوک کند اگر میخورد بود بیک یا سیاحتی کند
در جمله رخ کار بیخ کند از کسب خویش خورد و وجه سوم عاقل و وجهی بود عالم با ادب سوار
در ریاضت و بود که علم بخورد و کمانه داند و اگر میخورد بود عاقل بود یا خردمند و نیک پیش
بود و پیوسته در سخن عطار در بر طمان در وجه اول عاقل و زبان او بود و در غایت با نیک کند و دوست
دارد و از آن نوع بسیار دارد و بود که عالم بود بخورد و صنایع و ملائمت بسیار دارد و مال بدی خیره خند در

دو بر زمین اگر موقوف بود در لکن فضا یا خدعاً پشان کند و انقدر علم وجه دو هر
معتدلاً از سواری یا در پیری یا خرفی بود اگر موقوف بود در زنی بود یا گواهی بدو رخ دهد
در رخ کوی می رود و وجه سوم شریف و نوانی بود حلال اهل و اولاد بود عالم بخیر و عفت
صانعان بنویسند و بناها و خاها و کوشکها بزینت کند و اگر موقوف بود هفتاد سخن بود عطار
در کوه در وجه اول زاهد و متصف و نوانی کرد و در زهد بنویسند بسیار گوید در معانی اگر
موقوف بود تمام و شریف و حقیق و در وجه دوم عالم بود بحساب هند سه
و عالم بار بار در معانی کارها بود و علم آن بنویسد اندک موقوف بود هجده سخن
بود یا در باغ جویایه وجه سوم حسابی محندس بود و لطیف بود شاعری
چوبه نسه عالم بصناعات مختلفه اگر موقوف بود بریدی یا پیش کسی
بود عطار در چون در وجه اول بخت و نوانی کرد و عاقل بود در زمین با مالوک و
اشرف محالطه کند و بعد الغور بود و صاحب داری و نند پیر بود و صاحب در کارها
و خوشه او دلیل فنای از شور بود وجه دوم در پهل فقه و صاحب عدل و انصاف
مبارک بر خویشتان و خوشنما و دل کند که مولود بسیار کوی بهسوده
سخن و مسافر بود و خدمت مدارس یا مساجد کند در وجه سوم در پیش فومی
و خیانته اموال کند و اول اختلاط بود با شرکان و ارباب سلاح و
تدبیر سپاه کند اگر موقوف باشد در ایام و معتز بود و از بنای بلند
بلند میزند پیوسته هر اسبابی بقدر عمل روجه اول کرد در نندی بود مولود حسن اهل اولاد
کرامه و عزت یا با از حجه مالوک و اشرف و اعمال بزرگوار کند اگر موقوف بود
دلیل حال بد دیدند پیر و ناقص و ناصواب خدمت ستوران یا شراب دارا کند
و دلیل بسیار میسوز باشد در وجه دوم بنیکن و مقابل خد اوند تعین مروت و عقلم
بزرگ کند و شکوفه روجه مالوک و سلاطین و خلق بسیار رختن فرمان او باشد

باشد

باشد و عاقبت بجز بود و اگر موقوف بود کار خلاف این بود در وجه سوم محبوب بود و نیک خلق
نکند ایشمال معمول بزینت مالوک و سبک و بنیکن و عدا و ندمال و بیضا و سبک بن و ضعیف
و اصح و اگر موقوف بود از هفتاد زن انند و رخ بند و از هفتاد زبان حلال الذکر بود و ضعف الحال
و اندک مال از زهر نور در وجه اول بسیار مال بود و عالم و صاحب و سبک سبک و مند بدل الطریق
و با مالوک و اشرف محالطه کند که در کون خواهد و سماع و دست آورد و علم الحان شناسد بسیار
مما بل بود چشم بیفزاید و روش شود اگر موقوف بود شوم شود بر معاد و پدید او را در کوی و
مصابی رسد یا بدست مال وجه دوم در کوی محالطه و سبک و در زنی و سبک حوزت و معاشرت و ادب
و علم الحان و انال شناسد و موزق و نیک و بیاض مال بود و اگر موقوف بود بسیار شمش بود و او را از
سینه بجز رسد و چیزی از مال او دید روی رسد و سفیر بسیار کند در وجه سوم او را سوری و ضعیف
و عفا بسیار بود و ساکن عاقل بود و او را منزه تر بنیکن بود میان مردم و بلند هیز بود و پیران
ایمال و هیچ خروج کند و اگر موقوف بود اندک عقار حسود بود یا عوایان زنلان بانان فرقه مجوز در وجه
اول خود مند و مبارک بود و صاحب شرف و عز و سینه و مفید بود و صاحب دل بود که با ما را پند آرد
رسد و ممکن تمام او در دولت کار صاحب مروت و ادب سخا بود و اگر موقوف بود حال نماند بود و در
بزرگان و نوانی کرد و سادین و در ندمال و فخری مبارک بود در میان سخن خود و اگر موقوف بود حال او بد بود و
کرامه کند و نند و زنی بود وجه سوم محضی فاضل معروف و مالدار بود و سماع و دست آرد اگر
موقوف بود حال او بد بود در سلطان در وجه اول مبارک و خداوند و نند و مال بود اگر موقوف بود در
بود وجه دوم شکر و ادب منکلم بود و در که علم هندسه و علم شناسد با علم کار بر زبان و سخن و
بود عا و سپاهان حکم بود و اگر موقوف بود او را در سفر ریج و بلار رسد وجه سوم محضی بود شتابون
فرزند صلح و محالطه و سخن بود با داری و عاقل و بیخ بود و در وجه دوم موقوف بود
بوی و زنی بود از این کار هالتر در اسد در وجه اول فخری بود و خداوند کاهای بزرگ و عاقل و آهسته
بود و اگر موقوف بود پدر مولود افکار بود و مال او تلف شود و طالی از اهل بیت او بر او ظلم

از روزه بود و اگر او را فرزند بود او در روزه بود و اگر صاحب سهم و صاحب طالع بود و خواجه از
 او در روزه بود و در آن که طالع ناسخ خواهد شد که میخوس بود بدو اعتقاد باشد در روزه زندان او
 بر دهگاه سلاطین روند زیرا که در عاشر خا ملس است که صاحب و معبود بود و نه زلفه بدر بر ایشان رسد
 و اگر میخوس بود نرسند و مال بنیاه کنند در سوم او که از غم و آفتاب بیدر صناع می آیند در رابع بسا
 دشمن باشند و بود که نام ایشان بنا بر احدی کرده باشند که صاحب معبود بود و در این احدی بدین
 و اگر میخوس بود در رابع و در پنج و در ششم سادس صاحب و معبود بود و میخوس بود و در رابع
 باشد که از علم و منافع سوار رسد یا از غلبه غلام و کینه که بود که طیب بود و عالمی بر سواران کند
 در رابع میخوس بود و در آن باشد که با وی خصوصیت کند و بود که در بدین وی چون فرزند بود
 میخوس بود باشد با فرزندانشان کند یا با فرزندان خویش در رابع هفتم معبود بود و در این فرزندانشان
 خود رسد و اگر میخوس بود میخوس بود در زندان اندک بود در حال او همانی کند و رابع معبود بود
 فرزندانشان با ربابا شدند معروض باشند میخوس و اگر میخوس بود او را اولاد عاقل باشند که کارهای ناشایسته
 در عاشر معبود بود در زندان باشد که خدمت کار بندگان کند در حادی عشر فرزندانشان معبود بود
 انکه در زندان باشند صاحب سهم میخوس بود در رابع دهم دلیل اندکی فرزند بود و بجز باشد با پدر میخوس
 کند و اگر صاحب طالع میخوس بود در رابع دهم و سهم المرحوم و الزمان در روانه او میخوس بود و بود
 کارهای نیکو که او معبود بود که رها در زندان بر زبان آرد آنکه بصلاح بازار در و در معمود در حال
 بزبان آرد در سوم خویشا بر او بیای و ریح رسد در پنج فرزند او ریح و بیامان رسد در ششم دلیل مرض
 ها بود در هفتم بد بود در هفتم بدین و بد اعتقاد بود در رابع دهم در سنان او خا بر ریحی ضعف باشند
 در رابع دهم دلیل قوه دشمنان و طغیان ایشان بود و بدین ریح او جهنم ایشان سهم المرحوم در طالع معبود
 فریح و بیاستگ شود که در زندان رود او را بدین شود اگر میخوس بود ریح بدین در روم معبود در زندان به اصل
 خواهد ریح سبیل و میراث ایشان بوی رسد اگر میخوس بود در رابع ریح و بدین در سوم زندان
 خویشان او باشند یا بر زبان او این از این است داشت باشند اگر میخوس بود با زبان او خاطر کند که او را

بجای خواهد باشند و چهارم زلفه از افرا میخوس بود که در دو که زلفه از این است که در انخوانان سلطان
 باشند اگر میخوس بود با ما در زندان شاد کند در ریح معبود در رابع خواهد که زلفه از وی که بر بود با وی روزگار
 میخوس کند و اگر میخوس بود با ما در زندان شاد کند در ششم معبود که بر کار این است که در زندان به اصل اگر
 میخوس بود که بر کار این است که در زندان معبود بر هفتم فریح او باشد بود اگر میخوس بود ریح و ریح
 بود در هفتم ریح بدین از جهنم زندان اگر میخوس بود مرمک بود که زندان بود و در سنانشان در زندان
 کند و با ربابا شدند اگر میخوس باشد از زندان ریح بدین در رابع که از وی میخوس بود و در زندان معبود کند
 رضای وی در عاشر زندان معبود و فرزندانشان و در رابع دهم که با وی باشد بود که بر کار این است
 کند در رابع دهم زندان معبود کند و از سبب ریح بدین المرحوم و لطوف در طالع و معارض و سابع و رابع معبود
 در ششم و ریح خویش میخوس بود در رابع دهم در رابع دهم معبود بود در رابع دهم معبود بود
 سوم در رابع دهم معبود بود در رابع دهم معبود بود در رابع دهم معبود بود در رابع دهم معبود بود
 از خویشان بطور معبود در ریح بر سبب ریح بدین در رابع دهم معبود بود در رابع دهم معبود بود
 در سنان و در هفتم از جهنم خصمان و فرزندانشان در هفتم از مرض میخوس و طبع زندان در رابع دهم معبود بود
 با رابع دهم معبود و آسانی زوال عقل و ریح و المرحوم در رابع دهم معبود بود که هلاک او در رابع دهم معبود بود
 در رابع دهم معبود بسیار کند که ریح ششم و ششم بود بجای شمال با بجان مشرف او در ریح معبود با جنوب بود
 بجای جنوب با جنوب اگر در عاشر بود از جهنم سلطانیاک معبود بود که پیشتر بود او در رابع بود اگر جهنم
 در هفتم و بدین که در رابع بود از جهنم از ریح و شرک و خصوصیت و در ریح و نام و سادس و ثانی عشر از سفر ریح
 اگر صاحب طالع معبود بود و بوی ناظر بود و اگر بوی ناظر نبود اندک سفر بود سهم سلطان و العمل در رابع
 و بی حال معبود بوی ناظر و صاحب طالع منضلا از سلطنت و رفعت جاه بود اگر معبود از جهنم باید اگر در
 رابع بود از جهنم زندان عمل کند او در رابع بود و بیاید بدین عمل کند در رابع دهم معبود در رابع دهم معبود
 در ریح عمل هفتاد و چهار و حرت و ریح کند در ششم معبود معالی و چهار و چهار سنان کند و اول و اول عمل
 در رابع دهم معبود معالی و چهار بود از جهنم سلطان با فلفله و زلفه از این باید در ریح عمل در سفر کند در رابع دهم

از جهت دوستان که در او شریکند بود در و از دم که هلد بود کارش بد بود سهم اصداق در آنجا
 او را دوستان معبود باشند در وسط السلاطین و وزیران و اولاد باشند در دوم و ششم و هفتم و دوازده
 مو بود در دوستان ناکان باشند در ششم او که ناکان باشد در هفتم دوستان او جای و حوض باشند اما بر
 مالش بود در یازدهم و پنجم و هفتم و سوم تا باشد او بود باشد اگر بوج معقلک سعوا و مالک باشند بر
 مورد اعتماد نبود سهم اصداق در او ناکان معبود او را دشمنان معبود باشند چون در زند باشند و
 باشند دشمنان و شریکانش را کند در یازدهم دوستان او ششم کردند بر پنجم زندان و ششم کند در
 هفتم و پنجم از زمان او باشد اما دشمنان او بود و میرند و شود ششم بود زیرا که هفتم هفتم و دوازده
 است در دوم دشمنان او در میان او باشند در هفتم و پنجم و دین او باشند و غیر باشد در ششم
 ناکان باشند در آن و ناسع اندک دشمنان او و ضعیف باشند در آن ناکان از ارباب
 و در این دو خان دشمنان او از عقلا باشند و مشویان باشند صل سهم اصداق در ربع از طالع و مشوی
 بر وی در ربع دیگر مو بود مال تلف کند بر او در آن در ربع دیگر شود که بر او در ربع دیگر از ربع
 و صاحب بین او در ربع دیگر میانند بر وی و فرزند معارف از بود در پایه الفقه نبود سهم اصداق در ربع
 و صاحب بین او در ربع دیگر مو بود در اصیاع موافق نبود در اصیاع ربع بید و سهم اصداق در ربع و صاحب
 او در ربع دیگر مو بود در ربع چهارم از وجه الفاصل سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر
 مو بود در ربع پنجم خواهد در هاکند و یکی در سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود در ربع
 بود خاص صاحب طالع بوی ناظر باشد سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 در خان و غیره و در ربع پنجم عمل کند سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود در ربع
 ناکان و در ربع و صاحب در ربع اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود در ربع و صاحب
 و طالع و قوم او صل در حکام سهام وصل از در جید وصل نماید در ربع سهم اصداق که بر ناکان و صاحب
 دلالت کند بر حفظ و بعد العقل و هر چه که ضایع شود و بد زند و دلیل حال مرگ بود دلیل زمین و صاحب
 و عقلا وصل و نام در ربع دیگر اصداق دلالت جویند سهم اصداق در ربع سهم اصداق در ربع و صاحب
 در ربع سهم اصداق

نصف

فصل در حکام
سهام

خلاف

خلاف این و این سهم دلیل بود و معون و نظیر و مضرت و غوغا و قیاسند بده و صلاح و طلب بر او مان و اینجا
 در کتب جعل طلب بدل از غوغا و مایه بنای مساجد و امید که هر چه با در سدا رضرت سهم اصداق بود
 از در جید هر چه در سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 الزهره بر در سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 و اما از این باشد و نحو سبب سهم بر هر معیلا دلالت جویند سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 و شش و خلاف این و این سهم دلیل بود و شش و چهار و یک و بسیار از خصم من محنت ناکان صغر وی و وسیع و شری و در ربع
 و استغفار و غوغا طلب کردن کند و قومی کند ناکان سهم او که بر روز و شش از صاحب دیگر ناکان موضع من
 و از هر دو آن که یک باشد یعنی سهم وصل از غوغا و وصل و ان مرغ از غوغا مرغ و بر قیاس از سهم اصداق و با
 و معبود بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و بسیار از آن
 بود سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 مرغ بود بر سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 از ربع و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 صحیح و باقی بود و مفقود یا وی مع در اسعار از معنوس بود تا خوش و کران جان و بسیار پای از غوغا
 نشان و بقای چیزی در آن در آن طالع که بر سدا با کوبند و بار بار او ناکان بود دلیل نشان و بقا بود اگر
 ناکان بود زوال و سدا بود از معنوس بود نشان بر هر چه مرگه و وضع بود از معنوس بود نشان او در معنوس بود سهم
اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 بنحو اهر و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 معال و صدی با سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 تلف شود و از معنوس بود در خلاف این بود سهم اصداق در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود
 باید با فراموش کند اگر این سهم معنوس باشد و معنوس بر وی ناظر یا باین بر وی ناظر مو بود و در ربع و صاحب
 باید در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود دلیل از آن معبود و در ربع و صاحب در ربع دیگر مو بود

دستور بود پس مستند چیزها افکند و ضایع میکرد و سهم لایحه در بروج کثیر الولد بود بسیار بود و در وقت
بود و اگر بروج عقیم بود اندک بود سهم لایحه از آنجا که بندان در حد وسط السماء و از طالع بفرقت که
از این سهم تا شش رسد یا منقول بر ثالث یا از ثانی بدینجا رسد یا نهمی سال از اول دلیله بود و در وقت
اگر سهم لایحه معبود بود دلیل درازی عمید بر بود و اگر مخموس بود دلیل کوناه عمید بر بود سهم مور لایحه
هرگاه که در طالع هر سال بروج می رسد یا منقول بر وی یا از طالع وی بطالع رسد و منقول بر طالع
درین سال دلیل برک بدین بود یا مری که که بجای پدر بود سهم الاجداد و احکام او چون احکام سهم الارباب
سهم الاجداد و الحسد معبود افتاب یا صاحب عاشر بوی ناظر باشد بنظر مودت مولود بشرط اصل بود در
او هیچ طعن نبود و اگر این سهم ساطع بود صفار مخموس و یا ربان و ناد ننگ در بد اصل مطعون بود سهم
الضیاع و العار چون معبود بود مولود را از دهقان ضعیف بود و اگر مخموس بود از دهقان و تجارت زیان بیند
سهم الفلاح معبود دلیل انتفاع بود بدین رخت و کشت و دهقان و اگر مخموس بود زیان بیند سهم العواقب و
اگر وی در بروج عقیم منقوی الطالع بود معبود مولود را عواقب بخیر بود و اگر در بروج معوج الطالع بود
مخموس بود در عواقب کارها بد بود اگر یک در بروج منقوی الطالع بود و دیگری در بروج معوج الطالع در
در عواقب امور او اختلاف بود پس قرآن بر آن بروج افتد که صاحب هم در وی یعنی که صاحب هم در بروج منقوی الطالع
عاقبت بخیر بود سهم الولد اگر در بروج کثیر الولد بود فرزندانند که بود اگر مخموس بود در بروج کثیر الولد بود بدین
عمید و قرآن بکنند از میان آن سهم صاحب و یا میان صاحب و ناد میگیرند هر بروج عدد فرزندان
بود اگر بروج ذوی جسدین بود دو عدد بکنند اگر کوی در میان صاحب هم سهم بود عدی بر وی افتد سهم
الولد اگر منقوی بروج یا نظر ثلثت یا چند بروج و عاقله بدین سهم پیوند و فرزندان بود در بروج
چون مولود بالغ بود وزن دارد اگر این سهم در بروج مذکور بود این فرزندان مذکور بود و اگر در بروج مؤنث بود مؤنث
بود و اگر طالع پنج و ارباب ایشان و این سهم و صاحب در بروج بسیار فرزندان باشد ساطعی که جلد
خداوند سهم بگیرد آن عدد فرزندان مولود بود و در حال پسران و نیز بروج و سعادت عمل ایشان از سهم الولد
الذکر که برینند معالده دختران و در سعادت و نیز بروج ایشان از سهم الولد که نامات کثیرند اگر سهم الولد

الذکر و قیاس از باشد پسران بکشد باشد و کار ایشان بجز از کار دختران بود و اگر سهم الولد لایحه قوی
باشد معالده دختران بجز بود سهم لایحه بدانند که کوند در شکم حاد و نرسد یا ماهه اگر در بروج مذکور بود
مولود مذکور بود و اگر در بروج مؤنث افتد مؤنث بود این سهم فرزندان خداوند خان و کثیرند در وقت محال
و اگر طالع بوی نماید که از آن دختران است یا از آن پسران این سهم در بروج مذکور بود و اگر در بروج مؤنث
بود دختر سهم لایحه معبود دلیل بیماری اندک بود و مخموس دلیل بیماری بیماری بود سهم العبد
معبود از عید بخیر باید و مخموس ریح بیند خاصه که در بروج معوج الطالع بود در بروج کثیر الولد بسیار
فرزند بود در بروج عقیم اندک در بروج بنده را بفرزند کثیر سهم لایحه اگر معبود بود بخان باید از
دیند و اگر در اصل ساطع بود از طالع مولود را بدین بود اگر بخلاف این بود و مخموس بود در زمان
بود و اگر پسران بود کثیر افتد صاحب او سهم لایحه معبود شوه را بر ساری مصلح که در مخموس باشد
کند سهم لایحه الرجال و خجال و معبود نیز بروج معبود بود اگر مخموس بود بخلاف بود سهم مکر و خداع
الغش چون فوج حال بود مولود در زمان بقر بیلد و مال ایشان بخورد و بدینتر این بود که این سهم در بروج مکر
و جلد بود چون پیوسته بروج در اصل که بخلاف این بود زنان او را بفرزند پسر او بخورد سهم لایحه معبود
در خان منقوی بود بسیار نکاح بود از صلال و اگر مخموس بود بسیار نکاح از خواهر بود و اگر صاحب هم مخموس
ناظر سهم لایحه الرجال بود مولود بازنه زن کند و بعد از آن نکاح امر سهم العفاف المرأة اگر
در بروج ثابت بود و منقوی بوی ناظر بنظر معبود سعادی بوی ناظر زن بار سا بود و اگر در بروج ذوی جسدین
معبود بار سا بود امر مرد و مست دارد و اگر در بروج منقلب مخموس فلان بار سا بود و از آن ریح و بلا بیلد
سهم لایحه الرجال و النساء هم که بر وزن شنبه در جسد هر دو نابدر جسد هفت کثیرند و از طالع بفرقت اگر مخموس
بود مردوزن نکاح رسوا شوند و اگر در بروج مخموس بود در اصل این سهم مخموس بود هرگز نکند سهم
و قضا نیز بروج چون منقوی بدین سهم پیوند دلیل نیز بروج حلال بود سهم حذر نیز بروج اگر معبود
بود با سنگ میبرد شود و اگر مخموس بود در بروج بسیار بوی رسد و عاقبت از آن معصود حاصل آید سهم
الاحسان اگر معبود بود یا خویشان دوست بود و از ایشان منافع باید اگر مخموس بود بخلاف

روی بود هم درون و فی الناس اگر این سهم بر نشانی باشد بر انبار باشد یا معدود بود و معدود بود و معدود بود
 خلق را بر نماید و کارهای مردم در دست کسی کشاده شود و وجه بود سهم الفلاح اگر معدود بود یا صاحب
 هم بود و در اینجا بود در کارها و مطالبه و بستاند و در مطالبه مردم بر دست او میسر شود یا سائل و کسب
 این بود بر خود در دست نامبارک بود سهم الثغوات و الخوص علی الدنيا اگر معدود خاصه بمنزلی بود در شصت
 خوبتر از معدود بود اگر معدود بود در شصت بود و منولی بود سهم الاصدق اگر این سهم در صاحب معدود یا
 از دستان خیر باشد و در دستان از وی سهم الزحاکم معدود بود معافا و یا سائل میسر شود و اگر معدود بود
 بر خلاف این بود سهم الاضطرار از این سهم بتوان دانست که عیان بود و عیال نیز در دست بود یا در شصت اگر این سهم
 در صیلا و یکدیگر بود و در دست طالع در هر چه که ایشان همی صاحب یکدیگر باشند و یا سائل یکدیگر
 در طالع یکدیگر در سبند بود و در دست یکی در حوت میان ایشان معافان بود سهم الخصب الکثرة فی المنزل اگر
 این سهم با صاحب مختار باشد با سهم الفعاهه معدود در دست از شصت متنعم بود و سخی و جوایز و طعنا
 لذت سازند در طبع او خوشتر دار بود اگر معدود بود در خلاف این بود سهم حومل النفر اگر این سهم
 صاحب معدود بود و بمنزلی بود و کشته روی و خیم بود خاصه که بن سهم در برج احوال باشد و اگر بر
 خلاف این بود عیوس و ناخوشتر از کار بود سهم الحود و اللوح اگر این سهم بمنزلی معدود بود و در کارهای که
 بنده بکس خلق شود بود و اول طعنا بیکو کوبند و اگر معدود ناظر باشند همی بود و هر چه که در هر طالع که در
 مردمان بود و بر او نشانی و حق گذاری نکند سهم الاعتداد در تزییع و محابا بکس عطفه و صاحب طالع مولود
 بسیار دشمن بود اگر برخلاف این بود اندک دشمن بود سهم الامتقیا اگر این سهم با صاحب طالع بود یا با
 مولود همی بدست بود و همی منفعتی نیابد سهم الحیالاج این سهم را در شصت کند مثل هیالاج اگر معدود رسد
 دلیل بکس رسد در آن سال و اگر معدود در سبند دلیل سعادت بود سهم هبول الاجساد اگر با صاحب طالع بود یا
 با کس در آن برج رطب بود و غلیظ اللحم عظیم الاعضا بود و اگر با عطاره یا مرغی و عطاره در وی منولی
 باشند خفیف البدن بود سهم القروسه و الخیالاج اگر این سهم بدست این مرغی یا مرغی باشد مولود علم
 ریاضه و سوری بیکو شناسد و اولی صلاح بیکو دانند از شصت و پنجاه داشتن و امثال آن سهم الرخا والاشده

اگر این سهم بر دست این منزلی یا مرغی بود در دست مختار یا بیحال مولود فوی ل و جگر و قنار بود سهم المکر
 و الخیالاج اگر این سهم با صاحب مختار بود یا صاحب طالع مولود خبثت و صاحب عدل و مکر بود و در طالع
 اگر معدود از آن منفعتی یابد اگر معدود بود از آن بلا بیدار اگر عطاره یا مرغی بود بدین سهم ولایت مولود بکس
 فاهی اکتاید و در دست اسناد بود سهم موضع الحاحه اگر معدود بود او صاحب احوال او بر وی بر آید و اگر کس
 این بر بر این سهم در حواجی همه نگاه دارند که در چند جنس است این سهم دلیل مولود شود سهم الظهور
 و ناخوش الحواجی اگر این سهم با صاحب و یا از صاحب ناظر باشد یا ایشان مولود که هله بود هیچ حرکت نکند الا وقت
 ظهوره در زمانه که اگر صاحب این سهم دلیل مال مختوس کرد اند مال او بیکس هله زبان ابد سهم الحزاء
 اگر این سهم در دست ناوید یا ابله او را معدود بود صاحب طالع مکافات کند بر همه کارها اگر مختوس بود از هیچ سپاس
 ندارد سهم عمل الخوی اگر این سهم با صاحب و مقبول بود در برج ثابت مولود حق دوست بود و سبند طریفند
 و حق انصاف سپرد و اگر در برج مغرب بود مختوس سخن هیا نکند اگر در برج مغرب بود معدود حق دانند و در
 دارد و در آن کار کند و جمله این سهم که در طالع بکار دارند هفتاد سهم است اگر هیچ سهم با بدست در طالع
 در یک کس افتد حکم این برخلاف حکم بود بر دست یکی و در یکبار باز کند و حکم کند الله علم **اصحاب**
 در احکام التبعیضات بر وجه و احکام ایا در نظر کواکب بیکو بیکو و غیر آن نیز عشره رطل طالع مختوس و مکر
 و عشره رطل بود در بسیار مال بود و خلق اختلاف دارند در از برادران مختوس بود در عمارت شایسته و کواکب
 بد کند در هر کس بد بود در سفر بسیار کند در بد خو بود در دستان باشد در دشمنان مختوس بود
 اشتر به منزلی طالع بکس بود در خلاوند مال بود در از خویشان شادی بیدد در ارضاع منفعت
 در از نرند و هدا یا مانع یابد در از اولاد و شرکاء منفعت بیدد کار بر نفع و در دست شود در از موافقت
 و مالی که نه بوی رسد و از مال منفعتی یابد در از سفر و علم و در ن فایده بیدد در عمل سلطان کند خاصه
 منزلی فوجال بود در امید و فاشود و شخص بکس بود در از اعدا هر چه بداید الله عشره رطل مختوس
 طالع از عدل و شور و صلاح مانع یابد در از تجارت و عمل یابد در با اقارب خویش خصوصت کند در
 ارضاع پدر مرغی بیدد در آن خویش را بجا بد دست دارد در در برج ایمن فرزند شود و در برج ایمن فرزند

فصل هشتم
 احکام دوازده
 بروج

ملا یا بد از اینجا که با و رسد و امید دارد که از جهت آن کان عمل کند و منزلت یابد از جهت این ملا یا بد
در اسب بسیار کند که شش پیر از شتاب در طالع توانی و کشته روی بود در دروغ بود در باب اول است
کند در پدرش در گوئی او می برد در فرزندش نباشد یا اندک باشد در بسیار عاقل بود و در سوزن زدن کند
رو بود که کتبی که خد اهدا در میان قوم خویش می برد در از سفر مال یابد و خواب است چند در غیر و صفا
حکم بود در با توانی بود در دروغ بود شش عشر به زهد در طالع سبک صورت و سبک روی بود در مال دار
بود در خویشان دوست دارد و ایشان او را دشمن دارند در مادر پدرش در حال طفولیت او می بیند
در روز بلبوط و کزارد و بسیار فرزند بود در بر یکتیم او عجب بود در در سفرها می آید در تمام
بعضی مشهور از نام در مال یابد در از جهت چهار بار می بخور شود اما شش بر عطار در طالع لوج
و بد خو بود در مال یابد بازرگان کند در برادران و خواهران نذر ندارد و پدر او باشند بعضی از بیک نما
و پدر او باشند در هر چه میراث یابد بخورد در همگی بجهت زید و از فرزندان شاد می بیند در در طب
معالجی خوب کند امیر شود با اهل وزن در شاد شود با اهل وزن در در حد افند در سفر کند در از عمل
سلاطین و مادر ریح بیند در کارهای او بدرنگ بر آید در دشمنان حسودش باشند اما شش بر در طالع
عالم و فقیه بود در مال نباه کند در برادر ندارد و اگر دارد می ندم از پدر جدا شود در فرزندان توانی
بها وزن بودند عجب یا که در عجب دارد در زنه کند در پارسا بود در سفرها کند در کدو در بوج
بود در مال یابد در با سبزی می نلا که در احکام بود که کواکب مرابار بوج زحل بر سبب توانی بود اما
مال نباه کند و نکاح بسیار کند و در از غریب باشد مشری بر سبب بد بخت بود و میراث یابد اما در وقت
و اندر روزی می برد عجب در سبب شجاع و دلیر بود در سبب طبع و وزن و فرزند شاد شود در خصوصیات
ظفر یابد انقباب بر سبب بلایا بد و سفر کند و موک او بد بود در پیش باشد زهره در سبب کاهل و سکار
بود و بد بخت عطار در سبب سبب اهل و معذب بود و او را بوانگ رسد و سفر با افند کند و هیچ ندارد در از
دل ناک شود نیز در سبب عذاب و خوار می رسد و با جهام فشا کند تمرد بر سبب حال بدین بود در قورین
و فیج الصو بود در جوهر لاله و نادان بود و فیج و زشت بود در سبب طار در کار عالم بود و غصه و زنه و

احکام این که کواکب
در بار

حفاظت

حفاظت بود در سبب فرزند بود در سبب بخت بود و زشت بود و در بختان زشت صورت بود در عفو بر سبب
بود در سبب که سبب بود یا بدی روی که سر کارش باشد بود در بختان عجب و ناهق بود حکام را در سبب
دوازده کاند را در طالع مولود بخت بود و در سبب استخفاف بود در هر که در بخت و غنی است بود در
او را خویشاوند بزرگوار باشد در بدوشن بزرگوار بود و از ضیاع خبر یابد در از هدایا و فرزندان مع یابد در از
سوزنده و حاصل این هر مند بود و بیماریهای که سهل بود در خصوص توی باشت و زنه و بوی مسئول بود
در عاقل او در سبب زود بخت بود در سفرها کند و سفرهای که خوشایند است در صلح و جهان بود در
سافلی کند در امیدهای او بر آید و بسیار دوست بود در خصمان او قوی باشند و دشمنان او بوی دوست
اما بعضی دشمنان او را از غنای رسد و بعد از آن که او مغلوب بگشته بود ذنب رطال بگشاید تا که بود
و با او قوی و مایل نخواهد کند در هر کوز و امر خالی نبود در از سفر نزدیک خویشان می بیند در
بد نام بود و کارهای در بوی بخت یابد در فرزندانش نباشد بود در بهارها کردن افند او را هیچ
حال از زنده و پسران روزی مند نبود در زنان ناکر و غی و بد خو باشند در بوج مزه بود و در مدار
عجیب بود در امیدهای او که وفا شود و در دشمنان هم نباشند و با هیچ اهل هنر دوستی نکند در
خصمان ناکر و دشمنان خرد می آید دارد در اهل و از اینان ریح بیند فصل در قرانان و کواکب در طالع
قوان اصل مشری در طالع با در اونا مال دارد در دهقان و امین و خزان و کرم و محتوم بود در انشا که
قوان اصل مشری بود اگر در زندگی بوج دنا و ناطع مولود هم نباشد از امثال و جنس خود در درجه یابد
و کادت پیش از قران باشد این بیشتر بود و اگر همان در قران این قویتر بود یعنی دیگران در حال انشغال و بخت
در حال رجعت و اگر در ان قران بود دیگر در حال انشغال و بخت بود در حال رجوع سوره در حال انشغال و بخت
اینک چنان بود که بوی مثل زشت و عمر و از زاید مدته سفر از شصت سال کاپیش نباشد و دولت او با
باشد و کواکب بعد از قران باشد و مغلوبین از جنس یا مشری از ان بوج انشغال کرده بود زبانه ناپتون
قوان در ان و کواکب طالع مولود از بوج قران باشد یا از جملات ان از اونا و ناطع با طالع سال قران
طالع انجماع با استغفار بر قران ایتر از تمام بود قران در حال رجوع هم بر از کفایا اما ندید بود و کارها بخت

در قورین

بوی رس و غنی
دوازده خانه

در قول نام که کواکب بند

و باید رعایت هلاک شود در سنگ عدا و ضعف مزاج و ضعف بود و سودا و مزاج افعال شود و اگر قشر
او ناطق بود از ترش و سحر و پیش بود و اگر مشری بد ایشان ناطق بود اسانتر بود و توان تحمل افتاب
جمله بجزان پدران و اعمال خویش نگاه کند و عاقبتش بد بخیر بود و در مبلد تشبه کارش بد بود و او را
فرزندش امر که بد بود و توان تحمل زهره زنی بی همت کرد و از آن هیچ فایده نیابد و پوست بخالطه او باقی
بندکان دستور داران بود و بد نام بود و زنی نازاییده کند و نوزاد و بچه او بر یکفر از نماز در آن رخصل و عطار
انفع با سلسل اللسان و کاهل بود اما بخالطه و زبردت و عید العور بود و توان تحمل غم از او در انقضای
ضعیف مزاج بود و پدید از زمار و پدید از او هیچ شادی نبود و اگر مبلد دهنای بود نیز در نورزاید
النور و سعلی بخیر ناطق این و مد که بود و توان مشری و مزاج بود و در امیران و ارباب
مخالط کند که این توان در خانه مشری یا مزاج بود دلیل سعادت بود و توان مشری و فنا بر ضعف دل
بود و علتی باحوال او را بیاید و اگر مشری فوجی بال بود خطر و متراک بیاید و مال و منفعت و جوار کبود
و پدید از زنند از شادی و بدند و توان مشری زهره که اتمه و منفعتی یابد و شریف و کرم بود نیز در خانق
و بسا در وقت بود هممول بود و تحمل و بنکوفام بود نیز در میان عمو و عیال و از ایشان منافع یابد و اگر
مرو و مزاج بزه ناطق باشند فضیحه یابد از همه زنان و توان مشری و عطار در منطق و فصیح بود و صاحب
فقیه خلق را از وی منفعت یابد و اگر در فوجی بال باشند یعنی این توان در سلطان باشند که این ملک بود
سنگه و سلطان فوجی بود و توان مشری و شرف و شرف و خطیر بود اگر مشری مشرف بود مال دار بود و شرف
و نعمت از با و جلا در گذرد و اگر مبلد دلیل بود و شرف و شرف و شرف مشرف بود و شرف و شرف و شرف
در مقامه و عیال ایشان بخلاف یکدیگر باشد بل نوزی نباشد و اگر عیال نزدیک بود از اول تمام بود و توان
و افتاد دلیل هلاک فرزند بود و در کور و دردی بود با مایل الوند بود و در بین و نیاز مند بود و در فوج
اولا فخر سرد و مال عمار و پدید بر دست هلاک شود و در اول و اول بکنند و بیکی اول ایشان نبود و حوس
باز هم افتر سرد و از آن همه زنان اگر در صبح منقلب باشد سخت باشد با جلف و نوزاد بود و در سوله
از زبان ماعطار در وضع مزاج بود اما از او علم منفعت یابد با دست که در چند بهر لیک بود و خصوصیت

دیکر و مزاج بود اگر مشری بد ایشان ناطق بود او را هر که منفعت یابد با اثر ناطق بود
خاصه که در بدن باشد و نیز با منفعت باشد و در مکرین بد بود و هلاک از باز من بود و اگر در ناطق
ما را در افتخار رسد و بلا هادی رسد بود که خود را زهره و مندوزان افتاب با لیک آب یا
زهره اگر مشری بود و در وقت غلبه بود و مولود است و محمد است با بد از خلق و بنکوفام نذیر بود یا
عطار و حلیم و ارباب بود و در پیر بود و محاسبی هم چنین محبوب نزد پادشاهان و ارباب محاسبانند که عطار
منقسم بود و در پادشاهان بود و در پادشاهان بود و در پادشاهان بود و در پادشاهان بود و در پادشاهان بود
بیوت خوبین بود با مژگانند و عمر بود و احوال من خند او و بصر و ضعف بود اما اگر در عطار
سفارتمه در گذر شد باید دلیل و لایست سخن و جباه و شرف و جبهه مال بود و در عیال و عیال باها و اولاد
و خواهر و برادران و اساطین و رعیت و بودن کار او بر اشفا منته کشاده شدن کارهای مردم بر دست و توان
زهره و عطار در من العبد بود و زنان پارسا که در مبلد بیخ و مرتبت کند که در طالع باشند قوه نیاوست
از زمان منفعت یابد عطار در زهره و بعد النظر و ارباب فصیح بود و کما در وی و لیک زنان با وی ای
نکار در هر چه بود و در زمان پیکان در زمان خویش بر دست ندارد و لیک چون در خط خویش باشند
او را نیز مردمان پیکان در وی در دست در عطار در فوجی بال و در پدید از او بود و مردم او را
کشایند و عیال ارباب و روجه باشند و لیک کلاب بود و در هیچ طریقه ثابت نبود اگر سعید و بد ایشان ناطق
باشد و عمار و عیال هم بود و با عیال طهر مرد با کرم باشد شود و اگر در عیال نوزاد عیال عطار بدشتر بود
یعنی عطار در نوزاد گذرند فاضل بود و ثابت کواکب مصلحت است مشرفی فوجی بال بود و مردم او در پدید
ضیاع و مال بود و بود که عمل سلاطین کند و امین مملکت بود و نیز در عیال عطار در بد ایشان ناطق بود
اوپه عالم و واقف است بر بود اما از دلادت انقطاع و بر خور و لای پدید ناطق مزاج و وصل مقبل و بعد
بود در کارها و در چه مردم بود و در برادران و خواهران که بزرگداری میخواستند از او میبردند ناطق افتاب
و وصل رفیع الهام و ملتزم بود و مردم و مردم بیوشا کوبید و در صبح عمار فاضلتر بود و از فوج نهران
شادی یابد و نامش با بد بخیر بود و مکر بود ناطق هر و وصل سخن کوی و پاکیزه نفس بود و با ناطق

نخود ساقه و تنه بزرگ و ابرو و کوه و سعور و نخوس ناظر باشند منزله زیاد اما عاقبت از آن
و در دبار هلاک شود اما با طبع رطال و بیاعاش و سعور ناظر بود یکی بود خاصه که فتاب در
خان یا شرف یا عتق و با وجه خوش بود یا در بروج مذکور و کوه عطار بود در رابع بسیار حال بود
اگر در رابع مخرج بود بروج از آن قبلی بودی رسد و از در دستم بهر دیار هم بیرون بود که او را
سایح خون و اگر در دستم سخت لارض بود و معدوم و شکر بود در خانه خوش طبع رطال
بیاعاش هم بود اما مراض بود و حال و عتق باید و از بروج استغاثه نیاید و از مراض هم آید
جلا افتد اگر مخرج در صفایه او بود پدید رشترا افتد رسد اگر در رابع رطال بود در رابع در رابع هم آید
بفجه و هر دو اگر در رابع رطال بود در بروج ثابت در هیلا و لیل و عتق مذکور بود اگر مخرج با رطال
بود عاقبت بد بود مگر که در رابع سعور بود و در میل دلیل این سخن است که بود مثنوی
در رطال بود در رطال در مخرج مونس هم در مراض بود از پدید بزرگوار بود و اگر در رابع
مذکور بود پدید رشترا بزرگوار بود و این مخرج در رطال بود و رطال در مخرج بعضی از بزرگان
هلاک شوند پدید رشترا افتد رسد و بعضی از دشمنان ظفر نیاید و مونس در رابع رطال و در رابع
خصوصه ملول عمل کند و اگر مخرج در رابع مایا زهم بود عاقبت کارش بد بود اگر مثنوی
در رطال بود و مخرج در رابع و عتق بد ایشان ناظر در اول موصوفه فایده و حاجت بود بهلاک
زمان خوشی جلا شود و اگر در بروج مغلب بود یکی چنین مبتلا شود از منزل خوشی و حال
پدید رشترا شود و بود که کثیر کا موانی که کند یا زنی ناکس را و اگر زهم و مخرج و عطار
بمثنوی ناظر باشند هلاک راهی و بود اگر مثنوی با مثنوی بود در رابع و بیاعاش در رطال بود و
مثنوی در رابع بلا و مخرج ببندد اگر زهم بمثنوی بگوید و هر دو مخرج ناظر باشند کانی علم
حکیم بعد الغور و الظل باشند زهم اگر در رطال بود و میل و نهار باشد و او را در رابع
بوج خطی نبود در رطال بوی ناظر بود افان و امراض رسد او را پدید رشترا هلاک شود و او را
فرزند نبود و هم چنین در هوای پدید رشترا بد بود اگر مثنوی نظردار صالح بود و در حال

و اگر در رطال بود و مثنوی در رابع و دیگر در رابع و مثنوی ساقه از او مراض و پدید رشترا هلاک
بود و در رابع سال بود و افکار شود اگر میل در رابع بود فایده بود و خاصه در بروج مثنوی بوی
ناظر بود اگر مخرج در رابع بود بعضی از حال او بناه شود و اگر افان بود بد بود و اگر مخرج با
مثنوی بود در رابع مایا رابع مال و معیشت از مریان ارد اگر مخرج در رابع و یکی از بزرگان بوی ناظر
میان او مراض و پدید رشترا افتد و عطار در رطال یا او بد با مایا بود و مثنوی در رابع صاف
و با کوه اطوان و نیز در میان مثنوی کرده اگر مخرج و عطار بوی ناظر باشد خانی بود اگر
رطال ناظر بود و نیز در مثنوی کند اگر عطار در رابع بود مراض بود و مثنوی و جلا میاید
و بی علم مثنوی بود خاصه که عطار در رطال خطی طرد اگر مخرج با مصلیله عطار بود از
بوج سایح مراض و پدید رشترا کند و اگر در رطال بود در رطال مایا و عاقبت بد بود و بیست
مبتلا شود و اگر در رطال بود و مثنوی در رابع مراض و مراض بود و مثنوی در رابع مراض
مراض و مراض اگر میل و مراض بود در رابع مراض و مراض مونس دشواری بکار او را و باید و مخرج
که سخت بود و اگر در رابع بود زنی شایسته که کند اگر در رابع بود در بروج مذکور و میل و نهار
بود و مخرج از عتق ناظر بود زنی که کند هلاک کند مثنوی در رطال بیاعاش رشترا یا در مایا
اوند در بوج مغلبه چهره معروف بود مراض که در بروج مونس بود در مایا مونس یا در مایا
زنان اگر زهم باوی بود در رطال یا در رابع مراض مونس بود یا هتاس اگر مثنوی باوی بود در رابع مونس
و مراض و او بود اگر در بروج سایح بود مغلبه که بود اگر مخرج بوی ناظر بود که در زمان و مراض
بناه شود و اگر در رطال لارض بود و مخرج بوی ناظر باشد کذاب و مراض بود و مونس که اگر در رطال
رطال و زهم در رطال اندک عتق بود و مونس رطال و افان با زهم و عطار در رطال دلیل مونس
بود یا خصه که در رطال بار مراض در رطال و مخرج با ایشان دلیل که بود که مونس بود و مونس رطال
اگر رطال و مخرج و ذنب در رطال باشند در نظر سعور مراض بود در بسیار حال اگر مثنوی
در رابع و زهم در رطال بود بیاعاش دلیل و لایت داری و مراض در رابع بود مراض

افتاب یا یک ازین کوکب در طالع بود یا در عاشرها و حسن بود و اگر نوز بود دلیل حسن بیک بود اگر
 طالع اسد بود و افتاب و زهره در طالع دلیل اندک عقد بود و اگر کوکب در طالع بود
 شنبه یا افتاب در برج صورت دلیل غلبه بود و در زمان کبر و خشم در احکام موافق است بسیار است
 بدین قدر قناعتا قناعتا در کل کثیر عذر الطبع هر چه بسیار شود خط ان بغایت نرسد وادی
 از ان بغور نشود انشاء الله تعالی که آنچه هم است یاد کرده اند **فصل پنجم** در طالع بخوبی یا
 و احکام طالع بخوبی و انحصار و ایام دیگر در این مبحث پانزده دلیل مرعات باید کرد اندک
 بخوبی بچشمه نفس و حیوة و حوز و باقی از جمله ادلای دیگر بروج انحصار موضع قناعت بصلاح
 موضع انحصار طالع سخاوت و عورت و فرود وقت بخوبی طالع بخوبی این پنج از جمله نفس و حیوة
 و حوز است ساعده فاسم طالع فاسم هلال مشارک ایشان در خود و شماع صاحب
 فوذا صاحب در سال قابل پذیرش خلاقند خا ندرمعی خداوند بخوبی سال فوذا
 در حکم کد طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر بخوبی و باضال هم بعد از اجتماع و استقبال
 انحصار نام بود و بقاسم صغیر نیز انحصار کند و انحصار بود بوج انحصار بود بوج انحصار بخوبی
 در عا اول طالع اوی بیکه عا و ندرت عا اول طالع اوی بیکه عا و ندرت عا اول طالع اوی بیکه عا
 پسین وسط السماء و بیکه بوج هفت وقت بخوبی حکم باید کرد و قاسم ان بود که
 در حد خداوند قناعت بود و مشارک ان بود که شماع او مرد در قناعت فند یا اندر حد قناعت
 بود و صاحب ساعده کادش با مندر هم سا بر نوز نوب کوکب بیکه چینی در چور انحصار
 در حد طالع کوکب دیگر در ساعده که هم عقید بود هم که در دو صحت و در با انحصار
 در احکام شکر که دهد احکام بودن کوکب در ابا بوقت بخوبی نزل در پیر دلیل عا دن بود
 بند زیاد شدن و عا بد مناییدنی فایده و خا ندر بد شتر خا شتر در پیر عا کند
 که بوی در بال بود و از طالع پیر و نه اید و از هساع او را بخوبی رسد و عا در پیر خشم بود و در
 او نیا به شوند و از خویشان شادی بپند و نوز ان شاد شود افتاب در بخوبی با همان باشد که

فصل پنجم در طالع
 سال

در امل اما در راههای دیگر اگر بر افتاب که مقدار بود زهره در پیر غلبه بلیغ او را بجا ندرت او را
 چشم بخوبی و معویان او و زمان خصوصاً نفل عطار در پیر مینوی بود در کارهای خوب و در وقت
 کند در پیر نان بخوبی شود و در ابار و بروج در حد ضعیف قوه شود در کارهای خوب و در وقت
 و در پیر بخوبی شود و ضعیف قوه شود و در چشمش نبود در نوز زمان خوب باشد و با انحصار
 کنت و خواست کند در بخوبی بسیار ان پیر باشد و او را قوه حافظه ضعیف بود و فراوانی غائب
 شود و با انحصار کنت و خواست کند در سر طان بسیار خورد و علت یوا سپردار چون او را و
 امثال ان در اسد دلیل بود در نکاح زشت بوزیاد ز شحوة و افراط ان در سبک هم بر ان دلالت
 کند و بدان زشت نامی حاصل اید در پیر ان بسیار ان پیر بود و فانی از ان بوی رسد در عورت
 بود که در پیر ان در رخ بسیار کوید و نکاح و بی یاده شود و با زمان زیاد محاله کند در وقت
 اندر او را صانع بخوبی کند و غنی رسد و زنجری نکاح زیاد کند با خویشان و بچشم بوی رسد
 در دلو ندرت بسیار است و انحصار خیر کند در حوض از موضع اسب ریح کت بود و کوکب بوقت
 بخوبی رسد و بیکه در حد رسد بخوبی عمل سلطان کند و با خداوند مران کنت و خواست کند
 در حد شتر صا ل در پیر بد زشتی افند و قدر شتر زیاد شود و از در چشم بخوبی شود و
 میان او و زمان او دوری افند و خویشان او را بچشم رسد در حد مینوی زیاد بوز کواری کند و
 زمان ندرت هکس شود و بعضی از خویشان او را از ان بچشم رسد در حد زهره از در شکم
 بخوبی بود و از زمان بخوبی شود و بعضی از نندان او را سیه سازند و از وی چیزی بد نزنند
 مشتری در حد زحل مال پیرینه بدست او اید و فقده و خرج بسیار کند و پیر زنده بخوبی
 شود و اندر موضع خیر او را علت رسد مشتری در حد مشتری او را از نندکان و حال زیان بود
 مشتری در حد مینوی بسیار و حضرت باید و از زمان بچشم بدید و با وی احسان کند مشتری در
 حد زهره انحصار خیر کند و معالی جاهش زیاد شود مشتری در حد عطار در بیماری و
 طبع علو کند و معالی نفل کند و عاقبت کارش خیر بود هر چه در حد زحل خویشان

او در آنجا در صد یا او را خوبتر غزیز میبرد و زنی غریب میخورد در حد مشغولی مالت زیاد شود
از جمله هدایا و خصوصاً مانند سفر کند و بسیار شود و سفر نماند این کند میخورد در حد هر
بودی شنا کنید و بزنان ناپا رسا رخ کند و از ایشان مال یابد و بغیر شود و از سفر
ریج بپند میخورد در حد عطا در شمان وی بسیار شوند و بلا ذنب بخور شود افتاب در
مخوب بود در آن حد بود که در اصل بوده باشد در عاها در حد زحل مال زیاد شود در حد
مشغولی خوشدل شود در حد میخورد در خصوص مانند در حد زهره نکاح زیاد کند در حد
عطا از طبقات عطا در بخور بود در حد زحل با زنان ناپا رسا و پیر خا لک کرد و
با ایشان بدی کند و خصوصاً از با هم بسیار شود در حد مشغولی شاد بود و فواید یابد
از هدایا بهره گیرد و بر خویشان دستمال و با زنان اشراق محال کند در حد میخورد
باید از خلاق افتد و زیاد نکاح کند در حد ناک دل شک شود و بطور مشغول شود
در حد خوش شاد دل بشود بزین و فرزندان و اموال خوبتی و قدر و جود و مروت زیاد شود
و بشرا به طوب مشغول بود در حد عطا در بطور مشغول بود و بزین و فرزندان شاد
شود و زیادتی بزرگان و اهل علم و استقامت بود و با علم اخلاط کند عطا در حد زحل
خویشان او را بر می رسد و در حد آفتاب میخورد و سفر با ریج کند و مال بدست آورد و از دنیا
حالی نباشد در حد مشغولی کتب خواند و بر او ان دست یابد و بر اشراق مملو است و دست گیرد
در حد میخورد ریج کند و بغیر افتد و از زنان ریج شود و مال یابد و با برادران و اهل
فنا و کند در حد زهره از زنان شادی بچند و بطور مشغول شود و با علم داشت و
خواست کند در حد خوش شاد دل بود و با علم و حکما محال کند و در حد اوهان و
خسیان و ادب هنر وی زیاد شود و هرگاه که پیش سال این کو که در حد و در حد سدا نا و
می آید در حد جاه طلبی نان ریج شود و اهل بیت او را ریج در حد علم و باطن
نهی کند در حد مشغولی سخا در حد مشغول بود و بعضی از فرزندان او بسیار شوند و بالتر

دوست گیرد و خوش قبول بود و در شمن دست یابد در حد میخورد شمن الما است و در حد
و با کارهای سود مشغول بود و بلخویشان همان سر کند در حد زهره شاد شود و بسیار
مال نفقه کند و بازنانشن میخواست کند در حد عطا در و لا اجمال امنون و غزا هر ریج بود
و با علم و حکمت و کتب خوبان و لطیفان و امان این میخواست کند که او یک در خانه یکدیگر
اقسام است که گوید که تا دو سال دینم در بر میماند هفت که یکا و هفت که یکا و یکا
کوثر یابد داشت و نسبت میان کردن در حد زحل در حد خوش شاد و اشراق دوستی کند و کارهای کند که لا
مضرت حاصل آید در حد زحل در حد مشغولی با اشراق و مملو است دوستی کرد در حد زحل در حد میخورد
بسیار کارها باشد و بد بود و بسیار ریج داند که در حد زحل در حد افتاب در حد خوش شاد و بلخویشان
زیادتی مال سعادت بود در حد زحل در حد زهره از طبقات عطا در حد زهره با زنان پارسا زدند
کند و در حد زحل ریج شود و در حد زحل زنی میبرد در حد زحل در حد عطا در علم با رت طلب کند
و با اسرار مطیع شود و ریج و بیماری رسد در حد زحل در حد زهره از مواد بلخویشان ریج بپند میخورد
خانه زحل مال یابد و بسیار اندیشه بود و امور خانه کند و بلا ذنب خضرت بوی رسد مشغولی در
خانه خوش شاد مال یابد با اشراق زندگانی کند و بهمارت مشغول شود مشغولی در خانه هر ریج بروی
گوید و سعادت یابد و با اشکریان زیاد داشت میخواست کند مشغولی در خانه افتاب شاد و بلند
یابد مشغولی در خانه زهره با اشراق دوستی کرد و خداوند زینت و مقلد شود مشغولی در خانه
عطا در علم و کتاب مشغول شود و بر شایع خبر گویند مشغولی در خانه خوش شاد یابد و بروی شنا
گویند مقصودها مال میخورد در حد زحل و بلخویشان بود در کارها و اموال نامر کند و پدر شایع
و برادر میخواست در حد زحل در حد زهره با اشراق و مملو است در حد زحل در حد خوش شاد بود
بزم اشراق ریج شود در حد افتاب حرازه بر وی مشغولی بود قطع عصبونی بود در اعضا
وی در حد زحل در حد زهره زنی عالم میخواست کند که داشت میخواست کرده باشد
زنده کاند و بهمارت ریج نان در خانه عطا در حد کاه بود و در آنم زهره بود و با علم محال

در خانه هزار علوم بار بار بخت کند و بر اعمال بد دلیر بود و میگوید سدا افتاب و ماهها
در جادوی سالها مثل موضع اصل و لادش بود زهره در خانه زحل که در کد و بداند بخورد
شود در خانه زحل که در جادوی سالها زنی باید و از زمان بهره یا بد خاصه که طالع لیل باشد در خانه زحل
ببار شود و با کتیرگان محال که در دیده نان حضور من کند در خانه افتاب بزبان چهره شود
و بداند ایو را بد گویند در خانه زحل خوش بزمان شاد شود و طهور و طرب از عا و خوش طرب باید
خصوصا در نحو بد شیبه در خانه عطارد بار و ساعتی که در شصت و نوزده در خانه زحل که در کتیر
خوب بود در وی شاکویند و بسبب نماند در نحو بود عطارد در خانه زحل اندر پند چیار کند و
کان باشد در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
خواهد بود لیل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
زهره در سنان زیاد شود و بلائی و حساب علوم بار بار بخت کند در خانه عطارد که در کتیر
مشکل نکند و اشراق با وی دوست شوند در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
باشند و آنچه مراد او بود حاصل آید و روا بود که سفری کند و از آن شادی پدید آید در خانه زحل
او را از وجع الکعبین بخی بود و چون بخوبی شیبه بود این بیشتر بود در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
و روا بود که با حمار جماعت کند در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
در خانه افتاب زنی شود که از علمه بنای زحل شود خصوصاً در اخروج در خانه زهره در کار
زمان بما لغز و شاد دل بود در خانه عطارد مال باید و غیره از اعمال سلطانی خصوصاً در نحو بد
لیل در احکام بودن بخوبی و انتفا در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
یا بروج انتفا طالع زحل بود و زحل در وی بد دل بود یا اشراق گشت و غول است کند و از کتیر که بکند
انتفا کند که زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
زنی رسد بر وی چرخم بود و عوانه که زهره بود و اندر این باب مبالغه تمام نماید و اشراق محفظه بود
دیگر که در مال یا بد و طعام دنیا خورد اگر عطارد بود در سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی

در وی غنای کند و دوست یابد بر خصم و از او بخورد شود اگر زنی بود از جمله نوابه و همکاره معصوم
در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
کند و بداند شاد شود و خصمان او بسیار شوند اگر زنی بود مال غلبه کند در نحو بود و باقی
حد کند و در نحو ایوی رسد و از بهاری بلاید بدی چون بروج انتفا یا طالع نحو بل بروج دوم بود در حال
در وی شکی نیست بود و امر بر وی جمع شود و بداند بی در حال زحل شود اگر زنی بود در مال یا بد
و اندر رسد و بدنه بعضی اید اگر زنی بود در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
خصوصاً در مال غنای کند و از وی چیزی بدد و ندانند که زهره بود از زنده مالی بوی رسد و سفر کند
و از مال وی بعضی نسبت نماند از آن اید اگر عطارد بود این کتب نویسد و شکی نیست و از اعمال سلطانی
مال کسب کند و از غنای آن و نیز نماند مال یا بد و از در سر کوش زحل شود اگر زنی بود در جادوی سالها زنی
زحل شود و اگر چیزی که کند باز نیاید اگر رسد سخی بود و خوش چیار کند و اعمال سلطانی کند
با در سنان مازند کند اگر زنی بود مال غلبه شود و از آن قبل زحل شود چو در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
یا بروج انتفا بود و زحل در وی بود از نحو نشان زحل شود در سفر و بر عوی محبت نماند و غلبه کند طلب
کند و اگر زنی بود در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
افند و بعضی از نحو نشان وی سفر کند اگر زهره بود شرف وی نماند شود و کتیر بخت کند اگر عطارد
بود در علوم و بروج بود و از مصیبتی بفرزند اگر زنی بود از زحل و هدایا و اسفار بهره تمام باید از زنی
هم چنان اگر زنی بود با نحو نشان محبت شود و عاشق را بکند ای سال بد بود و در نحو زحل بود اگر زنی بود
او زنی نشان بر تابش بد چون خانه حجام طالع نحو بروج انتفا بود و زحل در وی باشد کارها بر نوزاد
در نحو نشان و بعضی بروج رسد و بسیار بد بعضی از نحو نشان اگر زنی بود مال بد است که در یاد و حجام
با بود و زنی با کتیر و اگر زنی بود در جادوی سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی
اگر زهره بود در مال غنای کند و از وی چیزی بدد و ندانند که زهره بود از زنده مالی بوی رسد و سفر کند
عطارد بود در مال یا بد و طعام دنیا خورد اگر عطارد بود در سالها زنی بافتن و عمل که در خانه زحل که در جادوی سالها زنی

بجورستوی که این بود سفر و انتقال کند و زیادتی مال بود و در چشمت که از دست بود بدید
بهاری و عمر که در چون عتانه بیخ طالع یا برج آنها بود و نحو بل و زحل در وی اندیشه فراسد کند
و حال آباد و دهقان در زهره بیخ که کند بران حکما و آه نیاید که مشتری بود از هلاک یا و رسل
بهره یا بد و جز بد رنجور شود و یا از جواهر بهما شود و از زیا لایه نبیند که در برج بود در چرخ بسیار
کند و باغبان باشد و یا در شش استخوان کس و عشرت کند و بعضی زنده سازد شود اگر زهر بود
علوه و ورزد و نه باجمالی بد سازد و در شش طعن یابد و اگر عطارد بود در شش خورد و بعضی زنده
دلک شود و از سفر بیخ بدید و اگر اسب و در خصوص کند اما قدر و عریه یابد و از هلاک یا و
رسل که در زنده رنجور شود و بینه شد شود خان ششم اگر طالع خوب بود با برج آنها بود
زحل در وی مختلط کند و محتاج و فقیر بود و فرزندان از وی بد بیند و از در سر رنجور شود و مال
بناه کند و از سینه بد بیند و بود که بهار شود و اگر مشتری بود اهل صلاح و شرف دارد و مال بدید
تلف کند و از حکم بهاری آن را که در برج بود از موضع بلند بوی رنجور رسد و از بد رنجور شود و اگر
زهر بود با افکار خصوص کند و از سفر بلا کند اگر عطارد بود در زحل در رنجور شود و چیزی از
دی بد زنده و از زنده کان و زنتان بیخ بدید که مشتری بود خصوص من بیند کان که از برای رنجور شود
سفر مغز یابد اگر اسب بود از حال بد بحال اینک افتد و از برای بلند بیند و اگر زین بود از غله
فخاری و بیند کان رنجور شود خانه هفتم اگر طالع خوب بود با برج آنها بود و زحل در وی بود رنجور شود
از در سفر و در شش از وی نشا گویند و فرزندان از وی رنجور بدید که مشتری بود زینه با قدر کند
بدید که در برج بود سفر کند و بهار شود و از زمان مشغول شود اگر زهر بود بر او کنه احوال بود در کا
رزان بزرگان و زرا خورد دارد و از او افشای هر دم رسد که مشتری بود خواهی بگویند و با ما در بد رنجور
کند اگر اسب بود بزمان سازد شود و حکما و افشای بوی رسد خانه هشتم اگر طالع خوب بود با برج آنها رطل
در وی بود و هلاک شود و خصوص کند یا خوش شاه و سفر کند و زنی خوب کند و بعضی از کارهای خوش
بزیان او که مشتری بود بهما شود و بدی گویند و اگر مشتری بود در چرخ بدید که در شش را بهما در بد بیند و اگر

میزکند بیهان شود اگر زهره رنجور بود شراب بسیار خورد و بعضی از مواضع در آن کند و طبع و مسائل کند
و بعضی زنده بود اگر عطارد بود بهما شود و خدش حاصل کند که چیزی از وی بدید زنده اگر مشتری بود
رنجور رسد بوی اما اینجا رنجور شود و از خصوصت بهره یا بد اگر اسب بود مغز کند و بهما رنجور
دشمن را بر او دل بدید که در زین بود رنجور عظیم بوی رسد خانه نهم اگر طالع خوب بود با برج آنها و زحل در وی
بود علوه و زیاد شود و خوبها بدید که بهر رسل یا بد از زمان خصوصت کند و در سفر رنجور بوی رسد
اگر مشتری بود سفر کند و سازد شود و دشمن را بهما در بدید که مشتری بود با زمان خصوصت کند و سفر کند
و سنگدل بود و از زنده بهره یا بد و با مالک محال کند اگر عطارد بود از سفر فریب بدید و علم
بهره بدید و از سفر بیخ بدید که زهره بود با زمان خصوصت کند و سفر کند و سنگدل بود و از سفر
بهره یابد و با مالک محال کند اگر مشتری بود با مالک محال کند که در اسب بود در چرخ
دارد و از سفر بهره یا بد که در زین بود و از سفر رنجور کند خانه دهم چون طالع خوب بود با برج آنها باشد
در وی و در ضیاع سازد و از زینا یابد بیند بیخند که مشتری بود با مالک محال کند و مال بناه کند
اگر مشتری بود از زمان و فرزندان و دلالت شود اگر زهره بود بر زحل قدر شود و با زمان داشت و خوا
کند و بهما از مالک کند و زینه رنجور بدید سازد اگر عطارد بود علوه زیاد شود و بهره یا بد و در شش
نظیر بدید اگر زهر بود قدر بدیش بود و در سفر و فرزندان سازد و مال یا بد اگر اسب بود در زمان
کند و مال یا بد و در شش طعن یابد و از اسافل رنجور بود شش اگر زین بود از عمل سلطان رنجور بوی رسد
خان یازدهم چون طالع خوب بود با برج آنها باشد و زحل در وی بود زهد بدید که در رنجور طعن یا
اگر مشتری بود مال یا بد و زینه کند و بهما رنجور بدید و با مالک محال کند و سنگدل بود اگر مشتری
بود بزنان سازد شود و مصالح خوب سازد و عمل سلطان کند و بعضی از بناهای خود خوب کند اگر
زهره بود بهما و مقدار زیاد شود و از زینا بهره یا بد و نیز وضع او شود اگر عطارد بود از
بزرگان بهره یا بد و بهما را بهما از زمان و مردان اگر مشتری بود مال و تجارت و سفر بهره یا بد اگر
چیزی صالح کند یا زینا بدید اگر اسب بود در شاه بود اما بیخ فرزندان رنجور شد شود که در زین بود

خسرت که در مالوک حاله کند و از غریبه و از نکاحات باید خانه و دوازدهم چون طالع خوب
باید از آنجا بود و رطل در وی حرم بود و هیچ کارش تمام نشود و در شهر و در بیابان و از سفر
اگر مشغولی بود هوای مایوی مدی کند و مال خرج کند و سفر دور کند تا اندیشه بود اگر خرج بود و این
باید به بیماری رسد و از ناگهان رنج شود و در غرض زیاد شود اگر زهر بود بی حال و زمان و
احمال به حال رنج شود و در غرض زیاد شود اگر عطار بود بدست خود و اندر دست کسی که فرود آید
کوفتا آید اگر زهر بود بدست خود و اندر غرض زیاد شود و از ناگهان رنج می بوی رسد او را سفر طولانی
اگر در این بود رنج بدست آید بود از دشمنان بالا باید بحکام بود و طالع خوب بدست و در هیچ
اصل چون عطر و استخای طالع اول بود بدست صلاح نفس و قوه مزاج بود و مال و معاش زیاد
شود و رنج بود در زمان و در دستان باوی و شمشیر کند دشمنان او را رنج نماید و از آن قبل
رنج شود و دستان زیاد شود و مالوک بهر باید و جز نداشت در دل شود و بهر است و در وقت
دستان باوی بدی کند بزنان شاد شود و بایزان داشت و خواست کند و بعضی از خودشان از رنج
مال زیاد شود و در بهر ها که که مصدب باشد از هفت هفت رنج بوی رسد و خصوص کند
سعد و مال رنجت زیاد شود ساعتی شاد بود و ساعتی دلالت و مال باید از آن رنج نام بود
امیدها و فاش شود و رنج بود و کارهاش فتنه شود مقاصد او بدست او می رسد و در خصوص
فرود از آنجا چون فرود بر رطل بود بدست رسد و اندر اول و در و از رنج بدست او طالع را
رسد کوی زهر و زین و چهار سازد و علامه هفتی دارد کوی عطار در چیزی ضایع کند و از بلند
ببندد و از در سنگ رنج شود و از اعمال بنکو کند چیزی ضایع کند و او را رنج رسد از هر طالع
رطل خودشان او را رنج رسد و از در سنگ رنج شود و سفر کند و از این رنج بوی رسد مشغولی مال
و ضایع زیاد شود و از بلند می بیند چیزی زنی که خوب بهاری می آید از وی بیرون شود
او را رنج رسد و در آن شبه فتنه باهل و ولد شاد شود زهر اندر رنجی که باشد بخان باید
و مال زیاد شود و بعضی زهرش شود عطار در مال نفع کند و از بواسیر رنجی بوی رسد تو

مال بسیار باید و از در سنگ رنج شود و رطل رنج شود و سفر دور کند و از آن رنج بوی رسد
مشغولی قدر حیا زیاد شود و از در سنگ رنج شود و رنج کند و نکاح بسیار و بهر است و
فرود زهر شاد شود و زنی که بدینا می بدست رنج رنج غریبه کند یا که بزرگ کند و در بر
فرزند باشد عطار در مال ضایع کند و در سفر رنج شود و در جلال و شیشه از دشمنان بگریزد و از
بسیار خوردن رنج شود و از این طالع کند و زهر بود که زنی که بی مال جمع کند و از رنج بخان
باید رنج و در وقت باید و در و بود که زنی که بی مال جمع کند و از رنج بخان
شبه می ماند که در رنج رنج شود و با خودشان خصوص کند و زنی که بزرگ کند و بی مال کند
افتاب بسیار شود و در رنجی قدر باید و زنی که در اول عطار در یک باید اندر نیمه سال و با خود
رنج کند و سفر کند و بهر است و در رنجی که در وقت رنج عیش بود و بهر است و در زمان
زیاده شود و زنی که بسیار شود و در بود که بهر در سفر کند مشغولی که بی مال است و از آن طالع
کند و رنج باهت از خود خصوص کند و سفر کند و بدان رنج رطل شود افتاب شاد و رنج زیاد
شود و او بود که برادر هفتش می رسد و زنی که برادر زنی که زهر و با مردان و شمشیر کند و بایزان
دوستی و فرزندش بدید و در بود که بهر در فرود از رنج مختلف احوال باشد و بایزان خصوص کند
و سفر کند شادی می بیند شبه در دست بود با سعادت رطل با مالوک خصوص کند و بهر است و رنج
بهاری از حورن بوی رسد و سفر کند و رنج بدید مشغولی عمل سلطان کند و مال و بند رنیا
شود شبه از خد نکاران هجره تمام دارد و رنج مال بنام کند و رنج بوی رسد و در رنج بدید و عا
خبر بود و شبه از در چشم و سنگ رنج بود و چیزی از آن او بدست رنج افتاب با خلق بگریزد
کند و زنی که فرزند او را رنج رسد شبه بهر است و از حال بجا آورد و سفر کند و فهم خاطرش بزر
بود شبه مانند گذشته بود و در آن رطل نام بود بود از سبب نان رسوا شود و مال بنام کند و
بهار شود شبه نزد پات او بود مشغولی مالوک او را کوی داوید و کپش خود و سفر کند بهر است
شود و او بود که زنی که در رنج بدید بود و در رنج شبه از چهار یا می بیند یا از حجابی بدید بهر است و

افتاب هر بیزرک باید و در سر کشد زهره بروی کواهی دروغ دهند و در شنبه از روی
و علی نهانی اول بجا نماند عطار در سفر کند و بجزر شود و زنتش بپار شود و از انبیا و دیگران
شود و بپار شود و بپار شود و بپار شود و بپار شود و بپار شود و بپار شود و بپار شود
مال کبک و در بروج بیکر سازد و فرود آمدن بک جای بیک استغال کند و سعات
یابد و بروج از سلطان بیان بروج بدید و مال تلف کند و پسر بود و پرا افتاب عقل و فضل و بزرگی
و پرا زیاد شود و در هفتاد بیت خوبتر شود و پسر بیاید و از زهره عا لک که با مال و از
اینها معروفه زیاد شود و مال بیاید و سفر کند و در شنبه عا لک شود عطار در بیکر خاوی بود
از بروج بروج بیاید و از بروج بیاید و در شنبه زیاد شود و عمل سلطان کند و از آن یکی
بوی رسد فتمت فرود آمدن بروج و در شنبه زیاد شود و در بروج و در شنبه
کار بروج از کار بود و افتاب شنبه و خوب نشان باوی عا لک کند و پسر بیاید و بوی رسد
فرزند پسر و از بروج بیاید و بروج بیاید و از زردان چیزی بیاید عطار در بروج
و در بروج بروج بود و در شنبه بروج بیاید و در بروج بیاید و در بروج بیاید
زحل بروج بوی رسد و زیا افتاب او را و بروج مشغول و لا پسر بیاید و در شنبه و بروج
دشمن ظفر باید بعد از فرود آمدن در صومالها و بروج بیاید و در شنبه بروج بیاید
و بند خود در بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
این حکم انصاف است و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
شود اما بیک کارها و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
خوب لک کند با افتاب و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
بروج بوی رسد با زهره و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
علم و فضل زیاد شود و علم استحال بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
اید مشغول و عالم بود و ظفر بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید

خوب مید شود با افتاب از مولد و بزرگان نواختن باید و در شنبه باز هر خوب طبع بود و بزرگان
و فرزندش باشد و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
دهقان مشغول باشد و در او بود که سفر کند و سعادت یابد و بروج بیاید و بروج بیاید
حیات بود افتاب بنا و ظفر و کواهن و شرف یابد مال زیاد شود و از بروج بروج بیاید
تورک و کواهن مشغول بود و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
اشرف بروج کند و مال تلف کند و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
از بروج مولد و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
حجه گفتگوی بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
کوبند بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
و بیماری بود و از زهره حامل اندک و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
دوستان و سفار بروج بوی رسد و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
در حال انفضان بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
بزرگه خصوصیت و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
و از حساب کتاب بروج کند و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
مقبول و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
سعادت از اندیشه بود اما عا لک معارف بود فاسم و بروج بیاید و بروج بیاید
و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
و اگر ضعف باشد بخلاف فاسم زحل و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
بروج و بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید و بروج بیاید
از افان بجا بیاید اما دلیل حرکت بدین بود اگر زهره شرباب بود دلیل بروج بود و پرا فرزند

از مال و عیال و خاکی و زنی شود و از جهاد و جنگ بود و چون در برج اصدان است و در ماه دلیلیک
بود و از آن زمان و نام پیکو برگیرد و در چشمه بسیار برود و حیرت خورد و چیزی از زمانش نیاید
و در یک بسیار رسد و در زمان کان و از بهاری از آن زمان اندک شود و چون در طالع اصل
نیک و بیستم کند و در وقت از سفر دریا هم بود در بحال بسیار کند و در دروغ بسیار برود
در پیش بود و در وقت باو دشمنی بود و فرزند را مکتوبی رسد یا بهار شود و از آن زمان سخن
باید شود و کار او پسندیده و از آن زمان که نیک بود و در آن بود که در برج سحاب و سحاب
در میان بسیار کند و در چشمه هم بود در میان او و سحاب و چشمه افکار کار بد کند
باشد که سفر کند اگر سعدی بود ناظر بود ازین بدیها بجا که هر چه از آنجا بود در سفری
و نفع یابد از بخارن و در نشان در در حال این در سفرها و سخن و فقه و در خواجهای در دست
و میان او و زمان خصوصاً خند و سفر کند و او را آن گویند که بدان علم ندارد و داخل بکار
دارند و چیزی از مالش بر میان آید و اگر سعدی بد و ناظر کند بر خوش نشان و هم زمان زاید بود
عقار و حیوان و بنا طلب کند و صید و دست با محترمان مخالفت کند و خواهر و فرزند یابد و مال
کند و بویشتی یعنی رسد از راه اما از جانی بیفند لیکن سلامت بود و انتقال آید و اگر سعدی
بد و ناظر بود نام پیکو برگیرد و اندر چه چون هفت ماه بگذرد در با و دشمنی پیروز شود
خوب و لغو و دست داد و عمارت کند و توانگر شود و چون سعدی ناظر بود حالش بزرگ شود و در
دلیلیک بود و سبب در بر دشمنی ظفر یابد اما از نایز رسد و مال و بندگان و در بدی سخن
نماید و دروغ گوید و کارش تمام نمیشود و سفر نیک بود در کار چسبندیده باشد و گاه که چشم
رسد و باز زمان مخالفت کند و فایده اندک بود مشغول رخا در طالع زندگیا بود و برود
خوشی و گواهی بود و با محترمان مخالفت کند و مال و قدرش فزون شود و او را پسندیده داد
و اگر زن کند فرزند را از خوش نشان پندارند و باز آنان مصیبت کند و بیک خوب نبود و در دست
و کار پیکو شود و از مادر دشمنی یابد شود در از جانی که میدارد فایده رسد از بخارن و نایز

شود و با محترمان مخالفت کند و فوای می رسد و سخاوت نکند و بجمع کردن مال مقبول شود و اگر
مغوس بود بخلاف این بود که گفته شد در بر بکن و فلسفه طلب کند و نام پیکو برگیرد
و کارهای پیکو کند و با برادران محترمی مانند و با مردم پیکو بسیار کند که در برج سحاب
خویش چسبند و خواب بیدار و الوان بود و مجتهد در چیزی رسد از جانی خانه و کار و دروغ
فزون شود و کار برود ها و مزاجی کند و زن است که در از بخارن سود یابد و کار نیات و
در پیشتر سطلها این پسند که مرد او بود و محترمی یا او دوست کند در مال بقول اصل
کود در هدایا رسد از سوکان خمی یابد و در پیشتر کارها چسبند بود و در دروغ گوید و فرزند
آید دشمنی با غم رسد و با برادران پیکو کند و دشمنی را مکتوبی رسد و خبر پیغمبران و زاهدان
گویند در در حال ماند و رسد از سلاجود دست از آنجهت زمان و فرزند آن دلیلیک رسد و از آنجا
بدران روزی یابد و مال ایشان بزبان آرد و علی و سبکی بد بداید که معالجه حاجت آفند در
رهنه خاندان مال کند و پیکو بیبند و زن است که فرزند آید و زیاده و نایز
و دشمنان هلاکت شوند از آب یا رطوبت هوس بود و قولش مقبول بود و اگر مغوس باشد میان او
و زمان خلاف آید در ناکامی اندر بود در کار مردان و نوزکان مناظره کند و برادر مرغ کند
دشمنی بد و سفر کند و فایده بیفند و دروغ نباشد و در حال بر سر سعی کند و با محترمان
مخالفت کند و سخن مقبول و صید باشد و از بخارن مغوس یابد و اگر در برج سحاب و جانی
اشفند پسند و سو کند در دروغ خورد در با محترمان مخالفت کند و محترمی یابد و چیزی از آنجا
کم شود و عقار و مویشی بد ستاره از اینان رسد و اگر مغوس بود از چیزها بجا که در در سر
آفرید در مال پنهان بد ستارید و زن که پنهان است که فرزند آید و هدیه ببرد و با محترمان مخالفت کند
و اگر پاره بود شفا یابد و غیر خشان در فوای او بدی کنند و دشمنان دشمنی نمایند و طغیان با او
و نفع بسیار آید که در و بیکسانی بزرگ و مخالف رسد و در طالع از آنجا با آن
نیکتر رسد و در دهان دارد و با دشمنان مبارزه کند و زود خشم و سخن را بود و از جانی طعام نایز

شود و با نرسازگان باشد و هر سفر که رود بیکو بیاید و اگر غایب بود باز آید و در وقت آمدن
دلیل کند بر مصیبت درین روز کار و یا از حقه زلفان یا از حقه انبازان برهتر باید کرد این
متراد خوردن بنی اهل سز نشستن و در پی هوا می رود و در آنجا که ناز هوای او بخورد
بیک مایل و اگر سفر کند پیشق ما نشود در **دلیل** کند بر آنکه در کار پیش جویگر درجا
و اگر سفر کند بیکو بود و عمل طلب کند و زنی کند اندر سفر بیکو خود پارسان و با خود شود و اگر عا
داورد با نرسازگان نام و خیر شود و خواهی بیکو بپندد **دلیل** کند که مالش زیاد شود و پویتر
کند هر در نظر خواهی بود و خانه زنان اگر چه در سفر است و خانه زنانه اند و زمان بودی
کودن کشی کند و اگر سفر کند صواب بود **دلیل** کند بر شادی از حقه زنانه و جیب هوای در دنیا
او و در زمان حاجت باید از همتان و پیر و باید از لبتی که پیوسته او باشد و پیر را
رسد و سفر کند و بیامان باشد در **دلیل** کند بر آنکه برود شمی کند و چون نماند و
خیانت کند از پاری بیخیم بود و تواند از آنکه مال دارد سود کند و حد کند کسی از همتان او
اگر او کسی روز نماند با شاد خاطر **فصل در حکام عطار در طالع شادی** پس از حقه مراد
صانع و سپیدن مال و قوه از همان و سلطان و کبکهای سلطانی و دوستی در بطاعت
و نیک پوری و رای فراز آوردن و بنده پیر رفتن و پیش خونها و بوه باری کردن و بگرد رسیده و اگر
کذبان بود در **دلیل** کند که از حقه که در آن زمان رسد بر باران خون و از ضابطیان بیکو
رسد و باوری که خاصه پیر پیکان و گوش و آرنج حکمت بود و از حقه مردم اهل فضل بیکو
و علم او سخن در دست آورد **دلیل** کند که خداوند طالع اختلاط کند با در پیران و صنایع و
تغلبا بوری و امده و بیکو که در آن مهربا کند و با جوانان هم طبع کرد و جوانان او را حقه
و فرمان برود و با نرسد و دلش علم مایل کرد و علم سخن و طبع او زود بخاره کند و سودمند آید
با نرسد در **دلیل** کند بر یاد قلیج یاد و معد و از کسها که پیوسته با سلطان باشد
حلقه مایل آید و از روی رویش جدا بپند و از کسی که می رسد و حال پیر و کسها ضعیف

یک حال سخن و زود بیرون آمدن و اگر ما با خداوند طالع سخن پیوندد و آن سخن شماع بود دلیل کند
که سخن و شدت از جوس و زود بگذرد زیرا که سخن چون زود شماع افتاب بود و قوتش نبود و چون خدا
خاند ما بماند و با نرسد دلیل کند که حال جویس و در حد خوب باشد **مسئله** اگر عا در وقت سوال از
در شرف خود باشد دلیل کند که جویس در جرم بر عا ندر و بیکو حالش نیکو بود و اگر عا در سرطان و حد
باشد هر چند که بوج مخالف است بر عا ندر مگر تا بیکو که متصل بود که در زابل در بروج می رسد
پیرمانند و اگر دلیل طالع بنامه پیوندد که در بجهای مایل بود دلیل بر همانند بود اندر حد و اگر عا در
جدی بود دلیل بر آنکه در زندان پیرمانند از آنکه جدی خاندن بر حد است و دلیل کند که مردی که هیچ
اول در زندان نگاه داشته اگر عا مایل بود پیرمانند در حد و مردی که بی حس است نگاه داشته باشد
اگر عا رسد بود دلیل کند که سلطان یا مردی شریف و نگاه داشته باشد و بر حد مایل بود و اگر عا
در بروج قائم مایل بود پیرمانند بود و اگر عا در بروج ذر جدی مایل بود دلیل کند که جویس در زابل بیکو
بار عا در حد و اگر عا بوجه مایل پیوندد دلیل کند که جویس بر حال بد بود و پیرمانند در حد و اگر عا
و اگر عا ششم و همام بود دلیل بر پیرمانند باشد و اگر عا با عطار سخن بود دلیل بود که عا نرسد
در زندان بد بود و اگر عا صرف بود از حد و متصل بود دلیل کند که جویس خواهد بیکو بود
نماند که سخن در حد و ندر طالع سخن پیوندد دلیل کند که در حد پیرمانند و اگر عا در حد و ندر
مخالفه سخن مایل دلیل کند که جویس در زندان پیر و اگر عا در زابل و ندر باشد و متصل بود بیکو که
ندر و ندر باشد پیرمانند **مسئله** اگر عا بوجه زخم بر سینه مایل جویس زخم است و اگر عا بوجه
تافتن مصل بود دلیل عذاب و زخم باشد و اگر انصال از زخم و مقابله و مقارنه بود و عفو سخت
باشد خاصه که در روز نماند و اگر انصال از نرسد شدن بود و سهل بود و از جمله سفر و دلیل کند
بود اگر سخن دلیل از مریح یا نرسد تا نرسد از بروج و او بود دلیل است ناز نماند زن و اگر عا
مریح بر حال باشد و در خانه سخن بود دلیل است عذاب جویس زخم **مسئله** اگر عا بر سینه مایل جویس
از زندان پیر و زابل بیکو خداوند طالع و عا که هر دو در بروج زابل بود دلیل کند که بیکو که در بروج زابل پیوندد



دلیل کند که وقت بیرون آمدن آنوقت باشد که کوکب زبور زایل بفلک برج میل نماید یا مقرر شود
 گوید که در برج زایل باشد و یکویک بخداوند طالع و بجایه اگر در برج دوازدهم باشد یا اندک برج
 و نالارض یا در برج ششم بود که دلیل ازین برج بیرون آید یا در این برج بعدی بیرون آید
 سعداندر چهار باب زایل باشد ازوزن که روز اتصال است یا در منزل بری دیگر از زندان بیرون
 و در این باب گفتار کند شود **مثال** از موالف برسد اند چون صاحب طالع مشری بود در دوازدهم بود
 گفتیم سوال از زندان است برخواستیم تا بدانیم که در زندان بماند یا بیرون آید و بیرون آید
 کویم بمامصرق بود از مخرج و متصل بند معطر بود و بیرون آید از آنکه در مخرج مغرب
 است معطره با عطر در مخرج مغرب یکدیگر چون در خانه خود کمال قوه دار و دلیل
 بر آنست بعد از اتم مخرج که چند روزی بگذرد بماند همانند حالتی که در زندان بود و چون متصل
 میشود یکی که در برج زایل است و همانند در برج زایل است که بیرون آید که در بیرون
 او ریل چون صاحب طالع در خانه بود و از دم است در خانه مریخ دلیل است که او را بیرون آید
 بجهت سبب که بخوبی باشد و مانند ام چون عقرب است در سبب اعضا است هر یک اندام او نرسد و دیگر
 چیزها که گفته بودیم هم آمد و آنچه بزرگان در این باب بجزیه کرده اند موقوف بود **مثله** اگر
 از خوف بیم پرسند اگر صاحب طالع محسوب باشد و در دوازدهم بود و موقوف بر او باشد دلیل
 بر خوف بیم و جستن وی یکی او را بنیاید و اگر صاحب طالع یا بعد موقوف باشد از او فادیم
 نرسد و سخت بر بود و اگر موقوف باشد بناه بیفند و نرسد و دفع شود و دلیل آنست که او را که سعد و نا
 باشد سلاخه بود و اگر صاحب طالع در زندی بود و موقوف از او نالارض و نالارض خط و هم باشد **مثله**
 در حال سنوران اگر از سنور خوردن پرسند اگر صاحب طالع متصل شود یکی که در برج هجده
 باشد و موقوف دلیل است موقوف سنوران و اگر مریخ در برج هجده بود و مریخ متصل و موقوف
 سعد بود سایل هر مند بود از جسد و جوهر آن چون که برج دلالت کند و الله اعلم بالصواب
خاتمه در بعضی سایل موقوفه بخوبی موقوفه برینکنند **مسئله** بر موقوف از دوازده خانه طالع



انکه

انکه بود که در خط خود بود از اینجه باز نمودیم در مصلحه در فصل ششم و اگر ایام خطوط پیش از
 باشد از آنکه شهادت زیاد نرسد و مفاد در آنند و دیگران شرباب وی اگر هیچ کوکب احتیاج بود کوکب
 که در آن خانه بود او مشغول اند و اگر چه در آن خانه ضعف باشد و اگر کوکب در آن جمع
 بنامند آن جز و مثال محمد بن شرح **مثله** انکه کوکب بود که در صورت طالع اول است و بغوهای آن
 بلوغه و قوههای آن است که صاحب طالع در آنجا با صاحب شرف او با صاحب حدیاص صاحب حد
 صاحب مثلند طالع در طالع باشد و همین صاحبان خطوط بیون در بیون و هم چنین صاحب
 عاشق در عاشق بود با صاحب شرف عاشق در وی با صاحب حدیاص صاحب شرف وی در وی و هم
 چنین صاحب بیع در بیاع و خاصر در خاصر و ناسخ در ناسخ اما او کوکب قوههای آن را دارد
 و از طالع ساقط بود اینتر از او را با استد اما کما که باشد که چند سناره بمنزله باشد قویتر از مفاد
 دارد و باقی شرباب او اما صاحبان نیز از کوکب بجز سبب شرف و در جسد هر چه بود و در
 قوههای آنست که کوکب در نالارض یا بیاع یا عاشق باشد و غیرین و نالارض و بدینند
 الاض و اینتر ازین باطل کند که راجع و غیر وقت **مثله** و آن دو نوع است که مطلق و یکی مفید اما
 مطلق آنست که کوکب صاحب خط بیونند از خط چنانکه نماز چون بیشتر بیونند و با بیشتر از
 نماز آن حال بیونند صاحب خط آن اتصال را از آن قبول کند اگر چه در نظر عدل او باشد و بدین
 منزلت است که که غایب است از خانه و با ارجا از جاهای او چیزی بیونند و مفید است که
 هر چه و عطا بر او قبول کند یا اتصال چون در بدین باب در شرح وی باشد و قویتر قبول کند یا
 چون در هر برج که باشد و محل از هیچ خطی کوکب را قبول کند مگر در بدین باب شرح و در قبول اینتر از
 مثال گفت طالع شش اول جمله و مریخ در آن زده در جسد او است که عاشق است اگر چه
 از وبال در آمده روی در هر چه بود در اما او در آن عاشق است مشری که بر جسد هر
 قویتر بیونند که در خانه خود است غیر است اگر چه در نالارض باشد هر چه در
 خوشه و بلاذی که در شرح خود است صاحب است اگر چه در نالارض است و کوکب



دیگر از طالع ساقط بد است که در اول او در جبهه نوزدهم نشسته نقل میکند هر چه میدهد و میگیرد
بجز آن که در هاست و میگوید نوزدهم است از آنکه قابل پذیرش هر چه میسر نیست پس هر چه کند
او نوزدهم است پس میسر است که دلیل او ضعیف است و بر مثال اجتناب پذیر و نقل نوزدهم است
نقش النور است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
دیگر بیدار پس نور که در شفا دهد و اگر آن هر دو که یکدیگر ساقط باشند و این معنی است
افصال بود میان دو گوید در صورت طالع این ازین باز نمودیم **جمع النور** است که در ستاره
باید نوبت گوید علوی اتصال کند و از علوی جمع نوزدهم باشد که غلبه
یکدیگر می بینند و هم چنین جمع است که بکثرت می بیند و می آید و در میان
یکدیگر می بیند پس نور افشان جمع کرده شود **بلند برین** است که گوید سبک و گوید کوان در بیند
گوید کوان قابل ان باشد چنانکه منظر کند بیشتر پس قابل پذیرش باشد و در هر
القاسم این است که از او گوید بود اول آنکه سناره ساقط از طالع بشماره بیونند که از طالع
بطالع بیرون بر کوه باشد دوم است که گوید ضعیف است و چنانکه در میان یار هر چه با
باید پس نظر گوید بد و بیونند و از خود در که قوه قبول دارند و این شد آنچه بود که خود در می آید
علیه از همه آنچه در بخواند که باوی پذیرش می آید و از خود در که در میان قبول بود **جمع قوه**
است که گوید در خط خود پس بود که دیگر او را بیدار صحت قوه دهد و او هر دو در خط خود
هر یک قوه خود بد دیگری در چنانکه قوه در هر دو در هر دو و این قوه گوید و این
دو نیز در هر دو طرف بود و تمام شدن کارها **دفع طبیعت** است که گوید در خط
بود و دیگر در خط است که هر یک بیدار هر یک طبیعت خود بد دیگری دهد و اثر او را میسازد
و عطف هر یک را بیدار با بیدار بکار زیاد از همه اوضاع دیگر باشد **اختلاف و اعتدال و انشای**
اختلاف از هر دو هر غرض باشد چون ناری یا مانع و سعد بلعوض نوزدهم است و چون اتصال است
مستطاب بودیم بیوستن و اختلاف است چون از هر دو و انشای و اختلاف است و اعتدال چنان

النور

النور

نور

نور

طبیعت

ان و انشای و اعتدال

که

که هر چه در خط خود بود و از نظر ثابت باشد در آن خط هر چه میسازد و هر چه میسازد
از سر بیرون در جبهه نوزدهم است و با نوزدهم و مقابل است و با نوزدهم است و با نوزدهم است
همی اعتدال بود و عوسف نوزدهم است **است** است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
و نوزدهم است **نقش النور** است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
بوج و گوید ضعیف باشد و نوزدهم است **جمع النور** است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
او با نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
بوی که در جبهه نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
اختلاف نوزدهم است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
بوی که در جبهه نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
دستور است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
وان و نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
دلیل است که گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
افتاب بر این است و نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
بکوان در میان و نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
دو در جبهه نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
اما نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
و بیرون از جبهه نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید
و مقابل است و نوزدهم است و گوید سبک و گوید کوان در میان و هنوز تمام از وی مصرف نشده باشد که گوید

دانستند حکم راندن بوی بر روی بقیان طبایع اشخاص اثنائه بدلائل تلخ و برهان گمانه چنان
 یافتند که اگر کسی بجز بوی سوزان کند از میخاورد و در وقت استخراج طالع کند و سبب
 کوکب در وضع افلاک با وجود و انرا طالع اصلا دانسته حکم کند و بزکان حکامیان بکلیت
 حکمی ازانده اند و همان بر حکمی اگر چه بود که از قوه مضاعف مدبر سایل که است که بجز
 حاجتی نوز میخورد و در مشورتی هم دانست که شوال از جهت نرسیدن مطرب و شوال دانست
 که بکتابان نوز و خیال صیقله باشد اگر چه بر سر سینه شوال نمایند و بعضی گویند
 همین که در سواط خطور کرد اگر شوال استند ضروری ندارد اما اول اولیست باید
 که سایل بتیق در سینه دارد و چندین در هر یک حکم که کله اسوا خود بدین در
 بر امتحان نوز میخورد و در وقت سینه چنان دان افشار شوال نکند چه در این وقت
 دانستن ارتفاع و طالع صعب نیز دارد و میخورد باید که خطوط و سعادت و ضعف و خوش
 کوکب خوب باز رسد تا حکم او خطا نشود و صاحب روضه المنجین گوید که خطای
 سایل اکثر از آنست که ندانند نام و صفاتی نکند و معتد در باشد و بطریق
 لغت میخورد پس در این خطا بر حکم افتد و خطای میخورد اکثر از آنست که
 که از ارتفاع و قیاس در سینه نباشد و کار بکوائف و تخمین کند و بر حسب حکم
 کند و اگر در وقت زوال باشد میخورد تا حد باید که در چه ماند که ارتفاع در طالع
 تفاوت بسیار افتد و اگر قوه سعادت و محنت مساوی باشد پس عاجز باشد و قوت
 نشواید کرد و بداند که طالع بدلیل سایل است سابع دلیل شوال است و چند بار این
 بخورد که در بعضی اندر هفتم بود حکم دانست باعد **فصل دوم** در بیان آنکه
 چند نفر یک طالع شوال کند بدانکه جو سایلان جمع شوند و میخورد ارتفاع بدین طالع
 دانست و در هر کس گوید شوال سایل اول از طالع گوید و سایل دوم از بدین قوه و سایل
 سایل سوم از بدین سوم بر این نیز بدین صاحب روضه و کفایه الغلام گویند شوال

سایل اول از طالع جواب گوید و در هر از آن شریک است سایل سوم از هفتم و جواب سایل
 چهارم از ربع گوید و چون میخورد ارتفاع نازده بکیر نند که ممکن بود که خداوند صد و شصت
 بکورد در حاجت بروج نیز تغییر با بد و در بدینوس گوید جواب سایل اول از طالع و دوم از آن شریک
 و سوم از ایزدهم و سایل چهارم از بدین سایل چهارم از بدین سابع و سایل ششم
 از بدین سوم و سایل هفتم از بدین چهارم و سایل هشتم از بدین نهم و چهارم از آنکه طالع
 نظر ندارد و از طالع ساقطه از آن حکم شوال گفت **فصل سوم** در بیان آنکه میخورد
 که سایل امتحان میکند و مقدار بقای و لیل استند چون میخورد خواهد که بداند که سایل امتحان
 یا نیکو یا بد است اگر صرف از نوز سابع با سایل خطا بود و ان شوال امتحان بود و بکیر
 بطالع و صاحب طالع اگر در ان طالع کوکب جبر هفت و نوز متصل است به صاحب طالع و در
 قابل نوز بر هفت یکان با بقای بداند که ان شوال در سینه است و اگر از این بدلیل هیچ
 چیز نیست ان شوال در سینه نیست و عوض سایل امتحان میخورد اگر بعضی یافت شود
 بعضی نه شوال بعضی در سینه است بعضی نه پاسوال سایل از ضمیر که دیگر است که دلش
 بدان نیکو است و الا نیک نام او باید کرد که خطا نکند و حکم گفته اند که در بقای بد
 مثلا قدر یکدور است بعضی گفته اند که قدر یکدور شمس است گفته اند که قدر یک
 دور است و اگر بدلیل بود و منسوب بود بر حاجت و صاحب روضه المنجین گوید که من اینتر هیچ
 وجهی ندانم و در بقای و لیل استند چند از شمس که ان حاجت روا شود یا نوز شدن ان و
 امید و قافا و امید ان **فصل چهارم** در بیان صحیح استخراج ضمیر و بنای استخراج ضمیر بر
 مصلحت است اول صحیح ضمیر که سایل شب و روز در فکر گویا شد که ضمیر کرده است و از این
 منقطع نشود تا وقت که از میخورد و اگر سه شبه را راندند باشد بهتر که در وقت ضمیر
 نازد که از میخورد سایل یکدیگر بر تمام سیر کرده باشد در حکم ان در سینه بد و سایل طالع
 قیام نماید دور آنکه میخورد بوقت طالع وقت باله صحیح بیرون آورد و بیرون دوازده کوکب در

صاحب طالع

نماید و کواکب تقویر کند در زاج بعد ثبات کند سوهر اندک سابع طالع معهود باشد که اگر سابع
 و صاحبان حضور باشد بخیر خطا کند و ضعیف برود و نتواند اور و چنانکه بطریق برسد و در
 مکتوبه اکثر مایه کو خطا المخطئه از کار سابع و صاحبان مخصوصین در چون بر اصول و اینه باشد
 دلیل سایل معنوی است و دلیل حاجت در غرض پیدا باید کرد و تا ضعیف در وقت نوار گفت و
 دلیل در ضلالت دیده و کوه خواهد شد **فصل پنجم** در پیدا کردن سید که ضعیف بر اول است
 توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده شود و خانهای طالع راسته شده که کواکب در خط
 نوشته بهم الغیب سهم الحاحه و سهم السعاده معلوم شده باشد و جزو اجتماع یا استحقاق است
 بدست آورده باشد و معنوی بر درجه طالع داشته باشد و معنوی بر درجه طالع ان کو کب است که
 در این درجه خطی داشته باشد و در این درجه ناظر باشد بیکه از نظرهای پنجگانه در معز داشته باشد
 و نیز کواکب که در صورت طالع در زندگی باشد یا در خطی از خطوط خود بود و کواکب که در
 ناظر بر چو بر این معاد معالیه کوی پیدا کند دلیل سایل صاحب طالع است اگر در طالع باشد
 یا ناظر باشد طالع و معنوی بر درجه طالع و اگر معنوی نبوده باشد ان کو کب که در زوی منفرد
 شده دلیل سایل است کوی که در طالع بود دلیل سایل است صاحب طالع دلیل سایل است
 هر کدام از قوای ناله و غرضه قویتر باشد انرا اختیار کند و دیگر ان اگر قوی باشد یا ناله و غرضه
 و غرضه قویتر باشد شراب کند دلیل معنوی است صاحب طالع که گفته ناظر باشد و معنوی
 بر درجه هفتم کوی که در هفتم باشد و کوی که در نهمی متصل شود و صاحب بر خدایند
 ساعت هفتمه قیل معنوی است **فصل ششم** در پیدا کردن ضعیف بدانکه بلال بر بندگی شد
 که سایل باید که ضعیف مشغول سوال دارد و بگویند که حاجت سایل معجز از همه ضعیف باید که هر چنان
 باشد که حاجت به از همه بگذرد و طبیب نا ضعیف در سنه در دوزان روی سایل شده روز غم ضعیف
 بود چنانکه به چهار شب روز و غم غلظت بود و هر چه که بر او چه باشد و معنوی از ضعیف در وقت
 دوزی بر معنی معجزان کوی سایل که شب یا ضعیف با طالع باشد که بر این اصول انداختند و کف معجزان معجزان
 و شد

در صورت ایها

در سایل ضعیف

چو بر اصول معالیه کوی و دلیل بدست آردی و معنوی داشته و اگر چه از این نظر پنج سال
 بقیمت که معنوی بر درجه طالع کلام کو کب است اما شاید از قله نذر بر از غلبه نینان مذکر باشد ای
 عزیز نینان کتم مفضلا ناند که به باشد باید که نظر کنی تا بر درجه طالع کلام کو کب خطی باشد
 ان کو کب شود و ان باشد و ان بدین است صاحب طالع بیخ شتارند دهند و بخداوند شرف چهار
 شتارند و بخداوند حدسه شتارند و بخداوند اول در هر یک دو شتارند انانکه در وقت معجزان
 و بخداوند و بر ساحت و وجهه مثل سوهر سنانه که من یابد و بوند و نه هر و انچه معز بر
 درجه طالع کوی که در درجه طالع و عاشر باشد هر کدام یک شتارند دهند هر کدام که خط
 و شتارند از این نظر و ناظر بخیر و مطلوب بود از نظر انچه و منسوب است و بگویند که خط و کب شتارند
 و هر کدام از کواکب مذکور از صاحبان خط در خان خود یا شرف خود باشد شتارند یا شتارند



بر این صورت صاحب بیت زهر
 صاحب شرف و صاحب شتارند
 زهر و در وقت معجزان
 عطار و صاحب چند زهره

و صاحب طالع نیز زهره بر دربار صورت طالع زهره را یا نزه شتارند با فیم که اگر زهره حیات
 بینا شده در خان خود شتارند او معاف شد که به باشد و چون صاحب مثلند اولف و شتارند
 و چون صاحب درجه ساعده در طالع است هر کدام یک شتارند در این که بگویند عا یا نزه شتارند
 باشد و در زمان شتارند عطار و لاس شتارند با فیم چون در جوانی خود در شتارند و عا
 شد که شتارند لحد مشغول زهره باشد و در عطار شتارند ای چون معنوی دلیل سایل معنوی
 عند غرض معالیه کوی نظر کن که دلیل سایل که در طالع مذکور زهره بود مثلاً در کلام خان
 انطالع دلیل ضعیف از خان بود و در هر چنان چنانکه کوی زهره در خط بود و در خط باید گفت که ضعیف

در صورت ایها

نیز غیر از آنکه در بعضی
اقابیت واکره شایسته
است

هرگز زنده نیست غایب یا غم سفر دارد و این حاصل کلام بطریق است علمند و بر بیشتر است
استادان دیگر در این باره بجز به و تیسار سخن گفته اند و از آن نکت چند باز گفته میشود اول
نظر کن نامشروع بود چه طالع در جملات غیر بود در جملات هم سعادت کلام کو کیش است سنا که کو
باشد در جایگاه او نگاه کند هر جا که بود صبر از این چنین بود ۲ خدایند هم سعاده و خداوند مکنه
او را باید دید که کلام خود بر بود و در کلام او خوانند بود سوال از معنویان آن خانه کو بود ۳ نظر
کن در روز چهارم در جملات ناد کلام بوج در درج است که کلام سنا بود و اگر هیچ نظر نبود از جنس
خانه بود معنوی ۴ نظر کن بر این شش عشره در جملات هم نظر کن که در روز چهارم مکتوب شد ۵ افعال
مفروضه در آن نگاه باید داشت نظر بجمع و در جدول که دلیل از بحث خودی بود ۶ همدان و عماد
بر خداوند سعادت کن چنانکه هر جا یکد او باشد صبر از این چنین دانند و استاره که بناظر است بدو
اینرا کند ۷ بگرید بدلیل طالع تا کلام کو کیش فصل است که آن کو کیش بوی پوسند یا خواهد بود
اندک طالع باشد صبر وی از این جهان باشد یا از این دنیا که با از غیر خود را که کو کیش که بدلیل بدان بودند
در جرم دور بود صبر از این برای که در آن یا از این باشد و اگر دور بود صبر از این برای و معنویان
این صبر باشد و اگر در جرم چهار باشد صبر از این را در پدید از ضیاع و عاقبت کار و زحمات باشد در گو
بجز بوی صبر از این زنده بود یا از عشق و اگر در ششم بود صبر از این است که آن زخم کاران و بیماران
و معنویان آن بوج بود و اگر در هفتم بود صبر از این از این با از نکاح و معنویان آن بوج بود و اگر در
دهم بود صبر از این بر اثر خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد صبر از این با از سفر رفتن بود
و اگر در دهم بود صبر از این بر سر سلطان و بیج و شری باشد و اگر در یازدهم بود صبر از این را میزدند
بود و اگر در دوازدهم بود صبر از این بر سر با از زندان و غم و شدت و بیماری یا از حیوان و سوار است
و اگر بدلیل طالع با استاره که به پوسند باشد در جملات صبر از این با استاره که به پوسند باشد
کار یا از این باشد بود و اگر بدلیل طالع یا فصل باشد یا دلیل خود افتاب بود صبر از این
بود و اگر صبر از این باشد صبر از این غیر و فرمودند بود و اگر بدلیل طالع بمقابل صبر از این باشد صبر از این

داوری باشد و اگر بزحل بود صبر از این است که کار بود و اگر بکس بود از ثلث صبر از این
باشد و اگر بزهر بود از ثلث صبر از این بود و اگر بمشتری بود صبر از این بود
اگر ببطاری بود صبر از این نام بود یا صبر غلام و کولد ۱ بکنند اگر خداوند سعادت
صبر باشد و شومراند روند بود صبر از این بود و اگر خداوند سعادت زهره بود دلیل
بدو ناظر از ثلث است شد صبر از این بود و در نوزج باشد و اگر کو اگر بکس باشد
و زهره بدو صبر از این است و در خصوص حشر زن باشد و اگر زحل دلیل بود با آنکه
دلیل بزحل بود صبر از این صبر از این غم و شدت غم و فزونی است ۲ اگر طالع مشرب
بود یا از صبر از این است و انجان و کارها که بکس بکس بکس دارد و اگر زهره در طالع بود
صبر از این نکاح بود و اگر در هفتم از طالع بود و اگر عطارد در هفتم بود صبر از این پیغام و نامه
و کتاب بود و اگر در ثلث است طالع بود سوال از زوال اعدا و اگر در وسط است سوال
از سلطان و عا در بود ۳ اگر افتاب در جدول که یک باشد سوال از این صبر بدو باشد بان
کو که اگر صاحب سوال زن باشد صاحب طالع در زابل بود صبر وی از شوی خواست بود
و اگر صاحب طالع در دهم بود صبر از این زنده بود که در شکم مادر است ۴ گفتند که در صورت
سایل بنام نام باید که ناسایل یکد او صورت و کلام بوج شایسته از صبر باید
از آن کو که از آن بوج کو نید و بسیار بعد است ۵ کو نید که صبر از این هم صبر طلب
باید کرد و آن نیز چند صبر بیان کرد اند ۶ از خداوند بوج هم سعاده بکیرند تا محل
کو که صاحب سعادت از طالع لوح کند هر جا که برسد صبر از این بوج و کو که بر است
۷ بکیرد از در صبر خداوند طالع ناد چه طالع و از طالع لوح کند هر جا که برسد صبر از این
بود ۸ بکیرد از در صبر طالع سوال ناد صبر کو که که بعد از اجتماع یا استقبال مفید بود سوال
ماه بوی فصل شده باشد و از آن کو که که در وقت سوال ماه بوی فصل است با
مفصل خواهد شد لوح کند آنجا که برسد صبر از این باشد صاحب در صبر بکس کو بدین

ضمیر از جمله اسرار است باین لطیف و مانند خود را بطریق باید دانستن چه اگر در جبهه
طالع مولود در جزو اجتماع یا استقبالی در سنش شود دلیل بر سنده نیز بود **۴** از وجه افتا
نادیده طالع بر کبر و دلچسپی رفتن در در بیخ خود بر او افزای بیخ دلیل طرح کن هر جا که
رسد ظمیر اینجا بود **ندید** چو در آنست که مسئله از کدام حد است نظر کن تا با او بخانه مشغول
کست چنانکه اگر سوال از زمان باشد منقول بر درجه دوم بیرون باید آوردن و او را در
دانستن و علامه القیاس حال جمع البوت دم چیز حال آنکو که بیخ طالع دلیل آن چیز بود
چنانچه فانی از جهت عمل در وقت وزهره از هر لذت و فرزند **فایده کلیه** در استیجاب
ضمیر صاحب کفایتی از تعلیم بیان میکند و در این عمل براد کردن مستحق نمود بدانند
دلایل ضمیر از کواکب است **۱** منزه **۲** قابل ندید بر منزه **۳** قابل ندید بر صاحب طالع **۴**
قابل ندید بر منزه **۵** واقع ندید بر صاحب طالع **۶** مستوی بر درجه طالع **۷** قابل ندید بر مستوی بر درجه
طالع **۸** کوکبه که در طالع باشد **۹** قابل ندید بر وی **۱۰** صاحب بدین شرا که قابل ندید بر منزه
یا منزه صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل ندید بر طالع و اگر منزه صاحب طالع بود
در منزه بر او باشد منزه مقدم باشد بر صاحب طالع و اگر منزه در مکان خود مقبول بود
و قابل ندید بر وی معذور هم مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد طالع و سهم المعاده لایم
از جمله دلایل شمر دانند بدانند که در هر حکام بر منزه و ناسیج بر این را اثری عظیم است
صاحب سلی را هم اثری عظیم است در دلایل ضمیر و چیز و رینت او در اثر بر او رینت شرا
خصوصی که صاحب جمع نیز باشد **بدانکه** هر دلیل از او دلایل بر چیزی دلیل که در اینجا
و اسباب غرض ضمیر چنانچه منزه و قابل ندید بر صاحب طالع و قابل ندید بر منزه و مستوی
و کوکبه که در طالع باشد و صاحب سلی در محل هر بیست از طالع بر این ضمیر دلیل که در اینجا
کدامین کواکب خداوندان صاحب طالع و شش عشر بر طالع و مکان صاحبی بر اسباب
ضمیر دلیل کند و قابل ندید بر منزه و قابل ندید بر مستوی و قابل ندید بر صاحب بدین منزه

باز

باز ضمیر دلیل کند و بر مقدمه مثال روشن شود **مثال** است که طالع سایل با
در شهر غریبی بر سلطان یا نوزده درجه و ششمی را و عمل بر درجه عاشره آید نیز در
شکل شمسند بر دلایل صحت ضمیر شمسند بدین عاشره چو شمس بر صاه و ریاست
دلیل که عاشره بر شغل و عمل بر ضمیر سایل از این جنبه باشد چو شمس خداوند و عزم
طالع است دوم دلیل حال و ضمیر معارض است بر سبب ضمیر سایل طلب ایام جمع معارض
و اگر قابل ندید بر شمس منزه باشد منزه ضمیر سایل تا است **الفصل** غرض بر اندازد
و اگر قابل ندید بر شمس منزه است غرض تا است تا منزه عدل و اضافی همان مورد همان و اگر قابل
غرض تا است تا منزه نشات و اضافی خاندان قدم بر او در بناهای پایدار و مانند
بدانیکه نماینده غرض جاه و ریاست طلب تا است تا منزه اگر در سوره کوکبه دلایل صحت ضمیر
افند چون میان ایشان مواضع بود استیجاب ضمیر اسان کرد چنانچه در طالع منزه می
و قابل ندید بر منزه و قابل ندید بر صاحب طالع هم آن منزه باشد و اگر میان ایشان مخالف
بودن کوکبه که مقدمه است دلایل صحت ضمیر باشد و اگر اختلاف در حد تا منزه و منزه
بود چنانکه استدلالات ممکن بود استغانت خواه طالع اجتماع یا استغناء مقدم بود
تا کدام جانب را ترجیح دهند اعتماد بر آن کن چنان دان که آن طالع سایل است **فصل**
در بیان منسوبان و نوزده کاند طالع **طالع** دلیل که در سوال بر این دلیل است و ولادت بر
نیاره از آن نیز زمان زیاده است که طالع دلیل آغاز کارهاست و ظهور آن در زیاده جا آورد
۴ دلیل داد و سند و باز آمد غایب و همچو جنت باد **۵** دلیل از سر و اخبار و عبادت خاها
بر آوردن **۶** دلیل چیزهای کهن بجای کینه بجای دزدی و دزد پده و در پیرسان کو در آن ضلع
و عفار و پدران و مکان **۷** دلیل خبر و رسول و هدیه میسر شود و عشق و جاهیان و در دست
و بدست آوردن و حال گذشتگان و دعوت و الحوائز زندان **۸** دلیل چیزی که در استکار
زنان و خادمان و بندگان و قتم و حد و جویات و دروغ و کینه و فتنه و محو و محو

درندان و بهاری ۷ دلیل غایت و جنک و شرک و کینه و مقصد صاف و کز و وار زلزله
زخمها و کمر شده و خوردن و فرزند و زبان ۸ دلیل خوف و خطر و عیاش و چیزی نماند
سده و معین خصم و حق ۹ دلیل کاری گذر شده و کاری تکلف و خبر و رسول و سفیر
و راه و خوابیدن ۱۰ دلیل صاحب لایت و شهرت کارها و چرخ و شراب و پدید آمدن
مال و ایلست و صاف و الی و همین وی و رشوت و در دست بزرگان و چیزی نماند ۱۱
دلیل کاری گذر شده است که بخند است و عیاش و خبثت بدکار و محقق و مکر و حد و
حساب و حد و محنت **مصلح** در بیان دلایل ابتدا و عاقبت کارها بدانکه دلیل
ابتدای کار طالع و صاحب است و ادامه که در روزی است و همزه و سهر السعاده و ضد اول
ساخت چون طالع ناظر باشد و دلیل عاقبت کار بیخ چهار و صاحب و ضد اول و عیاش
و ان گویند که مژگن بوی مصلحت است صاحب بیخ سهم السعاده پرستگرمه و ضد اول و ضد
ماه اگر هر دو قوی باشد اولان کار و خوش هر دو نیک بود و اگر اولی قوی باشد
و صاحب خانه را ضعیف بود اول کار خوب بود و آخر ترشیه شود و اگر برعکس بود اولان
کار نسیاه بود و آخر قوی باشد و اگر ماه و صاحب خانه را هر دو ضعیف بود ان کار هر دو بد
بود **مصلح** در **مهم** در وادش رو باشد صاحب و بجز زبان تعلق دارد چون ضمیر پرورد
اوردی اگر بر سندانک عرض حاصل بد بانه صاحب تمام شود بانه از آن گویند
قر ۲ صاحب طالع ۳ صاحب صاحب بدین عرض است و عرض بینه مدلوله
چنانچه یاد کردیم در هرگاه که یک از این سه کو کبر اوقات شهادت تمام باشد صاحب وی
تمام کرد و هرگاه که شهادت تمام نباشد صاحب تمام حاصل نماید و بوجه شهادت تمام
حاصل بد و تمام قوه مژد شهادت هفت نوع است ۱ قبولی در مکان خود ۲ اتصال
وی و شمر و شمر روزندی قوی ۳ اتصال وی صاحب طالع از وند ۴ اتصال وی بعد از
بیت اسعد ۵ اتصال وی بکو کینه قبول ۶ اتصال وی از فغان خود یا از خود بعدی در

۷ اتصال وی صاحب طالع یا از طالع و آنچه تمام است بمنزله نیمه است و
نوع است ۱ اتصال وی بعدی که از او قبول کند در وند ۲ اتصال وی بکو کینه در بدین
کو کینه ۳ اتصال وی در بدین خود یا شرف خود بکو کینه در زایل ۴ اتصال وی صاحب
۵ اتصال وی بکو کینه در بدین حاجت ۶ بودن در طالع یا در وندی مقبول ۷ اتصال بکو کینه در
طالع ۸ بودن وی در بدین حاجت ۹ بودن خلاق و ندخانه وی در وند ۱۰ اتصال وی بکو کینه
یا در همان بکن در زایل و ندخانه نامی قوه صاحب طالع هم هفت نوع است ۱ قبولی در مکان
۲ اتصال وی صاحب حاجت ۳ اتصال وی بعدی از وند در بدین اسعد ۴ اتصال وی در
خود یا در شرف خود بکو کینه در وند ۵ اتصال بکو کینه بعد در بدین حاجت یا قبول اتصال
اتصال وی بعدی در طالع ۶ اتصال وی بعدی از بدین خود یا شرف خود و آنچه تمام است و
بمنزله نیمه است شش نوع است ۱ اتصال بعدی از وند بد ۲ اتصال وی از بدین خود یا شرف
خود در زایل ۳ اتصال وی در بدین حاجت بعدی ۴ بودن وی در بدین حاجت ۵ بودن خلاق و ندخانه
در وند ۶ بودن وی در وند اما تمام قوه صاحب حاجت و نوع است ۱ اتصال وی صاحب طالع ۲
اتصال بعدی در وند اما آنچه تمام است بمنزله نیمه است چهار نوع است ۱ قبولی در
مکان خود ۲ نقل و رجوع عیاش صاحب طالع و مژ ۳ اتصال بعدی از بدین حاجت بدی بودن وی
در طالع و چون بر معتمد حکم کرده اند بعضی از هفتدهان جزوی در بیان روا کتب صاحبین
گفته اند که اگر خداوند طالع در خانه صاحب در عرض بود و خداوند عرض صاحب در خانه طالع
یا مفارن بودند باین بلتو دلیل کند که صاحب روا شود مگر که دلیلان محترف بود یا باط
که خلاق و ندخانه ضعیف ایشان و اگر دلیلان یا فضا بودند بکن از میان دان سنار بود که
یکه را نقل کند بد بکو کینه صاحب روا کرد در اگر نافع است بود در دست مودی بد کرده
کرد و اگر نافع بعد بود در دست مودی بکو کینه روا کرد و اگر نافع از دست بدیلان نکرد
حاجت و اشود با سانه و اگر از نیمه نکر بد شواوری و بجه روا کرد و اگر هیچ سنار و سبوق

که نقل نور دلیل کند اگر شناور هفت که نور هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت روا شود
بودن شخصی از حد ان سنان که نور دلیل بر اسم کرده بر آنکه کند که باید کرد بجز سعادت
نحوه حاجت روا شود شوری و اگر نظر هر دو دلیل ناقص با جمیع از دو سنه بود حاجت روا کرد و در بعضی
هر دو را که یکی بعد از دیگری در بدان و یکی بعد از دیگری در بدان یکی بعد از دیگری در بدان
همی بگوید و در بعضی دیگر که هر دو در حدی نکرند برضای هر دو روا کرد و اگر از این که
باید کردیم هیچ بود حاجت روا نکند و اگر دو دلیل بود که در شناور که نامند رهسوط بود
حاجت بنا کرد و اگر یکی از این دو دلیل بخدا و نه حاجت پیوند از نوبت و معافا بله بخدا
حاجت بخن بود خداوند مسلم از ان کار را یاد میسر رسد چون مسلم بود و معطل شود
که حاجت روا شود یا نه علم او بر بارز هر دو خداوند معاند بارز هر که کند که خداوند بارز هر که کند
طالع بود قبول با بعدی همه نکند و ان سعادت طالع بود یا اندرون دی بود و قبول حاجت
روا کرد و اگر خلاف این بود حاجت بنا شود **فصل بازم** در بیان وقت دعا کردن حاجت خوا
دخست که حاجت روا شد و خواهد که بداند که کدام وقت حاجت روا کرد پس بداند که کار
که تمام شود و تمام شود یا تمام یا بعد از طبع حاجت و بیشتر علم بر آنست که و ند
طالع دلیل ساعتی عاشر دلیل از زوایع و اربع دلیل سال چرا که بعضی چارهها
که بلند است باید و زکار تمام کرده و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر با همی چو وقت
انتهی و زادن و بعضی باشد که بسا تمام شود چون درین نشانند و اینچنین برینند چو
خواهند که بدانند نگاه کند بد رجحان هر دو دلیل که هر دو بد رجحان مساوی باشد در آن
روز حاجت روا کرد و اگر از همی از بیان در جان بود بدانند که چند است هر دو در روز
کبرند اگر هیچ مغرب بود هر دو در راهی اگر هیچ در حدی باشد هر دو در حدی است اگر هیچ
تابان بود **مثال** سوال کرد که حکم کند بر حقیقتی حاجت عوض بد بود ان نشان شد
نور و شود با ندر طالع که در نیم طالع معین شد بد تصور چون میان صاحب طالع و صاحب غیر

مهر و رسد بجز در حدی فغان او بود با معاضد او باشد دلیل کند بر بیرون آمدن دشمن و هلاکت مرگ بر
نذر و اگر کسی بود دلیل هم چنین و اگر زهره بود دلیل ملائمه هر دو مان بود از زلزله زخمی و اگر عطار بود دلیل
کند برینا هم ملکه با بل و بر موله بر انما و چون اینها بکنند مسلم بود و اگر کسی بود دلیل کند بر افقه بسیار
کتاب او را و کمال السیر بود دلیل بود بر وفان بزرگی زینر کان و حضرت خوردن سلطان از حقه او و اگر
در حدی اول از اسیر بود دلیل کند بر غنای ختم مالوت با اهل دیوان در سبب که اگر هیچ در سبب که بجز در
رضای فغان او بود یا متصله دلیل کند بر افقه اهل دیوان از سلطان و اگر کسی بود دلیل کند بر بسیاری میگوید
رسیده با اهل دیوان و مسلم کند نشان و اگر زهره بود دلیل بود برینا همی حال اهل دیوان و وزیر و اهل علم و ادب
و درین و اگر کسی بود دلیل بود بر فراخی سال و دیگران و اگر کمال السیر بود دلیل بود بر بیاری زبان و در کون در حقیقت
اگر هیچ در مریحان بسوزد و زحل فغان با متصله او بود دلیل کند برینا همی اهل عجم و عرب و اگر کسی بود
دلیل کند بر طغیان ایشان اهل عجم و عرب و دیگران حال هر دو و اگر زهره بود دلیل کند بر نوسط حال اهل دیوان
و ارباب شرف و اگر عطار بود دلیل کند بر بیرون آمدن دشمنی از صاحب مغرب اگر کسی بود دلیل کند بر بارز
نوحه خاصه بجز بر کد و در در اید و کمال السیر بود دلیل کند بر افقه رعیت بنا همی حال ایشان و خوف
و بیم در عقوبت که هیچ در عقوبت بسوزد و زحل فغان یا متصله او بود دلیل کند بر بیرون آمدن دشمنی
از ناحیه خراسان و اگر کسی باشد همی باشد و اگر زهره بود دلیل کند بر بارز و در و اگر عطار بود
همین بود و اگر کسی بود با زحل و رسد نکند همی تمامه و بکان و کمال السیر بود برینا همی حال
اهل عجم و قوم اگر هیچ در قوم بسوزد و زحل فغان او شود یا اتصال کند دلیل بود برینا همی حال
و فقیه او اهل دیوان از مالوت و سخن سر ما و کثرت بارانها و کثرتی بود دلیل کند بر صلاح حال و
کارهای اهل دیوان و انم و فضان جز کار و اگر زهره بود دلیل باشد بر بیاری بارها و سال میان
بود و اگر عطار بود دلیل کند بر کثرت بارها و کمال السیر بود دلیل کند بر وفادار چهار دیوان
است بر حدی اگر هیچ در حدی بسوزد و زحل فغان یا اتصال کند دلیل بود بر میان نبودن سال
نیکو رستا و اشراف و اهل و اگر زهره بود دلیل بسیار با اهل بود و اگر کسی بود دلیل بسیار باران

ان شهر برب بود پس نزدیک مردمان با قدر و جاه معروف باشد و اگر دلیل اندر و دنیا
 و خداوند تعالی دلیل بوی ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله هم معروف بود و هم سنو
 و اگر دلیل اندر و دنیا باشد اما خداوند خانه از ناظر باشد بوی دلیل کند که خداوند
 معروف باشد اما از مردمان رسیده نباشد و اگر دلیل اندر و دنیا باشد و یک دلیل هم
 دلیل باشد و صاحب خانه دلیل دلیل ناظر باشد دلیل کند که سایه لایحید و با صدای
 و اگر در دنیا باشد در هر دو طریح ششم دلیل کند که سایه بند می باشد و زلزله باشد و اگر دلیل
 در روز و در هر دو طریح باشد دلیل کند که سایه لایحید می رسد و اگر دلیل در هر دو طریح باشد و ساقط
 از طالع صاحب خانه دلیل دلیل ناظر باشد دلیل کند که سایه لایحید می رسد و معروف و دنیا
 و با حال بود و اگر با بر همه حال که یاد کردیم معدنی ناظر باشد دلیل کند که سایه لایحید است
 خوب می باشد و در روز و ناظر بود دلیل کند که سایه لایحید می رسد و بدستوار و در روز
 بدستوار و در روز بود و اگر دلیل بگویم منصل بود که ان که در احتراق باشد در هر دو
 باشد دلیل کند که نزد سایه لایحید می رسد و سایه لایحید از راه که از ان که دلیل
 بوی منصل است در هر دو صاحب هفتم حریف بود و با صاحب هفتم باشد دلیل کند که از پاری
 نمک است و ان که که دلیل بوی منصل است در هر دو حریف باشد دلیل کند که در
 از زبان می آید **ک** سایه سوال کند که هر چند سال از عمر با مانده بنظر خداوند طالع و با
 هر کدام که در دنیا باشد ان که دلیل بوند و اگر هر دو ساقط باشد در دلیل طالع و بنظر
 بدان طریح که بارها گفتیم که منسوب بود در هر دو طالع دلیل باشد و بنظر در هر دو طالع
 بر آن که دلیل در هر دو طریح ثابت باشد و ان طریح و نده باشد با هم ایستاده و در هر دو صاحب حکم کرد
 اگر در هر دو طریح دو جسد نباشد هر دو صاحب حکم کند و اگر دلیل در هر دو طریح مفید باشد هر دو
 روزی حکم کند و در این میان چون شماره بدین طریح می رسد یعنی فاطمی رسد صاحب مسئله بسیار
 و اگر سعدی بیان در هر دو ناظر باشد میماند هلاکت بود و اگر سعدی ناظر باشد بدان طریح باز کرد

از چهار رخ که سعدی اندر و نده بود و با هم ایستاده و از ناظر باشد و معروف بود دلیل کند بر
 در از بی خبر سایه لایحید یا بی خبر است که استماع بود یا در هر دو طریح و در هر دو صاحب حکم بود
 کند که سایه لایحید از ناظر باشد اما نده باشد انکه از هر دو دلیل حساب کند و در هر دو صاحب حکم
 حکم کند بر دلیل که ضعیف بود یا در هر دو طریح مغایب باشد و در هر دو صاحب حکم باشد با ساقط باشد از طالع هر
 در هر دو صاحب حکم کند که سایه سوال کند که هر چند سال از عمر گذشت بیکر که دلیل از آن که در
 مصرف حساب کند که صاحب کوکب مصرف نده در هر دو دلیل کند هر دو صاحب حکم از آن حکم کند و اگر دلیل
 در سنست در هر دو صاحب حکم کند که مصرف کند که نام بر حساب کند و نطالع باشد طالع و طریح
 ان که کوکب حکم کند که از ناظر سایه لایحید باشد و اگر در زلزله نده بود حکم بر آن که ساقط صاحب
 کوکب است و معروف بود که ششم از کوکب بر بیست شود و دلیل اندر از هر دو صاحب حکم کند که هر چند صاحب
 رفت هر دو صاحب حکم کند که سوال کند که هر دو صاحب حکم خواهد بود و در هر دو صاحب حکم کند که
 هم چنین دلیل کند بر کوکب سایه لایحید و خوششان بود که صاحب هفتم بود دلیل ناظر باشد و با
 که صاحب هفتم در طالع مسئله خود او رده بود و در اینجا نیز بر او آمد **ش** طالع ساقط باقیم
 در هر دو صاحب حکم کند که در طالع معطار در مصرف از بیست و پنج و در نده با احتراق و ساقط
 و خداوند نطالع تو بیکر که در هر دو صاحب حکم کند که از ناظر طالع و با مانده بنظر خداوند چون
 بطالع ناظر باشد بنظر خداوند نطالع ناظر بر کوکب در این احتراق بسیار کرد و دلیل بنظر خداوند انکه
 در هر دو صاحب حکم کند که ناز در احتراق بنظر در هر دو صاحب حکم کند که بنظر خداوند انکه از هر دو
 در هر دو صاحب حکم کند که احتراق در هر دو صاحب حکم کند که بنظر خداوند انکه از هر دو صاحب حکم کند که
 بود و مشتری ناظر بنظر که شش روز بنظر و از سایه لایحید انچه در هر دو صاحب حکم کند که
 بدین صورت منسوب بود در هر دو صاحب حکم کند که بنظر خداوند انچه در هر دو صاحب حکم کند که
 شها و در خانه و چنانچه از شرف و بکشت از هر دو صاحب حکم کند که بنظر خداوند انچه در هر دو صاحب حکم کند که
 و چون در خانه خود است مضاعف میختم بدین شها و نده



در وضع قوی لیل در خانه است و موضع ششم لیل سلسله کتک است که بیان سرسخت موضع زهر جلد است
 خانه و جایگاه عسرت و شاد و در پهلوی و در موضع عطارد و لیل مخزن و کجی و کتک است
 در موضع زحل لیل بخانه و جایگاه ناریک و کند بود و موضع هشتاد و لیل جگر که و جایگاه
 و بزنگه و جایگاه و موضع مویخ و لیل بلخ و خون ریختن است موضع نهم لیل هم دران و
 موضع دوازده لیل نزد بانفت **مسئله** اگر رسد که از خوردن این بلوغ یا بر خانه یا بر زمین نفع
 با هم یا نه اگر میان لیل یا لیل مستوی نظر مودن باشد و قول مغفنی ایابد و اگر نظر عدالت
 باشد و قول مغفنی ایابد و لکن بر رخ و معتقد و اگر نظر مودن باشد و قبول نکند و اگر ایابد
 و لکن مغفنی ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و در بود هیچ چیز و مغفنی دران بود **مسئله** اگر رسد
 که هم ساکن در دار و بر عفارین و اگر در خون بند یا بدین مکر بجا لیکه لیل هم ایابد اگر
 سعدند طالع باشد هم ایابد ان عفارین و در مصلح و خوب باشد و اگر کجی اندر طالع باشد
 هم ایابد و در و طالع باشد و اگر اندر طالع سعد باشد و مغفنی هم ایابد و اگر ایابد و اگر سعد
 رابع بود ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 بود و از آن هم ایابد بود **مسئله** اگر رسد که از خوردن این بلوغ یا بر زمین نفع
 گوید و ایابد در رابع ضعیف درخت بسیار بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 ای سعد مشق بود درختان بار دار بودند و در روز باره شوند و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 اندک بودی میباشند و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 وسط السه که کجی باشد اندر رابع ضعیف درخت اندک باشد و اگر کجی رابع باشد از رختان یا
 دار نباشند و اگر در وسط السه باشد بزرگتر خلد و اند وسط السه باشد در رابع ضعیف درخت
 بیابان باشد و اگر خلد و وسط السه باشد از رختان بیابان بود و اگر ایابد و اگر ایابد
 یا هابط باشد اندک نباشد و اگر خلد و وسط السه باشد وسط السه ناظر نبود اندک در رابع ضعیف درخت
 بود **مسئله** اگر رسد که در رابع ضعیف نبات یعنی درخت بیابان بود یا نه مکر در رابع ضعیف

اگر گوید سعد بود نبات بسیار بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 سعد مغفنی باشد یا رابع یا هابط از زمین غله نهد و اگر کجی رابع سعد کجی از زمین بیابان یا هابط
 یا هابط اندر نبات از افتر و لیل اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 و اگر کجی بود افتر از زمین ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 ضعیف نبات بود و غله محصور لکه هدی بر اگر در هضم گوید نباشد بزرگتر و بند بر هضم الکفعم
 نکند اندر رابع ضعیف نبات بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 سعدی باشد ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 صاحب رابع بود ناظر باشد از ضعیف ایابد و ایابد و ایابد **مسئله** اگر رسد که از خوردن
 هم ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 باز زمین رسد بود و در وقت بران بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 خوش رابع بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 ایابد و از زمین رابع بود یا در حواله او ایابد **مسئله** اگر رسد که از خوردن این بلوغ یا بر زمین نفع
 و قیتمه است یا نه مکر بدان گوید که در وسط السه است عدد عقب کجی میبکند چند است بعد
 هر یک صد و هفتاد رابع ضعیف انقدر بود و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 سالهای صغری از هر یک در وقت رم همدست کن قیتمه هم ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 هر یک از سالهای صغری در وقت رم جمع کن چند اندک شود قیتمه هم ایابد و اگر ایابد و اگر ایابد
 السه است در هبوط رابع باشد بزرگتر و در وسط السه از وی حکم که همچنانکه گفته شد است
 خلد و در وسط السه ناظر باشد جاش و اگر ناظر نبود بعاشر سالهای صغری حساب کن و هر یک
 در آن در وقت ضعیف بود و در این باب نیز مشاکویم **مسئله** سوال کرد سایه کجی که کجی
 کار بر ایابد و بیابان خورد و قیتمه بسیار بود یا نه و حلالان بیان کن طالع وقت
 کفیم و لیل طالع بر بر وجه است کفیم که بر خاندن کی چک باشد و بارین و رابع



از سعد مضرب بود و از سعد اندر برج شرق بود ان نام از اجاب سلطان آمده باشد یا از هر دو
 و اگر ماه از مضرب بود از که بر سعد آمده باشد و اگر ماه از اجاب مضرب بود از سلطان آمده
 باشد و اگر از مضرب و مضرب نیز باشد با نقاش آمده باشد و اگر ماه یا عطارد اندر اجاب
 بود یا اندر طالع بود اندر ان نام حدیث سلطنت بود بر یکوه و صلاح یکوه یا عطارد که
 دلیل نام مضرب اندر ان و سفاوه هر کدام که اندر مذکور بود یا ناظر طالع ان کو که دلیل ان نامه
 بود انگاه بگرید یا اگر در برج دوم از طالع یا اندر برج دوم بود از اجاب خود اندر ان نام
 مال بود که در برج سوم بود از طالع یا از اجاب خود اندر ان نام حدیث و سینه بود و بر او
 و سفر بود و اگر دلیل اندر برج چهارم طالع یا چهارم مان خود بود اندر ان نام حدیث صادر بود
 و خان و زمین بود و نام از که آمده باشد که بالاروی نیز که باشد و اگر دلیل اندر برج پنجم
 از طالع یا از اجاب خود بود ان نام از هر چند ان آمده باشد یا انکه که بجای خیزند بود در
 حدیث شادی و طرب بود و اگر دلیل اندر برج ششم محسوس بود نام از بیماری بود یا اندر اجاب
 بهار بود و اگر دلیل در هفتم بود نام از زن بود بشوهر یا از شوهر بود بزین یا از شر که صدق
 و گفته بود و اگر دلیل در برج هشتم بود در نام حدیث میراث بود یا مال میراث و خوف از که و اگر
 هشتم طالع محسوس بود اندر نام حدیث میراث هلاک شده بود و اگر دلیل اندر نهم بود نام از
 بود در ان نام حدیث پند و نصیحت سفر و دین بود و اگر دلیل اندر دهم بود نام از بزرگی بود
 و در ان نام بخیر سلطان و اهل حکم بود و اگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از اجاب خود نام از دور
 یا جاه و قدر و قیمت و اندر ان نامه سخن باشد که شاد کرد و یا امید که دارد از ان نامه بر آید
 و اگر دلیل در برج دوازدهم بود نام از زمین بود یا از زمین دیگر بگرید یا سناره که منسوب
 در بار سناره که ماه از وی مضرب است اگر این دو سناره بیکدیگر ناظر اندر ان حدیث و اندر ان نام
 از دو سینه آمده باشد و اندر وی حدیث یکوه و از هر صدی باشد و اگر در برج بیست و پنجم
 بود پند یا بد و اگر از عظام بود در ان نامه حدیث خصوصیت بود و هر ماه و هر ماه و هر ماه

مکه اگر محسوس بود هر دو در ان نامه سخن باشد که عینت است شود و اگر یکی از این دو محسوس بود یکی
 اندر ان نامه سخن باشد که شاد کرد و یا بختگین شود و در ان باب بترتیب که یک و دوم و سوم و چهارم
 برهان الکتبیه یا فیم نو **مثال** طالع سلطان یا فیم و عداوند و عیال و مضرب از اجاب مضرب
 بر شش دلیل که نام از خودی یا از وی باشد از انکه شش می بر شش اجاب است اگر شش
 حال بود محسوس که نامه سوی خودی شش نیست همچون ماه دلیل است که در خانه امید دست
 نام از در دست شش سوی در سینه و در ان نامه امید و طبع است از انکه شش ضعیف است دلیل
 که این مرد که نامه سوی و امید است از انکه ان ندارد که با امید و فاکند که هر دو را یکی است و این
 و از انکه هر دو بر یک چند و از انکه عطارد بر حله محسوس است شش می همی سوزد و از انکه طالع بر حله
 حاجت ایشان بر آید بگرید و یکی مولف گفته در مسئله رسول اعاده زای طالع شد چون از اجاب
 مضرب است که این نامه از سلطان است و چون شش می فصل میشود که این شش می شش بزرگ است
 و ان مال را شش چون نزد پنجم در خانه خود است که روی نیوه خود دارد در نامه و عطارد در
 هفتم بجای هر دو دلیل است که در نامه سخن خوب بوده باشد و از زینان بزرگ در رسیده باشد
 و با مال در بزرگی بر طبع حاصل شده باشد دیگر مولف سوال کرد که فاصدی نامه آورده

حقیقت ان یکی طالع نوشته شد **باب ششم** در دلیل بیست و ششم طالع و عداوند و شش
 دلیل هر چه است ششم و صاحبش و انکو که نام از حدیث ششم مضرب شده دلیل است بر موم
 هشتم و صاحبش دلیل وقت و چهارم و صاحبش و انکو که نام از وی مضرب گشته و شش
 عشره شش صاحب خانه و قابل بد بر ماه امه یا امید یا عاقبت و طبع است هفتم چنانکه
 معالج کردن و دار و سخن از هر خداوند شش و غذا و خورد و منفعت ان دار و از دم و خداوند
 و هم ان شاء و هر از هشتم و خداوند شش و سبب و لذت هفتم و خداوند شش و انکه انکار
 در وجه سواد و از هر ماهی سفود و خوش حکم **مسئله** چون طالع دلیل بر زمین بود اگر
 طالع کو که بعدی بود در طالع و بحال بود ان بیست شتابا بد و اگر بخلاف این بود بیماری و بزرگی



وزاید نور و اعداد باستان بهما صحت یابد و اگر صاحب طالع بخند نهند هفتم مضطرب بود و گرفتار بود
 بمرد و اگر صاحب هفتم در طالع بود و صاحب طالع با هفت مغفوس باشد بمرد و اگر صاحب طالع هفتم
 و ششمی بود ناظر و غیر مغفوس و بیل بود و در برابر بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع بعد از آن
 باشد و بجایگاه بنویسد و اگر کس ناظر بود در روز نوبت باشد و بنیاه آن نوبت که نظر بخوان
 نوبت و مضطرب و مضطرب بود و اگر صاحب هفتم مضطرب بود با هفت ناظر و غیر بجایگاه بنویسد
 از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر دلید باشد بر صحت یافتن بزودی و موافقت با
 بگر یعنی در وقت که بخواهد برسد یا بنویسد یا بر سر آمده بود و ششمی و بیماری زیاد شود
 و هر وقت که سعدی برسد بتعالق یا بحد سعادت و موافقت پیدا بدید بگر بود نوبت و چهارم
 هفتم و غیر چهارم و نانو هم و بیست یکم و بیست چهارم چون شش در هر روز هفتاع یا بحد
 سخنان بود بخوان بد بود در شوی و ششمی زیاد شود و اگر بتعالق یا بحد سعادت برسد بخوان
 باشد و صحت را چند بد بدید بر اگر در این ایام است با وقت سوال بر موضع شش و ششم
 اضافه کند بدید بطول عمر رسید چون نوبت در چهارم زیاد کند بیست یکم برسد و چون بیست
 در چهارم زیاد کند بیست یکم برسد و چون بیست در چهارم زیاد کند بمقابل برسد و چون بیست
 و چهارم در چهارم زیاد کند بیست یکم برسد و چون بیست هفتاد در چهارم زیاد کند بیست یکم برسد
 و چون بیست در چهارم زیاد کند همان محل برسد که در وقت عرض بود یا در وقت سوال باید که این
 مواضع نگاه دارد و موصوفه بود باشد که در آن وقت که نوبت بر موضع برسد که ششمی مضطرب
 بیمار را عطر باشد خاصه که این مواضع در چهارم طرف بود یا یک جزو هر دو را بخواند و اگر سعد
 بدین موضعها نوبت کند یا در این مواضع باشد بهتر باشد و اگر در این مواضع سعدی مضطرب
 باشد از جنس سلاخی و بخوان بنویسد **مسئله** و این قول و الیس که در اینست که هرگاه مراد کند
 که حال هر چه بداند بر حساب کی اسم او در زیاد کند آنچه در راه گذشتند باشد ناز و بر که عرض
 بیمار برسد از عاقلی فارسی و بیست و عدد بر افغانز یاد که در جمع ساز که چند عدد است

و سی طرح کن ناسی بماند یا کمتر بر طلب کن بر عدد و لیجان و ممان اگر در جلد و لیجان بماند
مسئله و هذا الباب توفیق بگر بهتر از این که بگر بیمار شود و خواهی که بداند که بهر شود یا ببرد و بگر نام
 علامت از نوبت که روی بیمار شده بروی افزای در یکت بماند و در روز و شنبه و در روز سه شنبه و در
 چهار شنبه چهار روز بخت پنج و در چهار شنبه و در شنبه و در یکت بماند و در روز سه شنبه و در
 سی طرح کن آنچه بماند در لوح طلب کن اگر در لوح چوبی بماند بر شود و اگر در لوح بایه ببرد و حکمای در کتاب

۱۰	۱	۲	۳	۴	۵
۹	۲	۳	۴	۵	۶
۸	۳	۴	۵	۶	۷
۷	۴	۵	۶	۷	۸
۶	۵	۶	۷	۸	۹
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

از موده این لوح وضع نمودند و لوح اینست در برابر بعضی مثال که صاحب برهان الکتا
 که از خود بر او نموده بود و نقل کنیم و مثال که خود بر حکم **مسئله** که در میان کم **مسئله** برهان الکتا
 سوال کردند از بیمار طالع که نوبت بود در صاحب طالع زهره و از انبیه زهره و در برج ماهان و در
 اندر مضطرب و غایب بدید که آن بیمار زینت و از انبیه که زهره و در برج اینست یا مویخ است

کند که بیماری و این نوبت و نوبت باشد زیرا که مویخ بدید که مویخ بود بدید نوبت باشد بر قیاس کردیم که
 چون خون کو و نوبت است غلبه خون بیماری هم رسیده و از انبیه که خداوند سلیقه که در حال است
 نوبت و نوبت بیماری او از بر سر باشد و نیز از انبیه که ما از نوبت مضر است و در اول وقت
 بیمار از بر سر سینه و چون مویخ که ما از نوبت مضر است و نوبت مویخ که صاحب طالع است مویخ
 است باید کند که این بیماری که نوبت است بر یازم تا نوبت است نوبت نوبت که عاقبت این بیمار بگوید
 خواهد شد نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را با نوبت عطار و متضاد مضطرب و عطار و غیر متضاد
 طالع مویخ را بر عطار و ماه نوبت مویخ از مضطرب عطار که مویخ است مضطرب و غایب و نوبت بدید بر آن بود که این
 بیمار را علاج کرد در این نوبت که بدید نوبت که این بیمار که بر نوبت که نوبت ناما که بدید بیمار است بطول کرد
 جز آن کند بدید که در شانزده روز دیگر قرآن حکم کند که نوبت ستانزده روز دیگر از بیمار ماند
و هر که بدید متضاد بگر طالع میزان یا نوبت صاحب طالع زهره بر نوبت شعاع انقباض و سهم السعاده اندر
 بیماری و مضطرب و نوبت که نوبت بیمار از بر سر است و نوبت نوبت که این بیمار که نوبت یا نوبت
 طالع اندر روز نوبت که نوبت است نوبت نوبت و لیکن از انبیه که نوبت مویخ که نوبت بدید بر نوبت

۵۴

۵۵

۵۶

مسئله در سواد از برده اگر از بنده برسد که او را اگر در وقت غروب شده و غیر بود یا بعد از غروب
 طالع و خدایند هفتم تا اتمام وقت است که خداوند طالع و غیر باشد نگاه داشتن غیر
 خداوند طالع در هفتم باشد یا نگاه داشته باشد پس اگر برسد که بنده خرید شود یا
 اگر صاحبش در ششم باشد یا صاحب ششم مصلحت شود یا صاحب ششم در طالع باشد
 خرید شود و اگر کسی برسد که او بنده من فرزند کرد دیان بگریه و بصاحب ششم که بر سر
 کوکب لیل بیده از جور ایشان مصلحت هم یا سوم مصلحت باشد بگو که بنده من فرزند شود
 دیگر آنکه اگر ما یا صاحب ششم بخداوند بخریم بیوند یا بگو که بیوند که در روح سوم
 هفتم یا هم باشد بر فرزند شود و اگر ماه یا صاحب ششم بخداوند طالع نکند فرزند شود
 و اگر فرزند شود در **مسئله** اگر کسی برسد که از دست او خارج فرزند شود یا بنده
 او خداوند طالع یا همان بنده بیوند که خداوند وسط السماء باشد یا بنده بیوند که بنده
 السماء باشد از بنده فرزند شود و اگر ما یا خداوند طالع بخداوند هم بیوند یا بنده بیوند
 که بنده وسط السماء بود فرزند شود و اگر ما یا خداوند طالع حکم الیر باشد و زکار را بنده
 در فرزند شود و اگر بر سر دیگر او بنده یا بنده دیگر انشاء خداوند وسط السماء که فرزند شود
 بر سر فرزند **مسئله** در ازادی بنده چو بنده برسد که خواهر عراز او کند یا بنده دیگر خدا
 طالع و بنما که هر دو کوکب لیل برسد بود و خداوند وسط السماء لیل صاحب بنده بر خداوند
 طالع یا خداوند وسط السماء ظاهر باشد یا نقل النور و هم النور از نزع و مقابله و میا ایشان قبول
 بنود لیل کند که خداوند نزع هم بود و از او کند و روح نوصاح شود و بعد از بنده یا او
 قبول و اتصال هم از نزع و مقابله بود از او نکند لیک می باشد بر او از نزع لیل بنده یا او
 اتصال از نظر و محض بود دلیل کند که بنده از او شود و او همان ایشان قبول بود بهتر بود
 خداوند بنده برسد که بنده می از او شود یا بنده صاحب طالع لیل برسد در صاحب طالع یا ماه
 دلیل نگاه بگریه انشاء و حکم گریه بنده شرح کردیم **مسئله** در ایاقی اگر برسد که گریه

باز آید



باز آید و بگریه بنده افتاد خداوند خانه ماه و صاحب طالع لیل برسد بود و صاحب
 طالع یا ما دلیل گریه که با افای بیوند در آن روح که هفت گریه بگریه در او که خدا
 خانه از نزع و با خداوند وسط السماء بیوند که بخند باز آید و او ما حاضر بود از سعدی و مصلحت
 نزع گریه بگریه در صاحبش از وی خوش شود باشد و بیام از درش و اگر ما یا خداوند طالع یا
 راجع بیوند خود باز آید و اگر طالع مستقر سعدی بود در هفتم غرض گریه بگریه در او که
 با خداوند طالع از نزع مضر بود و نزع مصلحت گریه بنده بر سر بیوند و اگر ما یا خداوند طالع در روح و صاحب
 باشد که بخند و نفع باشد و اگر ما اندر نزع الشعاع بود و بر حال بیوند که بخند میزد و اگر می بخند
 بیوند هم میزد و اگر بیشتر بیوند و راجع بود خود باز آید بطبع خوش و اگر طالع غرض باشد در
 سعدی بخند باز آید که نفع و اگر ما مضر باشد از سعدی و هیچ کوکب اتصال باشد یا بنده
 که بخند بگریه در او که مضر بود از کوکب و مصلحت بود نفع هم بگریه نذر و اگر در وسط السماء مضر بود
 یا خداوند وسط السماء یا خداوند خانه عراز یا انقباض محسوس بود خداوند بنده مضر برسد و اگر ماه
 یا خداوند طالع محسوس بود مضر بر بنده برسد اگر انقباض یا خداوند خانه ماه در روح هفتم بود
 نفعی روح هفتم باشد خداوند بنده میزد و اندر جستن بنده بیاند و اگر ما در روح هفتم بود
 بنده میزد و اگر خداوند خانه ماه در نزع الشعاع بود و خداوند خانه انقباض بوی نکره خداوند
 در جستن بنده میزد و اگر ما در روح مصلحت بود و خداوند خانه ماه اندر روح مصلحت طالع روح
 مصلحت بخند باز آید و اگر ما با روح بود و نفع بیوند را اول بود که گریه بود و اگر ما
 روح بود دیگر گریه باشد و اگر ماه اندر نزع بود و خداوند ساعت اندر نزع گریه بیوند
 از شهر خود بیرون نرفته باشد و آن کوکب که نزع بوی مصلحت است و کوکب که صاحب طالع بوی مصلحت
 اگر از هر سه در او نافع طالع یا در او نافع صاحب وسط السماء یا در او نافع انقباض یا در او نافع صاحب
 انقباض باشد که بخند از شهر بیرون نرفته باشد و اگر این هر سه دلیل در مایل از او نافع باشد
 نزدیک از شهر باشد و اگر ما قطع باشد از شهر بیرون نرفته باشد و بد یا نافع باشد که دلیل در

صاحب هفتم

رساوی بود و باشد **مثال** اگر بر سده که در بگرد و بود در طغریا بند میان یکدیگر
 و خداوند هفتم اگر یکدیگر انضا را در طغریا بند بود و در هم چنین اگر خداوند طالع دینار
 پیوسته در وسط اما خداوند ساج چون تحت الشعاع بود و خداوند طالع بد و سوز در دیگر ندر
 بود و طغریا بند **مثال** از بهمان الکها طالع یا فخر اسد بود نکا کردیم عطارد باقیم در طالع
 و خداوند طالع نیز در طالع بود این که عطارد در طالع است دلیل که در سوز غلامی بسیار است و
 کویج و از هر آنکه عطارد پیوسته است بخلاف دلیل که در سوز است او هم باشد و از آنکه با خداوند
 طالع اندر طالع باشد دلیل که در سوز از اهل پیشانی است از آنکه عطارد در وسط اما است دلیل
 کند که چنین قیاس در سوز باشد پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که در سوز بداند است
 دلیل حال که سوز باقیست با افتاب نیز که خداوند خان مراد اندر وسط است و مشرب بر این سوز باقیم
 بافتاب و طالع است این است دلیل که در سوز دینار بود زیرا که مشرب دلیل حال افتاب
 دلیل نیز از آنکه مشرب در وسط اما بود دلیل که در سوز بسیار بسیار بود و بعد از هر دو دینار
 و از آنکه مشرب فضل است در حال اندر سوز دهم دلالت کند که در سوز بدست آمد و از آنکه
 سعد در وسط است دلیل که در سوز بدید بدید و از آنکه سوز زهره اندر دهم است دلیل که
 در سوز بسیار اما در سوز است بر او که زهره اندر خان عطارد است پس خواستیم تا بدانیم که در سوز
 در کجا بنحان کرد اندک نگاه کردیم بخلاف ساعده بر سوز اما در سوز چهار سوز مراد اندر خان حال
 باقیم نیز سوز اما در و اما که خداوند ساعده بر سوز اما در سوز چهار سوز مراد اندر خان حال
 طالع دلیل که در سوز بر سوز بنحان کرد باشد در سوز که این سوز بدست باشد و از آنکه سوز
 پیوسته در دلیل که در سوز خان مراد است از آنکه خداوند خان مراد بر سوز بود اما در
 بگویم بود که بر سوز بودی که سوز که مال بدست نیاید مگر در حال و از آنکه سوز زهره اندر سوز
 چنین گوئیم که این سوز در حال بود است **مثال** دیگر چون نگاه کردیم اندر سوز طالع هیچ که در سوز باقیم
 که در سوز طالع باشد که در سوز بود و کوکب اما ساقط باقیم از طالع و اگر ساقط بودی



دلیل در انکوب بود که ما بر سوز پیوسته پس خداوند هفتم دلیل در سوز باقیم که در سوز است و از
 سهم العاشر هفتم است زهره مشرب سوز کوکب که اندر خان زهره ساقط است و سوز
 افتاب دلیل که در سوز کالان در سوز اندر خود افتاب در سوز است که بدانیم که چه چیز است که در سوز
 بر سوز باقیم بر حال است از سوز اما در سوز است که در سوز در سوز سوز باشد که در سوز
 او در سوز باشد و از آنکه سوز پیوسته است بگویم که اندر خان سوز دلیل که در سوز است
 و از آنکه سوز ساعده بر سوز حمل است و سوز سوز و سوز باشد و با حلف سوز باشد
 و از آنکه سوز در خان مراد با خداوند در وسط است که این است دلیل که در سوز ساقط است طالع دلیل
 که در سوز سوز بسیار ندانسته و سوز در سوز بود و از آنکه خداوند خان مراد است
 و در حال متصل بود دلیل که در سوز خان مراد است که در سوز است که در سوز است
 و سهم العاشر هفتم است اما بگویم پیوسته که اندر سهم العاشر دلیل که در سوز بدید
دوم که در سوز سوز خداوند طالع اندر طالع و افتاب سوز دلیل که در سوز سوز است
 وی دلیل در سوز بود بدانیم که سوز سوز دلیل که در سوز سوز است و از آنکه دلیل در سوز
 بر سوز وجود سوز دلیل که در سوز در سوز کرده باشند و سوزی دیگر که با وی باشد سوز
 و میگویم سوز سوز سوز و سوز و سوز که در سوز که در سوز است سوز سوز سوز سوز
 پس نگاه کردیم که در سوز کالان در سوز چهار سوز است خداوند خان مراد اندر سوز باقیم و اما در
 مشرب اندر خان مراد سوز و مشرب اندر سوز خان دلیل که در سوز در سوز از سوز است و از آنکه
 سوز سوز افتاب دلیل که در سوز است که این در سوز بسیار باشد و از آنکه سوز خداوند سوز
 وسط اما در سوز سوز دلیل که در سوز است سوز سوز و از آنکه سوز خداوند خان مراد است
 دلیل که در سوز سوز سوز بود و از آنکه سهم العاشر است دلیل که در سوز است سوز
 باشد باز نگاه کردیم که در سوز سوز که در سوز است سوز سوز و از آنکه سوز است که در سوز
 سوز با دین دلیل که در سوز بلند باشد چون بام و حجر و از آنکه سوز سوز است سوز طالع



بهرج نسبت حساب و مع کتوبه و چون میان عطا و مشرفی بهر جهت ناظر است که نظر کنید به جنک سپری شود و
 چاره ها کند برسد که نوسن طولی را در بعد از آمدن بواب سلطان بجز نوسن بود بعد از آن بود و چون
 حصص سلطان عرض را که در خدمت بواب سلطان بود و در خلعت هم او کان یافت هر چند میان بوابی شغفند
 فرمودند و اول در آن ذکر در حضور مولف هم در از روی محرم در سینه کشند و در خلعت فاختر معنی که نمایند
 در عزت حضور مشافروند **مسئله** اگر کسی که چون کسی برسد که شکر با انباری که مابین طالع و دلیل برسد و
 طالع و نیز و کوی که مازوی مصرف شده باشد و هیچ هفتاد و صحتی و کوی که مازوی مصرف شده باشد
 مال بخارت و سود و زبان و هوا که میان ایشان بود و هیچ چهارم و صحتی و دلیل عاقبت کار انباری پس
 اگر طالع بر وجه مقابل باشد و اگر در هیچ مغرب بود انباری یا بدو این دو چیز خداوند طالع طالع یا
 خداوند عاقبت ماه ناظر باشد از نظر و شکر خداوند ایشان با خوشنودی بود و جنک و داوری شکر
 و اگر ناظر نباشد نباشد ایشان بخیر و داوری باشد و اگر خداوند طالع طالع یا خداوند عاقبت ماه
 بزنجیر یا مقابل شکر با هفتاد و داوری هم جدا شوند و اگر هیچ مابین طالع وجود بر باشد در انبار
 کردن ایشان سود بسیار نباشد مگر آنکه ماسخور باشد میان در وسط الساکو که ماسخور باشد دلیل که با
 باشد و اگر ماسخور باشد خداوند عاقبت ماه ناظر باشد آنکه دلیل با داری ایشان باشد و یا
 امر آن بود و اگر در طالع ماسخور بود یا خداوند طالع ربح باشد چنانکه بدین معنی از برسد و بدین دلیل که
 اندر هفتاد ماسخور باشد و خداوند هفتاد ربح باشد جنک و ناساکو و چنانکه انبار باشد و اگر اندر
 سعد باشد دلیل کند که ایشان سود کند و اگر بوج وسط الساکو باشد و اندر روی سعدی بود میان ناظر
 ایشان بل بر بود و بکن با پایدی نبود و اگر اعدای شری باشد و صاعد شود بسیار و دو جا مؤلف نیز
 نود خلق و اگر اعدای شری باشد و بکن هابط بود و سود نبود و بکن نزد مرمان یا خا و چون بود و در
 ایشان که بر وجهی نبود و کجرا فاید نبود و اگر اندر وسط الساکو که نباشد سبکی بخلاوند و در وسط الساکو بود
 الساکو ناظر بود و سود دلیل کند که انباری سود بسیار کند و اگر خداوند وسط الساکو ناظر نباشد اندر
 انباری مال نبود بر نظر کن بیا و دلیل با پایدی که بود که مازوی مصرف شده و دلیل انباری که مابین



و دلیل بود و زبان ماه و خداوند عاقبت ماه دلیل عاقبت ایشان بر که ماسخور باشد و خداوند عاقبت ماه بود و یا اندر
 یا اندر مایل او نود بازید النور و الحاسب لیل کند که سود ایشان از انباری بود و اگر ماسخور بود
 کوی که متصل بود و کوی که خداوند طالع هفتاد بر زمین انباری تمام بود و اگر مازید النور بود و چنانکه
 او باشد و زاید در حساب بود که در لغوی اندر جد و لغوی در آنست و چند که زاید و ماسخور بود و
 مایل از انباری ماسخور شد بقصد متعاصرا حال بی چون دلیل بود و اینها از شکر مایل هر کدام
 که ماسخور بود و حیانت کند بود و از آنکه دلیل سعد بود یا همان و انوار که دلیل ساقط بود و یا در هر دو طالع
 خا و یا شکر و انباری که دلیل اندر نود با انباری شرف ان نیز که او نود و انباری که دلیل شرف
 چالا که بود و از آنکه دلیل ماسخور بود و در این با طالع کشته شد از طالع بدین
 شد چون شکر صاحب طالع است ساقط بود که شکر بر نظر کردیم بهر وجهی و خداوند عاقبت ماه
 ناظر است بر نظر ایشان شکر که فی الجمله سودی داشته باشد چون دین هفتاد است که
 حیانت و ناساکو بود در میان شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر
 در هیچ مغرب لیل کند که انباری یا بدو این دو چیز نود و در وسط الساکو صاحب وسط الساکو و انبار
 سعد است دلیل کند که سود بسیار از شکر که ماسخور بود و عاقبت ماه دلیل انباری سود باشد
 نظر کردیم مازان در هر هفتاد و یا عاقبت متصل از عاقبت دلیل شکر جنک و نواع در این شکر که نباشد
 جز عاقبت شکر که لغتیم و هر بعد **مسئله** اگر صاحب هفتاد صحت طالع متصل باشد بسیار
 اگر اتصال بود و صد بدین صورتی حاصل شود و اگر صاحب طالع موعود بود و صد بسیار یا شکر یا شکر یا شکر یا شکر
 اگر صاحب طالع موعود باشد بسیار بود و اگر موعود بود و در این با عاقبت مثال بود و انوار طالع و انوار عاقبت
باب هشتم در دلایل ایشان و مافیه علیها که هر چند که غایب نداشتند و اگر خداوند طالع در هر
 چهارم بود عاقبت شکر بود و اگر در این دو محل ماسخور بود عاقبت یا در هر دو طالع بودیم و نوبت بود و اگر ماسخور
 مقصد بود صحت هفتاد بسیار که که در هفتاد است هر بعد باشد و هم چنین که خداوند طالع هر
 هفتاد بود خداوند هفتاد در طالع و با این اگر صاحب طالع هفتاد بود یا در چهارم یا ناساکو که متصل باشد



که با او بود و حال در آن روزها ششم و هفتم و نهم و دهم در حین آن بود و در آن روزها
زاد و نوزاد اندر روز دهم میل با زده بخار نشود و در روز دهم خان بخار نشود و در وقت **مسئله** اگر بسند که نظر
سفر کرده یا سفر میکند چون دلیلی ای سفر بدین طالع بود و او بسند که کند که از سفر سفل سفر کرده است
ضروری و اگر دلیلی ای طالع بدین طالع ای سفر بیونند دلیل کند که از سفر بیونند بروری سفر کند اگر
سفر با سعدان بود از سفر با هم دلیل کند که در حین آن است **مسئله** نظر کن اگر خالی از سفر بود
بجهد آنکه معروف شود و سفر فرزند بر او که ماضی باشد از جمله سفر بخانه و از سفری از سفر مال آن
مخرج ماضی بود یعنی آنکه سفر از شهر بود بجهت یاد شاهی سفر و در او از سفر سفر
شود بجهت زبان سفر کند و اگر ماضی از سفر باشد از سفر علم و بخار دلیل کند که هم اندر افعال
شود که کتک کاه کن بران حکم کن **مسئله** اگر بسند که ساوینت سفر کرده با بر روز سفر بدلیل آنکه
و صاحبی لیل باشد بشت که خاری باشد بر روز سفر بود و اگر مختلف بود حکم بر آن که شکار از
زیاده تر است **مسئله** اگر کسی بسند که حال من اندر سفر چون باشد سو و باشد با زبان سفر کند و اند
طالع اگر با ما ناظر باشد از نیت شد پس دلیل کند که اندر سفر کارهای خوب پیش آید و در سفر
مردان و کدر و حاجت او با سنگ و ابله و همت در مسند احوال سفر بکنی که ناظر باشد بکار سفر
بگو بود و اگر ماضی سفر بود آن سفر بدین مکر از نیت شد پس مصل باشد بکنی و قبول افعال
که بدلیل بکنی سفر است و در آن سفر چه نباید بدشواری بکنی طالع او بدی با او با بر آن بود در
سفر بی باشد و اگر بخار نشود و ند باشد اندر آن سفر بیان باشد و اگر بخار نشود و موسم بود در
سفر بیان بود **مسئله** اگر بسند که در راه خال خود بود یا ند بکنی برح هم موسم اگر در آنجا خطی بود
و اگر خالی و در طالع یا با آن بخار نشود از نیت شد پس دلیل کند که در آن بیرون آید و
سایران بیازند و در آن زبان رسد و اگر خالی و ند هم موسم بخار باشد بلیت و خطی بود **مسئله**
اگر بسند که زبان در چه وقت رسد بکنی بخار کند طالع باشد سایران در آن شهر که هفت از راه
خانه زبان بندد و اگر اندر وسط السابو سایران زبان رسد بخاری که ماضی کرده است و اگر بخار نشود

او زبان در وقت باز آمدن است و بعبارة دیگر اگر خالی از در حین طالع نادر بخار نشود و در آنجا
بود با آنجا که در آنجا است اگر خالی از در حین طالع بود و ماضی بود در آنجا باشد و اگر خالی از
در حین هفتم نادر بخار نشود وسط السابو باشد بخار نشود و در ماضی بود و اگر خالی از در حین وسط السابو
طالع باشد بخار نشود در بازگشتن بود **مسئله** اگر بسند که سفر بر آید یا ند اگر صاحب طالع با سفر در سفر
باشد با صاحب هم متصل بود یا بکنی که در سفر بود متصل شود دلیل است آنکه سفر بخار نشود
باشد از خود همدرد و اگر بخار نشود و اگر صاحب هم در طالع باشد و بر آنکه که در سفر بود بکنی
یا آنکه که در سفر بود با صاحب طالع یا بکنی که در طالع باشد بکنی متصل شود سفر بر آید یا ند
خواست و اراده سایل و اگر صاحب طالع یا صاحب هم ماضی بر او بود در مقام باند و سفر کند
و هم چنین اگر در حین آن که باشد که در طالع ماضی بود سفر کند ماضی که آنکه از سفر بکنی
دیگر بکنی خالی و در طالع با بکنی اگر در بکنی یا بکنی باشد دلیل کند که سفر بر آید و چهار بیان از
در حین طالع است نادر بخار نشود از در حین طالع نادر بخار نشود وسط السابو اگر اندر آن طالع مقبول
بود یا نظر سعد بود سفر بر آید و اگر مقبول نبود یا متصل باشد بکنی سفر بر آید او را بکنی باشد اگر خالی
طالع را بکنی باشد سفر نشود آن کرد اگر صاحب هم نیز راجع بود هم سفر نشود آن کرد و اگر آنکه بکنی راجع
پسوند هم سفر بر نیاید و اگر ماضی صاحب طالع در بکنی تا بکنی صورت بکنی که بیونند که در طالع بیاید
الارض یا وسط السابو یا در حین طالع یا در حین طالع نادر بخار نشود و اگر دلیل طالع اتصال بکنی
داشتند باشد از بکنی و مغایله و آنکه بکنی در ند باشد سفر واقع نشود **مسئله** اگر بسند که بکنی
سبب سفر کند یا کرده بکنی طالع منند سفر اگر ماضی باشد از بکنی و مغایله و مغایله و مغایله از سفر
انکه سفر می رود و اگر ماضی از سفر بود ماضی بکنی یا بکنی بود و اگر ماضی از سفر بود و در
مخمس بود از بکنی بکنی بود یا از بکنی یا از بکنی یا از بکنی یا از بکنی یا از بکنی یا از بکنی یا از بکنی
شد از بکنی و مغایله و مغایله ندر است که ماضی از نیت شد پس بکنی بود از بکنی یا از بکنی یا از بکنی
مسئله اگر بسند که بسوی چه طالع سفر بکنی بکنی اگر ماضی از اتصال بکنی بود دلیل کند که سفر

منزل

خطی

خطی

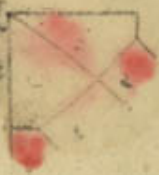
خطی

خطی

خطی

خطی

کوه نزل دارد و بداند نظر بر آن که در باب هفتم در وادی نزل کعبه استخراج نمایند و در باب هفتم
 گفته شود **مثال** از برهان الکفایه مطالع جدی یا فایم و صاحب نزل در ششم وادان در چهار ایات که در
 چهار ایات مایه خوانند بر دلیل کند که ما بر ما فرقی اند که بر نگاه کردیم بخداوند خداوند سوره
 یا فایم و صاحب نزل در وادان چهار ایات مایه است لیل کعبه بفر و باز نگاه کردیم بخداوند ساعت
 یا فایم وادان نیز در چهار ایات مایه است هم دلیل کند بفر و باز نگاه کردیم بفره اندر طالع است که کعب
 سبک دانست که کعب سبک و اندر طالع دلیل سفر است همانند چهار ایات زایل یا فایم دلیل سفر است یا
 نگاه کردیم با نشان مازنه و بر وجه و مرجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نماند و اگر
 کند زبان باشد در راه از سبب دان زبانه که مرجع دلیل در است بهیچ فهم دلیل **مثال** دیگریم
 اولی در مطالع اسد یا فایم و خداوند شرف انبیا اندر چهار ایات زایل بوج هفتم دلیل کند بر سفر و نگاه
 کردیم بخداوند خداوند سفر مرجع زایل یا فایم اندر بدین الممال و اندر چهار ایات زایل دلیل کند بر سفر
 بر نگاه کردیم بخداوند خداوند ساعت ششری یا فایم اندر وسط السما و در جدر در وسط السما
 هفت درجه است چنان که بییم که مشری نیز در ربع زایل است بر آنکه اگر جدر او موافق در جدر وسط
 یا بیشتر بود در ربع مایل بود چون در جدر باشد که شرف ربع زایل است بر نظر کردیم که نزل در سفر
 رود یا نزل یا فایم ما ماضی از مشری و ماضی بمرجع و مرجع در ربع دوم دلیل کند که جدر او موافق
 اید و مرجع فصل شود از نماند لیل کند بر بود در سفر و از آنکه مرجع نزل در یک ربع مطالع دلیل
 که صاحب مطالعه بر این سفر نزل بود با کوه مرجع در جوی بود که از طالع دور بود می گفتیم سفر و نزل
 و از آنکه مرجع ربع است لیل کند که بر سنده از سفر نزل و باز اید که آنکه حاجت او بر اید **مثال**
 دیگریم اولی در مطالع دیگر عقرب یا فایم در زهر اندر طالع بر بر بر این اندر چهار ایات زایل بر دلیل کند
 و خداوند طالع اندر وسط السما یا فایم و زایل و مایل از جدر وسط السما دلیل بر سفر نماند
 چهار ایات مایه است لیل مقام کند لیل که از ربع یک ماضی از مشری و ماضی بمرجع و مرجع در ربع
 زایل بر دلیل کند که سفر بر طرقتی در نگاه که حال او چون بود اندر سفر از ربع مشری نماند



۸۰

۸۱

۸۲

کوه نزل دارد و بداند نظر بر آن که در باب هفتم در وادی نزل کعبه استخراج نمایند و در باب هفتم
 گفته شود **مثال** از برهان الکفایه مطالع جدی یا فایم و صاحب نزل در ششم وادان در چهار ایات که در
 چهار ایات مایه خوانند بر دلیل کند که ما بر ما فرقی اند که بر نگاه کردیم بخداوند خداوند سوره
 یا فایم و صاحب نزل در وادان چهار ایات مایه است لیل کعبه بفر و باز نگاه کردیم بخداوند ساعت
 یا فایم وادان نیز در چهار ایات مایه است هم دلیل کند بفر و باز نگاه کردیم بفره اندر طالع است که کعب
 سبک دانست که کعب سبک و اندر طالع دلیل سفر است همانند چهار ایات زایل یا فایم دلیل سفر است یا
 نگاه کردیم با نشان مازنه و بر وجه و مرجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نماند و اگر
 کند زبان باشد در راه از سبب دان زبانه که مرجع دلیل در است بهیچ فهم دلیل **مثال** دیگریم
 اولی در مطالع اسد یا فایم و خداوند شرف انبیا اندر چهار ایات زایل بوج هفتم دلیل کند بر سفر و نگاه
 کردیم بخداوند خداوند سفر مرجع زایل یا فایم اندر بدین الممال و اندر چهار ایات زایل دلیل کند بر سفر
 بر نگاه کردیم بخداوند خداوند ساعت ششری یا فایم اندر وسط السما و در جدر در وسط السما
 هفت درجه است چنان که بییم که مشری نیز در ربع زایل است بر آنکه اگر جدر او موافق در جدر وسط
 یا بیشتر بود در ربع مایل بود چون در جدر باشد که شرف ربع زایل است بر نظر کردیم که نزل در سفر
 رود یا نزل یا فایم ما ماضی از مشری و ماضی بمرجع و مرجع در ربع دوم دلیل کند که جدر او موافق
 اید و مرجع فصل شود از نماند لیل کند بر بود در سفر و از آنکه مرجع نزل در یک ربع مطالع دلیل
 که صاحب مطالعه بر این سفر نزل بود با کوه مرجع در جوی بود که از طالع دور بود می گفتیم سفر و نزل
 و از آنکه مرجع ربع است لیل کند که بر سنده از سفر نزل و باز اید که آنکه حاجت او بر اید **مثال**
 دیگریم اولی در مطالع دیگر عقرب یا فایم در زهر اندر طالع بر بر بر این اندر چهار ایات زایل بر دلیل کند
 و خداوند طالع اندر وسط السما یا فایم و زایل و مایل از جدر وسط السما دلیل بر سفر نماند
 چهار ایات مایه است لیل مقام کند لیل که از ربع یک ماضی از مشری و ماضی بمرجع و مرجع در ربع
 زایل بر دلیل کند که سفر بر طرقتی در نگاه که حال او چون بود اندر سفر از ربع مشری نماند



چنانچه در ممالک بروج شرقی و غربی در جبهه شرقی و غربی که خداوند مسئله بر سفره بیکو باشد
 صاحبخانه سیاه را با سواد از اذیک خداوند طالع اندر بروج دهم است خانه افشاری لیل که خداوند
 مسئله سلطان بود و از آنکه مشرف خداوند خانه طالع مسئله است اندر هفتم است پس مسئله بروج
 میکند که خداوند مسئله مشرفی میبرد که در نزد آن وی اعجاب باشد و او فرزند از او میسر
 ساختن بسیار کردن فرزند میبرد **مثال** که از مؤلف پرسیدند لیل طالع را باقیه از آنکه در
 نایب طالع است و در هفتم با سهم السعاه کفتم که هفتم بر از سفر است و آن گویند که خداوند
 ساعه در هفتم است که باشد ضمیمه از آن خانه بود چون در حال که در ساعه است در هفتم
 و شاهد که در آن کفتم که سفر نزد بیان راه دارد بر سوال کردن که راه کرده شده
 بر آید یا نه نگاه کردیم بصلح طالع و فرزند بود و یکی بود سفر آید یا خیار و
 چون صاحب طالع بافتاب که در طالع است فصل لیل است که این سفر بر آید بخیر است و راه سیاه لیل
 نظر کردیم بخداوند طالع و نما او را در ربع زایل و بدیم کفتم این سفر واقع شود چون صاحب
 خانه
 قرار بود و صاحب این سفر واقع شود و چون شهادت واقع شود سفر بیشتر بود و حکم بر آنکه است خداوند کفتم
 که سفر واقع خواهد شد و چون ما از مشرفی و مشرف بود کفتم برای حال سفر میگردیم و چون نابلیم که حال
 اندر سفر چون باشد چون ما ناظر بود بر هر دو مشرفی کفتم که لحوال او در این سفر بیکو باشد و چون او
 باشد و چون اندر سوم است که در حال است لیل است که از هر یک از آن صاحبان زبان باشد پس خواهی نام
 نابلیم که در راه خاطر هفت یا نه کفتم هفت زبان هر یک که در سفر سوم است چون خداوند سوم
 بخیر خواهد گذشت چه خداوند سوم عطار را است و در جوار در خانه خود است و جامع زهر و چون بخدا
 غنی از طالع نادر چه در ربع است خاطر در راه بود و در هفتم ربع است و در خانه خود است خاطر بنا
 پس خواهیم که بدانیم که در این شهر حال سیاه بهتر است یا آنکه خداوند است از هر یک از این نظر کردیم با نظر
 و افعال ما از عطار مشرف بود و هر دو فصل کفتم این حکم که میبرد و بهتر است از آنکه که نشین
 باز نظر کردیم نما که در آن بوج که هفت از هفتم در ربع دیگر که فعل یکدیگر حظ بود و فرزند چون بود در



در حال نبوه خود کفتم که مقصد بودن بهتر از بودن شهر است بن طالع مؤلف بخیر خود از نفع کوه و طالع
 تعیین کرد و احکام نوشتیم مع موافق صوب بود **مثال** بواسطه روشن و بار غالی فی احوال و احوال خود
 اندر مشرف سوال کردند از نفع کوه مقصود طالع بدین هیچ است کفتم چون صاحب طالع
 رابع است یا دیگر لایل بندگان سابق الاغاب مواضع خواهند فرمود در راستای راه و دیگر
 و چنانچه **مسئله** در دو غایب که سوال کرد که در نزد غایب است که اید بیکو بخدا بدیم
 و ما که لیل باشند و اگر گوید که شوهر غایب بیکو بخدا و ند هفتم و نما او گوید که غلام کوه
 بیکو بخدا و ند ششم و نما که دلیل باشد العزیز که او غایب میسر سیاه باشد نگاه کردن در فصل خداوند
 نشان بخداوند طالع و اتصال که دلیل اندر غایب باشد که خداوند طالع در ربع مغرب بود غایب
 باز آید و اگر بخداوند خانه خوش نکرده غایب باز آید شتاب اگر از نفع مشرف بود و در ربع دیده و سینه
 باز آید و اگر خداوند طالع باقی از کوه مشرف مشرف شده باشد بیکو که رابع اتصال کند با از کوه
 رابع مشرف شده بیکو که مشرف فصل شده باشد غایب باز آید بزودی و اگر خداوند طالع باقی در ربع
 بود یا در ربع با خداوند این در ربع نکرده غایب بر راه باشد و اگر دلیل بیکو که سیوند که لیل کوه در طالع یا در
 وسط السه باشد غایب سیاه و اگر دلیل بخداوند خانه است سیوند و خداوند خانه است اندر طالع یا در وسط السه
 یا در باز در ربع غایب بر روی سیاه اندر آن شهر بود هفت بیرون بر آمد و باشد و اگر دلیل سیاه بود که در
 حصار باشد یا بیکو که ماضی بود که دلیل بر آمدن غایب باشد و اگر دلیل رابع بود در ربع دوم و در حال
 طالع لیل غایب است آمدن باشد و اگر دلیل اندر ربع دوم بود رابع و حال رابع است لیل که غایب
 اندر آمدن باشد چون عطار مشرف بایه از لیل غایب فصل او که خداوند طالع با ضرف از این پس
 بدان دلیل کند که از جانب غایب است **مسئله** او که کفتم که در ربع باشد صاحب رابع با صاحب
 رابع با صاحب تا غایب بود غایب بر روی کفتم و سواد اندر رابع صاحب از ربع و در سینه رابع با
 و چنان نماه باشد و اگر صاحب رابع بود سینه شخصی بود که در آن شهر بود و غایب بر آنکه از رابع صاحب رابع
 بود در سلطان و دیاب شعل و در ربعی و یا سکن در آن خانه طالع و اگر غایب سیاه بود که در کوه باشد



ناد

سند

ش

غایب بر او رفتن بود و دلیل آن در آنست که هر دو دلیل که یاد کردیم ساقط باشند از طالع یا نیکو ساقط انشا
 و انشا باشد **مسئله** اگر برسد که غایب که باید بگویم که راجع بود در خانه هفت ساله که در اول بود
 بلند انوقت که بطالع و عاشر اید غایب باید بگویم که دلیل طالع با دستاره که دلیل بود و خواهد بود
 در انوقت که انشا می باید وقت آمدن غایب است بگویم که عیادند ساعتی که ظاهر کلام ازین بود
 که اندر چهار ساعت از اول باشد بقیه از وی تا در چهار طالع یا بیشتر از وی تا انکوب که وی انشا خواهد کرد
 که چند در حد است هر در چه ساعتی که اگر بروج مختلف باشد در چه روزی که اگر بروج ذوی جبر باشد
 و هر در چه ساعتی که اگر بروج غایب باشد جو از مردت بگذرد غایب ظاهر گردد و این انوقت باشد که
 ساعتی دلیل باشد بگویم که دلیل که آید و ندانند از اول طالع انوقت دلیل آمدن غایب بود و در اول
 طالع انصال بروج اوسط انصال بقابل اوج و اگر در آن روز خداوند طالع بود و در وسط النهار زیات باشد
 چون وسط النهار سدان وقت غایب ظاهر گردد **مسئله** اگر برسد که غایب بیجا باشد ساعتی که دلیل
 چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد یا در هر چه طالع وقت الشعاع باشد که غایب بر حال است
 و شمار است اگر ما سخنی نیستند ساعتی که برسد که غایب حمره است یا ازین بگویم که دلیل اگر
 دلیل در روزی برین باشد و خداوند هفتم بوی ناظر دلیل بر مولا غایب بود و چون ما سخنی بود و اگر دلیل
 اگر برین باشد که در احوال بود یا تحت الشعاع و سخن نکند و ما سخنی بود دلیل مولا غایب بود و اگر خداوند
 بوی نکند چنان و اگر دلیل بخرد و ندهتم نکند و ما سخنی بود دلیل مولا غایب بود و اگر دلیل تحت
 یا تحت الارض بود و سعد بوی نکند یا ما سخنی بود دلیل کند که بهما بود و اگر دلیل اندر هر چه طالع
 یا در هفتم بود یا سخن بود بخداوند هفتم یا ما سخنی بود که برین زمین باشد دلیل بر مولا غایب
 و اگر ما اندر هر چه طالع بود و سخن بود در دلیل غایب ندهتم بود سخن بر این در شعاع انقاب بود
 سخن دلیل کند که غایب بود و دلیل ساقط باشد از طالع و سخن بر سخن و ندهتم و ما در برین زمین
 بودند و متصل بود بگویم که در برین زمین دلیل کند که غایب بود و اگر ما در برین زمین بود و سخن
 بودند که برین زمین باشد یا در احوال بود و ما اندر هفتم باشد دلیل کند که بهما باشد بگویم که

در بار قدم غایب شده شود **مسئله** که در اول ساعت بهم برای یک از زمانه زبان خود که در این
 زمانه بود بر نظر کردم بطالع مغرب بود و مشرقی روی راجع و خداوند طالع در ششم در خانه
 دلیل است که سخن خوب بود و سخن از یاد بگویم که در زمانه کلام کوکب که هر وقت که کلام کوکب
 متصل از انقاب مغرب بود و بیشتر که کوکب راجع است متصل است کفیم غایب بزودی خواهد
 چون تر بخداوند بر سخن که در کفیم که در ساعت خوده و در راهت کفیم که وقت آمدن که باشد کفیم هر که
 که دلیل از انکه بخداوند طالع بود در در و چهار شنبه ۲۲ شهریور ۱۰۱۰ خواهد بود و انکه
مسئله در خوابم خداوند تر و نیران و استاره که در دفع و طالع درم و چهارم باشد دلیل خواب باشد
 اگر خداوند تر و سعید بود در چهار کس خواب باشد خواب لیل خوش و خوب باشد و اگر سخن بود برین در سن
 بود و باید دلیل که در خانه کلام سنار است که بران مزاج و طبع دلیل کند چنانچه در سخن خوش و نیش
 و توهم چنانچه چنانکه باریه بارند که در انکه که در دفع بود چنانکه در شش و پنجاه سال
 در خواب بود باشد و اگر در دفع باشد ما را از دهها و برین فاسد که باقی بروج و کوکب که در دفع باشند
باب هفتم در دلیل بینا العاشر صافیه الماسیل بروج دم خداوند تر و بار بار مثلثان دم و قول دلیل
 بر حال مدارین چون خداوند مثلثه تر سعید بود یا رسا و در صبح میبوسن خداوند بر دم دلیل کند
 بر حال خداوند چنانچه و سخن مدارین چند دم و پنجم او بود و چنان قیاس کن که زهر پدیدان در بار راجع
 کفیم که حکم باید برین **مسئله** در شغل و عمل سلطان دلیل خداوند طالع و خداوند وسط السماء و انکوب
 که اندر وسط السماء باشد و انقار بود برین سخن شمر خداوند طالع بکند بیکر خاصه از وسط هر چه
 حکم بر خداوند طالع بر وسط السماء که از حد سخن و عمل و جمع و نقل بود بگویم که هر که سلطان که
 باشد و اندها یاد باشد با صورت نکند و منظم السیر باشد دلیل کند بر باقی عمل و عواد ازین زمین
 سهم نادر حد ششم یا در چه شش هر کلام فریغ باشد بر کبر و از طالع بگویم که چنانچه او بداند که چون شمر
 مشرقی انچه سردان وقت شغل عمل باید خصوصاً که در اسم ان خانه باشد بگویم که خداوند طالع و نقل
 باشد ششم یا بخداوند وسط السماء برسد و اگر هیچ انصال بود تمام شود **مسئله** اگر برسد که از شغل



از خانه بختم رفتن از جنگ زمان صدر کرد و بشهره یکی سفر کند یکی در ملک ننو اندک
پشیمان شود در مولود بسیار کرده و غمش کند کرد و از فرزندان و بزرگان همگی و
و خوبان نباید که در انجالی بجای و اگر سفر کند از درون بهم بود و یکی زیانی نبود در
مولود هر ساعت ندر بود یکی کند و میان بیکان کان سخن گفتند ایست و اگر سفر کند قریب
و جویز و شوار بر آید و از سلطان صدر کند تا این شود در درگاهها و شغلی ای نوید
ایده یاران در کان صحبت کرده بیدار کارهای پویند بروی اشکاش شود و از بیکان و جاسوسان
بجو باید و از غایب که شده اگر هیچ باید و از کوه نارسیده اند و پیش آیدش و از
سلطانیان میگویند پیش آید و هیچ کار اضافی نباید کرد که اشکاش شود در با دوستان غنا
ایست و از بزرگان بیکان از مواد و خنجره و چمها و زرد و از جاسوس و سبک و خنجره صدر کند
در از سفر کند و بسط کند بار و سولان و بیکان و کوه کان صل هر کجا استخفا یا سخن بود
بود که در آن برج و در اصل و لاد در سدی بوده باشد و پل سحافت بود در آن سال اگر سخن بود
دلیل مخصوص بود در آن سخن استخفا از وجه استخفا بر نند و در جبهه و هفت و هفت و او
خواهد و زین و زخم کسی چنان تواند کرد که بر نفس را با جوار و شغلانات کواکب خنجره
مهربان و امیر اجان سخن با انظار گفتند هدیه و بختی و یکی که در این باب بجای آرند
بخار زیادند از بد بختی متاعی کردند و قهرات دیگر اصل از وجه طالع سخن است
و از مواضع استخفا که او را استخفا شصتی خوانند اما در آن زیادت فایده نبود صل در کوه کوا
که در اصل و لاد در بختی بوده باشد و در اصل و لاد در سخن استخفا از مواضع سخن است
چنانکه که در اصل و لاد در بختی بوده باشد و در اصل و لاد در سخن استخفا از مواضع سخن است
چهار مواضع سخن استخفا از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن است
و بروج استخفا و طالع استخفا از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن است
در استخفا بود و در این کار و در این اسباب و دوستی در میان اهل سخن بود و

تبر

ندیدها سازد و ضیاع و عقار و بنادر شادی و قوه در لیا بد از خون بند و بهاری رسد و
بندکان و بخور شود در رزق کند از جهت مشارکه و معامله ریح بید در مهربان باید و او
و لیا بد یکی بود و قطع افند و از بزرگی او را شرح رسد و صل سفر کند و در کار و بین ندیده کند
ع علم سلطان در از وی منفعت رسد و با دشمنان مخالف کند بین مال اگر کوچه در بدین
المال بوده باشد و جای یکی از طالع اصل یا سخن بیا بر ج استخفا افند مال باید از آنجا که امید دارد
مال باید از سخن خوششان در مال باید از آنجا که امید ندارد در مال باید از ضیاع و عقار
بدان در کارهای در برینه در مال باید از هدایا و خرد و فزونی و بعضی نند شاد شود و هدا
یابد در مال باید از سخن بدکان و دشمنان و بر پار شود در زلفش بهار شود مال باید از معامله
شکره در مهربان باید و از از واج مال باید در مال باید از سخن یا از سخن یابد مال باید از
ملوک و تملد از دوستان او را مال و نعت اصل یا بد او بد آن شاد شود در دشمنان او مال باید
و او را سبب است حاصل بد او بد آن سود مال یا بد خانه سوهر اگر کوچه در سوهر اصل
باشد و در خانه بد یکی از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن استخفا از مواضع سخن است
باوی رسد در میان او و خوششان حسب الحسوت ردد در خوششان او زیادتی بد باید و سخن
کند و در ملک و دوستان زیاد شوند در سخن خوششان او را چیزی رسد یا از بد و کار
در برینه خوششان او را فرزند زیاد شود و هدا یا سخن خوششان او رسد خوششان او بسیار شوند
خوششان او از بد و مال از سخن و بد آنجا مهربان رسد با خوششان سفر کند و ایشان را سبک
د مولود و چو رزق خوششان او عمل سلطان کند یا با سلطان متصل شوند صل سحافت و لاد
میان دوستان خانه دلیل عدوان بود بد سخن خوششان و حد ایشان در اگر کوچه در اصل
بود باشد و در خانه از اصل و استخفا یا در طالع زیادتی در ضیاع بد باید در مال باید
از ضیاع و عقار و سحافتان بر خوراری بعضی نند شاد شود از بهاری برین باشد
و سبب بد آن ندهد که شود یا بد برین صل بد آنجا که سبب نند که بد بود ضیاعی بود

بدرش عمل کند که اول دهقان و صلح و عمارت نماید و بدرش عمل سلطان کند و دلیلها
بدر بود و دستان بود اما دلیل مرگ دشمنان بود و خوف ایشان خان چون کوچه در اصل در بیروج
بوده باشد و در وقت خورشید و ضلای دیگر افتد از اصل و آنها و خورشید در طالع دلیل سفر بود یا باز
اصل از سفر و مالی باید از سفر و بعضی از خویشان سفر کنند با خصوصیت بدرش سفر کند او را
پس و خلایق در عبادت زیاد شود در روز نهم سفر کند در سفر بسیار شود در روز او با
شریک با عیب او سفر کند در سفر بسیار و او را خوبی بود از مال و ملک در سفر کند با عیب بود
مشغول شود و عمل کند در سفر و دستان و سفر کند در دشمنان او سفر کند خانه
چون کوچه در اصل اینجا بوده باشد و خورشید در خانه دیگر افتد از اصل و آنها و خورشید در طالع
عمل کند از همه سلطان در مالی باید از همه سلطان و عمارت خویشان او عمل سلطان کند
در بدرش عمل سلطان کند و روز نهم سفر نماید از سفر سلطان کند و خوبی بود از
سلطان و با عیب او که معالجه کند در سال نهم سفر کند و هراس و بلا باید از همه
مال و در عمل کند در سفر و عمل کند از همه سلطان اما اعمال مال و دستان در
دلیل قوه حال دشمنان بود و ضعفه ایشان از سفر و زینت خانه چون کوچه در اصل اینجا
بوده باشد و با عیب و ضلای اصل و آنها و خورشید در طالع دستان در دستان زیاد شود
مال باید از همه دستان در دستان و خویشان زیاد شوند در بد او باد و دستان محال کند
در سفر چشم شود بد و دستان و غیر دستان و ساری و عطا یا بد در بهار شود اما عمل بود و روز
نهم شود و سعادت و ساری از روز و روز در ساد شود بهمان و غیر است در سفر و کار پس ساد شود
در خیز و ساری باید از سلاطین در منافع باید از دستان و اصلها و فاسد و دستان او دشمن
شود و با ایشان محال کند خانه چون کوچه در وقت دلا و نمانجا بوده باشد و در وقت خورشید در
خانه اصل و خورشید و آنها افتد در طالع دلیل بهاری در زمان و افتادن از عیب بود مال باید از
دشمنان و با زینت و روز نهم در خویشان بسیار شوند در حجب افتد در بدرش را بد

بدرش عمل کند که اول دهقان و صلح و عمارت نماید و بدرش عمل سلطان کند و دلیلها
بدر بود و دستان بود اما دلیل مرگ دشمنان بود و خوف ایشان خان چون کوچه در اصل در بیروج
بوده باشد و در وقت خورشید و ضلای دیگر افتد از اصل و آنها و خورشید در طالع دلیل سفر بود یا باز
اصل از سفر و مالی باید از سفر و بعضی از خویشان سفر کنند با خصوصیت بدرش سفر کند او را
پس و خلایق در عبادت زیاد شود در روز نهم سفر کند در سفر بسیار شود در روز او با
شریک با عیب او سفر کند در سفر بسیار و او را خوبی بود از مال و ملک در سفر کند با عیب بود
مشغول شود و عمل کند در سفر و دستان و سفر کند در دشمنان او سفر کند خانه
چون کوچه در اصل اینجا بوده باشد و خورشید در خانه دیگر افتد از اصل و آنها و خورشید در طالع
عمل کند از همه سلطان در مالی باید از همه سلطان و عمارت خویشان او عمل سلطان کند
در بدرش عمل سلطان کند و روز نهم سفر نماید از سفر سلطان کند و خوبی بود از
سلطان و با عیب او که معالجه کند در سال نهم سفر کند و هراس و بلا باید از همه
مال و در عمل کند در سفر و عمل کند از همه سلطان اما اعمال مال و دستان در
دلیل قوه حال دشمنان بود و ضعفه ایشان از سفر و زینت خانه چون کوچه در اصل اینجا
بوده باشد و با عیب و ضلای اصل و آنها و خورشید در طالع دستان در دستان زیاد شود
مال باید از همه دستان در دستان و خویشان زیاد شوند در بد او باد و دستان محال کند
در سفر چشم شود بد و دستان و غیر دستان و ساری و عطا یا بد در بهار شود اما عمل بود و روز
نهم شود و سعادت و ساری از روز و روز در ساد شود بهمان و غیر است در سفر و کار پس ساد شود
در خیز و ساری باید از سلاطین در منافع باید از دستان و اصلها و فاسد و دستان او دشمن
شود و با ایشان محال کند خانه چون کوچه در وقت دلا و نمانجا بوده باشد و در وقت خورشید در
خانه اصل و خورشید و آنها افتد در طالع دلیل بهاری در زمان و افتادن از عیب بود مال باید از
دشمنان و با زینت و روز نهم در خویشان بسیار شوند در حجب افتد در بدرش را بد

شود
شخصی از فرزندان ریح و بلا بپندد و بهار شود و در جسد او اندوخته و خد منکار او بهار
در زلف و بهار شود و ریح و بلا کند از جسد و جویو سان یا سدا فی دریا او را در سفر باز دارند اگر سود
ناخود بود ملاحظه نماید و از غریبه خویش بپندد و شمشاد و باد و سنان محالطه کند اعدای او قوی
حال شوند **فصل** در اصلاح اولاد و اصلاح ایشان از اولاد که با اصل یا انشا یا غیره جدا و جدا گانه ای اصل
و انشا و غیره صاحب بدست مال اصل یا انشا یا غیره بیوندند و جدا جدا و جدا جدا و در کمال و از
سید عطار و ریح بپند صاحب بهار خویش سفر و خویشان حاجت مند باشند بد صاحب خو
و از آن جوید و اگر صاحب تابع پس بودیم هلاک بود و اگر سود بود ضیاع خود به صاحب زنی این
شود و از غله منفعت نماید و هر چه بد و در سزا منفعت به صاحب سار سار شود در بر سالها
و در پستان و ریح باید و بران جوید بود صاحب اندک شای بسیار کند و خوف بود و اگر سخن بودیم
بصاحب سفر کند و در سفر جوید بود صاحب بجز کند در صحنه سلطان و فواید باید از ایشان جدا
ما خیر نماید و طلبت جمع کند و صاحب و مصافقت با اشراف صاحب کار کند که از آن در بلا و ریح
افتد از آن چون انصاحب محض بود نماید مالی اندک بود و طلبت کمتر بود و خرج بدست از طرف
انصاحب سفر در از کند و عضو او فوت شود از صاحب بی ضیاع زیاده منفعت نبود از صاحب
انهد و با وفور بند بر روی بود از صاحب بهای بسیار و مایه و از واج و شرکاء مقارن افتد از صاحب
خوف و هراس و از صاحب از سفر ریح بپند و در کار بر تقصیر کند از صاحب جاه و جود نقصا
بند بود از صاحب از راه از او فوت شود از صاحب از دشمنان ریح بپند اصلاح او بی سوسه بار
اندا انصان صاحب مال باید با صاحب از سفر نشاد شود و خویشان زیاده شوند صاحب مال
عاریت بنا و ضیاع صرف کند صاحب فرزند و منفعت زیاده شود صاحب بهای سخن افتد از صاحب
مسئول بطریق و با ریح بود صاحب زمان دنیا سخن کند بوی زوی و ریح و بران خوب باشد به صاحب
بلا و ریح بپند اگر فاد بود بدلیل جود بود صاحب سفر باید و خویشان بیو لازم آید و خویشانی
بپند اصلاح صلاح را کارها بدست می براید یا نیز کارها به صاحب از دوستان خبر

باید

باید بصاحب از اینجا که بپندد ریح و بلا بپندد و بسید که کواکب موضع اصل و مواضع کواکب
مثال در طالع زحل رجبی باشد هفت رجه و در هر هفت هفت رجه در ریح و در هر هفت
جدی بود و زحل هفت رجه چون ثایر احکا بچسب بود در اصل رجه بود از هر رجه بهر آنفا
کند اگر بیکان مشرق زحل را در طالع خطی بود دلیل صلاح کار با بود و باقی منفعت از هفت و ضیاع
اگر بیکان مشرق رجه سفید کند رای خط او از خویشان و سفر ریح بپند اگر سعدی ناخود بود سهل تر بود
اگر بیکان افتاب بود شکی در از رجه ساطع انان ریح بود و از هفت زمان امرض که از خویش
و اگر بیکان در دایره ناز غله و خصومت بود و هفت زریانه و بیوستگان او بپندد و دلیل بود
بود یا بی زنی از هفت رجه و اگر بیکان زهر رسد بود سفر کند اگر هله فرزند بود و در او بود که
عاشق بود در در بلا نماید اگر بیکان عطارد رسد یا کوبد و در زیاده دارد اگر بیکان قمر رسد
خیز زمان عید باوی کرد رسد رجه مشرقی بیکان کواکب اصل مشرقی چون بیکان رسد بیکان بپند
و خیزان بسیار کند و بدست می براید اگر بیکان مشرق رسد بر عدد و ظفر و از ارباب صلاح خبر باید اگر
بیکان افتاب رسد مشرقی در طالع خطی را رسد سفر کند و بهار شود از حواره و از ساطع انان خوف
ناید اگر بیکان زهر رسد بهار شود مشرقی و دوستان زیاده شوند بیکان عطارد دلیل زیاد علم
و مریز بود بیکان قمر رسد بود و مال و زویند زیاد شود بچسب های خوش نشاد شود رسد
مخبر بیکان کواکب اصل بیکان زحل بود و از دوستان خویشان شوند و سفر در کند و در دشمنان ظفر
باید بیکان مشرقی اصل سفر بود از هفت سنوار ریح شود و اصل قمر بود و زیاد بود در ریح
مذکور است که در از وقت که مریخ بیکان عدس رسد بهر بیکان خوش رسد در ریح و در ریح
ناید از صاحب و اگر زایل بود در طالع ناظر دلیل سفر زیاد اصل بود بیکان افتاب رسد و ریح در
باشم خطی در انسال ریش و بلده بود و مریخ در از رجه ریح رسد در ریح انحق از ریح باید کرد اگر
خطی بود مریخ در ریح ریح ریح ریح بود بیکان زهر رسد بود در ریح انحق از ریح باید کرد اگر
بیکان قمر رسد و فرزندی بود او کواکب موضع بپند بود ریح بود که سفر کند و دلیند و انباه شود و ریح باید کرد

د

ذاتی بود خاص چون که آمدن ایشان اندرین بروج نظیر سعد بود و منفذ ما از اطلالها استند اصلهای کوه
برگشته و اندازد بیکه زبانه دو لغت او هر کس را گفتاری بیکه استند ندران و کوهی را حکم است بیکه زبانه
برقاز در محض در سلطان و مشال این است که در این سال که پیغمبر ماصم چون که در هشت روز فرزند بود از ماه
در رمضان نوساعت پیغمبر از فرزندان سال هجرت بمیاء و بیعت هفت روز همد و محض از قون بود در
سرطان محمد لاله که در بروج و شرفی ساقط بود از نظر ایشان که منتر است بروج و دلیل که در وقت
اشوب بر زمین عراق و فساد پارسی بودن آمدن زهره بواشکان از جهت زهره که کویک
عربست اندر شرف بود و بیجا کاه پس و مملکت ایشان بود و صاحب خانه ماه بود و ماه در شرف خوب
بزه و زهره قوه که در وقت عربی بطبع خورشید ملکات از این که صاحب خانه ماه بود و در شرف بر نظر بود
بجای قون و از نظر اندر سلطان بتکلیف هفت رجه و ماه بخور بود بکشد و دولت با اهل بیعت و با
پیغمبر از جهت بود در عجز او آمدن ندر بر عطار و دولت در استا شصت یک که آمدند ندر سلطان و با بقدر
بود وقت که در این بیجا از دولت اهل عراق کشت از جهت بود در ماه نفوس دادند ندر بر شرفی
وقت کشتن و دلیل برین برید بود و خروج ابو مسلم کشتن وی بدو سال بود و هلاک بنی امیه و کشتن دو
با اهل ساسان و ندر و در صد و پنجاه و یک که آمدند ندر سلطان دلاله که در برفتنها و حو حیا و اندر دور صد و
یک که آمدند ندر سلطان و مملکت حو حیا نظیر شرفی از این پس بدست سال هفتد بر زهره بود و خروج خواجه
و کشتن دولت با اهل شرف و اندر دور و دست و روز ده سال که آمدند ندر سلطان دلیل که در برفتنه کار و کار
و یکی دران ندر بر دولت کشتن دولت از طبعه بطبعه و اندر دور و دست و چهل و دو سال که آمدند ندر سلطان
دلیل که در برفتنه و حو حیا و خونی برهما و بدید آمد ندر در فصل ای معنی که دعوی شدی که در قوی و بر
شدند و کارش عمل شود در ندر مدقق بدو را صحرای بود آنکه باز نوزده سال و اندر دور و دست هفتاد
دو سال که آمدند ندر سلطان دلیل که در بکارهای باهول و مملکت مالوک و روسا و اشراف و اندر دور و دست صد و سه
که آمدند ندر سلطان دلیل که در برفتنه و شوب و فساد و بیجا در ناصیه مغرب در سبب صد و سه که آمدند ندر سلطان
دلیل که در برفتنه او حو حیا کویک او بر آنکه مسلمانان شدند اما باید که در کمال لغتی او و اندر ندر سلطان از جهت استا

نکر در
نکر در
نکر در

نکر در هر دو زمان دلاله ایشان پس باید کهیم دلاله ایشان در بجمعی و یکی با منج کوفتی و یکی
قون تخمین در کمال دلیل که در برفتنه و شوبه در بجمعی و شرف و خواسان و درم و شرف و اندر دور مالوک
باید که در واقفان افش در شهرها و جاهای مشهور و محضه مملکت در در هر علامت چیده اندر
بلخهای در زبانه های شبکی باران اگر از کویک یک در ندر بود که کویک دلیل بود بر سبب هلاک
بختها و او کویک داد و عدله باز کشتن حرمها و بکار طاعت و سلسله و یکی در شرف و دلیل که در برفتنه بیجا
که سامو و مهندسه و ماهان و موارا و النخ و هلاک کویک و کویک و فساد کشتن او سببها و سفر مالوک و اشراف
بهمان خاصه و مملکت زان و غلبه کشتن در زمان که بمشاهد ماه زهره و مشرفی بود دلیل که در برفتنه بیجا
در ارجح و زبانی اجها و هلاک اشراف دولت و بیجا مایکان و بیرون آمدن مردی از کوه باب بر مالوک
و شرف و غلبه وی در زانی مدتی پس باز که در کارش ضعف نزار و دلیل که در برفتنه بیجا مایکان و بیرون آمدن
بسیار خون بیوش و فضاض در رخشان و فسادهای کزنده اگر از کویک یک که اندر ندر بود دلیل که در
در سبب و فساد کویک و کوهی که در کوهها شرف از نزار فلت بود و طبعه و در از مردمان کویک که انکوب که از میان
اندر کارش بود و اندر حو حیا بیشر ندر کز بود و در حو حیا دلیل که در برفتنه در زمین عرب و در سببها و شهرهای
و بیجا بیوشه بیشرهای در فساد حال حو حیا و زکات و یکی نمر و بدید آمدن علامت واقفان ره و حو حیا
و کز ندر که در حو حیا بیوشه و بیسات که او بمشاهد ماه بود واقفان زهره و عطار و دلیل که در برفتنه بیجا
و دلیل که در حو حیا کز کز و فساد حال حو حیا و در سبب و عم و بیجا بیسات و حو حیا و شفاعت سیاه بر
مملکت و فساد و یکی حو حیا و در زانی نوحا و کتادی با زارها و یکی بردهای با زکاتان و هر کویک که در دولت
فا داشت کوهی و کوه حو حیا شرف و اطفه او را از حو حیا در سلطان دلیل که در برفتنه حو حیا مایکان
مدینه و عرب زهره حو حیا و حو حیا و غلبه مملکتان بر اطراف اسلام و بیسات که در حو حیا بیسات و یکی
و فساد حال حو حیا و حو حیا و بی و بیسات که در حو حیا بیسات بود دلیل که در برفتنه بیسات و حو حیا
و اشراف و زکات و هر کویک که ندر ندر ایشان بود که ندر کوهی و کوه حو حیا شرف و فساد حال حو حیا و بیسات
در از حو حیا در سبب و فساد سیاه و در سبب و فساد حو حیا بیسات که او بمشاهد عطار و بیسات بیسات و دلیل

کدریضا در احوال اسیاطی که بمشخصه ثناب بود دلیل کند بر بیماریهای مملوک و روسا و اشرفی نصی
میان ایشان و قوه کوه که بمشخصه زهر بود دلیل کند بر پیش آمدن سقزهای مملوک و هر کوی که در اوقات
بودند در سقزهای ایشان و احوال اشرفی از افساد فلان رسیده لیل کند بر امانت و حریم فتنه
نقطه و موندن و عیوب و فاساد و قارس و نیم روز در بر و بسیاری بیماریهای هلاک کننده و خشک هوا و بی آب و
نمک از قوت و عیش و زهد و مصیبتها که بمشخصه مراه بود دلیل کند بر غم و نکت و با او احوال و اسراف و
و غله و اگر بمشخصه بزمین بود دلیل کند بر مکار و کرم مملوک و سندن خواستگار از خود و بی ممانعت کرد
و شکار شده فساد زمان و هر کوی که کند و ناپوشان بود کند رسد که هر دو را در کوه خندان اشرفی
درا از مملوک خادمان در میزان دلیل کند بر فتنه و آشوب بزمینهای مغرب و شرقی و شرقی و غم و غم
دوره کرده و رسیده بخواری مملوک مشرف از مملوک مغرب یعنی هر کوی که بر تو بود از ملک که در تو بود و فساد
غلبه و بیای بیچاره و خط و بدین علامتهای هوا و سخی اختلاف هوا و سخی و توری که بمشخصه عطاره
یا مشرفی دلیل کند بر فساد کیش و ازان و اهل شهر و سندن و سندن که در عینا که بمشخصه زهر بود دلیل کند
بر احوال از زبان و مملوک ایشان که بمشخصه بزمین بود دلیل کند بر ستم کردن سلطان و ذل و سختی که از
رسد بیماری و هر کوی که ایشان در نه بود فساد کوه و دیوار کوه و خندان اشرفی از افساد نیک بزمان در
عقرب لیل کند بر خوب و فتنه بزمین عرب و دریا هاجره عمان و مصر و فیلیپا که بوسه اوست کشف
ایشان از جای نجای ناز و ستم از مملوک که مشرفی یا ایشان بود بلطاد و زبان عرفان از او شود باز
در سینه مملوک پارس را در عافه فرزندش که بزمین یا ایشان بود دلیل کند بر باد هوا و ازان که زهر
با ایشان بود دلیل کند بر کوزندکان و بزمین مملوک و از زبان و کوی که ایشان در نه بود کوزندکان
کوه و بر او کوه خندان اشرفی از افساد طاق عقرب در قوس دلالت کند بر فتنه و ستم و در زمین و کوی
و فرودین و بخار و سخیهای بخت و در سینه هند قلمبان غریب و کاسه و چینه و فتنه و غارت و بزمین
زمان از اوضاع و غلبه بزمین و کوزندکان چون مملوک درم که بمشخصه بزمین بود و عطاره و یا مراه دلیل کند
بر بیماری و ناخوش زمان و سکنی و فساد و خندان کردن در امانتها که بمشخصه ثناب بود دلیل کند بر سقزهای اشرفی

و لاسین

و کار در ایشان بر مکرر و عذر و بیانی ایشان و هر کوی که اندر زندان ایشان بود کند رسد مکرر و در
خانش از افساد ملک قوس و رسیده کاله کند بر بیماریهای مملوک اندر زمین و زمین و مملوک
و غیر و احوال کوه خندان و علما که سقزها و افساد ثناب و عطاره بود دلیل کند بر قوت بیماریها هلاک کننده
و مملوک رسیده جزاحتها از فتنه بادها و ابرها و اختلاف هوا و برف فتنه کیه و قوه حال در مملوک و کوی که از
و مشرفی دلیل کند بر ضعف حال عامه و رسیدن غم و اندوه مرعله و اشرفی را و جسد را عیان که در خندان
زهر بود دلیل کند بر قوت نعال مملوک و عدل ایشان که کوی که در زندان بود در افساد رسیده بزمین در مملوک
دلیل کند بر خوب و فتنه بیاد و عرب و سواد و سخی و بیچاره و در برای طبرستان و سقزها که مملوک
و اشرفی در بیماریهای مزاج انکیز و سکن شده کشته او و احوال و مسافران دریا و بر آمدن برها که بمشخصه
و عطاره بود دلیل کند بر بیماریها از احوال و سقزها که در بیماریهای هلاک کننده و خون بر مملوک
و بدین علامتهای هوا و قطع مملوک که بمشخصه ثناب بود دلیل کند بر غضب خون بر زمین مملوک و کوی که
مشرفی زهر بود دلیل کند بر خوبی سقزها و احوال سقزها و زبان بخار و در کوه لنگرها و یا احوال ایشان و هر
کوی که کند اندر زمین بود دلیل کند بر افساد از افساد و در جوت لیل بر خوب فتنه در زمین و سقزها و دریا
در زمین طبرستان و جویان در مملوک که در زبان و در با بزمین و سقزها و در زمین و سقزها
و در زمین و اشرفی که بمشخصه ثناب بود دلیل کند بر سقزها و اشرفی و احوال ایشان که بمشخصه عطاره و ثناب بود
کند هلاله مملوک و بیماریهای ایشان و کوی که اشرفی و در با بزمین و سقزها و در زمین و سقزها و در زمین و سقزها
و زبان و هر کوی که از زبان کند اندر زمین بود دلیل کند بر فساد مملوک و در کوه خندان اشرفی از افساد از مملوک از
حافظان صوت و بزمین در قوت ایشان در جهالت که در مشرف کوی که بود دلیل کند بر فساد و افساد که کوی که
ناظر ایشان بود از سرح ثناب لیل بود بر مملوک از زبان و سقزها و در زمین و سقزها و در زمین و سقزها
در بزمین سقزها لیل کند بر زمین و در مملوک از افساد و ندرت بزمین دلیل کند بر کوی که در زمین و سقزها که کوی که
اگر صاحب سقزها از بزمین ناظر بر ایشان شود و کوی که نیز نفل کند نور ایشان از بزمین لیل بود بر زمین و سقزها
اقله و در زبان و بزمین بود که بزمین یا ایشان و سقزها و در زمین و سقزها و در زمین و سقزها و در زمین و سقزها

کوه

و لاسین

بود هر یک از طالع بخوبی که بدست او دادند انعامی ایشان و حالهای بومیان بر چهار که در این برج باشد
از شرق و مغرب بود و شمال و جنوب بوقت خورشید بر اندازد قوت و ضعف ایشان و در هیچ و استغناء ایشان
و نظیر سقوطشان اما هر که که ز حال ^{در حال} خیر بود بوقت خورشید یا بمانند وی اندر بند بود و مبتدی و مستقیم
دل بر او داشت با قدم بالید و خواسان و نزل و کثرت بالها و کثرت شکرها و غلبه منازعه در میان مملوک و
جستار لشکرها و بکشد از شرف و عزیزی طعام و وسایل سواران و کرمش حال از حال بحالی در سینه آنکه بود
وسط السهام بود اگر برج در زینج وی بود دلالت کند بر منازعه و عجز بر مملوک اگر ز حال راجع شود و معتقد
بود دلالتش از حال زینالوند بود و مناظر بود بطالع دلیل کند بر وسایل اموال یعنی بر مملوک و کی دخلها
و اعتبار بود که بود ماه و برج معتدل بود آنکه دلیل کند بر شخصی سرهای هلاک کننده و بسیاری جز
و نایابان طعام اگر برج از وی ساقط بود دلیل بود بر سختی حال اشرف از ز حال از طالع ساقط بود و برج
و نند بود مناظر بر نعل پهل بود بر غلبه میان یعنی مملوک اگر برج از ز حال ساقط بود دلیل بر سرهای هلاک
کننده بود و چهار یا یا از اگر راجع بود دلیل کند بر بدی و شر مملوک و جور و ستم بر عیال اگر برج درین مثلثه
بود و دل سال بود و مستقیم بود و در فتنه دلیل بیماری خلیج بود از کرم و خشکی و خشم گرفتن هر که
اغبار را بر جیره و منازعه مملوک و اشرف و خواسان اگر راجع بود قوت بر بود دلالتش غلبه
در زن و فاسد بر سلطان خاصه اگر ز حال با شمس در نند بود منازعه افتد میان مملوک خاصه
چهار پیمان و غلبه بخیران در نده تا آنکه از آن برج بیرون آید و اگر در نند بود در مایل الوند و مناظر
طالع بود و مستقیم دلیل کند بر امانت نمودمان و خیمه نهد با یکدیگر و ستم و ناراستی شهرهای بروج
بزیع و مقابلتشان فساد کند و اگر راجع بود و بخیر بود دلالتش مثلثه الارضیه اگر ز حال بوقت خورشید
نور می آید وی در نند بود و مبتدی و مستقیم بود دلیل کند بر جوی فتنه در میان اشرف و جهت ایشان
از عامه قوه در زن و مملوک و سفندان و اگر در سینه بود که در کمان و جوانان و بیماری ایشان و جوی
هو موضع و اگر برج در نندی بود دلیل کند بر وسایل نبات و ضعف حال اهل شهر نبود و مناظر
بطالع بود و مستقیم السهم بود دلیل بر یکی فساد و افشای کشت نبات و صلاح حال حیوانات

برج وی و اگر راجع یا اندر نند برج بود دلیل کند بر وسایل کشتی و حال حیوان بخیر طالع بود و ماه هفت
بود و اشرف سال قران بمفاز بر یا زینج یا باقیه ز حال بود یا برج نیکتر اشرف بود پس اگر برج درین مثلثه
بود و دل سال بود و مستقیم و در نند بود دلیل کند بر کثرت و منازعه و غضب مردمان و افشای
خاصه بر کمان و کوسندگان و در سینه بود بیماری کودکان و جوانان نرینه و مادینه بود و جوی نغمها
اگر دل سال بود نیکتر ازین بود دلالتش اگر در نند بود و مناظر صاحب ال بود بیشتر بود دلالتش اگر
بمناظره دلیل کند بر بیشتر فساد و اگر مناظر ایشان از زینج و مقابله بود بدتر بود و در از کتود دلالتش
خاصه اگر قبول بود ز حال از ز حال ساقط بود و اگر برج راجع بود و در نند بود دلیل ملک بود با نظر
دلیل کند بر عداوت کورج شیمان با مملوک و بسیاری خونریزی و فتنه اگر برج در نند بود و مناظر بود
بطالع و مستقیم بود ز حال ساقط بود دلیل کند بر صلاح کمال مملوک از روی لشکر و جز آنکه که کوزند
شهرهای بروج او را و زینج و مقابله اشرف از حیوان در بود و اگر راجع بود فساد سخت نرینه از نرینه
و هلاک سنوران و فساد کشتی خاصه شهرهای نیکتر اندر زینج و مقابلتش بودند و مقبول نتوانند
بر حال که نند بر وی و هدیه فساد کند مپوها را و آن چیزها را که کفیم اگر طالع بنکد و ز حال ساقط بود
بر آن چیزها که یاد کردیم اگر مستقیم بود دلیل کند بر بدی حال شهرهای بروج او و زینج و مقابلتش را
و حیوان بر خیر او سخت نرینه بود که فساد کند بر نعل در می مقبول بود از نرینه است نند بر و زینج
و مقابلتش لطف لایه اگر ز حال بخیر بود بوقت خورشید در نند بود مبتدی و مستقیم دلیل کند بر سختی
و بیای بارهای شمال خشک هوا و کی باران و سختی سرهای نریمان و کوی نایبشان و بیماری زینج و در آن
و کثرت خندان و منازعه و سختی مای یکدیگر و عزت طعام و نقصان اهل او فتنه کشتی اگر راجع بود
دلیل کند بر منازعه مملوک با یکدیگر یا یکدیگر خاصه در آن ناحیه که بدتر مثلثه جنوب بود اگر در نند
بود و نند بر هدیه بود نند بر و دل سال دلیل کند بر مملوک مردمان بسبب نزلت نند بر از صاحب اشرف
بند بر و از دلیل ملک دلیل کند بر منازعه و جوی میان مملوک بسبب ملک اگر ز حال در نند ناظر بود
اگر شیخ جنگهای نظری و مستقیم دلیل کند بر بیماری زبان از سردی و نرینه از نرینه اگر ز حال بطالع نیک

و مستقیم بود بر جنبش باد های نوز و منحنی سر بران منتهای بر جنبش را اگر راجع بود دلیل کذب بر بادها
خوب بود بیماری بر جنبش های بر جنبش را و غضب فساد از همه عامه اگر مریخ درین منتهای بود
و اول سال در روند بود دلیل کذب بر جنبش و نیز کردن مردم و منازعه و حربه و خصوصیت بسبب طلب کردن
خون و درخواست بر بیماری بسبب طلب خون و ابله دخی که هو او کی سر و علا منتهای بد آمدن در هوا اگر
راجع بود دلیل بر جنبش فتنه بسبب جو رستم و طلب کردن با طرا که در روند نبود و مناظر بود طالع و مستقیم
بود دلیل کذب بر بیماری که از او نادر خون بر جنبش چون قویع و اما سر و ابله و حربه بر جنبش های بر جنبش و
زیب و معالجه اش اگر راجع بود دلیل کذب بر بیماری طالعون اگر طالع ساقط بود دلیل کذب بر
اختلاف هوا از او بر باد و ناریکی و افتادن آتش و علقه از خون و فساد گیاه و استرخش از باد های گرمی اگر
راجع بود دلیل کذب بر جنبش او علتها بر اهل شهر جنبش و بر جنبش و معالجه اش را مثله الماینه اگر راجع بود
بود وقت بخوبی باشد روی و اندر روند بود و جنبش و مستقیم بود و مریخ از او ساقط بود دلیل کذب بر جنبش هوا
زمنان و نقصان آب و نوری طعام و افتاد کتختا و غلغله او غم و اندوه استرا و خروج قورما بیکان بر استرا
بیماری مر اهل شهر های بر جنبش را و زیب و معالجه اش را اگر این جنبش بود دلیل کذب بر بارها های با مریخ
دیگای ماهیان و بسیاری هوا کردند اگر راجع بود دلیل کذب بر ضعف حال مسافران در باد و هلاک ایشان اگر
مریخ ناظر او بود و سعادت از او ساقط دلیل بود بر جنبش های بزرگ و هلاک و مریخ مردم اگر فصل در روند بود
ناظر طالع و مستقیم دلیل کذب بر بسیاری بارها و زیاده آبها و قوت سر را اگر سعدی ناظر بود سر مالکتی
اگر فصل بعد بر او با طالع و مصلوبی یا زحل در جنبش بود و معاه در هفتم بود بناید رسید بوقام کند
مخوب اگر فصل راجع بود مریخ ناظر او بود دلیل کذب بر فساد اهل شهر های بر جنبش او که اندر جنبش و مریخ
و مقابلش و بسیاری حماره خوا ایشان را بعلیا و از او کوفت اندام زحل از مناظر طالع ساقط بود دلیل کذب بر
اینکه صلاح و کی فساد و هم چنین بود نیز از جنبش پنجه کد شده بود از مریخ صلاح و خیر و این یکی بود
بود اهل شهر های بر جنبش را و بار اید اگر راجع بود اندر نظر مریخ بود و سعادت از او ساقط بود دلیل کذب بر
کودن و ما بیکان بر استرا و مریخ ای سخت و بیای اجه و جنبش مریخ اگر مریخ در منتهای بود و اول بود

در روند بود و مستقیم و ساقط از مناظره زحل دلیل کذب بر جنبش و خصوصیت بسیار و بسیار بر جنبش
عرب جو رست و ملو بحرا استنان و طبرستان و بیل و مادن باران بسیار و زیاده آبها و کی ماهیان و بد
امدن نخبه جوان بی رسیدن هوا مریخ از او در باد و باران و از سلامت یافتن بود اگر راجع بود مناظر
زحل دلالت کذب بر جنبش فتنه بدین زمانها کساد کردیم با بد بیماری طالعون و بر سبب دانا اندر و ساقط
اند از جنبش سال بقادر مریخ یا نیز بیع و معالجه اش بود فساد مسافران اب هلاک ایشان و هلاک
نخبه جوان که نکند از اب کی بارها و نقصان اهل مریخ در روند طالع بود مستقیم و از جنبش مریخ دلیل
کذب بر جنبش و حربه کردن مردم در بارها و اشوب ایشان و صلاح کار شهر های که از اب و رود با کوفت
بود دلیل کذب بر فساد اهل شهر های بر جنبش و زیب و معالجه اش و حربه ایشان از قبل ملوک خاصه که در
حادثه بود اگر مریخ از طالع ساقط بود و زحل ناظر نبود و مستقیم بود دلیل کذب بر جنبش و فساد و ضعف
اهل شهر های بر جنبش و بیماری از غلبه خون چون بد و سلامت باشد اگر راجع و مناظره زحل بود در روند
بود دلیل کذب بر فساد و جنبش فتنه سخت بود با بیماری و غلغله او نادر جوان مریخ او را و زیب و
معالجه اش را اقسام الفلکی چون قوت مریخ و طالع مریخ پس سال تمام بود دلیل کذب بر جنبش های غایب و
علتها بر مریخ و ترس و شدة و جو رست و و بسیاری از جنبش او در ثانی بود افتادن و بداد و در جنبش عالم
اند رفتن حال از مردم و حجاز و بیکان اگر در ثالث بود و زیب و دلیل کذب بر جنبش و حربه و غلغله
اهل کتاب رسیدن عوارض مکرره بالواهای ناممورد و بیکان از زحل بر ستار او فساد حال مسافران اگر
قوان در ربع یلغی اش بود دلیل کذب بر جنبش سرها و آبها و جنبش او اشکار شدند سهوا و آبها انما اگر
در حماره بیکان و جنبش بود دلیل کذب بر فساد حال از زندان و زمانه بار سا و افتادن از انرا و جنبش
اندر مخالفه اش رخورد کان در جنبش اشکها و مریخ سلاح و از جنبش بیگای از جنبش مریخ در مردم ما
اگر قوت در سانس یا ناله غم بود دلیل کذب بر بسیاری خوبه و فو و جنبش شوره برده و فساد و بیکان
اين بود و در سبب جنبش او جنبش و عمل او قوتان در هفتم بود دلیل کذب بر جنبش و مریخ در جنبش
بر جنبش و بیگای منازعه میان مردم اگر قوتان در عاشر بود دلیل کذب بر فساد و حربه و سلطان و بیکان

حال مملکت و خشم گرفتن ایشان و مشغول از دشمنان و بینه شدن کارها بر عامر حسب بزرگان
 و حضرت رسیدن خاصه بر اهل شهرهای بروج قزاق و ممالک ایشان و قزاق خیره صومالی سال یکبار
 یکبار در سرتاها افتد و دلیل کذب و ضعف بروجی که وی اندر بار قزاق کند بر دولتها و جابجا بکارها
 همچون بروج قزاق و فصل و غزنی بوقت انتقال کردن از مسئله بمسئله پس چون قزاق باز کرد و بدان بروج
 تغییر افتد در اهلان دولت بافتکار و بیهم بود که قزاق دولت ز پشاه ببرد و دیگر مثال این چنین است
 چون قزاق انتقال از غیران و مسئله وی یکفیه بتعویب رسید و مسئله او دلیل که بر مولود پیچیدم و چون
 از این صفت سال باز بقیه رسید مسئله او دلیل کرد بر وفات سال هم اندر بود از وقت رجوع قزاق
 بدان بروج که بوی انتقال بود پس چون باز گشت قزاق در سوی بروج عقب بر پیرون آمدن حجاج بود بلکه
 و پیرون کردن کعبه در بنی سال و گشتن عبد الله زید بر بروج چون باز گشت قزاق از این صد و هشتاد سال
 بروج عقب بر پیرون آمدن بومام بود پس آنکه قزاق بتعویب افتاد از این دو پست و هشت ساله سال
 قزاق و دلالت کند و گشتن دولت از قزاقی بقومی از اهلان مملکت بودند در ناحیه عشرت و با او کردند
 که می چکان اهل بروج و علم که باندازه درین دولت اهل هر مملکت از مملکتها باندازه از وی بازان
 در راه از حقیقت و افاضت از قزاق و وقت تمامی ده روز زحل بود یعنی سیصد سال و خاصه موافق آمدن
 انتقال با انتقال زحل سوی بروج مغرب طلوع این زمانها نیز از بروج مغرب بود انگاه دلیل کند بروج وی
 انتقال اهل و مملکتها و افتاد تغییر از کافه عالم و بد بدان که بجای آنکه از صورت خود بر خیزد
 سنار کار و بد بدانند از قزاق هموار کرد زحل بود و طوفانی و سلیحان با فادار کرد در سرتاها بود
 بادهای سنگین و سرمای سخت و ساد هوا کرد در مجرای بود دولت زلزله و سوختن میان و سخی و ستر
 چهار بابا به الی بجدی بود خاصه شش و نوزده ساقط بود انکه شرف و فادار بود که فادار کردیم و گردانید
 ملک از قزاق بقومی خاصه که در بروج در بند بود و قوی بنا شد آمدن زحل بر صورتی بروج مسئله
 هفت ساله بقیه و میباشد وقت نظامی در زلزله و زلزله حالها چنانکه گفته و بد بدانند در میان
 بوجن و چهره با بل چون بقیه می دارند کان دولتها مملکتها را و این است که چون در بروج

کتب
 نقل
 از
 کتاب
 تاریخ
 جهان
 در
 قزاق

ما شود و معلوم که با بادها بر او ملنگ و لغوین بود از دور و دولت فتن از بجمه بجمه بروج چون نامی
 گفته و در بروج و در هاشم خروج از شهر یا بکار بود بزمین عجم و باز آمدن دولت ممالک پارس را و قوی
 شدن کارهاشان چون نماستند و در بروج از دور هاشم بروج آمدن عجم و گشتن دولت بصلی و چون
 نامشده و در بروج از دور هاشم بروج آمدن عجم و بزمین عجم و باز آمدن دولت ممالک پارس را و قوی
 حق و بیادتن نبود هم اندر بود ما سازه هم اندر کا پیش بیک در از حقیقت قزاقها و بد بدانند دورهای بزرگ
 وقت آنکه وی سیصد و شصت سال شد بد بدانند در اوضاع و احوال در جبهه قزاقی مغرب مجرم
 که کند کوهی و بکار اهل بروج علم بود که مقدار یکجمله از قزاقی دولت بر اندازد نهاده سنار کافه ممالک
 و اقلیمها را چنانکه سواره هند است و یکدولت با ایشان اندر دو پست پنججاه و شش سال بود
 و چون شش که سنار عجم بود رنگ دولت ایشان اندر ریاضد و هفتاد و چهار سال بود و چون عطاره که
 سنار مغرب دولت و دولت ایشان بر اندازد سالهای عظمت است چون سنار که سنار است و رنگ
 بر اندازد سالهای قزاق است هم چنین مروج که سنار رنگ دولت ایشان با اندازد سالهای وی بود
 چون زمره که سنار عجم است رنگ دولت ایشان با اندازد سالهای وی در پشاه هم چنین هر یک بر رنگ
 دولت با اندازد نهاد سنار کان ایشان چنانکه یاد کردیم فالما یاد کردیم خداوند طهارت که هر فلک که بویکه
 هفت رجه که پیش از این از این بزرگ دو چنانه روی نهاد پیش باز آمدن اندر بود و هر رجه هفتاد و
 کرد و او چه پیش از آمدن اندر بود و با این بزرگ گشتند روی بود و هر کجی که نما بود از این هفتاد و
 حال انتقال با بحال رجعت موافق اندر پس سال انتقال زحل بروج مغرب بود و دلیل کند بروج چنان سنار
 و انتقال از تغییر مملکت و افتاد حادثها در عالم از پیاری و حمله و زلزله و مقطوع و بادهای سنگین و بارانها
 سبیل کنند و سر جای کنند باشد و تغییرهای عالمی بزرگ میقتند چون طوفان ابر با زلزله و قوه و خوار
 و تغییر مملکتها از حرکت فلک بوقت تمامی کردن این هفت رجه که پیش از آمدن باز گشتن از این
 و چهل سال اندر پیش از آمدن سنار حمله فلک که پیش از آمدن باز گشتن از این هفت رجه که
 از در زمان با بحال انتقال از این سنار با بحال رجعت اندر است و نیز باید بر سالهای تمام بر هفت صد هفتاد و

مصلحت چون رخا در سبب بسوزد و مشتی مفارن او بود یا بد و مصلد دلیل بود و اگر مخرج بدین
بود دلیل کند بر فساد حال بپران و هلاک بزک با و زیری و اگر زهره بد بر صفت بود دلیل کند بر
بیای موهها و گنجاوار زک نوحها آنچه بگوید نماید و اگر عطار بد بود بر صفت دلیل کند بزک
حال بخار و رفع ایشان و بیای ایما و سخنی کوما و سر ما و اگر مخرج بد بر صفت بود دلیل کند بر بیای
و بسوخته یا با نمانند در آن ماه و اگر وقت کم بود بسیاری عرف و اگر خالی المیر بود دلیل کند بر
سوزان و بی فکندن ایشان و از زک نوحها و زبانه آنها احتراق ز حال در میزان چون ز حال
میزان بسوزد و مشتی مفارن او بود یا مصلد بود دلیل کند که ساعظیم سکی بود بر ماولک و اکا
و دهاقین و مشایخ و اگر مخرج بد بر صفت بود دلیل کند بر ناهی احوال عجم و نیک و نیکان رسیدن
با ایشان و اگر زهره بود دلیل کند بر فتنه اهل عرب و اگر عطار بود دلیل کند بر بزرگ شدن و عودان دونه
سفله بر کتیدن ملوک ایشان و استخفاف مردم بر سلطان و بدگفتن ایشان و اگر خالی المیر بود دلیل
کند بر کوزه نوحها و سپید شدن دزدان و راه زمان و ناهی عجم احتراق ز حال در مخرج سبب
در بیجا بسوزد و مشتی ایما باشد یا اتصال دارد دلیل کند بر بپران و لادن مردی از جبال و دعوی
کند بدیند که بجز اسلام و خلوص از حد ^{در آن طرف} و خاندان بر نیاید اگر مخرج بود بدین صفت اهل
خواسان از نیک و نیک و نایافتن رنج بسیار رسد و شمشیر بزرگ خیزد در خواسان و اگر زهره مفارن
یا اتصال در رسال عربی نماند و خالص اهل بانی و اگر عطار چندین بود دلیل کند بر فساد ساطع
و یکی رنج بسیار بود اگر مخرج بد بود دلیل کند بر بیای ری باران و آب چشمها و جویها و اگر خالی بود بر
بیابان بپران و مجاز و نیک و شده اهل خواسان و کوزه نوحها احتراق ز حال در مخرج چون ز حال
در بیجا بسوزد و مشتی مصل بود بوی دلیل کند بر نیک حال ملوک و کتاد که کارهای ایشان و آباد
خاکی ایشان و بناهای حال علمی و اهل دین و اگر مخرج مصل بود دلیل کند بر سخنی سر مار در وقت خواب
و کوما و اگر زهره مصل بود دلیل کند بر سفولک و سلاطین و مردها حاصل کردن در انسان
و اگر خالی بود دلیل بود بر نمانند حال مرد خاص و عام و بناهای حال سوزان و بناه سکنه کار و

دخرا و خا اندکشان احتراق ز حال بر جدی و مشتی مفارن او بود یا مصلد بود دلیل کند بر سخنی سر مار بود
مبوهها بشود و نوحها کوزه کپرد و اگر مخرج بوی مصلد بود دلیل کند بر نیک در اصرار صلاح و بزرگ شدن
ایشان و بیای منافع ایشان و خرابی خا و فتنی شدن و اگر زهره مصلد بود دلیل کند بر بیابان بودن
نوحها و خدال هوا و اگر عطار مصلد بود دلیل کند بر بیای مریک و بپران و کمر شدن اهل دین و کوزه
و اگر مخرج مصلد بود دلیل بود بر مریک و فساد غلها و یکی ربع او خالی المیر بود دلیل کند بر سخنی سر مار
خسک سال احتراق ز حال در لوجه ز حال در لوجه بسوزد و مشتی مفارن او بود یا مصلد او بود دلیل کند که
در بنای المریک سخت بود و خوب فتنه بسیار بود در ناحیه خواسان و اگر مخرج مصلد بود دلیل کند بر خوج
دشمن عظیم در ناحیه خواسان و اگر زهره مصلد بود دلیل کند بر بیای باران و نم و اگر عطار مصلد بود
دلیل کند بر بسوخته با رها در امانه و بیای ری عدد برف و اگر خالی المیر بود دلیل بود بر فتنه ز مریک و
خوابان و نابودن کتخا و علمی و بناهای حال ایشان و بزرگان احتراق ز حال در خون کوزه احتراق
در خون و مشتی مفارن او بود یا مصلد دلیل کند بر بپران لادن دشمن بناجیه صفهان و فار بوی پندسا
در حصص آ مفعله و اگر مخرج مصلد بود دلیل کند بر بیای خون سوخته و سخنی رسیدن با اهل
و هم مریک بود و اگر زهره مصلد بود مریک زان بود بر بیماری ایشان از درد ساق و قد و اگر عطار مصلد
بود دلیل بود نیکه در بپران و فساد اهل عرب اگر مخرج بود دلیل کند بر بسوخته یا با نمانند یا با نیک سال
بود عطار بسیار کند و اگر خالی المیر بود دلیل کند بر نمانند حال ایشان و فساد حیوان احکا احتراق
در دوزخ و مخرج اگر مشتی در مصل بسوزد و مصل مفارن او بود یا مصلد دلیل کند بر بیای باران در آن
سازد بیای چشمها و جویها و حیوانات بر ملل یا بل اگر سفر کند از زهره مصلد بود دلیل کند بر
بیای مریک عامه و مریک در دوزخ و مصلد و اگر عطار بود دلیل کند بر نیکه در بپران و بیای مریک
کودکان و علمهای ایشان و اگر مخرج مصلد بود دلیل کند بر نیک حال ملوک اهل فارس و فلسطین و مانند
این در نور اگر مشتی در نور بسوزد و مصل مفارن او یا بوی مصلد دلیل کند فتنه بسیار در نوحها و بیای
نوحها و اگر مخرج مصلد بود دلیل کند خوج دشمنی از ویکی و بر نیاید و اگر زهره مصلد بود دلیل کند بر

که

سال منفعت بسیار و اگر عطار متصل بود دلیل کند بسیاری از باران و بادهای سخت را در آن ماه و اگر قوت
متصل بود دلیل کند بر فراخ سال و اینکه در آن زمانه از نفعها اصلاح اهل شهر و جبا اخصا اهل سودان و در جوانی
اکثری در جورا بسوزد و در حال مغارن با متصل با و بود دلیل کند بر بیماری مولود خراسان و بیم مرگ و اگر
مربح متصل بود دلیل کند بر فساد اهل در و کثرت در زمانه و بر راه زمانه و سیاست کردن مولود اهل فساد و علم
سلطان بر رعیت و اگر در هر متصل بود دلیل کند مال با منفعت نبود و اگر عطار متصل بود دلیل کند که حال
بود در فراخ و صلاح حال عامه متعلق و اگر قوت بود دلیل کند بر هلاک ملک بزرگ و بجای نشستن بجزی و اگر
خالی الیر بود دلیل کند بر هلاک و زبردت بر دست غلبا بجا و غلبه غلبه طاه اکثری در سر طاه بود
و در حال مغارن بود دلیل کند بر ظفر یافتن مالوک بود شهر خوب و اگر مخرج بود دلیل مخرج در تن
از ناحیه مغرب و اگر زهره بود دلیل باد سخت بود در آن ماه و اگر عطار متصل بود در وجه حال زهره بود
و اگر قوت متصل بود دلیل اصلاح جمله کارها بود و اینکه حال رعیت مغزی و بناهی حال خراسان و اگر قوت
الیر بود دلیل کند بر عادت زبردت و بیستای اهل و اصلاح علمها و موهوبهای خضر در اسد اکثری در اسد
و در حال مغارن بود دلیل متصل دلیل کند بر افند ملان بابل و اگر مخرج بود دلیل بیماری ملان بابل بود و اگر
زهره بود دلیل کند بر چیزهای شاد کند و اگر عطار بود دلیل کند بر و اگر قوت بود دلیل کند بر کثرت
تم ملان بابل و بکن سلیم کند و اگر خالی الیر بود دلیل کند بر افند مردمان و سلا متضال سنوزان
حال سیاه در سینه اکثری در سینه بسوزد و در حال مغارن او بود یا متصل دلیل کند بر کوان و نفعها و اگر
مخرج بود دلیل بود بر بیماری مرد مخاصه کوه دکان و فساد بندها که بر خلد اندان خوب و اگر زهره متصل
بود دلیل بناهی حال علم بود و فتنی او اهل ادب و درین و اگر قوت متصل بود دلیل کند بر اینکه حال خوشی و
شادی مردم و بیستای نفع و تجارت و اگر خالی الیر بود دلیل کند بر مرگ بعضی از سرداران و در جوانی
بزرگ قدر و معروف و اینکه اهل شام و عرب و جزیره فارس در میان اکثری در میان بسوزد و در
مغارن با متصل او بود دلیل کند بر مخرج و ششم از نایب خراسان که قوی است از آنکه صاحب قوه و جاه
شود و اگر مخرج متصل بود دلیل کند بر خوش سال و از آنکه نفعها و اگر زهره متصل بود دلیل کند بر

فناصال بر همان و مرگ بزرگان و از آنکه از مردوزن و اگر عطار متصل بود دلیل بود بر نوسه و نفعها و از آنکه
چیزها که یکدیگر بیند با بقا بر کشند و اگر قوت متصل بود دلیل بود بر بسیاری بادها و اعلامات و رهوانی
هو او که خالی الیر بود دلیل بود بر خوشی هو او و فساد خراسان و اینکه حال اهل پارسی و سجستان و کابل اکثر
در قوت اکثری در مغز بسوزد و در حال مغارن او بود یا متصل دلیل بود بر سختی سال و اگر مخرج
متصل بود دلیل بود بر بسیاری بخاکت رعیت و غلبه ایشان و بناهی کار مالوک و خروج رعایا بر سلطان و اگر
متصل بود دلیل کند بر بیرون آمدن شخصی ضعیف از نایب خراسان و اگر عطار بود دلیل کند بر بناهی حال علم
و یکی و فساد راهها و اگر خالی الیر بود دلیل کند بر نوسه حال اسل و اغندال هو و بیستای بارها و وقت خوشی
در قوت اکثری در مغز بسوزد و در حال مغارن او بود یا متصل او بود دلیل بود بر باران بدین در اسد متضال
و از حال اکثر مخرج متصل بود دلیل کند بر بسیاری از جرب و خضرت بر زمین فارس و اگر زهره بود دلیل کند بر
بیستای نم و باران و خوشی سال و اگر عطار بود دلیل کند بر صلاح حال از آنکه کتابت اهل دیوان و از آنکه
مخرج بود دلیل کند بر بیستای علمها و ربع و از آنکه نفعها و جواهر کاه و هوا پنجه سپید بود و اگر خالی الیر بود
بیستای و مایود و مرگ اهل بن و از بسختی و ندان شرف در سجده اکثری در سجده بسوزد و در حال مغارن
یا متصل او بود دلیل ستمای سخت بود و در حال مغارن او بود دلیل بود بر میان بودن سال و بیستای باد
جنوب و اگر زهره بود دلیل بیستای بارها و خوشی سال و بیستای علمه و ربع و اگر عطار بود دلیل کند بر باران
بسیار و بیماری سرد و در حال مغارن فالتی و اگر قوت بود فساد مردم عامه و بیستای و در سلا و در حال مغارن
خال الیر بود دلیل کند بر چشمها بود و کثرت بارها و سببهای مضر و فساد علم خاص کند و وجود و لو که
متضالی در لو بسوزد و در حال مغارن او بود یا متصل او بود دلیل کند بر بیرون آمدن شخصی ضعیف فاصلا
باید بر بناشد و اگر مخرج بود دلیل بود بر قوه امر او و فساد و از بار بار سلاح و اگر زهره بود دلیل
کند بر ظفر یافتن مولود بود ششم و کثرت باران و مخرج و اگر عطار بود دلیل کند بر بیستای بادها و
سرا و فساد شغل مالوک و سلاطین و هلاک و زبردت و اختلاف سخن مولود و مالوک و سلاطین و اگر
مخرج بود دلیل بود بر بیستای باران و بر فساد موهبا اگر خالی الیر بود دلیل بود بر باران و نفعها

دراختی غیرت و فساد حال طبرستان و جزیره در حوت اکثری در حوت بسوزد و فصل مفارده یا متصل
دلیل خروج دشمنی عظیم بر زمین با بل و اگر هیچ بود دلیل مرگ بسیار بود و اگر زهره بود هم دلیل
مرگ مردمان بود که کشیدن مردم معروف و بیماری و اگر عطار بود دلیل بود بر حیات بودن سال و بسیار
نکته و سلامتی عامه و مردم خاصه در عهدت و بخارن و اگر خالی البر بود دلیل کند بر مرگ مملوک و خراسان
یا ملک نیز است از حیات ایشان حکام احترام می بخورند و در روز دوازده کانه اگر هیچ در حال بسوزد و فصل مفارده
بود یا متصل بود دلیل کند بر بیماری بارانها در آن وقت هلاکت نیز که از جمله بجران و اگر منتری بود
دلیل بود در خوشی سال بسیار و اگر هر بود دلیل بود بر از آن ترسخا و بیای اها و خوشی می
و اگر عطار بود دلیل کند بر بیای سرد و برف و پیش آمدن کوه در هوا و خور عله مانا است و اگر
متر بود دلیل بود بر باران بسیار فساد کنشها و غلها و اگر خالی البر بود دلیل کند بر نیاهی حال چنان یا یا
و ستوران که در وقت کوه باشند در نور اگر هیچ در نور بسوزد و فصل مفارده یا متصل او بود
دلیل بود هلاکت ستوران و چهار پایان کا و واسطه کوه سفند و خور و اکثر منتری بود دلیل بود بر کمتری بود
این فساد و فتنه که باد کورم که زهره بود دلیل بسیاری باران و نم بود یا منفعت سال است که عطار
بود دلیل بهاری کشنده بود و اگر متر بود هم چنانها اثر کند و اگر خالی البر بود دلیل بسیاری و یا
بیماری بود از کوی در جزایر اگر هیچ در جزایر بسوزد و فصل مفارده یا متصل او بود دلیل کند بر کوی
در آن وقت بیماری کور و اکثر منتری بود دلیل بود بر بیماری مرگ اشرف و بزرگان و اهل بیرونه و عله
و اگر زهره بود مرگ نیز که بوزان و بجران و مال او برداشتن و اگر عطار بود هلاکت زهره بود و اگر متر بود
کند بر نیاهی حال مردم و پیداستند ظلم و جور و نیاهی حال اشرف و بر آمدن مردم در روز و عله و اگر خالی
البر بود دلیل کند بر بیای و با و مرگ معاصات در آن وقت در سلطان اگر هیچ در سلطان بسوزد
و فصل مفارده یا متصل او بود دلیل کند بر فساد جمله غلها و کمتری بودن موهها و اکثر منتری بود دلیل کند
بسیاهی بادها کورم و غوف سفایر و اگر عطار بود دلیل کند بر جنتی بادهای خوش و اعتدال هوا
و اگر متر بود دلیل کند بر خروج عامه مملوک و اگر خالی البر بود دلیل کند بر سختی کرماد رسد که

کشمیر و خن و خوار و مر از مرغان دلیل است بر هر اردستان و چیکا و ک و فاخته و شتر مرغ کبوتر
خانک از اعضا دلیل است بر سن و ششگاه و بز و نای از بیماریها دلیل است بر بواسیر و در
و بار فتنه و نفوس و کثرتی و کثرتی یعنی **عقرب** از مردمان دلیل است بر اهل و کثرت و عیال و نای
و دلبران و لشکر کشان و سر حکان و کشته داران و اگر محسوس بود دلیل است بر حکاران و ساحران و کثرت
خوانان و دشمنان و خادما و چند پوسته در زبان و نامرستان و اب کشان و صیادان و خادما
و مراد و چاکران از جاهاد دلیل است بر گذرهای آب و چشمها و اجواب و زبان و سیاست کاه
و فخرانه و در زبان و خوابان از شهرها دلیل است بر بلاد سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
و نیز بر نیاها دلیل است بر رخشان که موه در آن بود و در لباسی و در خانه و در و نیز دلیل است
مصلحت از حیوانات دلیل است بر حیوانات بی عقل و شترها و مملوک و خردگان مضر و از اعضا
دلیل است بر کور و فوج و خصم و **عقرب** مانا از بیماریها دلیل است بر سستی قضیه بیماری مردم
و جناس بود و اجابت قضیه و سرفتن از چشم و کثرت زبان و کوی و کوی و کوی و کوی و کوی
از مردم دلیل است بر ایمان و فقه و امر او و زبانه و قضایا و اگر محسوس باشد دلیل است بر نیاها یا فتنه
و مرگ و بزرگان و بشاران و در و ایش و در آن بسیاران بوده و ستوران در بیاضند و هذکان
ستوران و دلیل است بر زهره و نفوس و بوی و فله و چهرهای مرگ نیز نیاها دلیل است بر آنچه
بشرین بود چون خرم و استخوان و مر و در اجنه و کجین از حیوانات دلیل است بر سستی شتر
و در آن کور از شهرها دلیل است بر دشمنان و عراف و عدل و در فتنه او و جزایر از جاهاد دلیل است
بر دامن الظرف و دار الفضا و صومع و مساجد و بوده نیز نشان و حمام از اعضا دلیل است بر نیاها یا فتنه یا
دلیل است بر افتادن از زوایر و زخم خوردن از چهره باریان **حیدر** از مردمان دلیل است بر قلعه داران
و یا سبازان و لشکر کشان و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل عیال و خداندانهای قدیم و اگر
محسوس بود دلیل است بر کله داران و مزدوران و صیادان و بزرگان و بزرگان و خادما سیاه و کل
کاران و کور کشان و مجاوران نیز نیاها از شهرها دلیل است بر هذ و سنان و شتر مرغ و راهوان

از جاهاد لیل است بر فاعلی اخصارها و کوههای خشک و سنگ لایخی بخار و شور و زار و زندان و
کوسرستان و جاهای خراب کن از نباتات دلیل است بر حیوانات خور و دارها و درختان خشک
در موه از جواهر دلیل است بر سست سنگ مقناطیس و سنگ خوار و کج و نوره و شور و زنجبیل و آقا
دلیل است بر کوسفندان و کوه و نیز کوه و غوکوش و شعاع و بهیون و موثر و سوسملا از اعضا
دلیل است بر زانو ها و عصبها یا و پیوند زانو ها از بهر اینها دلیل است بر کیک و کوی و کله و
پیش و در شش صورت **لو** از هر دو مان دلیل است بر ملکات قدیم و در نوسان و حکما و شایع و عقلا
و احباب و صادقان و اولاد که در عالم بود دلیل بر علم خواناتان و اشو نکران و فالگیران و کما گری و حرام
دیو و جادو سازند و سفایان و هم فریسان از شکرها دلیل است بر کوه و درختان و قزوین و اطراف قزوین
و بعضی از کیلان از جاهاد دلیل است بر صحراها و کوهها و آسیاها که از باد کوه و باد کوه و باد کوه
کوه که کند و عاقلای و فخران و کوه خاکی بلند و صافها و خاکیها و از او بر در دیشان و کشتن
از نباتات دلیل است بر اهل بخت و خیار چینی و خرمای هندی و قنار و زنجبیل و عصاره و زنجبیل و آقا
دلیل است بر موه و صیقل بر باد و کلاغ و قناری و عصاره و موه و چغندر از جواهر دلیل است بر موه
سفالین و فلاد و در این پیرانه که بر موه در کنند از اعضا دلیل است بر کیک و عصبها و افنادان
بلند چهار جاه و بوی بد که از اندام آید و هر علتی که از موه بداید **حوت** از موه و دلیل است
بر علمای و قضات و حکامان و شرف و اهل روح و صوفیان و اگر بد حال بود دعوا صحت و صلاح او کند
بانان و ماهی کوز و مردم زهد و در مغان و موه و سالو و از جاهها مدرسه و راهها و خرابها و
سرایهای علی و مسجد ها و سر راهها و مصلیهای معمران از شکرها دلیل است بر سیمان و طبرستان
و عازن بندان و نجار و شام و در بای من از نباتات دلیل است بر قصبه و پنبه و سبب و
دشمنان و او و موههای شیرین از حیوانات دلیل است بر موه غانای و ماهیان
بزرگ و قیل از جواهر بر صدف و عقرب و از اعضا دلیل است بر سوسملا یا کعبه است
بهارها دلیل است بر مغز و بدن حیوانات و اختلاجات و اندک معلم بال صواب

بیت مشکو که بر نام بعد عنوان رسید پیش از هر که بپایان رسید الحمد لله و الله که از دنیا
نویسند آقا و ابیدان همه که از او راح حضرتان نبیا و اولیا و اخلاص مشکو که بر موه و احسان
باید اولاد از اینچیز در پیکار همه بر مکنوز مضمون بود با وجود تکاملها و انام و تعجب مناجح
و علوم و قلند و صفت مراد کجا با این موه و کثرت و تکامل هله و زک و ندیم در شش و شکر و شکر
کشته بر منصفه ظهور در در وقت که عالم بر او پیران بعد از مراد با دشمنان کبار و کج
استبلاط الله انکه خاکی شکر بر موه و فوج خطبه کجا و بلا و میخوند و سنان ملک سنان بر
زبان حال مگر **بیت** غنک ابکار و بلاد و عوفا نایک من دون الملوك و عوفا امان
رجح منقطع بند طاعت اوست بر موه و کوه او در براد کون از دست کوه و بار او در خطر
و زمانه بعد از انصاف و غیر **بیت** و اشرف بعد الارض من نور عدله و قد کان یل من الجور
حاکما و ان القدر فها و عجا و دفعه یسقله دنیاها **بیت** سلطان البر و خافان العجوب
ابوالمظفر **بیت** الصوری الحی خلد الله شکلا لخالل ساطنه و خوقنه الخ افق و صنع
الملمین بطول عمره محمود سید الکوین و امام القائلین و خان بن خان و سنده زما و بکا و در
حاکم داد کوز و عدالت و عفت بر و موه و شکر و موه و ساطن بدر و منبر فک خوقنه
انکه یغیر از خصایب از خون امریاب شغان و عفا و است و قلمت عفتان ابو امر از من
بیت انکه در شکر شده در کار روز از پیر هر بجز عد و ناز ناز و انکه ز کلمش ککه داور
یافتند مشهور قضایا در **بیت** صلاح العباد و مرشد الامر و امر الیر بزم کل عمر **بیت** حیا
لهما تات بخون الحسام و رفو الفلم **بیت** سروران زمان اسنان او را هر بار پینه و امید و اران
دور از اجناب عالی و امید کاه ابو الفتح اصم قلیخان و خیز بر صبح ندیم که قلم در زبان
محدث کتری و شاکولای او با احاد یکویان شده و کیت خوش رفتار بنیان در یادیه او
او از غر کدر و کشته جوادی که محاسب هم از محاسب جواد و عجز است و خجایی اسرار عوفا
بیشتر می و با بر فضله بر فضلا کالتمه و وسط السما ظاهر است و خورد و فایض بر عقلا



کاندید در آن روزی با هواری زرتیست حال شکلات حکمای سلف نموده و عقل کاملتر
 عقدا عقل اول کرده معلم اول از نالامده او بیکندش دانسته بسیار بدین عقل کار را
 اندک نیست بدان شهرت صفا و جواهرات منحصرت شورشیت و مغضرت لطیف مور و دیگر
 معنوی و صورتی جامع علوم معقول و منقول و اصول و فنون و اصول کشف اسرار
 الفرقان صفری بویات المتکالیین هادی الخلابی بطول انوار کاشف الحجاب
 بلواص اسرار داع اعلام الهدایه جامع الخلابی عن نحو القویید ذوالخیر و السودو
 السیاده صاحب علم کبر و محظ فضل بکرم و اثنی عشر ایامه ذوالمن امیر المؤمنین
 لایزال بحاسم اهل الفضل حلی بوجوده و حصار ماریب فی الاما افضله وجوده که غله
 غایه نالیفای رساله و سنت **بیت** زان هم می کند چاکر سبایت کند هر دو **بیت**
 بدین سخن دانسته که پروردگار بخون دلش در بر او رده ام **بیت** خدایا بگویم سوخته بانیست
 بدین سخن دانسته سخن مرانیت **بیت** امید که چون نظر اصلاح رسد خطا و نزلان بدین الطاق
 عام بوشند **بیت** اخبار فضلت ز شام و فی من سترت بدیج و اگر کبار الصفا
 شهد العذر و نظر بعثت کم **بیت** مریخه الذر لاجدیه به الصدق و موفق کشت با تمام ابو
 کتابه بر بود بیدیت **بیت** ششم شهر شوال اجتمعت بالخیر و الاقبال سندتین و امر بعبود
 من الهمة النبویه علی والده افضل الصلوات و اکمل التحیات و القواضی من کتابه



هذه النسخة التي بعد المصحح
 محل المسائل في عصره
 الا بتمامها من
 تصحیح
 محمد
 زمانه و تالیف
 ما بین بعد الف ۱۲۳
 عن المندس
 رفق
 مع
 م

